

شورا

ماهنامه شورای ملی مقاومت ایران

پیام نوروزی

ده سال تجربه «مدیریت جامعه باقر اسلام»

د. ناطقی

معنای «برنامه پنجساله» رژیم

یزدان حاج حمزه

فاجعه اعتیاد

رضا مولایی نژاد

بادهای تند تاریخ

کریم قصیم

«پیش درآمد»ی بر موسیقی ایران

حمیدرضا طاهرزاده

انسان، ارشمیدس، و رادیکالیسم

محمدعلی اصفهانی

فراقی

نعمت آرم

گامشمار اسفند ۶۸

ضمیمه: نقض حقوق بشر در ایران

www.xalvat.org
www.KetabFarsi.com

شورا

ماهنامه شورای همکاری خاور میانه

شماره ۵۲ - اسفند ۶۸

شورا

ماهنامه شورای ملی مقاومت

پیام نوروزی

مسئول شورای ملی مقاومت*

فهرست

پیام نوروزی	۳	هموطنان، مردم آزاده ایران، خواهران و برادران عزیز،
* ده سال تجربه «مدیریت جامعه با تز اسلام»	۱۱	د. ناطقی
* معنای «برنامه پنجساله» رژیم	۲۸	یزدان حاج حمزه
* فاجعه اعتیاد	۴۶	رضا مولایی نژاد
* بادهای تند تاریخ	۵۳	کریم قصیم
* «پیش درآمد»ی بر موسیقی ایران	۹۳	حمیدرضا طاهرزاده
* انسان، ارشمیدس، و رادیکالیسم	۱۲۰	محمدعلی اصفهانی
* فراقی	۱۳۲	نعمت آزر
* گاهشمار اسفند ۶۸	۱۳۴	
* ضمیمه: نقض حقوق بشر در ایران	۱۵۷	

به نام خدا،
به نام ایران و به نام آزادی

عید میهنی نوروز و نهمین بهار سرخفام مقاومت بر شما مبارک باد. مقدم فرخنده بهار را با درود به شهیدان مقاومت گرامی می‌داریم و با سوگند بر ادامه راه آنان، به پیشواز سال نو می‌رویم. باشد که ارتش آزادی، بر امواج حمایت مردم قهرمان ایران، زمستان سیاه حکومت خمینی را ریشه‌کن کند و نوروز حاکمیت مردمی را با بهاران صلح و آزادی در ایران زمین بگسترد.

سالی که گذشت سال مبارک مرگ دجال خون‌آشام جماران، خمینی، بود. پس باید که نوروز امسال را به طور مضاعف جشن گرفت. دیو سیاه نحوست، پس از سالها جنگ‌افروزی و جنایت، در ننگ و ذلت زهر خورد و مرد و از او رژیمی پوسیده بر جای ماند که باندهای درهم ریخته‌اش در باتلاق تبهکاری و فساد دست و پا می‌زنند، مثل گرگهای هار یکدیگر را می‌درند و البته در برابر مقاومت مردمی و ارتش آزادی، فرجامی جز نابودی ندارند. آنها که از فردای آتش‌بس پیوسته به خاطر «حفظ نظام» به هم هشدار می‌دادند، پس از مرگ خمینی آن را به یک ترجیع‌بند دائمی تبدیل

کرده‌اند. آخر به هر سو که می‌نگرند نشانه‌های مرگ نظام را می‌بینند. یکی، به قول خودش، از بابت «مشکلات اجتماعی و اقتصادی»، «اصل اسلام و انقلاب» - یعنی نظام ارتجاع - را «در معرض خطر» می‌بیند و می‌گوید: «مثل ما نباید مثل کسی باشد که در پشت بام بود... (و) از ترس و فشار آن قدر عقب رفت که از آن طرف بام به روی زمین ساقط شد» (۱) دیگری از جنگ و جدالهای درونی، «فروپاشی نظام رهبری» را احساس می‌کند و به رقبا اخطار می‌کند که «فرصت» به آنها هم نخواهد رسید (۲). سومی «هدف عمده سیاست خارجی» را در «حفظ نظام» می‌داند که «مقدم بر هر امر دیگر است» (۳). دیگری می‌گوید: «ما باید خیلی مواظب باشیم، هشیار باشیم، آگاه باشیم، حفظ نظام از نماز واجبتر است...» (۴). یکی هم بند را آب می‌دهد و می‌نویسد: «توطئه‌های استکبار برای وارد ساختن ضربات نهایی بر پیکر نظام از هر زمان دیگر سنگین‌تر بوده و غفلت از آنها موجب وارد آمدن خسارات جبران‌ناپذیر بر اسلام و انقلاب می‌باشد» (۵). و دیگری می‌گوید «ما در شرایطی هستیم که توطئه‌های بسیاری برای ضربه زدن به انقلاب شکل گرفته» و هشدار می‌دهد که در صورت غفلت «مهمترین ضربه بر نظام ما وارد می‌شود» (۶). راستی که عملیات فروغ جاویدان و آن لرزه سرنگونی، به علاوه استواری و ایستادگی و اعتبار فزاینده مقاومت عادلانه مردم ایران و ارتش آزادیبخش ملی، چه ترس و هراسی بر دل دژخیمان افکنده است! رژیم خمینی تا قبل از درهم شکسته شدن استراتژی جنگیش توسط ارتش آزادی (به عنوان عامل تعیین کننده)، نیروهای انسانی و داراییهای مادی کشور را در تنور جنگ ضد میهنی به آتش می‌کشید و از جنگ به عنوان راز بقا، تکیه‌گاه و سرپوش بحرانیهای داخلی استفاده می‌کرد. اکنون، به ناچار و از ترس ارتش آزادیبخش، مدتهاست که زوزه‌های «جنگ، جنگ» تا پیروزی در حلقومهایشان خفه شده و درب آن تنور را گل گرفته‌اند. دیگر از شعر و شعارهای احمقانه صبحانه در کربلا و شام در تل‌آویو خبری نیست. پس‌مانده‌های خمینی حالا دیگر، به قول خودشان، «با کوههای عظیمی از مشکلات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی» روبه‌رو شده‌اند و می‌گویند: «امروز حساسترین دوران انقلاب و کشور و حساستر از دوران جنگ است» (۷). یک کارشناس رژیم به سردمداران هشدار می‌دهد که: «سریعتر بجنبید و به خود آید، هر لحظه‌ای که می‌گذرد، به گواه آمار، رو به قهقرا می‌رویم» (۸). در شرایطی که همگان از بند و بستها و روابط آشکار و پنهان رژیم با قدرتهای مختلف جهانی مطلعند، راستی سردمداران و کارگزاران رژیم پلید آخوندی که در سرکوب و اعدام و حلق‌آویز نیز هیچ حد و مرزی نمی‌شناسند، از چه چیز می‌ترسند و چه چیزی جز مقاومت عادلانه مردمی و ارتش آزادیبخش ملی آنان را بدین‌گونه دچار وحشت و هراس نموده است؟ مجموعه روضه‌خوانیها،

موضعگیریها، گفتارها و مقالاتی که، در سراسر سال گذشته، از سوی سردمداران و کارگزاران و رسانه‌های رسمی رژیم به مناسبتهای مختلف علیه مقاومت ایران، بالاخص علیه مجاهدین و ارتش آزادی، منتشر گردیده و به دهها مجلد سر می‌زند، به وضوح حاکی از این است که تهدید اصلی همانا ارتش آزادیبخش ملی و تنها جانشین مستقل مردمی یعنی شورای ملی مقاومت ایران بوده و می‌باشد؛ مقاومتی که، با استواری و سرسختی تمام، پرچم شرف و افتخار ایران و ایرانی را طی سالیان در اقصی نقاط ایران و جهان بر دوش کشیده و از آغاز، بدون کمترین اعوجاج و انحراف، خواستار سرنگونی رژیم ضدبشری در تمامیت آن بوده است. بر همین اساس بود که ما، چه در فردای آتش‌بس و چه در فردای مرگ دجال، به تاکید اعلام نمودیم که هویت و ماهیت رژیم ارتجاعی حاکم همان است که بود و تا رژیم خمینی هست ستم و سرکوب و شکنجه و اعدام هم هست و از صلح پایدار و آزادی و سازندگی هیچ خبری نخواهد بود. ما هم‌چنین افزودیم که این رژیم ننگین، پس از عبور از نقطه عطف قبول آتش‌بس و خوردن زهر مربوطه، جز سراشیب محتوم قبر و سرنگونی راه دیگری پیش رو ندارد، مستمراً ضعیف‌تر خواهد شد و بحرانیهای درونیش نیز پیوسته تشدید می‌شود. اکنون، ۲۵ ماه پس از آتش‌بس و ۹ ماه پس از مرگ دجال، همگان صحت مواضع اصولی مقاومت ایران را به چشم می‌بینند. البته هنوز لحظه اتخاذ تصمیم تعیین کننده بین جنگ یا صلح، که تلخ‌ترین لحظه برای بقایای خمینی و امام به درک واصل شده آنهاست، در پیش است. آنان این لحظه را، برای فرار از پیامدهای اجتناب‌ناپذیر و مرگبار آن، به لطایف‌الحیل به تأخیر انداخته‌اند شاید که از رفسنجانی و خط وابسته‌گرایی فایده‌ی عاید شود. بیچاره‌ها نمی‌دانند که وقتی امامشان مرد و رفت و به رغم آن همه نمره‌های جنگی هیچ غلطی هم نتوانست بکند، از این «امامزاده» قلابیشان نیز هیچ معجزه‌ی سر نخواهد زد! ولو این که به همه «شیاطین» بزرگ و کوچک عالم دخیل ببندد و پای خط تلفن آنها بست بنشیند و از بام تا شام ندبه و توسل بخواند!

حقیقت این است که کشتی ولایت فقیه خمینی در جریان آتش‌بس و عملیات بزرگ فروغ جاویدان به گل نشست و دچار بن‌بست کامل شد. سپس با عزل منتظری و مرگ خمینی، دم بریده و بی‌سر گردید. تغییر قانون اساسی ارتجاع و زعامت سیدعلی روضه‌خوان (خامنه‌ای) و ریاست آخوند بساز و بفروش (رفسنجانی) نیز دردی دوا نکرده و نخواهد کرد؛ هم‌چنان که عرضه کردن بازار ایران و شریک سازی در عواید بازسازیهای موهوم و خوش خدمتیهای استعماری هم تا این تاریخ گرهی از کار بقایای خمینی نگشوده است. بگذریم که در قبال ادا و اطوارهای رفسنجانی و روی کار آمدن کابینه ۲۸ مردادی شیخک مزبور، استحاله‌گران خام طمع خارجی ابتدا کیسه‌های گشاد

دوختند، اما تحول اوضاع به سرعت به آنها هشدار داد و مفسران نوشتند: «امیدهای خود را افزایش ندهید... رفسنجانی به طرزی زجرآور از میدان بسیار تنگی برای مانور کردن در جبهه اقتصادی برخوردار است...» (۹). بعد هم، بنا به تجربه و تست عملی، نتیجه‌گیری کردند که «رفسنجانی، کم‌قدرت‌تر از آن است که خارجیان امید داشتند» (۱۰). گذشت چند ماه، آن‌چه را مقاومت ایران از آغاز درباره‌ی لاعلاجی بحرانهای درونی رژیم می‌گفت، بیشتر ثابت کرد و حالا دیگر خلیها می‌گویند «پس از مرگ خمینی رژیم در یک جنگ قدرت خفه شده... قدرت رفسنجانی پاییهی ندارد... او بر روی لایه نازکی از یخ حرکت می‌کند» (۱۱). به تازگی هم خبرگزاریهای بین‌المللی گزارش کردند که «یاس و ناامیدی و رکود اقتصادی در ایران، فضایی از ناآرامی عمومی را به وجود آورده که عنصر جدید و خطرناکی را به ظهور شکافها و جناح‌بندیها در درون رهبری (ارتجاع) می‌افزاید». در همین گزارش، با توجه به سقوط ارزش ریال به میزان ۱۴۰ تومان در برابر هر دلار، یادآوری شده که «این پایین‌ترین حد در بدترین روزهای جنگ است» (۱۲). ملاحظه می‌کنید که بن‌بستهای مرگبار رژیم، از وضعیت «نه جنگ - نه صلح» گرفته تا بحران ارزی و جنگ جناحها و افلاس اقتصادی، در یک نگاه گذرا بر همگان آشکار می‌شود. از سوی دیگر فجایع و مصائبی هم که مردم ما در این حکومت پلید با آن مواجهند، به راستی هر ناظری را در حیرت فرو می‌برد. به عنوان مثال ناظران و خبرنگاران خارجی چهره تهران را چنین توصیف می‌کنند: «هر آن‌چه را که فقر به درون خیابانها ریخته، مرگبار است. سیگار فروش، موز فروش، گدای معلول یا معامله‌گر ارز خارجی، معلوم نیست که از کدام حرکت نامرئی اتومبیل شما این دعوت را می‌بینند که خود را به زیر چرخهای ماشین شما می‌اندازند تا معامله‌ی سودآور با شما بکنند... این پدیده باعث اظهار نظرهای متضاد در ایران می‌شود. بعضی آنها را سمبل "ورشکستگی رژیم" در پایتختی در حال فروپاشی و کثیف و آلوده می‌دانند و بعضیها، که خیلی بیشترند، اصلاً به آن فکر نمی‌کنند؛ در خود فرو رفته و مسیرهای خود را طی می‌کنند و ناگهان از جلو شما رد می‌شوند». در چنین جهنمی از بحران روحی و فقر و فساد و اختناق، تنها هنر بقایای خمینی اختراع انواع روشهای ضدانسانی برای کشتار قربانیان فجایع رژیم است تا با اجرای آن در ملأعام، روح و روان مردم را هر چه بیشتر جریحه‌دار کنند. از جمله چندی پیش سه نفر را در شهر همدان به طرز فجیعی کشتند. ابتدا به ۲ تن از آنان ۱۷۰ ضربه شلاق و به دیگری ۱۴۸ ضربه شلاق زدند. سپس بر سینه ۲ تن از آنان سه ضربه کارد وارد آوردند. بعد هم ۲ تن از آنان را گردن زدند و دیگری را حلق‌آویز کردند و داستان این وحشیگری را نیز با وقاحت در روزنامه‌های حکومتی نوشتند (۱۳). بگذریم که جنایاتی بس شقاوت‌بارتر از این را سالهاست که دژخیمان خمینی، به دستور خود او، در حق رشیدترین فرزندان مردم ایران در شکنجه‌گاهها

اعمال می‌کنند. اعترافات تکان‌دهنده عناصر اطلاعاتی دشمن درباره‌ی چگونگی اعدامها و شکنجه‌ها، که شمه‌یی از آنها از طریق صدای مجاهد به سمعتان رسیده، به راستی موی بر اندام هر بنی‌بشری راست می‌کند. راستی، چه کسی در تاریخ ملت ما بیش از خمینی و رژیمش در حق مردم این آب و خاک ستم کرده است؟ آری، ارتجاع خمینی بدترین دشمن ایران و ایرانی و آزمایش بود و نبود تاریخ ماست.

هموطنان!

سالی که گذشت، سال زوال دشمن و سال اثبات مقاومت بود. ارتش آزادی، به یمن رنج و خون رزم‌آوران قهرمانش، بر استحکام و آمادگی رزمی خود به مراتب افزود و اصالت شورای ملی مقاومت، به عنوان تنها جانشین دموکراتیک و مقتدر برای رژیم نامشروع خمینی، در بوته تحولات داخلی و بین‌المللی بیش از پیش به اثبات رسید. در کلیه رخدادها و فعل و انفعالات سیاسی مربوط به ایران، رویارویی مستقیم مقاومت انقلابی با بقایای خمینی بارزتر از همیشه نظرها را جلب می‌کرد، تقابلی که قلب مبارزاتی و سیاسی جنبش مردمی را عیان می‌کند و سایر خیزشها و حرکات اعتراضی و مبارزاتی را بر می‌انگیزد و به آنها نیروی محرکه و سمت و معنا می‌دهد. بیچاره دشمن ضدبشری که می‌پنداشت با قبول آتش‌بس خواهد توانست زیر پای مقاومت ایران و ارتش آزادی را خالی کند! و البته در این فاصله، هم دشمن و هم متحدان بالفعل او در خارج کشور (اعم از بقایای شاه و ساواک او تا میانه‌بازان و مرتجعان چپ‌نما)، از هیچ فرومایگی و رذالت ضدانقلابی علیه مقاومت و علیه ارتش آزادی و رزم‌آوران و مجاهدان آن کوتاهی نکردند. بسا افراد و دستجات واداده و واخورده که در خدمت ارتجاع و استعمار، خوش می‌داشتند که امروز اثری از مقاومت ایران و ارتش آزادی در میان نمی‌بود.

در عرصه بین‌المللی نیز تقابل دو طرف اصلی دعوا (دعوی انقلاب و ارتجاع، دعوی آزادی و اختناق) یعنی مقاومت ایران و دیکتاتوری ارتجاعی آخوندی، در سالی که گذشت عیان‌تر از آن بود که نیازمند بیان باشد و جایی برای شتبه شدن امر برای هیچ‌کس باقی نگذارد. به عبارت دیگر سالی که گذشت در عرصه بین‌المللی نیز سال گسترده‌ترین شناسایی رسمی و حمایت جهانی از مقاومت ایران، از تنها جانشین مشروع و مردمی، یعنی شورای ملی مقاومت ایران، و از نبرد مشروع آزادیبخش بود. بیانیه‌های بی‌در پی پارلمان اروپا، شورای اروپا و نمایندگان پارلمانها و مجالس ایتالیا، انگلستان، بلژیک، هندوستان، آمریکا، سوئد، فرانسه، آلمان و لوکزامبورگ، که هم زمان با به رسمیت شناختن مقاومت عادلانه مردم ایران و تنها جانشین دموکراتیک و مردمی، طرد رژیم خمینی از ملل متحد و تحریم نفتی و تسلیحاتی او را نیز خواستار می‌شدند، فغان و

فریاد ضدانقلاب غالب و مغلوب و متحدان آنها علیه مقاومت در خارج کشور را به اوج رساند. زیرا تمامی آنها صدای خرد شدن استخوانهای شیخ و شاه و صدای گامهای بلند ارتش آزادی را به وضوح می‌شنیدند و به ستوه می‌آمدند. از طرف دیگر اعتبار سیاسی فزاینده مقاومت رهاییبخش در عرصه جهانی، علاوه بر اقتدار در هم کوبنده نظامی آن در ارتش آزادی، ارتجاع حاکم را - آن هم در شرایط بعد از مرگ خمینی - عمیقاً در وحشت و هراس فرو برد و چنانکه از اظهارات سردمداران رژیم برمی‌آید، آنها را به شدت سراسیمه کرد.

طی همین رویارویی بود که دشمن ضدبشری ناگزیر جام زهر دیگری را سر کشید و در برابر افشای جهانی جنایاتش و محکومیت گسترده بین‌المللی به زانو درآمد و، پس از سالها مخالفت، در برابر خواست همیشگی مقاومت ایران برای بازدید یک هیأت بین‌المللی از زندانها و شکنجه‌گاههای خمینی، عقب‌نشینی کرد. پس‌مانده‌های خمینی، طبعاً باز هم مثل جریان پذیرش ناگزیر آتش‌بس، به قصد خالی کردن زیر پای مقاومت ایران، این بار نیز به دخیل بستن و درآویختن به دامن «شیاطین» مختلف و توطئه‌ها و معاملات پنهانی، از جمله بازی کردن با کارت گروگانها، متوسل شدند. هدف این بود که حال که ناگزیر از نوشیدن این جام زهر شده‌اند، قضایا را بی‌سروصدا و با سکوت هر چه بیشتر سرهم‌بندی نموده و مقاومت را در برابر عمل انجام شده قرار بدهند. اما مقاومت ایران باز هم با هوشیاری و سرعت عمل انقلابی در داخل و خارج کشور، از طریق یک کارزار گسترده سیاسی و تبلیغاتی دست به کار گردید؛ سلسله عملیاتی که تحصن قهرمانانه خانواده‌های شهدا و زندانیان سیاسی در تهران و اعتصاب غذا در ۱۳ کشور جهان را، علاوه بر انبوه مصاحبه‌ها و انتشار اسناد و گواهیهای شهود شکنجه شده، در بر می‌گرفت. در همین راستا پشتیبانان مقاومت طی مدت کوتاهی حمایت کتبی حدود ۲۵۰۰ شخصیت شناخته شده سیاسی در کشورهای مختلف جهان را، که نزدیک به نیمی از آنان سناتورها و نمایندگان پارلمانهای ۱۶ کشور بودند، نسبت به دادخواهی بین‌المللی علیه جنایات رژیم خمینی و لزوم مقابله با تمهیدات رژیم برای مخفی کردن آن جلب نمودند. در همین حال، بیش از ۵۰,۰۰۰ تن از شهروندان کشورهای مختلف، که یک به یک مستقیماً در جریان اسناد مربوط به نقض وحشتناک حقوق بشر توسط رژیم خمینی قرار گرفته بودند، با ارسال نامه‌هایی برای دبیرکل ملل متحد، از دادخواهی مقاومت ایران حمایت کردند. علاوه بر این، بیش از یک هزار و هفتصد تن از مقامات بلندپایه دولتی و شخصیت‌های سیاسی، از جمله ۸۴۲ نماینده پارلمان و سناتور از کشورهای مختلف جهان، خواستار همراهی نماینده مقاومت ایران با گزارشگر ملل متحد در سفر وی به تهران شدند. برانگیختن چنین حساسیتی در سطح بین‌المللی، که البته بر مبنای ۸ سال افشاگری جهانی علیه جنایات رژیم خمینی صورت گرفت، نقش تعیین

کننده‌یی در به ثمر نرسیدن زمینه‌سازیه‌های دشمن و افشای صحنه‌سازیه‌ها و معامله ننگین پشت پرده داشت. به راستی هوشیاری مقاومت ایران و افشای به موقع نقشه‌ها و تمهیدات رژیم و طرف معامله او، همه چیز را به وضوح در معرض قضاوت افکار عمومی قرار داد. و آلا دشمن قصد آن داشت که با چرخش تاکتیکی اجتناب‌ناپذیر دیگری در این سر فصل، همه چیز را با طرف معامله‌های خود «به خیر و خوشی» بگذراند. اما آمادگی و هوشیاری و سرعت عمل مقاومت مجال نداد و کاسه و کوزه دشمن را در هم شکست. اکنون گزارش مخدوش و بی‌اعتباری که بقایای خمینی به آن دل بسته و بر روی آن سرمایه‌گذاری کرده بودند، در افکار عمومی و مهمترین مطبوعات جهان مرادف «ننگ» و «مسخ‌رگی» و «به دور از حداقل شرافت» شناخته شده و مقاومت ایران حقانیت مضاعف کسب نموده و در برابر این قبیل خیانتها و معاملات ننگین در زمینه حقوق بشر هم مصونیت یافته است. به این ترتیب بار دیگر به اثبات رسید که عهد ارتجاع و استعمار در ایران به سر آمده است و دیگر کسی نمی‌تواند مثل گذشته دستاوردهای مبارزاتی مردم ایران را لگدمال و بر سر خون و رنج رزمندگان آزادی «معامله» کند. درباره قطعنامه اخیر کمیسیون حقوق بشر ملل متحد نیز، که البته براساس همان گزارش مخدوش و بی‌اعتبار صادر شده است، باید گفت که در اثر اقدامات گسترده مقاومت ایران و بر خلاف درخواستهای ملت‌سازانه رژیم، کماکان در این قطعنامه نسبت به ادامه شکنجه و اعدام و نقض حقوق بشر توسط رژیم خمینی ابراز نگرانی شده و بر ضرورت ارجاع موضوع به مجمع عمومی ملل متحد و اعزام مجدد نماینده برای تحقیق به ایران تأکید شده و، مهمتر از همه، رژیم موظف گردیده است که در زندانهایش را به روی نمایندگان صلیب سرخ بگشاید. مقاومت ایران همواره خواستار این امر بود و مجدانه آن را پیگیری خواهد نمود تا این رژیم نیز، همانند رژیم شاه در واپسین مراحل ناگزیر به بازگشایی شکنجه‌گاههای خود به روی صلیب سرخ جهانی گردد. آری، بقایای مفلوک خمینی در پی آن بودند که زهر شکست و فضحیت بین‌المللی در زمینه حقوق بشر را، در یک چرخش تاکتیکی، با خالی کردن زیر پای مقاومت جبران کنند، اما اکنون قدم به مهلکه‌یی گذاشته‌اند که هنوز نمی‌دانند در مراحل بعدی، چه پیامدها و الزاماتی بارشان خواهد کرد و چه بر سر این دیکتاتوری پوسیده و متعفن خواهد آورد. رویارویی و نبرد مقاومت با دشمن ضدبشری در پهنه‌ها و عرصه‌های مختلف، تا نیل به نتایج قطعی، با تمام قوا ادامه دارد. آن‌چنان که تاریخچه مقاومت خونبار ۹ ساله نشان می‌دهد، مقاومت عادلانه خلق قهرمان ایران، به طور قانونمند، در هر صحنه و هر آزمایشی، اعم از سیاسی و نظامی یا داخلی و بین‌المللی، با رنج و رزم و یا شکنجه و خون بسیار، با اتکا به قوای پاکباز و جان‌برکف خود در منتهای استقلال و آزادگی و سرافرازی حلقات توطئه‌ها را در هم می‌شکند، اضعاد و دشمنان خلق و همدستان و متحدان آنها را افشا و خوار می‌کند، راه پیروزی را

هموار می‌سازد و در همین رهگذر به شناسایی و به اعتبار داخلی و بین‌المللی هر چه بیشتر و پایه اجتماعی هر چه گسترده‌تر دست می‌یابد.

هموطنان!

زمان به سود ما و به زیان دشمن پیش می‌رود. بقایای خمینی، چون خود او، هیچ چاره و راه‌حلی جز گور ندارند و گورشان را گم خواهند کرد. اعتبار عظیم مقاومت ایران و اقتدار فزاینده ارتش آزادی‌گویای انزوا و تزلزل و حتمیت سرنگونی دشمن ضدبشری است. زمستان این رژیم اهریمنی به سر رسیده و بهار آزادی و بهروزی و حاکمیت مردمی در راه است. به این پیام - که رمز و راز بهار و نوروز است - یقین کنید. بی هیچ تردید بقایای رژیم خمینی در آتش خشم مردم ایران و با خیزش عظیم ارتش آزادی، که مظهر مقاومت شکوهمند خلق ماست، سرنگون و نابود خواهند شد. نوروز آزادی قطعاً فرا خواهد رسید.

ده سال تجربه

«مدیریت جامعه با تر اسلام»

د. ناطقی

چند ماه پیش، در آغاز زمامداری رفسنجانی، ضمن بررسی مشکلاتی که او پیش رو دارد گفتیم که مسأله مقدم و درجه اول او حل مشکلات سیاسی داخلی و مهار حزب‌الله و خط امام است، و یادآور شدیم که برای این که رفسنجانی بتواند سیاست گشایش به سوی غرب، به ویژه آمریکا، را به پیش ببرد خاطره خمینی هم باید دفن شود. هم چنین گفتیم که مقاله سعیدی سیرجانی در روزنامه اطلاعات آزمونی بود برای آغاز دوره خمینی‌زدایی که با واکنش شدید خط امامیها روبرو شد (شورا، شماره ۴۹). اکنون از «خط امامیها» شنیده می‌شود که نسبت به تلاشها و اقداماتی که برای «امام‌زدایی» در جریان است، ابراز نگرانی می‌کنند. از جمله محتشمی، در مصاحبه با کیهان هوایی ۱۸ بهمن، بزرگترین «آفت انقلاب» را «امام‌زدایی» دانست و عیسی ولایی، نماینده تهران در مجلس رژیم، روز نهم اسفند، در انتقاد شدیدی از اظهارات آذری قمی گفت که به ذهن امثال او خطور نمی‌کرد که «استکبار جهانی و در رأس آن آمریکا، به این زودی امام‌زدایی را شروع کند». از سوی دیگر نشانه‌هایی در دست است که نشان می‌دهد خمینی‌زدایی، یا به قول خط امامیها «امام‌زدایی»، یک ضرورت است. این هم کاملاً روشن است که «امام‌زدایی» نه تنها از سوی رفسنجانی، بلکه از سوی خامنه‌ای هم، که عنوان مسخره «ولی امر مسلمین جهان» را به خودش بسته، پیگیری می‌شود. خمینی‌زدایی برای رفسنجانی یک ضرورت فوری است و او، برای برداشتن گامهای اساسی در پیشبرد سیاستهایش، بدان نیاز دارد. او در عین حال ناچار است این گامها را هر چه سریعتر بردارد، چون اگر بیشتر از این بخواهد درجا بزند، زمین زیر پایش دهان باز خواهد کرد و مشکلات او را فرو خواهند بلعید. خمینی‌زدایی برای خامنه‌ای نیز، به عنوان جانشین خمینی و ولی فقیه یک

منابع:

- ۱ - اطلاعات، ۱۱ دی ۶۸.
- ۲ - رسالت، ۹ مهر ۶۸.
- ۳ - اطلاعات، ۲۶ بهمن ۶۸.
- ۴ - رادیو رژیم، ۱۰ تیر ۶۸.
- ۵ - رسالت، ۹ آذر ۶۸.
- ۶ - اطلاعات، ۱۳ مهر ۶۸.
- ۷ - رادیو رژیم، ۲۰ آذر ۶۸.
- ۸ - اطلاعات، ۲۹ آبان ۶۸.
- ۹ - ماهنامه میل/یست، ۴ شهریور ۶۸.
- ۱۰ - اکونومیست، ۲۰ آبان ۶۸.
- ۱۱ - تلویزیون ORF اتریش، ۱۶ آبان ۶۸.
- ۱۲ - خبرگزاری رویتر، ۱۰ اسفند ۶۸.
- ۱۳ - جمهوری اسلامی، ۲۸ بهمن ۶۸.

ضرورت است والا ادامه نقشی که او در «نظام» بازی می‌کند، میسر نخواهد بود. هم از این روست که او به ضرورت خمینی‌زدایی با زبان آذری‌قمی پاسخ می‌گوید و، در عین حال، با حقه‌بازی آخوندی و با موضع‌گیریهای «ضد استکباری» حزب‌اللهی‌پسند در سیاست خارجی، سعی می‌کند خود را وارث بر حق خمینی و ادامه دهنده سیاستهای او نشان دهد.

رفسنجانی و ضرورت خمینی‌زدایی

ماجرای سفر چائوشسکو به ایران، بی‌آبرویی بزرگی برای رژیم بود. در بحبوحه فرو ریختن دیوارهای اختناق بوروکراسی حزبی در اروپای شرقی، که رژیم آن را با بوق و کرنا به عنوان شکست سوسیالیسم و کمونیسم و طلوع جهانگیر شدن «اسلام» به خورد امت حزب‌الله می‌داد، رژیم، منفورترین دیکتاتور اروپای شرقی را، که حاضر به کمترین انعطافی در برابر خواستهای مردم کشورش نبود، به ایران دعوت کرد. این سفر همزمان شد با آغاز قیام مردم رومانی. چائوشسکو ناچار به رومانی بازگشت و، مثل آن چه آخوندها در ایران می‌کنند، تظاهرات «بیعت با رهبری» به راه انداخت. اما پرچم قیام علیه دیکتاتور، از داخل همین تظاهرات برافراشته شد و به فاصله دو سه روز چائوشسکو دستگیر و تیرباران شد. اخبار رویدادهای خونین و کشتار مردم رومانی - همان طور که کیهان ۲۷ آذرماه به آن اعتراف کرده - با گزارشهای سفر چائوشسکو به ایران همراه بود و عکسهای رفسنجانی و چائوشسکو، در کنار تصاویر کشته‌شدگان قیام رومانی در مطبوعات خارجی انتشار می‌یافت. در پی این رویداد، عده‌یی از نمایندگان مجلس رژیم، ولایتی را، به خاطر ترتیب دادن این سفر نابهنگام که آبروریزی بزرگی بود، مورد سؤال قرار دادند. ولایتی در توضیح این که چرا سفر انجام شد، گفت: «در سال قبل به دنبال دعوت قبلی رئیس جمهوری رومانی از رئیس جمهور وقت (یعنی خامنه‌ای) ایشان سفری به رومانی انجام دادند. در چه موقعی؟ در زمانی که ما در نهایت فشار در صحنه بین‌المللی بودیم، ماجرای سلمان رشدی مرتد مطرح شده بود و به خاطر فتوای امام علیه کتاب کفرآمیز، کشورهای اروپای غربی سفرای خودشان را [از ایران] برده بودند و در صدد یک انزوای جدی بر علیه ایران بودند. در بحبوحه این قضیه، وزارت خارجه تنظیم سفر ایشان را به یوگسلاوی و رومانی کرد و، علی‌رغم فشاری که در دنیا وجود داشت، در رومانی استقبال خوبی از ایشان به عمل آمد. بر اساس ادب سیاسی و دیپلماسی، میزبان توسط میهمان برای سفر متقابل دعوت می‌شود و این دعوت از آقای چائوشسکو انجام شد». ملاحظه می‌شود که هر چند کارگزاران ریز و درشت رژیم

فتوای خمینی را تأیید کردند، اما در حقیقت این فتوا آن قدر فشار و گرفتاری برایشان به وجود آورده بود که به دیدن آدمی مثل چائوشسکو رفتن را اقدامی برای زدودن آثار و نتایج آن می‌شمردند و امیدوار بودند که شاید آبرویی از این طریق برای خود بخرند. نمونه دیگری از عوارض حکم خمینی را رفسنجانی، در بحث در مورد برنامه پنجساله، بیان کرد. رفسنجانی در سخنان خود که متن آن در مجله صنعت حمل و نقل، شماره دیماه ۶۸، نقل شده است، با اشاره به مشکلات تأسیسات گاز کنگان، که پول اجرای طرح نیز، که اجرا کننده آن انگلیسیها هستند، پرداخته شده است، گفت: «اینها قبل از قضیه سلمان رشدی تعهد داشتند این جا توربین را راه بیندازند. [قضیه] سلمان رشدی اتفاق افتاد، گفتند امنیت نداریم، پا شدند رفتند انگلستان. بعد از دو سه ماه به زحمت آوردیمشان. حالا آمدند این جا و ایستاده‌اند و می‌گویند روغنش یک قدری مانده، من ریسک نمی‌کنم. حالا زمستان است نیروگاه ما دارد می‌خوابد، راه نمی‌اندازند با این که همه چیز را گرفته و رفته‌اند». ملاحظه می‌شود که در ظاهر هارت و پورت زیاد است و برای دنیا خط و نشان می‌کشند، اما در عمل و در واقعیت هم پول می‌دهند و هم منت می‌کشند و به کارشناسان خارجی اطمینان می‌دهند که «امام» یک غلطی کرده، نباید آنها جدی بگیرند. چنین مسائلی است که رفسنجانی را وادار می‌دارد که در نماز جمعه ۲۷ بهمن بگوید «چنان چه آنها (یعنی غربیها) مسأله را به صورت عقلایی و منطقی مطرح کنند، نتیجه این می‌شود که حکم امام، حکم کارشناس اسلامی است نه چیز دیگر، و این که یک کارشناس نظرش را راجع به یک مسأله بیان کند، نیاز به غوغا و هیاهو ندارد». همان طور که دیدیم، رفسنجانی به خاطر این اظهار نظر، از چپ و راست، چه از طرف آدمهایی مثل محتشمی و موسوی اردبیلی و چه از طرف محمد یزدی از باند رسالتیها، تودهنی سختی خورد، چون خمینی را، که آن همه ادعا و تبلیغ می‌شد که به عنوان رهبر بیش از یک میلیارد مسلمان جهان این حکم را صادر کرده، تا حد یک شیخ مسأله‌گو تنزل داده بود. در واقع اثرات به جا مانده از خمینی، از همه جا بیشتر در زمینه سیاست خارجی، به عنوان مانعی در راه برقراری رابطه با آمریکا، بر دوش رفسنجانی سنگینی می‌کند. به همین دلیل است که او، اگر چه از ترس شوراندن خط امام و حزب‌الله اغلب در اظهاراتش خود را وفادار به خط خمینی و بی‌علاقه به برقراری رابطه با آمریکا نشان می‌دهد، اما از یک سو به طور پنهانی توسط برادرش که از مقامات وزارت خارجه است، زمینه‌های برقراری رابطه با آمریکا را فراهم می‌کند، و از سوی دیگر خط خمینی‌زدایی را به آرامی و به طور پیگیر دنبال می‌کند. آن چه رفسنجانی در نماز جمعه در مورد حکم قتل سلمان رشدی توسط خمینی گفت، به خوبی نیت باطنی او را نشان می‌دهد و احتمالاً دست او را برای

حزبالله و خط امام رو کرده است.

خامنهای و ضرورت خمینی‌زدایی

خمینی‌زدایی برای خامنهای هم یک ضرورت است. در این مورد باید به دو نکته توجه داشت. یکی این که خامنهای در برداشت از احکام اسلامی در زمینه محدودیت‌هایی که دولت می‌تواند برای فعالیت‌های اقتصادی برقرار کند، با خمینی اختلاف نظر داشت و از این جهت خامنهای در کنار جناح فقه سنتی قرار می‌گرفت و می‌گیرد. سه سال پیش شورای نگهبان در مورد قانون کار، که در آن دولت کارفرما را ملزم می‌کرد که شرط‌هایی را بپذیرد، از خمینی نظر خواست و خمینی تأکید کرد که دولت می‌تواند شرایطی را به کارفرما تحمیل کند. خامنهای در نماز جمعه ۱۱ دیماه ۶۶ به تعبیر و تفسیر فتوای خمینی پرداخت و گفت: «امام که فرمودند دولت می‌تواند شرطی بر دوش کارفرما بگذارد، این هر شرطی نیست، آن شرطی است که در چارچوب احکام اسلامی پذیرفته شده است، نه فراتر از آن» و ادامه داد: «بعضی این طور استنباط کرده‌اند که قوانین مزارعه، اجاره، و مساقات و احکام شرعی و خطابه پذیرفته شده مسلم را می‌شود نقض کرد و دولت می‌تواند برخلاف احکام اسلامی شرطی بگذارد. امام می‌فرمایند نه این شایعه است، یعنی چنین چیزی اصلاً در حوزه سؤال و جواب وجود ندارد». به یاد داریم که خامنهای ناچار شد یک هفته بعد، از خمینی بخواهد که نظر خودش را در مورد اظهارات او در نماز جمعه، در مورد اختیارات دولت، بیان کند. این جا بود که معلوم شد، امام جمعه تهران که رئیس جمهوری رژیم هم بود - و حالا جای خمینی نشسته و ولی امر مسلمین جهان شده - اصلاً از مرحله پرت بوده و از فتوای خمینی هیچ نفهمیده است. خمینی در پاسخ نوشت: «از بیانات جنابعالی در نماز جمعه این طور ظاهر می‌شود که شما حکومت را به معنای ولایت مطلقه‌ی که از جانب خدا به نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و سلم واگذار شده و اهم احکام الهی است و بر جمیع احکام فرعیة الهیة تقدم دارد صحیح نمی‌دانید، و تعبیر به آن‌چه اینجانب گفته‌ام [که] حکومت در چارچوب احکام الهی دارای اختیار است، به کلی برخلاف گفته‌های اینجانب است». در همین نامه خمینی تصریح کرد که حکومت اسلامی می‌تواند برای حفظ مصالح خود، نماز و روزه و حج را هم ممنوع کند. در پی این نامه، عده‌یی از نمایندگان مجلس، در نامه‌یی به خمینی، کسانی را که «عرض اندام نابه‌جا و نادرست و تفاسیر سلیقه‌یی یا خصلتی از صلاح‌دیدها»ی خمینی کرده بودند، محکوم کردند. خامنهای از این ماجرا چنان بور شده بود که در سمینار «اومه جمعه»، که یکی دو هفته بعد، در اوایل بهمن همان

سال برگزار شد، به بهانه کسالت شرکت نکرد. نکته دیگر این که خامنهای با این سابقه اگر بخواهد از اختیارات ولی فقیه کاملاً مطابق میل خود استفاده کند، باید خود را از شتر «روح امام»، که همه جا همراه امت حزبالله و خط امام است، خلاص کند. خامنهای پس از انتخاب شدن به عنوان ولی فقیه و رهبر، اکثر سرپرستان بنیادها و نهادهایی را که خمینی تعیین کرده بود، در سمتی که داشتند ابقا کرد. این امر الزاماً به معنی رضایت خاطر او از همه این افراد نیست، اما اگر می‌خواست افراد منتخب خمینی را جابه‌جا کند، این از طرف حزبالله و خط امامیها نوعی بی‌حرمتی به خمینی به حساب می‌آمد. مثلاً کروی، که نظر خوشی هم نسبت به ولایت خامنهای ندارد، چرا باید همچنان سرپرست بنیاد شهید باقی بماند؟ خامنهای اگر بخواهد مهره‌های برگزیده «امام» را جابه‌جا کند، اول خودش باید جای «امام» را پر کند. نقل می‌کنند که مهدوی کئی در مورد خامنهای گفته است کسی که کودکان را تمام نکرده، چطور می‌تواند رئیس دانشگاه شود؟ خامنهای، چون فاقد آن وزن و اعتباری است که بتواند جای خمینی را پر کند، تنها راهی که در مقابلش دارد این است که نقش خمینی را، که هنوز بعد از مرگش هم در تصمیم‌گیریها اثر می‌گذارد، رفته رفته کم رنگ و بعد کاملاً محو کند. یعنی، به عبارت دیگر، «امام‌زدایی کند». اما در این زمینه در حال حاضر عرصه برای خامنهای تنگ به نظر می‌رسد. خامنهای در پیام ۱۸ دی، که گفتند آن را خطاب به نمایندگان مجلس و ملت ایران فرستاده است، ضمن هشدارها و تعیین تکلیف برای مجلسیان - که رأی باید تابع معرفت و بحث دور از تنازع و جدال باشد -، یادآور شد که «همواره در این مجلس معدود افرادی بوده‌اند که از این تکالیف غفلت ورزیده‌اند و راه کج کرده‌اند؛ شاید امروز نیز باشند». او همه را به اطاعت از ولایت فقیه، یعنی شخص خودش، فراخواند و اخطار کرد که «خدا در التزام به ولایت فقیه و تبعیت از رهبری خدشه بر کلیت نظام اسلامی است» و آن را از هیچ‌کس تحمل نخواهد کرد. فردای آن روز کروی، ضمن تعارفاتی در مورد پیام خامنهای، گفت: «آن کسی که علاقمند به انقلاب است و در خط امام است، مطمئناً تابع ولایت فقیه است... اما آن جوری هم نشود که خدای نکرده هر کسی خواست تسویه حساب کند، کسی را از بین ببرد، فوراً از این واژه مقدس استفاده کند و بگوید که مثلاً ضد ولایت فقیه هستی. هم‌چنان که کسی که معتقد به ولایت فقیه نباشد گناه بزرگ و نابخشودنی است، سوءاستفاده از این مقام مقدس هم گناهی است بس بزرگتر». او به این ترتیب به خامنهای یادآور شد که زیاد دور برندارد چون تابعیت از ولایت فقیه یعنی در خط امام بودن! و به کسانی هم که خیال سوءاستفاده از موقعیت خامنهای و زدن برجسب ضدولایت فقیه به دیگران را داشتند یادآور شد که این خیال را از سر به در کنند. نکته جالب توجه در این کشمکش این جاست که تا

زمانی که خمینی زنده بود، خط امامیها بودند که جناح مقابل و دار و دسته آذری قمی را ضدولایت فقیه میخواندند. اما حالا جریان بر عکس شده و رسالتیها، که طرفدار و حامی جدی خامنه‌ای هستند، به خط امامیها برچسب ضدولایت فقیه می‌زنند. به هر حال خامنه‌ای در این جنگ قدرت و در جهت خمینی‌زدایی، یک گام بزرگ دیگر به جلو برداشت و هم‌چنان که رفسنجانی برای خمینی‌زدایی سعیدی سیرجانی را پیش انداخت، خامنه‌ای هم، برای همین منظور، آذری قمی را جلو فرستاد. آذری قمی در سخنرانی پیش از خطبه‌های نماز جمعه، در روز ۴ اسفند، گفت که هیچ حکم خمینی بدون تأیید خامنه‌ای مشروعیت ندارد و تقلید از میت جایز نیست. این حرف خشم خط امامیها را برانگیخت، دو روز بعد کروی، بدون این که اسمی از آذری قمی ببرد، در سخنان شدیدالحنی گفت: «هنوز سال امام نگذشته از این بحثها و صحبتها در محافل مذهبی ما، آن هم از شخصیت‌هایی که انسان هیچ انتظار ندارد، گفته می‌شود. مردم ما پیرو امامند». کروی، که سخت خشمگین بود، گفت «وصیتنامه امام مال بعد از امام است. فکر امام، اندیشه امام، روح امام در جامعه حاکم است» و به آنهایی که در پشت پرده قضایا را می‌گردانند هشدار داد که «خیال نکنید خبری شده‌ها. از دور یک وقت خیال نکنند، آنهایی که پشت پرده دارند قضایا را می‌گردانند، بوی کبابی می‌آید. بوی جلاز کباب نمی‌آید، ببینند خر دارند داغ می‌کنند». او سوگند خورد که اگر روزی تریبون مجلس و مساجد هم در اختیار خط امامیها نباشد، آنها سر چهار راهها و در اتوبوسها از تعالیم و افکار خمینی دفاع خواهند کرد و آن را به مردم خواهند رساند. او، به این ترتیب، هم آذری قمی و هم خامنه‌ای را شست و کنار گذاشت و در عین حال این نکته را برای همه روشن کرد که آن روز که، بعد از مرگ خمینی، مجلس خبرگان تشکیل دادند و رهبر انتخاب کردند و کلی پز وحدت دادند - یا به تعبیر او بوی کباب راه انداخته بودند - در واقع خر داغ می‌کردند، یعنی مهر و نشان ولایت فقیه را به خامنه‌ای می‌زدند. فردای این اظهارات کروی، آذری قمی در رسالت ۷ اسفند، خطاب به رئیس مجلس، ضمن این که او را متحجر و دارای تفکر «اسلام امریکایی» خواند، یک بار دیگر بر بی‌اعتبار بودن دستورالعملهای خمینی با تغییر شرایط زمان و مکان و لزوم اطاعت از ولی فقیه زنده تأکید کرد و پرسید «آیا وصیت خمینی این است که هر که را در هر ارگان و نهادی نصب کرده است، تا روز قیامت باید آن‌جا بماند؟» این، البته یکی از هدفهای خمینی‌زدایی از سوی خامنه‌ای است که نفع آن بیش از همه به رسالتیها می‌رسد. این تک و پاتک، بین آذری قمی و خط امام در مجلس، باز هم ادامه یافت. در این جدال گرچه خط امامیها تعارفهایی هم مبنی بر احترام به ولایت فقیه و رهبر - که خامنه‌ای باشد - می‌کردند، اما مفهوم و معنی اصلی حرفشان چیزی جز تحقیر

خامنه‌ای نبود و در واقع نشان دادند که پوشیزی برای او ارزش قائل نیستند. عیسی ولایی، آخوندی از نمایندگان خط امامیها، روز نهم اسفند در مجلس به انتقاد از آذری قمی پرداخت و گفت: «به ذهنمان خطور نمی‌کرد که استکبار جهانی و در رأس آن امریکا، به این زودی امام‌زادگی را شروع کنند و این چنین از تریبون مقدس، از زبان فردی که خود را شاگرد امام می‌نامد، حمله کند» و بعد، با ذکر نام، آذری قمی را متهم کرد که به خاطر ضربه‌هایی که از خمینی دریافت کرده و به خاطر این که خمینی اعلام کرده بود که «جنگ بین فقر و غنا باید محفوظ بماند»، کینه خمینی را به دل گرفته است و این کینه امروز این گونه جلوه می‌کند. باید توجه داشت وقتی به آذری قمی، که در حمایت از خامنه‌ای وارد معرکه شده، نسبت‌هایی می‌دهند، در واقع به نوعی به در می‌گویند که دیوار هم بشنود. به عبارت دیگر در جنگ بین خط امامیها و آذری قمی، متهم اصلی «امام‌زادگی» خامنه‌ای است، اگر چه به طور مشخص و با ذکر نام او را متهم نکنند.

خط امام بی‌سرپرست

اکنون به روشنی مشاهده می‌شود که میراث‌خواران خمینی در حاکمیت، منافع خود را در آن می‌بینند که رفته رفته نقش او را از خاطر «امت حزب‌الله» بزدایند و روح سرگردان او را در دخمه فراموشی محبوس کنند. جای تردید نیست که در این میان، خط امام و حزب‌الله به راستی «بی‌پدر» شده و هیچ تکیه‌گاهی ندارد. از خط امامیهای سرشناس یکی موسوی خوئینی‌هاست که به نظر می‌رسد با خروس قندی ریاست مرکز مطالعات استراتژیک که رفسنجانی به دستش داده، قانع و سرگرم است. میرحسین موسوی، نخست وزیر سابق، هم به نظر می‌رسد سیاست را بوسیده و کنار گذاشته است. در چند ماه گذشته او اظهار وجودی نکرده است. روزنامه کیهان ۹ اسفند، در خبر مربوط به نمایشگاه آثار نقاشی میرحسین موسوی در موزه هنرهای معاصر، از شرح حال او به ذکر این که او اکنون مدرّس دانشگاه تربیت معلم است بسنده کرده و به این که او مشاور ریاست جمهوری هم هست هیچ اشاره‌ی نکرده است. احتمال دارد که این امر به خواست موسوی و برای نشان دادن بی‌اعتنائیش به این پست فرمایشی صورت گرفته باشد. موسوی اردبیلی گاه و بی‌گاه اظهار وجودی می‌کند، ولی به وضوح معلوم است که فاقد ویژگیها و خصوصیات است که بتواند خط امام و حزب‌الله را دور خود جمع کند. احمد خمینی هم که فعلاً سر قبر پدرش روضه‌خوانی می‌کند، می‌ماند محتشمی. او در سیاست خارجی، تاکنون ظاهراً موضع سازش‌ناپذیری را در برابر گرایش رسمی به سوی غرب در پیش گرفته که البته برای

خط امام و حزب‌الله دارای جاذبه است. محتشمی برای ادامه فعالیت سیاسی ترجیح داده است که نمایندگی مجلس رژیم را انتخاب کند. کش پیدا کردن اعلام نتیجه انتخابات و بعد هم مخالفت با اعتبارنامه او، که فعالیت او را به عنوان نماینده مجلس به تأخیر انداخت، بی حکمت نیست. امکان دارد او، پس از شروع کار در مجلس، بتواند تعداد لازم از نمایندگان را برای تشکیل یک اکثریت خط امامی با خود همراه کند. در آن صورت خواهد توانست با رد لایحه‌های دولت یا تحمیل طرحهایی به آن، و احتمالاً ندادن رأی اعتماد به وزیران یا به هیأت دولت (در صورت استیضاح)، بر تصمیم‌گیریهای کلی رژیم و عملکرد دولت رفسنجانی، اثر بگذارد. اما فعالیت در مجلس فقط تا پایان دوره کنونی، که حدود دو سال از آن باقیمانده، ممکن است ثمری داشته باشد. اگر عمر رژیم تا انتخابات بعدی وفا کند، معلوم نیست که ترکیب مجلس بعدی چگونه باشد، چرا که خط امام بدون تشکل و سازمانیابی، در انتخابات نیز نمیتواند کاری از پیش ببرد. تنها تشکل خط امامی موجود، که گاه و بی‌گاه اظهار وجودی می‌کند، «دفتر تحکیم وحدت» است. این تشکل به مرور، این موقعیت ضعیف را از دست خواهد داد، چرا که محیط دانشگاهها پیوسته سنگری برای دفاع از آزادی در برابر دیکتاتوری بوده و آن چه در درون خود می‌پرورانده نطفه‌های جنبش دانشجویی ضداستبداد و ضد دیکتاتوری بوده است که هیچ ربطی به «دفتر تحکیم وحدت» و «حزب‌الله» و خط امام ندارد. این «دفتر تحکیم وحدت»، در واقع برای تحکیم رژیم فاشیستی خمینی و تحمیل جو اختناق و سرکوب بر دانشجویان مبارز دانشگاهها به وجود آمد و بنابراین علت وجودیش در تضاد آشکار با سنت دانشگاهی است. به تشکل «روحانیون مبارز» هم باید اشاره کرد. روحانیون مبارز، که نوعی تشکل سیاسی - صنفی خط امامی هستند، ظاهراً چندان فعال به نظر نمی‌رسند. افراد این تشکل، که در آستانه انتخابات پیش، در آخرین روز اسفند ماه ۶۶، از روحانیت مبارز انشعاب کردند و حمایت خمینی را پشت سر خود داشتند، اکنون به نظر می‌رسد هم از توبره می‌خورند، هم از آخور و موقعیت دوگانه‌یی در دستگاه حکومتی دارند.

به هر حال حزب‌الله و خط امام محکوم به له شدن زیر چرخهای حکومتی هستند و به نظر هم نمی‌رسد که بتوانند در سازمان و تشکیلاتی گرد آیند. انحلال حزب جمهوری اسلامی و به وجود نیامدن هیچ نوع تشکلی از جناح چپ یا راست آن، نشان دهنده این ناتوانی است. نشانه‌هایی از طرد و حذف تدریجی عناصر حزب‌الله و خط امام مدتی است که پیدا شده است. این را در اظهار نگرانیها یا هشدارهای بعضی از نمایندگان مجلس رژیم یا نصیحت بعضی امام جمعه‌ها یا در مطالب روزنامه‌ها می‌توان دید. امام جمعه ایلام در نماز جمعه چهارم اسفند، با اشاره به

لزوم بها دادن به حزب‌الله که برای انقلاب جانفشانی کرده است، گفت: «نکند خدای نخواستہ دلسوزان انقلاب و حزب‌الله را دماغ سوخته کنیم و یک عده را تحویل بگیریم که در هنگام گرفتاری و حوادث اینها بی‌تفاوتها هستند». سید رسول موسوی، نماینده اهواز، در ۱۵ اسفند در سخنانی در مجلس رژیم ضمن تأکید بر لزوم «خوشرفتاری با ایثارگران انقلاب که راه حکومت اسلامی را برای امت محمدی هموار کرده و می‌کنند»، گفت که نباید به بهانه این که می‌خواهیم برنامه پنجساله را اجرا کنیم و اینها مانع هستند، هر روز شاهد عزل و بیرون راندن و منزوی کردن تعداد زیادی از آنان باشیم. محمد قمی، نماینده ورامین، در هفته آخر اسفند در مجلس رژیم گفت که موارد متعددی از اخراج نیروهای «متعهد زجر کشیده»، حتی در مواردی که در رشته تخصصی خودشان شغل کارشناسی داشته‌اند، در چند وزارتخانه صورت گرفته و جای آنها را حجتیه‌ییها یا «بی‌تفاوتها یا افراد دل‌باخته مغرب زمین می‌گیرند». اما با این اظهار دلسوزیها چیزی نصیب حزب‌الله و خط امام نخواهد شد، چون بدون اهرم اعمال فشار، یعنی تشکل، اقدامات خط امام و حزب‌الله به واکنشهای انفعالی و موردی محدود خواهد شد. این را هم باید توجه داشت که حزب‌اللهیها و عناصر خط امام عناصر انقلابی یا مبارزی که نبودند، هنرشان این بود که، با تکیه بر قدرت دولت و حمایت حکومت و حاکم شرع و سپاه و کمیته و یا به عضویت نیروهای سرکوبگر رژیم درآمدن، در سرکوب نیروهای سیاسی و انقلابی شرکت کنند، در کارخانه‌ها و اداره‌ها به جاسوسی برای لو دادن کارگران و کارکنان مبارز بپردازند، و در ایجاد فشار برای «گرم نگهداشتن» تنور جنگ عهده‌دار نقشی باشند. حالا دستگاه حکومتی نه تنها نیاز چندانی به وجود آنها ندارد، بلکه آنان را موی دماغ خود می‌داند. آن عده از آنها را که لازم دارد و می‌تواند بخرد، خواهد خرید (که می‌تواند شامل مهره‌های درشتی مثل موسوی خوینینی‌ها هم بشود). بقیه رفته رفته، به طوری که امکان و فرصت عکس‌العمل نداشته باشند، کنار گذاشته خواهند شد.

بعد از ده سال تجربه

در حالی که در رأس دستگاه حکومتی و بین سران رژیم آخوندی دعوا بر سر تقسیم میراث خمینی، به شکل دعوا بین «اسلام آمریکایی» و «اسلام ناب محمدی» جریان دارد و دسته‌یی که طرفدار خامنه‌ای است طرف مقابل را متهم می‌کند که می‌خواهند با نام پیامبر علی را بکوبند و طرف مقابل (خط امامیها)، به نوبه خود، آنها را متهم می‌کند که می‌خواهند برای «اثبات ولایت نفی نبوت کنند». در حالی که

انبوه مشکلات ناشی از دهسال جنگ و سرکوب هم‌چنان به جا مانده و روز به روز هم بر ابعاد آن افزوده می‌شود، و با این که کارنامه ننگین ملاهای جنایتکار تا اندازه‌ی برای افکار عمومی جهان روشن است و رژیم و سرکردگان آن برای مردم دنیا منفورترین حکامند، با این حال وقاحت آخوندی آن قدر بی حد و مرز است که ادعا دارد جهانیان راه و رسم زندگی را باید از این فرومایگان بیاموزند! و البته رفسنجانی در پررویی و بی‌حیایی دست همه آخوندهای دیگر را از پشت بسته است. او در چهارم دیماه گذشته در جمع «علما و استادان حوزه‌های علمیه اهل سنت» گفت: «اکنون با فرو پاشیدن دنیای کمونیست مکتبی جز اسلام، که جوابگوی نیازهای مادی و معنوی، روحی و جسمی انسانهاست، وجود ندارد... تجربه دهساله جمهوری اسلامی نشان می‌دهد که اسلام برای مدیریت جامعه تر قابل قبولی دارد». نمونه‌هایی از واقعیتها، که در رسانه‌های خبری رژیم انتشار یافته‌اند، نشان می‌دهند که آخوندهای جنایتکار از لحاظ روحی و جسمی و مادی و معنوی چه بر سر مردم آورده‌اند و حاصل این ده سال حکومت چه بوده است.

ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی در شماره مهر ماه ۶۸، سخنرانی یک کارشناس به نام دکتر حسین عظیمی را در کانون صنایع ایران در تهران چاپ کرده است. وی در این سخنرانی، پاره‌یی از مشکلات اقتصادی و برنامه‌ریزی را مورد بحث قرار داده است. او، با اشاره به کاهش تولید سرانه طی سالهای گذشته، می‌گوید: «ابعاد دیگر مسائل اقتصادی ما نیز به همین صورت است و کاهش تولید در همه زمینه‌های دیگر اثر داشته است. مثلاً بودجه سرانه دولت، که در ۱۰ سال پیش ۴ هزار تومان در سال بود، اینک به ۱۲۰۰ تومان (به قیمت ثابت) رسیده است، یعنی به حدود ۳۰ درصد کاهش پیدا کرده است. هزینه مصرفی سرانه نیز از حدود سالانه ۵۰ هزار ریال طی مدت فوق، به سالانه ۳۰ هزار ریال کاهش یافته است. در زمینه اشتغال نیز، همان‌طور که می‌دانیم، تصویر نگرانی‌آوری پیش روی داریم. بیکاری آشکار ما حدود ۲ میلیون نفر است و مجموع بیکاری آشکار و پنهان کشور به حدود ۶ میلیون نفر بالغ می‌شود. براساس برآورد کتاب برنامه حدود ۴۳ درصد از نیروی کار جامعه ما یا بیکار و یا دچار بیکاری پنهان است که حدود ۵/۶ تا ۶ میلیون نفر می‌شود، و این در حالی است که نیروی انسانی فعال ما حدود ۱۳ میلیون نفر است. با توجه به جمعیت ۵۶ میلیونی کشور، باید گفت حدود ۵۶ میلیون نفر انسان باید با کار حدود ۷ میلیون نفر زندگی کنند. به عبارت دیگر بار تکفل در جامعه ما چیزی حدود ۸ است، یعنی هر یک نفر که کار می‌کند باید به طور متوسط هزینه زندگی ۸ نفر را تأمین کند. این عدد برای کشورهای پیشرفته حدود ۲ تا ۲/۲ است، در حالی که سرانه تولید و بازدهی آنها بالاست و بازدهی ما پایین است. ما در ده سال گذشته

به طور خالص ۱/۹ میلیون شغل ایجاد کرده‌ایم که حدود ۱۹۰ هزار شغل در سال می‌شود، و این در حالی است که به طور متوسط حدود ۳۱۰ هزار نفر در سال وارد بازار کار شده‌اند و معنی آن این است که به طور متوسط، سالی ۱۲۰ هزار نفر وارد بازار کاری شده‌اند که شغلی برای آنها وجود نداشته است. پس در دهسال گذشته حدود ۱/۲ میلیون نفر به بیکاران ما اضافه شده‌اند». وی در مورد مشکل مسکن می‌گوید: «اگر به آمار سرشماری سال ۶۵ در بخش مسکن نگاهی بیندازیم، بخشی از این گستردگی فقر را می‌بینیم. این سرشماری تصویری از وضع مسکن ارائه می‌دهد، به این ترتیب که مشخص می‌کند خانوارهای ما در چند اتاق زندگی می‌کرده‌اند. اتاق هم، در این سرشماری، به این صورت تعریف شده که هر فضایی که حداقل ۲ متر در ۲ متر بوده و ۲ متر ارتفاع داشته باشد یک اتاق محسوب می‌شود، حتی اگر به عنوان انباری، آشپزخانه، هال و یا هر اسم دیگری مورد استفاده قرار بگیرد. طبق آمار سال ۶۵ بیش از ۲۰ میلیون نفر از جمعیت کشور در ۲ اتاق زندگی می‌کرده‌اند و حدود ۱۳ تا ۱۴ میلیون نفر از این گروه را خانواده‌های ۵ نفری تشکیل می‌داده‌اند. حدود ۷ میلیون نفر نیز، که در یک اتاق زندگی می‌کرده‌اند، خانواده‌های ۴ نفری بوده‌اند. به عبارت دیگر حدود ۲۰ میلیون نفر از جمعیت خانوارهای حدود ۴ تا ۵ نفره، حداکثر در ۲ اتاق زندگی می‌کرده‌اند و در همین ۲ اتاق باید تمامی نیازهای سکونت خود، از جمله پخت و پز و خورد و خواب و پذیرایی را فراهم می‌آوردند. آمارگیری مصرف سال ۶۵ نیز نشان می‌دهد چنانچه خط فقری براساس کالاهای جیره‌بندی شده رسم کنیم و هزینه غذایی براساس این کالاها حدود ۱۴۰ ریال در روز باشد، حدود ۱۷ میلیون نفر از جمعیت زیر این خط زندگی می‌کنند. آمار اشتغال نیز نشان می‌دهد که حدود ۳/۲ میلیون نفر خانوار بیکار درگیر فقر مطلق می‌باشند». اینها تنها قسمتی از تجربه دهساله مدیریت جامعه با تر آخوندی، در زمینه‌های اقتصادی است. خلخالی جلاد، که مردم ترکمن صحرا و رهبران سیاسی آنان را به جوخه‌های اعدام سپرد چون می‌گفتند زمین مال کسی است که آن را می‌کارد و روی آن کار می‌کند، در روز ۲۰ اسفند در مجلس رژیم گفت «اگر اول انقلاب ۲۰ تا ۱۵ درصد دهات ما خراب بود، امروز ۸۰ درصد دهات ما خراب است. شما از تهران بیرون بروید و شهرهای دیگر را ببینید، همه ویران شده‌اند».

مدیریت جامعه با تر اسلام آخوندی، در واقع هیچ امری از امور عادی زندگی روزانه مردم را باقی نگذاشته که به شکل رنج و عذاب و مصیبت درنیامده باشد، از پیدا کردن صابون و روغن و برنج گرفته تا مصالح ساختمانی، از کمبود دارو و وضع اسفبار درمانی گرفته تا کمبود فضای آموزشی برای کودکان واجب‌التعلیم، و از افت سطح تحصیلی در دبیرستانها و دانشگاهها گرفته تا سایر اموری که جزء نیازهای

روزانه افراد نیست، اما اگر نیازی پیدا شود، مساله باز به صورت رنج و عذاب در می‌آید. مثلاً در زمینه مسافرت و حمل و نقل بین شهری. ملک مدنی، شهردار اصفهان، در مصاحبه با ماهنامه صنعت حمل و نقل، شماره اسفند ماه ۶۸، می‌گوید «ای کاش سیاستگذاران حمل و نقل، مثل مردم عادی، برای تهیه بلیت و مقدمات سفر به طور ناشناس مراجعه می‌کردند تا در می‌یافتند که چه تحقیر و ستمی بر مردم می‌رود. در حقیقت حمل و نقل امروز ما چیزی جز یک تحقیر ملی نیست... انسان که می‌خواهد به جایی سفر کند، تحقیر می‌شود، جانش به خطر می‌افتد و باید انواع اهانتها و توهینها و سرزنشها را تحمل کند». در زمینه روحی و جسمی و معنوی هم، اگر فقط به مطالبی که در رسانه‌های خبری رژیم منتشر شده اکتفا کنیم، وضع بهتر از اوضاع اقتصادی نیست. رئیس دادگاههای مدنی خاص در گفتگویی با اطلاعات اول بهمن، اعتیاد شوهران و مشکلات مالی و بیکاری را از دلایل طلاق ذکر می‌کند و در ۶ بهمن، ستاد مبارزه با مواد مخدر، در سالگرد تأسیس خود، اعلام می‌کند که در یک سال گذشته ۱۹ هزار نفر قاچاقچی و ۶۶ هزار نفر معتاد دستگیر شده‌اند. این آمار علاوه بر این که ابعاد گسترده این آفت اجتماعی را نشان می‌دهد، نشان دهنده جو سنگین سرکوبی که این نوع بگیر و ببندها را هم به نوبه خود به جامعه تحمیل می‌کند، می‌باشد. به این تصویر باید غم و رنج بازماندگان بیش از یک میلیون کشته و زخمی جنگ، وضع روحی و جسمی دهها هزار جوان معلول جنگی، درد و رنج بیش از سه میلیون آواره جنگی که تعداد بسیاری از آنان از آغاز جنگ به بعد در زیر چادرها و در وضعی بسیار ناگوار زندگی می‌کنند، رنج و درد دو میلیون آواره و پناهنده ایرانی که در سراسر جهان پخش شده‌اند را هم اضافه کرد. برای این که از گوشه‌یی از این مدیریت آخوندی و فجایعی که طی ده سال گذشته به بار آورده تصویر روشنتری ارائه شود، لازم است به یک مورد دیگر اشاره بکنیم. ابوالحسن حائری‌زاده، نماینده بیرجند در مجلس رژیم، روز ۱۶ اسفند ضمن هشدار به مقامات رژیم در مورد این که انواع مفاسد اجتماعی، که اکثر آنها ریشه در فقر دارند، باید با کمک مردم ریشه کن شوند، گفت: «دیروز در همین مجلس، توسط یکی از حجج اسلام، نامه‌یی از همسر فردی متدین و متعهد به دستم رسید که نوشته است شوهرم بیکار است، خانواده ما درآمد و ثروتی ندارد و من هیچ گونه امیدی به زندگی نداشته و ندارم. تمام زندگیم در خطر است، کودک هشت ماهه‌ام گرسنه است. در درجه اول برای معالجه بیماری شوهرم و در درجه دوم برای تأمین معاش خود، دست نیاز دراز کرده‌ام. با توجه به گرفتاری این حقیر، بدیهی است که من منتظر جواب قاطع و فوری شما هستم که خدای نکرده ننگی برای خودم به بار نیاورم». این فقط نمونه‌یی از دستاوردهای «روحی و معنوی» مدیریت امثال رفسنجانی است. آیا زنانی که به جرم

اشاعه فحشا و زنا محصنه سنگسار شده‌اند، آدمهای بی‌یار و یابوری نبوده‌اند که تحت شرایطی این چنین به سمت تباهی رانده شده‌اند؟

عدم کارآیی سرکوب

زیر فشار خردکننده چنین نابسامانیها و بحران همه جانبه‌یی که جامعه را فرا گرفته است، طبیعی است که باید انتظار بروز نارضایتی از سوی مردم را داشت. این نارضایتیها البته همیشه با سرکوب خاموش شده است. اما وقتی بحران و فشارهای گوناگون دائماً رو به افزایش باشد، وقتی هیچ گشایش و اصلاحی صورت نگیرد، جامعه، مثل آدمی که به حالت خفگی افتاده باشد، دچار تشنج می‌شود، تشنجی که تمامی پیکر جامعه را فرا می‌گیرد. در این حالت رژیمی که وحشیانه‌ترین انواع سرکوب را در ابعاد گسترده به کار گرفته و در واقع از همه ظرفیت خود استفاده کرده، دستگاه سرکوبش دیگر از پس آرام کردن اوضاع بر نمی‌آید و به اصطلاح کم می‌آورد. چرا که سرکوب و اعدام، گرچه باعث ارباب می‌شود، خیلیها را می‌ترساند و ساکت می‌کند و بعضیها را، مثل آن زن بینوا، به خواش و التماس و می‌دارد، ولی دست‌آخر کدام درد اجتماعی را درمان می‌کند؟ همه مردم را که نمی‌شود کشت، مشکلات هم که یکی دو تا نیستند. مردم نان و آب، دارو، کار و مسکن می‌خواهند. وقتی سالی ۱۲۰ هزار جوان وارد بازار کار می‌شوند اما کاری برای آنها نیست، کاملاً طبیعی است که عده‌یی از آنان به انحراف و بزهکاری کشیده شوند. آن وقت رژیم پلیس و بسیج و سپاه را برای دستگیری آنها روانه می‌کند و موی سر آنها را «ضربدری» می‌تراشد و در خیابانها دور می‌گرداند. وقتی ظرفیت تولیدی کشور در طی ۸ سال جنگ به نابودی کشیده شده برای تولید و اشتغال سرمایه‌گذاری لازم نشده، آن هم در این رونق بازار سیاه، عده‌یی که می‌خواهند خود را از آلودگیهایی مثل توزیع مواد مخدر یا اشاعه فحشا دور نگه‌دارند، برای پیدا کردن لقمه‌نانی برای زن و بچه و گذران زندگی از راهی شرافتمندانه، دستفروشی یا فروختن میوه و تره‌بار به صورت دوره‌گردی را تنها امکان قابل دسترسی در پیش رو می‌بینند. آن وقت رژیم، که خود در غارت مردم و روانه کردن کالاهای جیره‌بندی به بازار سیاه، عامل درجه اول است، دستفروشان و دوره‌گردان را عامل گرانی و کمیایی کالاها معرفی می‌کند و به سرکوب و دستگیری آنان و ضبط دارایی ناچیزشان می‌پردازد. محترکان و غارتگران مردم و کسانی که با رشوه‌گیری و اختلاس، ثروتهای کلان اندوخته‌اند، و به قول خودشان «تروریست اقتصادی» نامیده می‌شوند، در امنیت کامل‌اند و زندگی پر تجملی برای خود به راه انداخته‌اند، اما اگر آدم درمانده‌یی،

تنها برای این که زنده بماند، اقدام به دزدی کند، انگشتان دست او را قطع می‌کنند تا بقیه عمرش پیدا کردن کار برایش به امری غیر ممکن تبدیل شود و راهی جز گدایی و صدقه‌گرفتن برایش نماند. وقتی رژیم این چنین عرصه را از هر سو بر مردم تنگ کرده است، مردم اگر نخواهند، خودکشی کنند (که مواردی از این نوع خودکشیها و خودسوزیهای از فرط استیصال در روزنامه‌های رژیم انتشار یافته است)، بالاخره به رویارویی با نیروهای سرکوبگر رژیم کشیده می‌شوند. و چنین رویاروییهای خیلی زود می‌توانند رنگ سیاسی به خود بگیرند. یک نمونه از این نوع حوادث، که اخیراً در روزنامه جمهوری اسلامی انتشار یافت، نشان می‌دهد که خشم و نفرت و عصبانیت مردم از هر نوع مرزی در گذشته است. به نوشته این روزنامه در شماره ۲۴ اسفند، ساعت ۴ بعد از ظهر روز سه‌شنبه ۲۲ اسفند، کلانتر منطقه ۵ راهنمایی و رانندگی تهران موقع گشت در نارمک، به قول این روزنامه «اقدام به اعمال قانون» نسبت به یک وانت بار، که میوه و تره‌بار می‌فروخته، می‌کند. سه تن از سرنشینان این وانت‌بار در اعتراض به افسر راهنمایی، وی را مضروب کرده متواری می‌شوند. افسر مذکور با کمک پنج تن از افراد پلیس وظیفه وانت‌بار را تعقیب و آن را متوقف می‌سازند. در این هنگام سرنشینان وانت‌بار پلیس وظیفه‌ها را مضروب کرده، از روی بدن یکی از مضروبین، که نقش بر زمین شده بود، می‌گذرند. این شخص چند ساعت بعد در بیمارستان می‌میرد. این رویداد به روشنی نشان می‌دهد که فشارهای طاقت‌فرسای زندگی و وضع نابسامان، خشونت را به چه ابعاد وحشتناکی رسانده است. اگر روزی سد نیروهای سرکوبگر رژیم شکافته شود، فوران چنین خشمی چه به روز آخوندها و پاسداران جنایتکار و نیروهای سرکوبگر رژیم که نخواهد آورد!

سفر گالیندوپل و پیامدها

سفر گالیندوپل به ایران را برای بررسی نقض حقوق بشر توسط رژیم، به خاطر پیامدهایی که داشت، می‌توان بزرگترین رویداد سال ۶۸ بعد از مرگ خمینی تلقی کرد. اقدام شجاعانه خانواده‌های شهدای مجاهدین و قربانیان جنایات رژیم به تحصن در برابر دفتر سازمان ملل در تهران، در سرمای زمستان و در برابر لوله مسلسل‌های پاسداران رژیم، نقطه عطفی بود که به وضوح نشان داد دهسال کشتار و شکنجه و زندان و ایجاد رعب و وحشت، نتوانسته است خللی در اراده مردم ایران برای کسب آزادی به وجود آورد. این تجمع و تحصن، در عین حال، نشان داد که همه ظرفیت سرکوب رژیم در برابر اراده مردم برای اعلام نفرتشان نسبت به قاتلان فرزندان و عزیزان خود و کسانی که میهنشان را به ویرانی کشانده‌اند، ناتوان است.

این نفرت و انزجار به مقیاس وسیع و بی‌سابقه‌یی در تظاهرات امجدیه، که منجر به رویارویی مردم با عوامل سرکوبگر رژیم و کشته و زخمی شدن چند تن و دستگیری عده‌یی از تظاهر کنندگان شد، به خوبی به نمایش گذاشته شد و جهانیان فهمیدند که رژیم روی بشکه باروت نشسته است. رژیم خمینی از آغاز کسب قدرت، پیوسته اعلام می‌کرد که هیچ اهمیتی به مجامع بین‌المللی و رأی و نظر آنان نمی‌دهد، اما زیر فشار خردکننده افشاگریهای مقاومت در عرصه بین‌المللی، که به یمن سختکوشی و تلاش صدها انقلابی مجاهد میسر شد - تلاشهایی که چهار سال پی‌درپی سبب محکومیت رژیم در مجمع عمومی سازمان ملل از یک سو و اعلام حمایت از مقاومت مردم ایران از سوی برخی مجامع مهم بین‌المللی مثل پارلمان اروپا، از سوی دیگر گردید -، رژیم ناچار به سفر گزارشگر ویژه سازمان ملل تن در داد. اما وارد ساخت و پاختی شد که براساس آن، به ازای ارائه گزارشی که در آن جنایات رژیم پرده‌پوشی شده باشد، رژیم از گروههای هوادارش در لبنان بخواهد که گروگانهای امریکایی را آزاد کنند. البته این معامله با افشاگری از سوی مقاومت نتوانست آن طور که طرح‌ریزی شده بود پیش برود. در اهمیت نیاز به یک گزارش توجیه‌گرانه، که در عین حال نشان‌دهنده نگرانی شدید رژیم از محکومیت مجدد در سازمان ملل بود، کافی است به سخنان امام جمعه اهواز در این زمینه توجه کنیم. او، در سخنانی که روز ۱۳ اسفند از رادیو رژیم پخش شد، گفت: «من هم آن موقع تهران بودم و در محضر آقای یزدی بودیم. آنها طی جلساتی آمدند خدمت ایشان و خدمت جناب آقای مقتدایی و مسائل داشت بررسی می‌شد، و من در جریان بودم که آقایان خوشحال بودند و می‌گفتند که ما داریم چه کارهایی می‌کنیم. دعا بکنیم، دعا بکنید که اینها خیانت نکنند و این حقایق را که داریم به ایشان ارائه می‌دهیم، اینها را پخش بکنند و دیگر ما از همان موقع منتظر بودیم که ببینیم که نتیجه چه خواهد شد و به حمدالله نتیجه مثبت بود». ملاحظه می‌شود که مساله آن قدر برای آخوندهای جنایتکار مهم بود که همگی دست به دعا برداشته بودند که معامله به هم نخورد و آن چه که اینان به عنوان «رعایت حقوق بشر» نمایش می‌دهند، به عنوان حقایق منتشر شود. این هم وجه دیگری از عدم کارایی سرکوب است، چرا که به کار گرفتن آن برای رژیم در سطح بین‌المللی مساله‌ساز شده است.

گرچه گالیندوپل شرکت خود در این «معامله» را انکار کرد، اما همه اظهارنظرها و اظهار خوشبینیهای روزنامه‌های رژیم و شخص رفسنجانی بعد از این ماجرا شروع شد. با این حال اکنون به نظر می‌رسد که مراحل بعدی «معامله» خوب پیش نمی‌رود، چرا که رفسنجانی نفوذ زیادی روی حزب‌الله لبنان ندارد. از طرف دیگر رفسنجانی در داخل رژیم نیز فاقد چنان اقتداری است که بتواند، بدون ترس

و واهمه، وارد چنین معامله‌هایی بشود. این واقعیت را می‌توان در سؤال ۱۷۰ نماینده مجلس از وزیر خارجه رژیم دید که خبر آن در ۲۹ اسفند توسط خبرگزاری رژیم انتشار یافت. نمایندگان مجلس رژیم، با طرح این سؤال، خواهان روشن شدن موضع وزیر خارجه رفسنجانی در مورد اخبار مربوط به مذاکرات پنهانی رژیم با آمریکا برای آزادی گروگانهای غریبی، شده بودند.

به هر حال، همان طور که گفتیم، در ماجرای سفر گالیندوپل به ایران، آن چه اهمیت داشت و در واقع سرفصل برجسته‌یی از تاریخ مبارزه چند ساله با رژیم خمینی شمرده می‌شد، تحمّن خانواده‌های شهدای مقاومت بود که آثار آن را در تظاهرات امجدیه - که بعداً در شهرهای دیگر هم بروز کرد و تا امروز هم اخبار جسته گریخته‌یی از تظاهرات شهرهای مختلف می‌رسد - می‌توان دید، تظاهراتی که شرکت‌کنندگان در آن مرگ سران رژیم و سرنگونی آن را شعار می‌دادند. نکته حائز اهمیت در تظاهرات امجدیه، عدم دخالت شهربانی در مقابله با تظاهر کنندگان بود. یک نماینده مجلس رژیم این موضوع را در انتقاد از عملکرد شهربانی، افشا کرد. در پی این رویداد «انتظامات» ورزش به کمیته‌ها سپرده شد و روز ۱۰ اسفند میرلوحی، جانشین فرماندهی کل کمیته‌ها، اعلام کرد که قرار است گروهی با عنوان «پاسدار ورزش» تشکیل شود. باید توجه داشت نابسامانی‌هایی که در بالا ذکر کردیم، حتماً زندگی نیروهای سرکوبگر را هم تحت تأثیر قرار می‌دهد، چون آنها هم در همان جامعه زندگی می‌کنند، اگرچه ممکن است بخشی از این نیروها یا فرماندهان رده بالا از امتیازات ویژه‌یی برخوردار باشند. یکی از نمایندگان مجلس رژیم عضو کمیسیون بودجه، روز ۱۷ دیماه در سخنانی که از رادیو رژیم پخش شد گفت: «با ریاست شهربانی کشور صحبت‌هایی داشتیم. گفت بیایید ما را اصلاً جمع کنید، منحل بکنید، درس را تخته بکنید... ماشینان برای گشت بنزین ندارد». این نماینده رژیم افزود: «گاهی اوقات آنها کاغذ برای این که گزارش بنویسند ندارند، وضعشان واقعاً اسفبار است». تازه این مربوط به امکاناتی است که باید در اختیار آنان قرار بگیرد تا بتوانند نقشی را که رژیم به آنها سپرده است بازی کنند، والا معلوم است که وضع زندگی خودشان باید به مراتب بدتر از اینها باشد.

پایان سخن

اینها مشتی از خروارها مسائلی است که «مدیریت» آخوندی جامعه، که خود مسبب آن بوده، با آن روبه‌روست. اما از سوی دیگر وضع «مدیران» حکومت آخوندی هم خراب است. بینانگذار حکومت اسلام فقهاتی که مُرد. او اکنون میتی است که دیگر

فتوایش هم باید به گور سپرده شود و تقلید از او جایز نیست. آخوندها قبل از این که به حکومت برسند، به خاطر این که روضه مجالس عزاداری و خطبه مراسم عقد را می‌خواندند و در این زمینه‌ها مردم به آنها رجوع می‌کردند، بعضاً از احترامی بین مردم برخوردار بودند. اما حالا، علاوه بر این که در اثر همین مدیریت جامعه با تز «اسلام» مورد نفرت مردمند، خودشان هم یقه یکدیگر را هر روز با شدت بیشتری می‌درند، هر روز بیشتر از روز پیش دست خود را رو می‌کنند و آبروی یکدیگر را می‌برند، تا جایی که رهبر و ولی فقیه، در مرکز قانونگذاری رژیم، از سوی رئیس مجلس به کنایه، ولی طوری که همه بفهمند، خر خطاب می‌شود و نماینده دیگری هم به همین شیوه، او را «عامل استکبار جهانی و آمریکا» می‌خواند.

اکنون مردم در می‌یابند که تنها راهی که برای گرفتن حقشان و برای ادامه زندگی دارند، مقابله با این رژیم است. درگیری خونین مردم ایزده با نیروهای سرکوبگر رژیم در آبانماه و اقدام سرنشینان وانتبار در زدوخورد با پلیس، برای دفاع از حق کار و زندگی، امری است که فشارهای طاقت‌فرسای شرایط زندگی در ایران تحت سلطه آخوندها از یک سو و سرکوب گسترده رژیم از سوی دیگر، ناگزیر سبب تکرارشان به شکلهای دیگر خواهد شد. پیدا شدن کمترین شکاف در سدی که نیروهای سرکوبگر رژیم در برابر مردم کشیده‌اند، سبب جاری شدن سیل بنیانکن خشم مردم و در هم کوبیده شدن بنیاد ظلم و ستم رژیم آخوندی خواهد شد. ارتش آزادیبخش ملی خود را برای شکافتن قلب نیروهای سرکوبگر رژیم و کوبیدن مغز آنان آماده می‌کند.

مصوب شور اول مجلس و همچنین سیاستهای بازسازی مصوبه هیات منتخب امام و از همه مهمتر، وصیتنامه سیاسی - الهی امام خمینی قدس سره، برنامه کلان و برنامه‌های بخشی را که توسط دولت جمهوری اسلامی ایران در مرداد ۱۳۶۸ پیشنهاد گردیده بود، مورد بررسی قرار داده و «تلاش نموده تا از طریق تصویب تبصره‌ها و اهداف و سیاستها و برنامه‌های بخشی در جهت حل این مشکلات قدم بردارد» (۱). با وجود این در ورای ادعاها - از جمله ادعای «توسعه اقتصادی» توسط تهیه‌کنندگان «برنامه» و ادعای «تلاش در جهت حل مشکلات اساسی اقتصادی کشور» از جانب رسیدگی‌کنندگان آن -، باید از نظر «مسئولین و کارشناسان ذیربط» رژیم درباره نحوه تدوین این «برنامه» و استراتژی آن نیز مطلع شد. این کارشناسان دست‌اندرکار، در گرماگرم بحث برنامه در کمیسیون مربوطه خود به طور جداگانه در «نخستین سمینار بازسازی اقتصادی کشور» که از ۱۹ تا ۲۱ مهرماه ۶۸ در تالار وحدت برگزار شد، گفت‌وگوشنودی داشتند. مراجعه به اظهارات «کارشناس»ترین سخنرانان این سمینار به ما کمک خواهد کرد تا، بر مبنای استراتژی مورد نظر آنان، به بررسی «برنامه» بپردازیم. در این سمینار رئیس «دفتر آموزش سازمان برنامه» ضمن صحبت راجع به «مدارهای شوم توسعه‌نیافتگی»، یکی از عوامل اساسی «فقدان سیاستهای توسعه» در کشور را «عدم درک مباحث توسعه اقتصادی توسط عمدتاً بزرگان» اعلام می‌کند و در مورد نحوه تدوین «برنامه پنجساله» رژیم معتقد است که «ما درگیر مشکلاتی چون مباحث نظری تکنیکهای برنامه‌ریزی و مسائل اجرایی هستیم»، اما در همین نشست یکی از «بزرگان» حاضر یعنی موسوی، نخست‌وزیر پیشین و مشاور کنونی ریاست‌جمهوری، در مورد تعیین «سیاستهای توسعه» و استراتژی، به این کارشناس توجیه نشده می‌تازد که: «تصمیمات اقتصادی می‌تواند آرمانهای سیاسی را تحت تأثیر قرار دهد و تصمیمات اقتصادی در کنار تصمیمات سیاسی مطرح است». سپس زنجان، کارگردان تهیه و تدوین برنامه، به عنوان رئیس سازمان برنامه و بودجه و معاون رئیس‌جمهوری، حرف دل رژیم را تحویل کارشناس مذکور می‌دهد: «برای تبیین استراتژی، نهایت امنیت ملی ما باید حفظ شود که مقوله‌ی یک بعدی نیست و آمیخته‌ی از قدرت سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی است... استراتژی را هر سطح از مدیریت جامعه نمی‌تواند تبیین کند... فقط رهبری و رئیس‌جمهوری هستند که از اتوریته کافی برای تعیین استراتژی برخوردارند» (۲). کارگردان برنامه‌ریزی رژیم با این اظهارات قاطع هم جوهر «برنامه» را فاش می‌کند و هم «استراتژی»ها و سیاستگذاران «برنامه» را معرفی می‌نماید. بدین ترتیب روشن می‌شود که سیدعلی خامنه‌ای و اکبر هاشمی‌رفسنجانی، با توجه به نقشی که در رأس حاکمیت دارند، استراتژی سیاسی و اقتصادی رژیم را در راستای «حفظ نهایت

معنای «برنامه پنجساله» رژیم

یزدان حاج‌حمزه

بالاخره حکومت آخوندی، پس از مدتی کشمکش، چیزی را که زیر عنوان «برنامه اول توسعه اقتصادی اجتماعی فرهنگی جمهوری اسلامی» به روی کاغذ آورده است، به امضای مجلس و شورای نگهبان رژیم رساند. سفارشها و اصرار توأم بانگرانی دو «سر» حاکمیت برای به تصویب رساندن این «برنامه» و تعریف و تمجید یکریز مقامات اجرایی دولت رفسنجانی از آن، کنجکاوی آدم را تحریک می‌کند تا به جد بنشیند و ببیند در لابلای «برنامه» این جماعت چه نهفته است که اینها این طور خود را به آن بند کرده‌اند؟ اما نوشته‌ها در متن حال و هوای نویسندگان و گردآورندگان آنها معنای واقعی خود را می‌یابند و برای پی بردن به معنای سیاسی - اقتصادی متن منتشر شده «برنامه» رژیم، باید به گفتگوهای حاشیه‌ی دست‌اندرکاران تهیه و اجرای این «برنامه» - که در نشستهای رسمی آنان اظهار و ثبت شده - نیز توجه کرد. با چنین مروری بر اسناد مربوط به «برنامه»، برای کشف معنای آن، کندوکاوی به عمل آمده که نتیجه آن در زیر گزارش می‌شود. محض اطلاع، پیشاپیش متذکر می‌شویم که متن کامل لایحه این «برنامه»، که پس از اصلاحات «کمیسیون برنامه و بودجه مجلس» انتشار یافته، شامل شرح سیاستهای کلی، هدفهای کلی، خط‌مشی‌ها و هدفهای کمی، جداول اعتبارات، یک ماده واحد و چهل و چند تبصره است. کمیسیون مذکور که مرجع رسیدگی کارشناسانه به «برنامه» بوده، در گزارش مقدماتی خود، ضمن برشمردن ۹ فقره «از اساسی‌ترین مشکلات اقتصادی کشور»، مدعی است که طی «یکصد و بیست و هفت جلسه رسمی و صدها جلسه فرعی با حضور مسئولین و کارشناسان ذیربط، و در موارد لازم با همکاری سایر کمیسیونهای مجلس به صورت تشکیل جلسات مشترک و اشکالی دیگر» و «در راستای اهداف و سیاستهای

امنیت» در «برنامه» دخالت داده‌اند و مفاد «برنامه» بر بستر نظرات اینها تدوین شده است. با آن که عین نظرات دیکته شده از سوی این دو تن به برنامه‌ریزان انتشار نیافته، اما با توجه به ساختار سیاسی رژیم و سوابق اینان، و اظهارنظرهایی که در حاشیه «برنامه» درباره مسائل سیاسی، نظامی و مالی رژیم کرده‌اند، می‌توان کلید فهم «برنامه» را به دست آورد و به کمک آن سیاستها و سهمیه‌بندیهای مالی مندرج در متن برنامه را معنی کرد.

رابطه سیاست و اقتصاد رژیم

رسالت دیدگاهی رژیم ولایت فقیه، پیاده‌کردن اصل فقهی «حق تسلط امام [ولی امر] بر جان و مال مردم» ایران و صدور این «معنا» به «دیگر بلاد اسلامی» است. بنا بر این بینش، «مال» و امکانات اقتصادی «جامعه مسلمین» باید در اختیار «ولی امر» باشد و از آن طریق به خدمت سیاستهایی که او، به عنوان «رهبر»، تعیین می‌کند، به کار گرفته شود. با این اوصاف، بر خلاف آن جاها که «اقتصاد ما در سیاست است» در رژیم ولایت فقیه، اقتصاد دنباله‌رو سیاست و وسیله پیشبرد هدفهای سیاسی حاکمیت است. در حیات خمینی سیاست و اقتصاد رژیم یک چنین رابطه تقدم و تاخیر داشتند و دولت و مجریان سیاستهای اقتصادی کشور، «خدمتگزار» و دنباله‌رو اهداف سیاسی «ولی امر» بودند. فرد واحدی چون خمینی «مرجع» و سیاستگذار امور سیاسی و، به تبع آن، امور اقتصادی رژیم بود. هر جا که کار به اشکالی برمی‌خورد، انعطاف به خرج می‌داد و رهنمودها و حتی احکام فقهی خود را دگرگون می‌کرد. پس از خمینی ظاهراً ساختار سیاسی و ولایت فقیهی رژیم دست نخورده باقی مانده و دیدگاههای سیاسی خمینی در قالب احکام و «وصیتنامه الهی - سیاسی» او، مجموعه دگمهایی را به وجود آورده که در همه جا، از جمله در «برنامه» رژیم، حاضر و ناظر بر کار مسئولان کنونی، از جمله «ولی امر» جدید، است. قدرت هر نوع ابداع و ابتکار از «رهبر» جدید گرفته شده و تنها راهی که در پیش پای او نهاده شده ادامه سیاستهای خمینی است. او «رهبر» و سخنگوی این سیاستهاست، ولی عجالتاً عنان اختیار اقتصاد رژیم به رفسنجانی واگذار شده است.

بازتاب سیاست رژیم در «برنامه»

موضع سیاسی - ایدئولوژیک رژیم نسبت به ایران و «سایر بلاد»، اخیراً این چنین تبیین شده و انتشار یافته است:

«ایران ام‌القرای جهان اسلام شمرده می‌شود و رهبری جهان اسلام را عهده‌دار است... ام‌القرا برای حمایت مسلمانان در برابر بیگانگان، باید قدرت لازم را کسب کند» (۳). خامنه‌ای را، به هر حال، بر کرسی «ولی امر و رهبر مسلمین جهان» نشانده و تعیین سیاست استراتژیک رژیم را به عهده‌اش گذاشته‌اند. این «آقا» درباره رسالت سیاسی رژیم و ضرورت کسب «قدرت» آن تاکنون اظهارنظرهای متعدد و مکرری کرده است. ما به یکی از تازه‌ترین آنها - که رابطه سیاست و اقتصاد رژیم را نشان می‌دهد - اشاره می‌کنیم. می‌دانیم که کسب «قدرت لازم» برای «حمایت مسلمانان»، در قاموس رژیم معنایش تقویت نیروی نظامی رژیم است. خامنه‌ای در این زمینه می‌گوید «ارتش و سپاه باید خود را بیش از گذشته قوی کنند و امکانات کشور در درجه اول متعلق به آنهاست» (۴).

در اجرای منویات «ولی امر»، برای آن که نیروهای نظامی رژیم را «بیش از گذشته قوی کنند»، در برنامه پیش‌بینی شده است که «امکانات کشور» به صورتهای زیر «متعلق» به آنها شود:

الف - بر تارک «اهداف کلی» برنامه پنجساله رژیم آمده است: «۱ - بازسازی و تجهیز بنیه دفاعی و تأمین نیازهای ضروری آن بر مبنای اهداف دفاعی تعیین شده»

ب - در بخش «خط مشی‌ها» درباره چگونگی پرداختن به این هدف اساسی رژیم آمده است:

«۱ - بازسازی بنیه دفاعی بر مبنای استراتژی (راهبردهای) دفاعی کشور از طریق:

۱-۱ - بازسازی و تقویت بنیه دفاعی با تأکید بر استفاده از کلیه امکانات اقتصادی و صنعتی کشور و جلوگیری از دوباره کاری و عملکردهای موازی

۱-۲ - فراهم کردن زمینه‌های اجرایی طرح بسیج مستضعفین به عنوان وسیع‌ترین شبکه دفاعی انقلاب اسلامی».

ج - از محل «کلیه امکانات اقتصادی و صنعتی کشور»، به طور علی‌الحساب، بابت هزینه‌های جاری امور نظامی و امنیتی، اقلام زیر کنار گذاشته شده است (مأخذ: جدول ۲، تصویر اعتبارات جاری طی برنامه اول):

۱ - امور دفاعی [هزینه‌های اداری و پرسنلی]	۳۰۵ میلیارد تومان
۲ - تقویت بنیه دفاعی [خرید جنگ‌افزار و غیره]	۲۰۰ میلیارد تومان
۳ - حفظ نظم و امنیت داخلی	۱۲۵ میلیارد تومان
جمع اعتبار جاری نظامی - امنیتی «برنامه»:	۶۳۰ میلیارد تومان

توضیح آن که مبلغ ۹/۴۹ میلیارد دلار از این اعتبار به صورت ارزی است که در جدول شماره ۵، در ستون «مصارف ارزی امور دفاعی - انتظامی - امنیتی و اطلاعاتی»، آورده شده است.

با این حساب، حتی اگر از اعتبار عمرانی نظامی - امنیتی رژیم، که بابت ایجاد و توسعه صنایع نظامی، ساختمانها و تأسیسات نظامی و مسکن پرسنل نظامی در دل اعتبارات عمرانی بخشهای «صنایع، ساختمانها و تأسیسات دولتی، تأمین مسکن» (جدول شماره ۳) گنجانده شده است صرفنظر کنیم، ملاحظه می شود که ۳۱ درصد از کل ۲۰۳۳/۲ میلیارد تومان اعتبار پیش بینی شده برای هزینه های جاری دولت در پنج سال آینده برای مصارف نظامی - امنیتی رژیم کنار گذاشته شده است. برای آن که ولع نظامی رژیم را بهتر لمس کنیم، باید هزینه نظامی - امنیتی سرانه «برنامه» را با هزینه سرانه «آموزش و پرورش» عمومی یا هزینه «سرانه» «بهداشت، درمان و تغذیه» یا سایر هزینه های جاری «برنامه» مقایسه کنیم. با توجه به نرخ رشد جمعیت در ایران، اگر متوسط جمعیت ایران در طول برنامه اول رژیم را ۶۰ میلیون نفر فرض کنیم، مطابق ارقام داده شده در جدول ۳ (اعتبارات جاری در برنامه اول)، به ازای هر نفر ایرانی، اعتباراتی به شرح جدول زیر در نظر گرفته اند (جدول ۱).

مقایسه اعتبار سرانه هزینه ها (۷۲ - ۶۸)

ردیف	شرح	اعتبار به تومان	ضریب اهمیت
۱	نظامی - امنیتی	۱۰۵۰۰	۱۰۰
۲	آموزش و پرورش عمومی	۸۲۷۰	۷۸/۸
۳	بهداشت، درمان و تغذیه	۳۱۳۳/۳۳	۲۹/۸
۴	تأمین اجتماعی و بهزیستی	۲۹۷۲/۶۶	۲۸/۳
۵	آموزش عالی	۱۰۰۷/۱۶	۹/۶

از مقایسه ارقام جدول فوق درجه اهمیت نیازهای حادث مردم نسبت به نیاز حادث نظامی - امنیتی رژیم، آن چنان که در «برنامه» پیش بینی شده است، آشکار می گردد. البته این سهمیه بندی در صورتی مفروض است که جنگی در کار نباشد و اعتبارات خدماتی واقعاً به مصارف پیش بینی شده برسد، و آلا در صورت پیش آمدن شرایط جنگی یا برخورد با هر نوع کم و کسری در تحقق درآمدهای پیش بینی شده، بودجه کلیه خدمات به نفع هزینه نظامی - امنیتی رژیم مصادره خواهد شد. مقایسه

معیارهای نظامی گری رژیم با ابرقدرتی نظیر آمریکا گواهی آن است که در حالی که آمریکا ۲۵ درصد بودجه دولت و ۶/۵ درصد تولید ملی خود را صرف هزینه های نظامی می کند (۵)، رژیم خمینی ۳۱ درصد بودجه جاری دولت و حدود ۸ درصد تولید ملی ایران را برای این هزینه ها در نظر گرفته است.

اما در ورای اعداد و ارقام مندرج در «برنامه»، واقعیت آن است که هیچ قرار و مدار و نوشته ای نمی تواند بازماندگان خمینی را در «استفاده از کلیه امکانات کشور» برای مصارف نظامی و امنیتی شان محدود کند. حیات و موجودیت این رژیم به قدرت نظامی - امنیتیش گره زده شده است. به این واقعیت تمامی شرکای حاکمیت واقفند و با حربه «دفاع از کشور»، به هر کاری می توانند دست بزنند و آن را توجیه کنند. شیوه برخورد وزیر خارجه رژیم در مقابل جنجالی که رقیبان دولت بر سر بازدید چائوشسکو از ایران به راه انداختند، نمونه زنده ای از کارایی این حربه است. او به معترضان در مجلس جواب داد که: «با رومانی قرار داشتیم بر سر اقلام حیاتی که برای دفاع از کشور بسیار اهمیت داشت و دارد. بخشی از این قرارداد انجام شده بود و بخشش انجام نشده بود. اگر سفر را به تعویق می انداختیم و از آمدن او جلوگیری می کردیم، این احتمال را می دادیم که این کار انجام نشود و یک ضرر اساسی به مصالح جمهوری اسلامی در رابطه با مسائل دفاعیش بخورد» (۶). با همین منطق از کشور «کافر»ی چون کره شمالی که «هم چنان بر مارکسیسم تأکید دارد» (۷) و هم چنین از اسرائیل - که هم چنان بر صهیونیسم تأکید دارد - «اقلام حیاتی» تهیه می کنند.

مأموریت اقتصادی رفسنجانی

به طوری که دیده شد رژیم، با جهت گیری سیاسی - نظامی تندتر از گذشته، به برنامه ریزی روی آورده و این جهت گیری را در کل «برنامه» اش جاری ساخته است. رأس دستگاه اجرایی رژیم و بدنه آن هم، به لحاظ ماهیت، تغییر نکرده و همان است که در گذشته بوده. کار به دستان رژیم به این واقعیت هم آگاهند که با وجود آن که بیش از ۱۳۰ میلیارد دلار درآمدهای نفتی را مصرف کرده اند و با آن که ۱۲ میلیارد دلار بدهی خارجی (۸) و ۱۰۰۰ میلیارد تومان بدهی به بانکهای داخلی، بالا آورده اند مرکب پیشبرد سیاستهایشان - یعنی اقتصاد - از پای درآمده است. خود مقامات رژیم از وجود بحرانهای اقتصادی خبر می دهند و در مقدمه «برنامه» شان «مشکلات اساسی اقتصاد کشور» را طبقه بندی و گوشزد می کنند. بالا بالاییهای رژیم، خطر تبدیل بحرانهای اقتصادی به بحرانهای اجتماعی - سیاسی را به چشم می بینند

و به پایین‌پایه‌ها حالی می‌کنند. سعی‌شان این است که در عین تأیید گذشته و هماوایی با استراتژی سیاسی رژیم، به بیخبرها بفهمانند که با سیاستهای اقتصادی گذشته دیگر نمی‌توانند کار را ادامه دهند و باید سیاستهای اقتصادی جدیدی در پیش گیرند. گفت‌وشنود رفسنجانی با «ایده‌آلیست»های معترض به سیاستهای اقتصادی «برنامه» در مجلس، نمونه‌یی از این نوع بگومگوهای داخلی رژیم است. جان کلام رفسنجانی، سردهسته «پراگماتیست»ها و مجری برنامه رژیم، به مجلس این است: «انسان باید در مورد هر دو طرف قضیه حرف بزند و مسئولانه هم حرف بزند... ما که دولت قبلی را نمی‌خواهیم بگوییم دولت ناجوری بوده است، دولت همه تلاش خودش را کرده است ولی درآمد مملکت همین بوده است... اگر طرحهایی نیاوریم که یک چیز جدیدی وارد بازار [اقتصاد] کنیم، باید همین جوری زندگی کنیم. این هم ادامه پیدا نمی‌کند، والله ادامه پیدا نمی‌کند...» (۹). با استدلالهایی از این دست، در مقابل مخالفانی که با بغض می‌گویند «خدا شاهد است همه ما والله، بالله مسئولیم، حالا من این جا می‌گویم، فایده هم ندارد، مجلس هم تصویب خواهد کرد، ولی بعد از ۵ سال خواهید دید ما به چه وضعیتی در خواهیم آمد» (۱۰)، بالاخره «برنامه» سیاستهای جدید اقتصادی دولت رفسنجانی به تصویب مجلس می‌رسد و رفسنجانی مأموریت اقتصادی خود را آغاز می‌کند. با توجه به فضای طرح و بررسی و تصویب برنامه به وضوح معلوم می‌گردد که اولاً رژیم، از موضع ورشکستگی و از روی ناچاری، از سیاستهای قبلی به سیاستهای جدید روی آورده، چرا که معتقد است در غیر این صورت «والله ادامه پیدا نمی‌کند». ثانیاً بسیاری از دست‌اندرکاران می‌دانند که این سیاستها با استراتژی سیاسی رژیم نمی‌خوانند و از این رو، چه به لحاظ داخل رژیم و چه به لحاظ مخاطبان خارجی، اطمینانی به جا افتادنشان نیست. با این همه «عقل سلیم» به «بزرگان» رژیم حکم می‌کند که، در توفان تضادها، به سمت این تنها دستاویز باقیمانده، دست دراز کنند.

سیاستهای جدید اقتصادی در «برنامه»

اگر بتوان برای مدیریت اقتصادی رژیم در چند سال گذشته ویژگی قائل شد، باید به سیاستهای انقباضی واردات ناشی از تنگنای شدید ارزی و دولتی کردن بخشهایی از اقتصاد رژیم شاه اشاره کرد. همان طور که گفته شد این اقدامات بیشتر واکنشی بودند و ساختار اقتصادی و دیدگاه رژیم نسبت به مسائل اقتصادی او را به اتخاذ این سیاستها کشانده بود. در این ده سال، با وجود فرصتهای استثنایی که پیش آمد، رژیم کمترین تلاشی برای تغییر ساختار اقتصاد وابسته ایران به عمل نیاورد و رفسنجانی آن را تحویل گرفته است تا، در متن همان ساختار و با همان

محدودیتها و تنگناها، سیاستهای جدیدی را اعمال کند. از لابلای مندرجات مربوط به تجارت خارجی و تولید و سرمایه‌گذاری در «برنامه»، می‌توان این سیاستها را ردگیری کرد.

الف - تجارت خارجی: «برنامه» در زمینه تجارت خارجی «سیاستهای کلی» زیر را اعلام کرده است:

«الف: واردات کالاهای کثیرالمصرف و استراتژیک کشور، که همه ساله توسط هیأت وزیران تصویب خواهد گردید، در انحصار دولت خواهد بود.

ب - دولت ضوابط و شرایط مشارکت بخش غیر دولتی در امر صادرات و واردات را، با توجه به عدم واگذاری حق انحصار به فرد یا افراد حقیقی خاص اعلام می‌نماید...

پ - واردات توسط بخش خصوصی و تعاونی بایستی با اولویت تأمین ارز از طریق صادرات کالاهای غیرنفتی یا خدمات انجام شود. دولت می‌تواند ارز حاصل از صادرات نفت خام یا سایر منابع طبیعی در اختیار خود را، با نرخ که تعیین خواهد نمود، در اختیار بخشهای تعاونی و خصوصی قرار دهد».

به طوری که از این سیاست وارداتی برمی‌آید، در حالی که قانون اساسی رژیم تجارت خارجی را در انحصار دولت قرار داده، در این برنامه دولت رفسنجانی سیاست واگذاری آن را به بخش خصوصی در پیش گرفته است. به «هیأت وزیران» اختیار داده شده که «همه‌ساله» حتی نوع «کالاهای کثیرالمصرف» یعنی کالاهای کوپنی را تعیین کند و در صورت مصلحت از شمول «انحصار دولت» خارج سازد. و دست آخر دولت اختیار گرفته است که، برای تشویق بخش خصوصی به واردات کالا، ارز حاصل از نفت و دیگر منابع را به نرخ «ترجیهی» به «تجار محترم» بدهد. رفسنجانی در جریان دفاع از سیاست واگذاری واردات کالا به بخش غیر دولتی، در مجلس گفت: «حدود صد هزار قلم کالا، و بلکه بیشتر، می‌باشد که پنج، شش سال است ما در رابطه با آن ارز به مردم [یعنی بخش خصوصی] نداده‌ایم، یعنی [این کالاها را] نخریدیم... ما باید اینها را آزاد کنیم و بگوییم حالا که خودتان پول دارید، بردارید بیاورید [با ارز بازار سیاه] یا برایشان بیاوریم. مگر می‌شود مدیر مملکت به مردم بگوید ماشین را ما می‌سازیم و به شما می‌دهیم اما قطعه [لوازم‌پدکی] آن را نمی‌دهیم و به خود شما هم اجازه نمی‌دهیم بیاورید» (۱۱) در واقع رفسنجانی اختیار گرفته است که، با دست باز و بدون نیاز به درگیر شدن در دعوای زرگری

تولیدی موجود از طرف دولت به بخش خصوصی (داخلی و خارجی) و دیگری واگذاری سرمایه‌گذاری طرحهای جدید به صاحبان سرمایه‌های داخلی و خارجی. در مورد اجرای این سیاست، در بخش «خط مشی‌ها» در برنامه آمده است:

۱ - «(۳۵ - ۴) - تشویق و حمایت از ایجاد تشکلهای صنعتی و معدنی و تخصصی و واگذاری سهام صنایع دولتی و ملی شده (به استثنای صنایع بزرگ و مادر) به مردم».

۲ - «(۳۷ - ۴) - ایجاد مناطق صنعتی آزاد جهت استقرار صنایع تولید کننده محصولات صادراتی و جذب سرمایه در این صنایع».

۳ - «(۳۰ - ۴) - برداشتن کلیه موانع و ایجاد همه گونه تسهیلات برای مشارکت معدنکاران غیر دولتی در انجام فعالیتهای اکتشافی و تولیدی».

در اجرای سیاست «واگذاری سهام صنایع دولتی و ملی شده به مردم»، تا به حال سهام برخی از کارخانه‌های دولتی به «بورس» عرضه شده و قرار است به زودی سهام بسیاری از شرکتهای وابسته به «سازمان صنایع ملی» - که طبق آمار سال ۶۱، تعداد ۴۹۸ شرکت در اختیار دارد - در معرض فروش به صاحبان سرمایه گذاشته شود (۱۳). در این باره یادآوری می‌شود که تاکنون ۶۴/۲ درصد از ارزش افزوده بخش صنعت (اعم از صنایع کوچک و بزرگ) در کارگاههای بزرگ صنعتی کشور که دولتی هستند به وجود می‌آمده است (طبق آمار سال ۶۳). با واگذاری این صنایع ملی شده - که از وابسته‌ترین صنایع کشور هستند - با سهام بدون نام به سرمایه‌داران داخلی و خارجی، در نظر دارند که، سرنوشت تولید صنعتی کشور را دوباره به دست سرمایه‌داران وابسته بدهند.

پ - سرمایه‌گذاری تولیدی: رشد اقتصادی در گرو سرمایه‌گذاری تولیدی - عمرانی است. اما در اقتصاد وابسته ایران، به فرض تأمین مبلغ ریالی سرمایه، بهره‌برداری از سرمایه‌گذاری در گرو تأمین ارز مورد نیاز است. حتی «کم‌ارزترین طرحها، یعنی طرحهای خانه‌سازی، در حال حاضر به ۲۰ تا ۳۰ دلار ارز به ازای هر متر مربع زیر بنا، نیاز دارد. «ارزبری» طرحهای صنعتی، بهداشتی و آموزش، و البته نظامی، به مراتب بیشتر از این است. بنا بر این مسأله تأمین نیاز ارزی سرمایه‌گذاری در ایران در قلب مسائل تولیدی - عمرانی قرار دارد و بدون حل این مسأله، هیچ اطمینانی به اتمام کار اجرایی طرحها و بهره‌برداری از سرمایه‌گذاریها نیست. در بخش دولتی، هم اکنون، طرحهای ناتمامی روی دست دولت مانده که «برنامه» برای اتمام آنها ۵۲۴/۹۷ میلیارد تومان اعتبار پیش‌بینی کرده است.

مجلس، از هرطریقی که می‌تواند - از جمله از راه حراج مخازن و ثروتهای زیرزمینی ایران -، دروازه‌های واردات کالا به کشور را چارنراق باز کند. اجرای این سیاست از چندی قبل - حتی قبل از تصویب برنامه - توسط دولت رفسنجانی آغاز شده است و تجار وابسته به رژیم مجاز شده‌اند به دو صورت - با ارز ترجیحی و یا با ارز بازار سیاه (واردات بدون انتقال ارز) - تا می‌توانند کالا وارد کنند. برای تشویق آنان به این «امر خیر» هم، همان طور که وزیر بازرگانی رفسنجانی اعلام کرد (۱۲)، این نوع کالاهای وارداتی «از ضوابط قیمت‌گذاری و توزیع معاف خواهند بود» و واردکننده به هر شکلی و با هر قیمتی که بخواهد می‌تواند آنها به فروش برساند. با این همه در «برنامه» از «سیاست قیمت‌گذاری کالاهای وارداتی» نیز صحبت شده است. در بند (ه) «سیاستهای کلی» برنامه آمده است:

«ه - سیاست قیمت‌گذاری کالاهای وارداتی به نحوی تنظیم می‌گردد که، ضمن حفظ استانداردهای مورد نظر در مورد کیفیت کالاها، در مواردی که قیمت کالاهای وارداتی کمتر از قیمت تولیدات داخلی باشد، با توجه به سیاست حمایت دولت از محصولات کشاورزی و تولیدات صنعتی داخلی، قیمت در سطح قیمتهای تثبیت شده توسط دولت، تثبیت و مابه‌التفاوت دریافت می‌گردد». غرض از گنجانیدن این بند و آوردن عباراتی نظیر «حمایت دولت از محصولات... داخلی» و «تثبیت قیمت» در آن، به هیچ وجه کنترل قیمت کالاهای وارداتی توسط دولت نیست، منظور ایجاد منبع درآمدی برای دولت از محل برخی کالاهای وارداتی، زیر عنوان «دریافت مابه‌التفاوت» است. والا کاربه‌دستان دولت رفسنجانی بارها گفته‌اند که به اعتقاد آنان «اقتصاد باید به تعادل طبیعی خود برسد». وزیر بازرگانی رژیم هم از این پیش‌تر، راه رسیدن به این «تعادل طبیعی» را رها کردن افسار قیمتها در وانفسای کمبود کالا اعلام کرده و وفاداری دولت را به نظریه معروف «دست‌گیری بازار همه متغیرهای اقتصادی را به تعادل خواهد رساند» نشان داده است.

ب - واگذاری مؤسسات تولیدی دولتی: «کمیسیون برنامه و بودجه از ۹ فقره «اساسی‌ترین مشکلات اقتصادی کشور»، اولین مشکل را «کاهش شدید تولید ناخالص ملی در سالهای اخیر و در پی آن، کاهش درآمد سرانه کشور» قلمداد کرده است. اما در برنامه، از میان ۴ دسته عواملی که در تولید نقش دارند (کار، سرمایه، تکنولوژی، و مدیریت)، تنها کمبود سرمایه عامل تنگنای تولید ارزیابی شده و در سودای جبران این کمبود، باز به بخش خصوصی و سرمایه خارجی روی آورده شده است. برای اجرای سیاست غیر دولتی کردن تولید در ضمن حفظ ساختار وابسته تولید کشور، دو راه حل پیش‌بینی کرده‌اند: یکی واگذاری بسیاری از مؤسسات

اجرای برخی از این طرحها از سال ۱۳۵۲، در راستای برنامه پنجم رژیم شاه، شروع شده و سابقه‌ی ۱۶ ساله دارد. طرحهایی ناتمام مانده‌اند که بیش از ۵ سال است سرمایه‌گذاری ریالی آن به طور کامل انجام شده، اما به علت لنگی ارزی و نبود برخی از لوازم طرح، که باید از خارج وارد شود، بهره‌برداری از آنها ممکن نیست. در بخش خصوصی وضع سرمایه‌گذاریها بدتر از این است، چرا که از نظر اختصاص ارز دولتی، بخش دولتی در اولویت قرار دارد. چندی پیش وزیر اسبق برنامه و بودجه رژیم فاش ساخت که «۱۶ هزار موافقت اصولی دادیم [جواز ایجاد مؤسسه تولیدی به بخش خصوصی]... ولی در اوج گشایش ارزی [سالهای ۶۱ تا ۶۵] این طرحها را به اتمام نرساندیم و اکنون همه به صورت سرمایه‌های تلف شده، محتاج چند میلیون دلار به انتظار نشسته‌اند که از آسمان صادرات نفت برسد» (۱۴). اما در اوضاع و احوال فعلی و چند سال آینده «آسمان صادرات نفت» و گاز و کالاهای غیر نفتی آن چنان تیره است که درآمد ارزی ناشی از آنها جوابگوی هزینه‌های ارزی جاری و روزمره رژیم هم نمی‌تواند باشد، چه رسد به سرمایه‌گذاری! زنجان، کارگردان تهیه و تدوین «برنامه» دولت رفسنجانی، چندی پیش در جریان سخنرانی خود در «سمینار بهره‌برداری از معادن کشور» زیر عنوان «آسیب‌پذیری اقتصادی مدیریت توسعه کشور»، به ناتوانی رژیم در سرمایه‌گذاری ارزی اشاره کرد: «درآمد ارزی کشور در ارتباط با تحرکات جهانی است، و متأسفانه این منبع درآمد حدود ۹۰ درصد به نفت اتکا دارد و تحت تأثیر نوسانات [بازار] انرژی و بازیهای سیاسی... اقتصاد کشور و مدیریت اقتصادی را تحت تأثیر قرار می‌دهد... یکی از مسائل مدیریت توسعه کشور این است که توان تنظیم یک برنامه درازمدت را به دلیل آسیب‌پذیری اقتصادی، ندارد» (۱۵). با این وجود، همین آقا حالا برای دولت رفسنجانی برنامه درازمدتی تهیه و تدوین کرده که اجرای آن طبق جدول شماره (۵) برنامه (بندهای «ز»، «ح»، «ط»، «ی»، از تبصره ۲۹) در طی پنجسال آینده نیاز به ارقام ارزی زیر دارد:

برای طرحهای عمرانی دولتی:	۶۱/۲۱۵	میلیارد دلار
برای واردات خدمات	۲/۵۰۰	میلیارد دلار
بابت جذب سرمایه خارجی برای مشارکت	۱۶/۹۰۰	میلیارد دلار
جمع	۸۰/۶۱۵	میلیارد دلار

با آن که «برنامه» تنها به ۲۷/۴ میلیارد دلار وام از منابع خارجی اشاره دارد، اما با توجه به آن چه گذشت، رژیم از محل درآمدهای ارزی خود کمترین چشم‌اندازی برای تأمین سرمایه‌گذاری ارزی بیش از ۸۰ میلیارد دلاری برنامه را

ندارد. به فرض راه‌اندازی مؤسسات تولیدی نیمه تعطیل موجود و تأمین نیازهای ارزی آنها از منابع دولتی، این ناتوانی، دو چندان خواهد شد. به این اعتبار می‌توان نتیجه گرفت که کل سرمایه‌گذاری ارزی و پیش‌بینی شده - و به تبع آن، کل سرمایه‌گذاری ارزی و ریالی «برنامه پنجساله» رژیم - به کمک خارجی گره خورده است. رفسنجانی، با حالی کردن اهمیت حیاتی سرمایه‌گذاری خارجی برای رژیم، به نوعی سر و صداهای مخالف را در مجلس و بیرون مجلس عجالتاً خفه کرده است. او در جریان گفت‌ووشنودی که در این خصوص با مجلسیان داشت، برای رفع وسواس و ریختن قبح واژه «استقراض» در نظر برخی از آنان، گفت: «اسم استقراض را هم خواهم می‌کنم از پشت تریبون عمومی نبرید. این، به آن معنا استقراض نیست. بعضی از آقایان مثلاً می‌گویند ما ده سال جنگیدیم بدون استقراض. ولی ما همین حالا مقروضیم. من جلسه قبلی به شما گفتم که ما الان ۱۲ میلیارد [دلار] عقبیم. همینهایی که شما می‌گویید استقراض نبوده، آن استقراض بوده. ما الان ۱۰ تا ۱۲ میلیارد تعهد داریم. این آخرین آماری بود که آقای قاسمی [رئیس کل سابق بانک مرکزی] داد و رفت و در آینده باید بپردازیم» (۱۶). اهمیت حیاتی جلب کمک خارجی برای رژیم را شاید از «حکم شرعی» آذری‌قمی، آخوند مدافع سیاستهای رفسنجانی، بهتر بتوان درک کرد. او در این باره «جواز شرعی» زیر را صادر کرده است: «در شرایط اضطراری که احتیاج به وام داریم و کشور اسلامی هم پیدا نشود که به ما قرض بدون بهره بدهد، باید به سراغ دیگر کشورها، حتی آمریکای جنایتکار برویم، ولو این که به گوشه‌یی از استقلال مملکت لطمه بخورد. در شرایط اضطرار وام‌گرفتن شرعاً جایز و حتی واجب است» (۱۷).

حال که از عزم جزم رژیم برای جلب وام و سرمایه خارجی، ولو به بهای پرداخت «گوشه‌یی از استقلال مملکت»، مطلع شدیم، بد نیست با فوت و فنهایی که «برنامه» برای عملی کردن این امر «واجب» در نظر گرفت، نیز آشنا شویم. باید یادآور شد که «برنامه» یک سرمایه‌گذاری ۱۴۵۰/۵۸ میلیارد تومانی برای بخش خصوصی پیش‌بینی کرده، ولی در مورد مشارکت با شرکتهای خارجی، یا وام‌ستانی این بخش از خارجیها، هیچ قید و شرطی قائل نشده است. اگر اظهارات معاون وزارت دارایی رژیم را با هیأت اقتصادی آلمان - که در جریان مسافرت اخیر این هیأت ۶۳ نفری بیان شده - ملاک قرار دهیم، این آقا اعلام کرده که «خارجیها می‌توانند، ۴۹ درصد از سهام مؤسسات ایران را به تملک خود درآورند» (۱۸). بدین ترتیب، اساساً مانع از جلو پای بخش خصوصی رژیم، برای جلب سرمایه خارجی و تشکیل شرکتهای سرمایه‌داری وابسته به خارج، برداشته شده و موفقیت در این امر، به قدرت جاذبه این بخش برمی‌گردد! تا آن جا که به بخش دولتی مربوط می‌شود،

مطابق مصالح اقتصادی ایران. این نوع قراردادهای رفسنجانی با خارجیان را، به لحاظ جوهر و ماهیت، می‌توان با قرارداد ناصرالدین‌شاه با دارسی و تشکیل شرکت نفت ایران و انگلیس مقایسه کرد.

جهت‌گیری اقتصادی «برنامه»

در جوف سیاستگذاری تجارت خارجی و سرمایه‌گذاری تولیدی «برنامه»، به نشانه‌هایی برمی‌خوریم که توجه ویژه رژیم به رعایت معیارهای مورد نظر نظام سرمایه‌داری بین‌المللی را به وضوح نشان می‌دهد. مثلاً در مورد دورخیز رژیم برای دریافت ۳ میلیارد دلار «اعتبار بلند مدت» (جدول ۲)، باید متذکر شد که وام بلندمدت، جز با تجویز و صلاحدید صندوق بین‌المللی پول یا بانک جهانی قابل دریافت نیست. این مؤسسات مالی به مثابه ابزاری در دست گردانندگان نظام سرمایه‌داری جهانی هستند تا، از طریق آنها، اقتصاد کشورهای وامدار جهان سوم را با نیازهای این نظام منطبق و تقسیم کار جهانی را آن طور که مورد نظرشان است عملی کنند. این بنگاههای مالی - سیاسی، برای پرداخت وام به متقاضی شرایطی دارند که «برنامه» رفسنجانی در موارد زیر خود را مایل به رعایت آنها نشان داده است:

الف - «استراتژی توسعه صادرات» سیاست شناخته شده‌ای است که بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول به متقاضی وام تحمیل می‌کنند تا متقاضی با زدن از نیازهای داخلی خود، به هر قیمت، توان ورود به عرصه بده‌بستانهای بین‌المللی را پیدا کند. «برنامه» رفسنجانی، با پیش‌بینی ۱۸ میلیارد دلار «صادرات غیر نفتی»، از آن جمله صدور ۳/۵۲ میلیارد دلار محصولات کشاورزی و ۲ میلیارد دلار محصولات معدنی مورد نیاز غرب در پنجسال آینده، چندین برابر بیش از ظرفیت واقعی صادرات غیر نفتی ایران ادعای صادرات دارد. گنجاندن «سیاستهای کلی» قابل تفسیری که «به نقش حیاتی توسعه صادرات غیر نفتی در ایجاد منابع جدید ارزی» توجه ویژه دارد در برنامه، دست دولت را در این زمینه باز گذاشته است.

ب - در «برنامه پنجساله» به شیوه‌های گوناگون راه برای ورود کارشناسان خارجی و استفاده از خدمات آنان، که یکی دیگر از شرایط صندوق بین‌المللی پول برای تجویز اعطای وام به جهان سومیهست، هموار شده است. علاوه بر

«برنامه» در به کارگیری انواع فوت و فنها برای جلب خارجیها کوتاهی نکرده و تبصره ۲۹ برنامه جلوه‌گاه این شگردهاست. جدول زیر، که با استفاده از مفاد این تبصره تنظیم شده، مبالغ و شگردهایی که برای تأمین نیازهای ارزی بخشی از طرحهای دولتی در نظر گرفته‌اند، نشان می‌دهد (جدول ۲).

ردیف	موضوع سرمایه‌گذاری	ارز مورد نیاز به میلیارد دلار	شگرد جلب ارز	تبصره ۲۹
۱	تکمیل و اجرای طرحهای صنعتی	۷/۵	بازپرداخت به اقساط (یوزانس)	بند (د)
۲	احداث سد	۳	قرارداد اعتباری بلندمدت (وام)	بند (و)
۳	نیاز بخشهای صنعت و معدن	۱۰	معاملات متقابل (بای بک)	بند (ی)
۴	نیشکر هفت‌تپه	۱/۵	باز پرداخت	بند (ز)
۵	بهره‌برداری از منابع گاز	۳/۲	مشارکت (بای بک)	بند (ج)
۶	پتروشیمی	۲/۲	پیش‌فروش محصول	بند (ط)

لازم به یادآوری است که در «جدول منابع و مصارف ارزی کشور طی برنامه»، فقط اقلام ۱ و ۲ جدول بالا آورده شده و ۱۶/۹ میلیارد دلار سرمایه خارجی، که طبق تبصره ۲۹ در بندهای (ی) و (ز) و (ج) و (ط)، جواز جلبش داده شد، به علت ماهیت مشارکتی که دارند و از آن جا که ظاهراً باز پرداخت آنها تعهد ارزی ایجاد نمی‌کند، جزء «منابع و مصارف ارزی» برنامه نیامده‌اند. چنان که در جدول (۲) نیز دیده می‌شود، رژیم این نوع قراردادهای را، که در بازار بین‌المللی سرمایه زیر عنوان «بای بک»، منعقد می‌شود، «معاملات متقابل» نامیده و آن را مطلوب‌ترین شیوه برای جلب سرمایه خارجی یافته است. پیش از این نیز مؤسسات انتفاعی دولتی به این نوع معامله با خارجیها اقدام کرده‌اند که از آن جمله می‌توان به قرارداد مشارکت شرکت فرانسوی «پژو» با شرکت «ایران خودرو» اشاره کرد. رژیم با تبلیغ این مطلب که جلب سرمایه خارجی از این طریق، ظرفیت تولیدی و میزان اشتغال در کشور را بالا می‌برد، در نظر دارد «قرارداد متقابل» را وارد سیستم تولیدی کشور نماید. درباره این نوع استقراض یا مشارکت خارجی باید دانست که طبق قرارداد، سرنوشت تولید - یعنی طراحی، اجرای طرح، مدیریت، برنامه‌ریزی و کنترل تولید - به دست شرکت خارجی و کارکنان آن سپرده می‌شود و طبعاً این شرکت برنامه تولید را مطابق مصالح اقتصادی کشور متبوع خود یا نظام اقتصادی که به آن تعلق دارد، تنظیم می‌کند و نه

جدول مقایسه سرمایه‌گذاری در طرح‌های جدید
«برنامه» (به میلیارد تومان)

ردیف	زمینه سرمایه‌گذاری جدید	سرمایه‌گذاری بخش غیر دولتی		سرمایه‌گذاری بخش دولتی	
		مبلغ	درصد	مبلغ	درصد
۱	مسکن	۸۷۷٫۷	۹۴٫۵۶	۵۰٫۱۴	۵٫۴۴
۲	کشاورزی	۱۹۵٫۲	۷۵٫۸۷	۶۲٫۰۷	۲۴٫۱۳
۳	عمران شهرها	۸۸٫۵	۹۳	۶٫۶۷	۷
۴	صنایع	۷۶٫۶۷	۶۵	۴۱٫۵	۳۵
۵	تأمین اجتماعی و بهداشتی	۷۰٫۰۵	۹۸٫۵۶	۱٫۰۲	۱٫۴۴
۶	منابع آب	۳۰٫۵۴	۶۰٫۴۴	۲۰٫۰۲	۳۹٫۶۶
۷	بازرگانی	۲۹٫۵	۹۴٫۷	۱٫۶۱	۵٫۳
۸	راه و ترابری	۲۷٫۴۹	۳۴٫۴۵	۵۲٫۶	۶۵٫۵۵
۹	بهداشت و درمان	۱۸٫۶۵	۴۰٫۵	۲۷٫۴۲	۵۹٫۵
۱۰	معادن	۱۲٫۵۷	۳۱٫۷۶	۲۷	۶۸٫۲۳
۱۱	آموزش و پرورش	۱۰٫۸۸	۱۳٫۱۴	۷۱٫۹	۸۶٫۸۵
۱۲	آموزش عالی	۶٫۸۷	۴۵٫۶۷	۸٫۱۷	۵۴٫۳۲
۱۳	آموزش فنی و حرفه‌ای	۲٫۶۹	۲۵٫۳۷	۷٫۹۱	۷۴٫۶۲
۱۴	عمران و نوسازی روستا	۱٫۶۵	۳۰٫۸۴	۳٫۷	۶۹٫۱۶
۱۵	برق	۱	۰٫۹۶	۱۰۳٫۰۷	۹۹٫۰۴
۱۶	تربیت بدنی	۰٫۵۲	۱۶٫۹۹	۲٫۵۴	۸۳٫۰۱
۱۷	تحقیقات	۰٫۱	۱٫۶۵	۵٫۹۵	۹۸٫۳
۱۸	سایر (نفت، گاز، مخابرات، جهانگردی...)	—	—	۱۵۵٫۱	۱۰۰
جمع		۱۴۵۰٫۵۸	۶۹٫۱۱	۶۴۸٫۳۶	۳۰٫۸۹

گنجاندن حجم قابل توجهی از قراردادهای «بای‌بک» که توسط خارجیان اجرا و اداره خواهد شد، در جدول مصارف ارزی کشور طی پنجسال آینده مبلغ ۲/۵ میلیارد دلار زیر عنوان «واردات خدمات» در نظر گرفته شده است تا بابت پرداخت دستمزد و حق‌القدم کارشناسان مورد وثوق صندوق بین‌المللی پول، هزینه گردد. ضرورت استفاده از این «کارشناسان» از نظر مؤسسات مالی جهانی، به خصوص در شرایطی که دستگاه اجرایی رژیم غرق در فساد مالی است، دو چندان می‌شود. به همین ملاحظه است که برای رفع نگرانی این مؤسسات، رژیم اخیراً به واگذاری تمامی کارهای مهندسی و اجرایی برخی از طرح‌هایش به پیمانکاران خارجی روی آورده است. هم اکنون اجرای طرح‌های پتروشیمی، پالایشگاه‌های اصفهان، اراک، بندرعباس و... به صورت «کلید در دست» به پیمانکاران خارجی داده شده است (۱۹).

پ - به طوری که دیده شد، «برنامه» به دولت اختیار داده است که بتواند «ارز حاصل از صادرات نفت خام و یا سایر منابع طبیعی در اختیار خود را، با نرخی که تعیین خواهد نمود، در اختیار بخش‌های تعاونی و خصوصی قرار دهد»، اما در جدول «مصارف ارزی کشور در طی برنامه»، اعتباری برای این کار پیش‌بینی نشده است. با این وجود، از آن جا که تثبیت نرخ ارز و کاهش نرخ ریال از جمله شرایط صندوق بین‌المللی پول برای صدور جواز پرداخت وام است، در «برنامه» زیر عنوان «در اختیار رئیس جمهور» اعتباری به مبلغ ۱۰۰۰ میلیون دلار - سالانه ۲۰۰ میلیون دلار - پیش‌بینی شده که از محل آن رفسنجانی بتواند، به نشانه وفاداری به این شرط، مدتی دیگر به مانور پرداخت «ارز رقابتی» با همان آهنگ گذشته ادامه دهد.

ت - واگذاری کارهای تولیدی و خدماتی به بخش خصوصی و غیر دولتی کردن کارها از دیگر معیارهای اساسی مورد نظر مؤسسات مالی بین‌المللی است. چنان که دیدیم، رفسنجانی در واگذاری کار واردات کالا و حراج مؤسسات تولیدی دولتی، گام‌های بلندی برداشته است. اما آن چه تصویر بهتری از این سیاست ارائه می‌دهد، چشمداشت «برنامه» از فعالیت بخش خصوصی در آینده است که در جدول «سرمایه‌گذاری ثابت طی برنامه اول» آمده است. ما، برای نشان دادن سهمی که برای بخش خصوصی در فعالیتهای آتی در نظر گرفته‌اند، با استفاده از داده‌های «برنامه»، جدول مقایسه‌ای زیر را تهیه کرده‌ایم که مراجعه به آن دورخیز رژیم را برای غیر دولتی کردن اقتصاد به وضوح گواهی می‌کند (جدول ۲).

سرنوشت «برنامه»

چنان که گذشت، «برنامه» رفسنجانی به لحاظ اقتصادی طوری تنظیم شده که راه را برای پریدن رژیم به آغوش نظام بین‌المللی سرمایه‌داری هموار کند. برنامه‌ریز سرنوشت «برنامه» و از آن جمله تحقق یا عدم تحقق سیاست غیر دولتی کردن اقتصاد و مشارکت بخش خصوصی را به انجام این پرش گره زده است. در حال حاضر این «برنامه» به پیش‌نویس نوعی قرارداد می‌ماند که بخشی از حاکمیت آخوندی آن را، به لطایف‌الحیل، به تصویب مجلس رسانده و در تلاش آن است که نظر طرف دیگر قرارداد را به پذیرش آن جلب کند. اما طرف دیگر این قرارداد (یا مخاطب این «تقاضنامه») در عین چشم داشتن به بازار اقتصادی و موقعیت سیاسی ایران، برای آن که بتواند به طور رسمی و کامل این متقاضی را به جرگه اقدار خود راه دهد، قبل از تأمین ضوابط اقتصادی باید خاطرش از بابت فراهم آمدن دو پیش‌شرط سیاسی آسوده شود: نخست آن که موجودیت رژیم با تهدید نظامی، سیاسی جدی و غیر قابل دفع مواجه نباشد و دیگر آن که مشی سیاسی رژیم در خارج از ایران نظم بین‌المللی را مختل نکند. دست بر قضا رژیم و حامیان بالقوه آن، درست از نظر تأمین این دو پیش‌شرط، دچار مشکل هستند: به لحاظ درونی، شبیح ناآرام «روح‌الله خمینی» بر سر بازماندگان او آن چنان سایه افکنده که، حتی به «ولی امر» جدید رژیم، اجازه کار دیگری جز پیگیری «امر» خمینی و نظارت بر اجرای احکام و وصایای او نمی‌دهد. «ولایت» مداران حاکم، به حکم آن که نمی‌توانند در ساختار حاکمیتی که خمینی به آنها ارزانی داشته کمترین تغییری بدهند، جز ادامه راه خمینی راه دیگری ندارند. قائل شدن رسالت «ام‌القرای و رهبری جهان اسلام» برای ایران توسط این حاکمیت، با همه تو خالی بودنش، راه و رسم سیاسی ناگزیری است که جلوی پای اینان نهاده شده است و به طوری که جهانیان خود به تجربه دریافته‌اند، چنین راه و رسمی که اصل پذیرفته شده «عدم دخالت در امور دیگران» را زیر پا می‌گذارد و در مقابل، توسل به آدمکشی و گروگانگیری را مجاز می‌شناسد، چیزی جز «تروریسم دولتی» نیست. اما در بیرون حاکمیت، نفرت عمومی مردم ایران از این رژیم و کارنامه ننگینش امروز دیگر بر کسی پوشیده نیست. در این جو نارضایی و عصیان، که تمام جامعه را در بر گرفته، حضور ارتش آزادیبخش ملی بدون شک همان «تهدید نظامی و سیاسی جدی و غیرقابل دفع» است که رژیم را لحظه‌یی آرام نمی‌گذارد. «برنامه» رفسنجانی، با اولویت مطلق که برای «تقویت بنیه» قوای سرکوبگرش قائل شده، خود بهترین گواه بر احساس این «خطر» عاجل از سوی بازماندگان خمینی است.

مخاطبهای رفسنجانی هم پس از حرکت‌های اعتراضی و سازمانیافته مردم در ایام اخیر، باید دریافته باشند که این «تهدید نظامی» تا چه حد به نیروی لایزال مردم ایران تکیه دارد. با این اوضاع و احوال، آن چه در دستور کار آینده میهن ما قرار گرفته، سرنوشتی بازماندگان خمینی و تأمین پیش‌شرط توسعه مستقل ایران است، نه برنامه رفسنجانی.

منابع و توضیحات:

- ۱- تمامی ارقام و مطالبی که از متن برنامه نقل شده، از روزنامه‌های رسالت (۷ و ۹ آذر ۶۸) و جمهوری اسلامی (۱۵ آذر ۶۸) گرفته شده است.
- ۱- گزارش مقدماتی کمیسیون بودجه مجلس، رسالت، ۷ آذر ۶۸.
- ۲- تمامی نقل قول‌های مربوط به «سمینار بازسازی اقتصاد کشور» از: نشریه آدینه، شماره ۳۸.
- ۳- کیهان هوایی، ۱۸ بهمن ۶۸.
- ۴- کیهان هوایی، ۲۵ بهمن ۶۸.
- ۵- لوموند، ۲۹ دسامبر ۸۹.
- ۶ و ۷- رادیو رژیم، ۱۲ دی ۶۸، به نقل از ولایتی.
- ۸ و ۹- ماهنامه «صنعت حمل و نقل»، شماره ۸۲، دی ۶۸.
- ۱۱- همان جا.
- ۱۲- نگاه کنید به مقاله «در حاشیه سیاستگذاری برنامه پنجساله رژیم» شورا، شماره ۵۵.
- ۱۳- مصاحبه نوربخش، وزیر دارایی رفسنجانی، ایران تایمز، ۲۵ بهمن ۶۸.
- ۱۴- سخنرانی عزت‌الله سحابی در «بنیاد شط».
- ۱۵- ایران تایمز، ۲۸ بهمن ۶۸.
- ۱۶- منبع ۸.
- ۱۷- رادیو مجاهد (به نقل از نشریه رسالت)، ۳۰ آبان ۶۸.
- ۱۸- بخش انگلیسی ایران تایمز، ۹ فوریه ۱۹۹۰ (به نقل از مهدی نواب، معاون وزارت دارایی).
- ۱۹- نوشته عزت‌الله سحابی، آذر ۶۸.

قاچاقچی اعدام شدند. شیوه کار وی آن چنان مورد پسند رژیم قرار گرفت که بنی‌صدر در مواردی بررسی پرونده افراد سیاسی را نیز به وی واگذار کرد: «هنگامی که مشغول رسیدگی به پرونده قاچاقچیان مواد مخدر بودم، پس از گفتگوی تلفنی با رئیس جمهور، ایشان از من خواستند که پرونده افرادی را که اتهام سیاسی و مجرم درجه یک هستند بررسی کنم و حکم شرعی را صادر نمایم و ۵ نفر، که از نظر بنده احتیاجی به مطالعه پرونده آنها هم نبود، محکوم به اعدام گردیدند و حکم اعدام سحرگاه امروز اجرا شد» (انقلاب اسلامی، ۲۹ تیر ۵۹). اعدام، شلاق زدن به معتادان در ملاعام و فرستادن آنها به اردوگاههای کار اجباری شیوه‌ای بود که خلخالی و قداره‌بندان وی برای درمان بلای اعتیاد پیش گرفتند و طبیعی است که به نتیجه مطلوبی نرسیدند. این جلاد بلایه‌کار بعدها در بهمن ۶۳، با اعتراف به ناتوانی این شیوه کار، باز هم اعدام و سرکوب بیشتر را به هم‌تایان خود پیشنهاد می‌کرد: «تا به حال اداره مبارزه با مواد مخدر ۶ تا ۷ هزار را اعدام کرده ولی عملاً ترس و رعبی نتوانسته ایجاد کند، باید با قاطعیت رفتار شود» (۴).

به موازات اُلدرم بُلدرمها و اعدامها، اعتیاد چون بذری که در محیطی مساعد قرار بگیرد، به نحوی غیر قابل تصور رشد می‌کند و طبق برآورد مطبوعات رژیم، طی سالهای پس از انقلاب بهمن «تعداد معتادین کشور به نسبت گذشته ۲۹ برابر شد» (۵). ایادی رژیم برای جلوگیری از گسترش دم‌افزون این بلای خانمانسوز، که خود اصلی‌ترین عامل رشد آن بودند، راه‌حل تازه‌یی پیش گرفتند. موسوی اردبیلی، رئیس دیوان عالی رژیم از این راه‌حل پرده برداشت و گفت: «شورایعالی قضایی تصمیم گرفته این مسأله [اعتیاد] را با یک حرکت ضربتی حل کند و تصویب شد که محاکم سیار در شهر راه بیفتند و در مراکز آنها قاضی حکم کند... به نظر ما معتادین را زندانی کردن فایده ندارد... اکثر اینها مفسد فی‌الارض هستند... آسانترین هم شاید از یک جهت اعدام باشد» (۶). روز ۲۳ فروردین ۶۲ اجرای «طرح ضربتی جمع‌آوری و مجازات معتادین در محل» با استقرار «محاکم سیار قضایی» در سطح شهر تهران، آغاز گردید و دستگیری، شلاق‌زدن در ملاعام و تبعید معتادان به اردوگاههای کار اجباری نظیر اردوگاه شورآباد آغاز شد و اخبار آن صفحات روزنامه‌های رژیم را پر کرد: «روز گذشته در بخش کلانتری ۱۵، ۵۰ معتاد پس از تعزیر، به شورآباد جاده قم منتقل شدند» (کیهان، ۲۵ فروردین)، «پاسداران کمیته منطقه ۱۳ تهران طی سه روز گذشته موفق شدند بیش از ۲۵۰ نفر از معتادین ولگرد را از گود عربها، باغ آذری، خزانه بخارانی، یاخچی‌آباد و خانی‌آبادنو و... دستگیر نمایند. کلیه معتادین پس از اجرای حکم شلاق در مورد آنها به اردوگاه شورآباد منتقل شدند» (۷).

فاجعه اعتیاد

رضا مولایی‌نژاد

از روز اول اسفند ۶۸، مرحله سوم طرح «والعادیات» به اجرا درآمد. هدف از اجرای این طرح که مرحله اول آن از اول بهمن ۶۷ آغاز شد، طبق گفته سیاست‌گردانان رژیم، ریشه‌کن کردن ضربتی اعتیاد و قاچاق مواد مخدر بود، اما پس از یک سال، با وجود هزار و چند صد تن قاچاقچی یا معتاد اعدام شده، هزاران معتاد شلاق خورده در برابر دیدگان مردم، گسیل جمعی آنها به اردوگاههای کار اجباری هنوز در به همان پاشنه می‌چرخد و روز به روز بر دامنه این بلای خانمانسوز اجتماعی می‌افزاید و از توان و ظرفیت کاری جامعه می‌کاهد. طرحهایی که صحنه‌گردانهای رژیم پیش از این نیز در این زمینه اجرا کردند تیر به تاریکی بود و به ثمر ننشست. طبیعی است وقتی به جای علت با معلول مبارزه شود، آن هم معلولان یک‌لا قبا نه کله‌گنده‌ها، نتیجه همین است که امروز می‌بینیم.

در فروردین ۵۹ «شورای انقلاب» رژیم مصوبه مجلس رژیم شاه در مورد سهمیه تریاک برای معتادان بالاتر از ۶۰ سال را باطل اعلام نمود (۱). دکتر فخر، رئیس ستاد مبارزه با مواد مخدر وزارت بهداشتی و بهزیستی رژیم، بدون ارائه طرح مشخصی برای درمان معتادان، در اوایل خرداد گفت: «کارت‌های سهمیه تریاک معتادان از ۱۵ تیرماه بدون اعتبار است» (۲)، بعد از مصوبه «شورای انقلاب» دست‌اندرکاران رژیم اعلام نمودند که معتادان تا آذرماه باید اعتیاد خود را ترک کنند و پس از آن تاریخ اعتیاد جرم و معتاد مجرم شناخته خواهد شد (۳). در ۲۱ اردیبهشت از طرف بنی‌صدر به خلخالی مأموریت داده شد که «بر چگونگی مصرف و مبارزه با مواد مخدر» نظارت نماید. خلخالی پس از تشکیل گروه ضربت به یکه‌تازی پرداخت. معتادانی که بیش از ۳۰ گرم هرویین داشتند، پس از دستگیری به عنوان

شخصی و خانوادگی زیاد دارم و همینها باعث شد که به مواد مخدر رو بیاورم». در کشورهایمانند کشور ما، به عکس کشورهای غربی، فقر، فشارهای اقتصادی و اجتماعی مهمترین عامل گسترش اعتیاد است و رژیم خمینی، به حق، در این میدان نیز گوی سبقت را از همگان ربوده است. کیهان ۱۶ آبان ۶۴ نوشت: «ایران بیشترین تعداد معتادین به مواد مخدر را نسبت به کل جمعیت در جهان، دارد»، هم چنان که وحشی‌ترین و آدم‌خوارترین رژیمهای معاصر نیز بر آن حکومت می‌کند. اختناق و اعتیاد دو روی یک سکه‌اند.

قربانیان اعتیاد

بیش از یک میلیون از جمعیت کشور ما را، در خوشبینانه‌ترین ارزیابیها، افراد معتاد به مواد مخدر تشکیل می‌دهند. کیهان رقم معتادان را بین یک تا دو میلیون نفر می‌داند (۱۳) و دایره بین‌المللی کنترل مواد مخدر ملل متحد در گزارش سال ۱۹۸۴ خود، این رقم را ۱/۵ میلیون معتاد به تریاک و ۱۰۰ هزار نفر به هرویین ذکر می‌کند (۱۴). از آن جا که فقر اقتصادی از مهمترین عوامل شیوع اعتیاد است، در مناطق فقیرنشین گسترش بیشتری دارد و تاکنون اعدامها و «تعزیر»های وحشیانه عمده و اگره رژیم نیز دامنگیر مردم محنت‌زده این مناطق بوده است. در تهران بیشترین بار به دار آویختنها و شلاق‌زدنها به دوش ساکنان حلبی‌آبادهای کناره‌های شهر یا محلاتی مانند یاخچی‌آباد، گود عربها، خزانه بخارائی، خانی‌آباد، آذری، گمرگ و... بوده است. در سطح کشور نیز، این بلا در شهرها و روستاهایی که از نظر اقتصادی وضع بدتری دارند، بیشتر بیداد می‌کند. نوشته‌های مطبوعات رژیم، این واقعیت را روشنتر نشان می‌دهد:

— شوشتری، نماینده مجلس رژیم: «اعتیاد در برخی از روستاهای (قوچان) بیش از نیمی از جمعیت بزرگسالان و بالغین را گرفتار کرده است. حتی در برخی از مدارس ابتدایی، اعم از دخترانه و پسرانه، دانش‌آموزان خردسال گرفتار اعتیاد خانمانسوز شده‌اند» (کیهان، ۲۳ آذر ۶۲).

— غروی، نماینده مجلس رژیم: «اعتیاد در گنبد و ترکمن‌صحرا بیداد می‌کند... و به صورت وحشتناکی در آمده است» (اطلاعات، ۸ خرداد ۶۴).

— شیرازی، امام جمعه مشهد: «در استان خراسان ما روستایی داریم که از ۴۰۰ نفر سکنه، ۳۰۰ نفر آن معتاد هستند» (رادیو رژیم، ۵ مرداد ۶۳).

اعتیاد زن و مرد و جوان و پیر و کودک نمی‌شناسد و از بین همه‌گونه افراد قربانی می‌گیرد:

شلاق و دار و اردوگاههای کار اجباری نیز خیلی زود ناتوانی خود را در مقابله با گسترش بی‌وقفه اعتیاد نشان داد. موسوی اردبیلی، که تا یک سال پیش اعدام معتادان را آسانترین راه برای حل این مشکل می‌دید، در نماز جمعه ۱۴ اردیبهشت ۶۳ تهران، به بی‌نتیجه ماندن اقداماتی که با آن همه سر و صدا و تبلیغات آغاز کرده بود، اعتراف کرد و گفت: «تا ریشه از بین نرفته و علت بر طرف نشده، با شلاق زدن، جریمه گرفتن و زندان انداختن مسأله حل نمی‌شود. بسیار ساده‌اندیشی است اگر فکر کنید که شما چهار نفر را بگیرید بقیه سرجایشان می‌نشینند. شما دیدید الان... سی نفر سی نفر، پنجاه نفر پنجاه نفر اعدام می‌کنند هیچ کدامشان هم سرجایشان ننشستند» (۸). پیش از او ایادی دیگر رژیم نیز به ناتوانی این راه حل اشاره کرده بودند. زواره‌ای، نماینده مجلس رژیم، در ۲۵ دی ۶۲ گفته بود: «صرف حبس و تعزیر و اعدام مجرمین، مبارزه با معلول است و دردی را درمان نخواهد کرد، کمالین که تاکنون چنین بوده است. به هر کجا قدم بگذاری فریاد مردم از آلودگی روزافزون جوانان به اعتیاد و تباهی خانواده‌ها بلند است» (۹).

ریشه درد

راستی، ریشه درد سامان‌ناپذیر اعتیاد چیست؟ و آیا این رژیم تا بن دندان غرق در تباهی و فساد که خود اصلی‌ترین عامل استواری ریشه این درد است، می‌تواند و می‌خواهد این ریشه را بخشکاند؟ ببینیم خود دست‌اندرکاران رژیم چه می‌گویند. سرحدی‌زاده، وزیر کار و امور اجتماعی رژیم، اعلام کرد: «۵۰ درصد از اعتیادها ناشی از بیکاری است» (۱۰). در همین رابطه یکی دیگر از وابستگان رژیم گفت: «فشارها و محرومیت‌های اجتماعی... زمینه‌های شدیدی برای گسترش اعتیاد (ایجاد می‌کند)، در این رابطه بیکاری بیشترین تأثیر را دارد که آن را باید ام‌الفساد خواند» (۱۱). یکی دیگر از سیاست‌گردانان رژیم، سرهنگ مصحفی، رئیس اداره مبارزه با مواد مخدر، در آذر ۶۳ بر همین علت انگشت نهاد: «متأسفانه تقاضای مواد مخدر کاهش نیافته بلکه ازدیاد نیز پیدا کرده است، مسأله مهم وجود بیکاری است که عامل اعتیاد و... است. یکی دیگر از عوامل بسیار مهم وجود فقر اقتصادی در جامعه ماست» (۱۲). در کنار فقر اقتصادی به عامل فشارهای روانی ناشی از جنگ، آوارگی، سرکوب و اختناق هم می‌توان اشاره کرد و مطبوعات رژیم، خود، نمونه‌های متعددی در این باره ارائه داده‌اند، مثلاً کیهان، اول آبان ۶۳ از زبان یکی از معتادان نوشت: «ناراحتی اعصاب دارم زیرا بچهام در جبهه گم شده بود و گرفتاریهای

طرح والعدایات

«مجمع تشخیص مصلحت» رژیم در سوم آبان ماه ۶۷، قانون جدید مبارزه با مواد مخدر را تصویب نمود و اجرای آن را به ستادی که به همین منظور در نخست‌وزیری تشکیل شده بود، واگذار کرد. ریاست این ستاد را نخست‌وزیر رژیم به عهده گرفت و اعضای آن عبارت بودند از: دادستان کل، وزیر کشور، وزیر بهداشت و درمان، وزیر اطلاعات و امنیت، مدیر عامل صدا و سیما، فرمانده کمیته‌ها، سرپرست زندانها و رئیس دادسرای مبارزه با مواد مخدر رژیم. در روز ۲۵ دی، موسوی خوئینیها، دادستان کل رژیم، در «سمینار بررسی امکانات عملی مبارزه با مواد مخدر» گفت: «ما از بالا رفتن آمار اعدامها هیچ اهمیتی نداریم» (۱۵). چند روز بعد، روزنامه کیهان در شماره ۲۷ دی، از اعدام ۵۶ قاچاقچی در تهران و ۱۶ شهر دیگر خبر داد. در همین شماره و شماره بعد آن روزنامه گزارش مفصلی، همراه با تصاویر درباره وضع اسفبار مردم معتاد شهرک بابائیان در سیستان و بلوچستان منتشر شد. این گزارش از اعتیاد کودکان چند ساله و خودفروشی دختران نوباوه و زنان برای به دست آوردن وجهی برای خرید مواد، جوانان ۳۰ ساله‌ای که در زیر فشار فقر و اعتیاد به پیری مفلوک تبدیل شده‌اند، یاد می‌کند. در روز اول بهمن، نخستین روز اجرای قانون مبارزه با مواد مخدر، موسوی، رئیس ستاد مبارزه با مواد مخدر، در پایان جلسه هیأت دولت مصوبات این ستاد را «در حد قانون، لازم‌الاجرا» شمرد (۱۶). بنا به تصویب این ستاد «طرح ضربتی بزرگ والعدایات» از ۲۳ بهمن به مدت یک هفته به اجرا درآمد. رادیو رژیم خبر داد که «برای اجرای این طرح، نیروهای کمیته در تمام خیابانها حضور خواهند داشت. معتادانی که در جریان اجرای این طرح دستگیر شوند به استان سیستان و بلوچستان برای کندن کانال در منطقه ممنوعه مرزی اعزام خواهند شد» (۱۷). دو روز بعد باز اعلام نمود که «در اجرای مانور بزرگ والعدایات پاسداران کمیته، ظرف ۲۴ ساعت گذشته بیش از ۹۰۰ معتاد را در سراسر کشور دستگیر کردند». به گزارش همین رادیو در روز ۳۰ بهمن، بیش از ۲۰۰ تن از نمایندگان مجلس رژیم در نامه‌یی به خمینی خواستار استمرار مبارزه با مواد مخدر تا حد ریشه‌کن کردن آن، شدند.

با آغاز اجرای قانون جدید مبارزه با مواد مخدر، اعدام قاچاقچیان و معتادانی که بیش از ۳۰ گرم هرویین در اختیار داشتند، وحشیانه‌تر از پیش، در ملأعام آغاز شد. شلاق زدن معتادان در برابر مردم به نحوی بی‌سابقه ادامه یافت. طی این مدت - از اول بهمن ۶۷ تا اوایل اسفند ۶۸ - بیش از ۱۲۹۰ نفر به جرم

شاهرودی، نماینده مجلس رژیم: «مسأله مواد مخدر کولاک کرده و قیمت گرد، یعنی هرویین، بسیار ارزان شده... اکثر روستاییان و حتی دختران دم‌بخت را آلوده به مواد مخدر کرده است» (کیهان، ۲۶ آذر ۶۳).

غروی، نماینده مجلس رژیم: «شاهد دختران و عروسان جوانی هستیم که به اعتیاد گرفتار شده و کار به جایی کشیده که برای تأمین مواد مخدر دست به هر اقدامی می‌زنند» (کیهان، ۵ آذر ۶۳).

حشمتی، دادستان رژیم در سیستان و بلوچستان: «تا کنون دهها دخمه و لانه فساد جمع‌آوری و ۱۵۰۰ نفر معتاد و فاسد دستگیر شدند. مردان به اردوگاههای ایرانشهر و کرمان و زنان معتاد و فاسد به زندان منتقل شدند. در میان دستگیر شدگان دهها کودک و نوجوان دختر و پسر به چشم می‌خورند که توسط والدین معتاد یا سایر افراد ناباب به دام فساد و اعتیاد کشیده شده‌اند» (جمهوری اسلامی، ۲۳ آبان ۶۸).

یک زن معتاد در زندان قصر: «من به جرم داشتن سه گرم و نود سانت هرویین به ۱۲ سال زندان محکوم شده‌ام... آرزو دارم برای رسیدگی به دختر ۱۲ ساله‌ام که هیچ‌کس را جز من ندارد، زودتر آزاد شوم» (کیهان، ۲۲ اسفند ۶۱). در سال ۶۰ «مرکز مطالعات و هماهنگی فرهنگی وزارت فرهنگ و آموزش عالی» رژیم در گزارشی درباره اعتیاد، گروه سنی افراد معتاد در ایران را در این جدول نشان داد (اطلاعات، ۲۰ دیماه ۶۰):

گروه سنی درصد

۱۶ - ۲۰	۷/۳۱
۲۱ - ۲۵	۳۴/۱۴
۲۶ - ۳۰	۳۹/۰۷
۳۱ - ۳۵	۱۳
۳۵ - ۴۰	۲/۴۳
۴۱ - ۵۰	۲/۴۳
۵۱ - ۶۰	۰/۸۱
۶۰ به بالا	۰/۸۱
جمع	۱۰۰

چنان که جدول نشان می‌دهد قربانیان اصلی فاجعه اعتیاد را جوانان زیر ۳۰ سال تشکیل می‌دهند (بیش از ۸۰ درصد).

خرید و فروش و حمل مواد مخدر به دار آویخته شدند. بسیاری از آنها معتادانی بودند که چند ده گرم هرویین با خود داشتند. البته عده‌یی از زندانیان سیاسی نیز در بین این اعدام‌شدگان دیده می‌شوند. هدف عمده رژیم از اعدام در میدانها و معابر عمومی، ایجاد رعب و وحشت در مردم برای جلوگیری از رشد و اعتلای اعتراضات مردمی بود. ولی هر چه عطش سیری ناپذیر رژیم آدم‌خوار برای کشتن تیزتر می‌شود، گسترش دامنه فاجعه اعتیاد نیز وسعت بیشتری می‌یابد. در روز ۷ بهمن ۶۸، ستاد مبارزه با مواد مخدر در بیلان عملیات یک ساله‌اش اعلام کرد که طی این مدت ۱۹ هزار قاچاقچی و ۶۶ هزار معتاد دستگیر شده‌اند و ۳۴ هزار کیلو مواد مخدر کشف و ضبط شده است. این بیلان، موفقیت رژیم نیست، بیلان درماندگی کامل دستگاهی است که خود تا خرخره در فساد غوطه‌ور است و برای درمان دردهای اجتماعی هیچ وسیله‌یی جز اعمال زور و کشتار نمی‌شناسد.

بادهای تند تاریخ

گزارشی از تحولات اخیر در جمهوری دموکراتیک آلمان

کریم قصیم

در سال ۱۹۸۹ تحولات بی‌درپی و چشمگیری سیمای سیاسی «آردوگاه سوسیالیستی» را به کلی دگرگون کرد. پایان جنگ سرد و بلوک‌بندی چهل و چند ساله بعد از جنگ، مجالی تاریخی به وجود آورد و ملتهای اروپای شرقی به پا خاستند و در اکثر این جوامع حرف خود را به کرسی نشاندند. کل این رویدادها به نوعی غیرمترقبه و ناگهانی صورت یافت، اما آن بخش از این دگرگونیها که به حوادث آلمان شرقی مربوط می‌شود، به واقع از کلیه تجارب مذکور غافلگیرانه‌تر بود. در تابستان گذشته اریش هونکر، رهبر نگون‌بخت و معزول این کشور، هنوز بر این عقیده بود که دیوار برلن تا صد سال دیگر بر جای خواهد ماند. چند ماه بعد، دولت هم حزبی وی ناچار شد چوب حراج به این مرز بتونی دو بلوک بزند و آن را به چند میلیارد وجه رایج مملکتی به بازار جهانی بفروشد.

تا همین چند ماه پیش، یعنی حتی پس از سقوط هونکر و آغاز پروسه معروف به «چرخش» (Wende) نیز کسی انتظار چنین تغییرات سریعی را که شاهد آن شدیم، نداشت. حتی سوسیال دموکراتهای کهنه کار آلمان فدرال هم، که از سالها قبل، با سیاست «ایجاد تغییر از طریق تماس و نزدیکی» با دولت و حزب حاکم آن جا، سعی داشتند انعطافی در مشی و رفتار آن حکومت ایجاد کنند، باز به خواب نمی‌دیدند که ظرف چند ماه مجبور باشند تمام پرونده‌های قطور پروژه‌های «گام‌به‌گام» را شتابناک به بایگانی سپارند و در کنگره بعدی حزب خود «اصل وحدت» را در برنامه و دستور کار کنونی خود وارد کنند. آنها چهل سال کباده‌کش خط رفرم در اروپا و سیاست شرقی دولت آلمان به شمار می‌رفتند، ولی طنز تاریخ را ببین که سردمدار همین مشی رفرم از مشاهده، تحولات ناگهانی در آلمان شرقی چنان

منابع :

- ۱ - بامداد، اول اردیبهشت ۵۹.
- ۲ - انقلاب اسلامی، ۱۵ خرداد ۵۹.
- ۳ - منبع ۱.
- ۴ - اطلاعات، ۲۷ بهمن ۶۲.
- ۵ - همان ماخذ، ۲۵ فروردین ۶۲.
- ۶ و ۷ - کیهان، ۲۳ و ۲۸ فروردین ۶۲.
- ۸ - جمهوری اسلامی، ۱۵ اردیبهشت ۶۳.
- ۹ - کیهان، ۲۶ دی ۶۲.
- ۱۰ - جمهوری اسلامی، ۲۱ مهر ۶۲.
- ۱۱ - کیهان، ۱۸ آبان ۶۴.
- ۱۲ - کیهان، ۱۲ آذر ۶۳.
- ۱۳ - کیهان، ۱۶ خرداد ۶۴.
- ۱۴ - رادیو بی بی سی، ۲۸ دی ۶۲.
- ۱۵ - جمهوری اسلامی، ۲۰ دی ۶۷.
- ۱۶ و ۱۷ - رادیو رژیم، اول بهمن ۶۷.

دگرگون شده بود که در رابطه با کاربرد این اصطلاح در رسانه‌های آلمان صدا به اعتراض بلند کرد (۱).

رویداد نمادین دیگری که به رغم سکوت، زبان گویا و پرمعنایی داشت، مراسم امسال سالگرد شهادت روزا لوگزامبورگ و کارل لیپکنشت در برلن شرقی بود. در سالهای پیش در روز چهارده ژانویه، به مناسبت تظاهرات و گردهماییهای ممنوعه به خاطر احترام به این دو بزرگ جنبش کارگری و کمونیستی آلمان، حتماً عده‌یی در برلن شرقی و شهرهای دیگر آن کشور مورد ضرب و شتم قرار می‌گرفتند و شماری نیز بازداشت و روانه زندان می‌شدند! اما امسال هزاران نفر از اهالی پایتخت آلمان شرقی، در نهایت آرامش و با آزادی کامل در محل یادبود جمع شدند. حتی رهبران جدید حزب و دولت خود با دسته گل آمده بودند و در سکوتی پر معنی ادای احترام نمودند. این اشاره‌ها جملگی از تحول در جامعه‌یی خبر می‌دهد که تا ۶ ماه پیش کلیه کارشناسان می‌گفتند در آن جا آب از آب تکان نخواهد خورد، چون استالینیستها بر اوضاع مسلطاند! در این گزارش می‌خواهیم خواننده را در جریان اهم وقایعی که در این زمینه روی داده‌اند، بگذاریم. پس ناگزیر به پاره‌یی جوانب تاریخی و حاشیه‌های تحلیلی نیز اشاره‌یی گذرا و کوتاه خواهیم داشت.

یادآوری تاریخی

جمهوری دموکراتیک آلمان (DDR)، چهل سال پیش، چند ماه بعد از تأسیس جمهوری فدرال آلمان، به وجود آمد. در ماه مه سال ۱۹۴۵ رایش سوم هیتلری بدون قید و شرط تسلیم فاتحان جنگ دوم جهانی شد و در ۵ ژوئن آن سال، نیروهای متفقین (شوروی، ایالات متحده، فرانسه و انگلیس) زمام امور آلمان شکست‌خورده را به دست گرفتند و در برلن مستقر شدند. قوای شوروی قسمتهای شرقی و بخشهایی از مرکز رایش سوم را تحت اشغال گرفت و نیروهای سه کشور غرب هم در غرب رودخانه الب و ایالات جنوبی استقرار یافتند. سراسر آلمان به اشغال فاتحان درآمد. قرارداد صلحی نیز بسته نشد. اتحاد شوروی از همان آغاز مخالفتی با اتحاد دو بخش اشغالی آلمان و ایجاد یک جمهوری دموکراتیک با یک دولت برآمده از انتخابات عمومی نداشت. در سالهای ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۹، شوروی تلاش سیاسی و دیپلماتیک زیادی نمود که تجزیه سیاسی - اقتصادی و کشوری در سرزمین آلمان صورت نگیرد. ایالات متحده و متحدان دیگرش، اما، حاضر نشدند یک آلمان متحد و بی‌طرف و غیرنظامی را بپذیرند. به زودی مشی «محدود کردن اتحاد شوروی» در آمریکا در دستور کار سیاست خارجی بین‌المللی قرار گرفت و مقدمات

بلوک‌بندی جهانی چیده شد. همین خط‌مشی در مورد آلمان و سرنوشت سیاسی و اقتصادی آن به مرحله اجرا درآمد و در ۲۴ مه ۱۹۴۹ جمهوری فدرال آلمان، بر پایه یک قانون اساسی جدید و با حفظ نظام اقتصاد سرمایه‌داری با مؤلفه تأمینات اجتماعی (Soziale Marktwirtschaft) و پارلماناریسم، تأسیس شد. در پی این اقدام یکطرفه غرب، جمهوری دموکراتیک آلمان در ۷ اکتبر ۱۹۴۹ به وجود آمد و جزء بلوک شرق شد و الگوی اقتصادی - سیاسی استالینی بر آن جا تحمیل گردید. اما پیش از این «تعیین تکلیف» شرقی و غربی، تغییر و تحولات سیاسی و عقیدتی قابل توجه و مهمی در بخش شرقی آلمان جریان پیدا کرد که، به لحاظ تاریخی و ارتباط آن با مسائل کنونی، دست کم اشاره‌یی به آنها لازم است. بعد از شکست کامل نازیسم و آزاد شدن آلمان، ابتدا در هر دو بخش آلمان احزاب کمونیست و سوسیال دموکرات مجدداً، به طور علنی و گسترده، فعالیت خود را از سر گرفتند. در بخش شرقی کمونیستها طبیعتاً خیلی زود در سطوح مختلف قدرت محلی دست بالا را یافتند، ولی نه استقلال رأی رایج حزب و مشی آن از بین رفت و نه آزادی فعالیت دیگر احزاب مترقی و دموکرات مورد سؤال قرار گرفت. حزب کمونیست علناً از «راه ویژه آلمان به سوی سوسیالیسم» سخن می‌گفت و در اولین فراخوان برنامه‌یی خود، به تاریخ ۱۱ ژوئن ۱۹۴۵، با کپیبرداری از نظام شوروی مخالفت ورزید: «ما بر این عقیده‌ایم که مشی تحمیل نظام شوروی به آلمان نادرست است. این کار با اوضاع کنونی و موقعیت تکاملی آلمان خوانا نیست. برعکس، به نظر ما ملاحظه مصالح و خواسته‌های قطعی مردم آلمان ایجاب می‌کند که ما راه دیگری را در پیش گیریم، راه ایجاد یک جمهوری دموکراتیک و پارلماناریستی، با کلیه حقوق و آزادیهای دموکراتیک برای مردم» (۲).

سیاست شورویها در آن زمان تضادی با این موضع نداشت. کسانی که از رفتن به همان راه و الگوی شوروی دفاع می‌کردند و به اصطلاح کاسه داغ‌تر از آش بودند، جناح خاصی از حزب را تشکیل می‌دادند که به کلی در اقلیت قرار داشت و مشاجره مذکور با صاحب‌نظران این جناح انجام می‌گرفت. حتی در اوایل سال ۱۹۴۶، یعنی زمانی که بحث ادغام حزب سوسیال دموکرات (SPD) در حزب کمونیست مطرح شده بود، هنوز هم تئوریسینهای برجسته حزب کمونیست، از جمله آنتون آکرمَن، از راه رشد مستقل آلمان به سوی سوسیالیسم و انکشاف دموکراتیک کشور سخن می‌گفتند (۳). اما هر چه جو جهانی بیشتر قطب‌بندی می‌شد، جناح استالینی حزب قویتر می‌گردید و فشار خارجی در این یا آن زمینه نیز بارزتر می‌شد و حوزه فعالیت احزاب در این میان محدودیت می‌یافت. سرانجام در آوریل سال ۱۹۴۶، زیر فشار مرکزیت مسکو، حزب سوسیال دموکرات با حزب کمونیست «متحد» شد و «حزب

رقابت و همپایی با آن را نداشت» (۵).

اما، برای درک پیشینه طولانی نارضایتی اجتماعی و سیاسی در درون جمهوری دموکراتیک آلمان، لازم است خاطرنشان کنیم که هم در درون حزب حاکم و هم در بیرون آن، مخالفت با خط مشی حاکم پیوسته باقی ماند، منتها برخلاف تمام کشورهای اروپای شرقی به صورت یک جنبش اصلاح طلبانه اجتماعی و حزبی بروز نکرد. تسلط دستگاه رهبری حزب خیلی زود، با یک سازماندهی گسترده امنیتی، همه جا گیر شد. در سال ۱۹۵۳ در برلن شورش کارگری پیش آمد که می رفت دستگاه حزب را واژگون کند، ولی ورود تانکهای ارتش شوروی و سرکوب خونین طغیان کارگری، پرونده این نوع حرکات اجتماعی را در این کشور برای چند دهه بست. مخالفت در جامعه به صورت انفعال و عدم دخالت در سیاست ادامه یافت و در محیط حزبی، دانشگاهها، حوزه های فکری، محافل هنری و کانون نویسندگان پیگیری شد، ولی هر بار که بحث و دیگر اندیشی بالا می گرفت، دستگاه رهبری حزب و سازمان امنیت با یک کارزار تبلیغاتی شدید، با زدن برجسبهای رایج استالینی، اخراج از حزب و محل کار یا دستگیری و محاکمه و زندان - و در بهترین حالت اخراج از کشور - مشکل را «حل» می کردند. در این چند دهه، بیش از هفتاد نفر از متفکران، هنرمندان و نویسندگان این کشور، به این ترتیب از کشور به خارج طرد شدند. تعداد زیادی از دانشمندان برجسته کشور بی کار و خانه نشین گردیدند. کادرهای زبده و درخشانی از حزب، صرفاً به جرم انتقاد از بوروکراسی و تجاوزهای سازمان امنیت، از کار افتادند و در گوشه زندان «خنثی» شدند. از این صف طولانی معترضان علنی و سرکوب شده، نامهای معروفی چون ارنست بلوخ (۶)، روبرت هارمن (۷)، ولف بیرمن (۸) و رودلف بارو (۹) هنوز در یادها زنده اند.

جامعه و مردم نیز در بی پناهی، ناگزیر به رادیوها و کانالهای تلویزیون غرب روی آور شدند و به فرار از کشور. البته از سال ۱۹۴۹ به بعد مرزهای غربی آلمان شرقی بسته شده بود، ولی به علت قرار داشتن برلن غربی در قلب کشور، همواره امکان فرار به این بخش شهر وجود داشت. در اواخر دهه پنجاه که شکوفایی اقتصاد آلمان غربی جاذبه زیادی پیدا کرده بود، فرار اهالی آلمان شرقی به برلن غربی رفته رفته به یک مشکل لاینحل تبدیل شد. رهبری وقت به فکر بکری افتاد و آمد میان دو بخش برلن دیوار کشید (۱۹۶۱) و اسمش را گذاشت «دژ سوسیالیستی»! با کشیدن دیوار، البته مسأله فرار با خطر مرگ همراه شد، ولی نه علل فرار برطرف گردید و نه به لحاظ سیاسی و ایدئولوژیک آبرویی برای سوسیالیسم جمع شد، برعکس. از این سال به بعد مسأله محرومیت از سفر آزاد به یک مشکل حاد جمهوری دموکراتیک آلمان تبدیل شد، چون موضوع ترک تابعیت و

واحد سوسیالیستی آلمان (SED) تشکیل گردید. با این همه، طرز فکر راه رشد مستقل به قوت خود باقی بود. از سال ۱۹۴۷ به بعد، با تشکیل کمینفرم و یک خطه شدن تحمیلی مسائل سازمانی و سیاسی - ایدئولوژیک «احزاب برادر»، تغییرات فرمایشی و سپس حذف و تصفیه در «حزب واحد سوسیالیستی» نیز شتاب گرفت. مثلاً در ۱۶ سپتامبر ۱۹۴۸ حزب قطعنامه ای گذراند که در آن، به «تئوریهای نادرست راجع به راه ویژه به سوی سوسیالیسم» حمله شدیدی شده بود. چندی بعد حتی همان آنتون آکرمن در نشریه رسمی حزب مقاله ای نوشت و نظریه قبلی خود را «بدون قید و شرط، یک اشتباه خطرناک» خواند! (۴).

بعد از تأسیس جمهوری فدرال آلمان در بخش غربی، مقدمات سیاسی تشکیل یک کشور آلمانی در منطقه نفوذ شوروی به سرعت فراهم شد. در اولین کنگره «حزب واحد سوسیالیستی» در ماه ژوئن ۱۹۴۹، خط مشی استالین مبنی بر تجدید سازماندهی حزب و قراردادن سیاست و برنامه های آن بر مبنای دستورات کمینفرم و مرکزیت مسکو به کرسی نشست. در همین کنگره، تصفیه وسیع کادرهای کمونیست و سوسیال دموکراتی که، نظر به سوابق طولانی خود، از اعتبار و محبوبیت مستقل برخوردار بودند، با قاطعیت انجام گرفت و جناح خاصی در رأس حزب «تجدید سازمان یافته» قرار گرفت. چهار ماه بعد که جمهوری دموکراتیک آلمان اعلام وجود کرد، همین «رهبری» به قدرت رسید و ارگانهای گوناگون سیاست و اقتصاد و ایدئولوژی را تحت کنترل کامل گرفت. از آن به بعد هر دو کشور آلمانی، در واقع به عنوان خط مقدم جبهه جهانی جنگ سرد و مقابله استراتژیک شرق و غرب، نماد تقسیم اروپا گردیدند و مسأله سیاسی بسیار بفرنجی به نام «مسأله آلمان» وارد معادلات سیاسی جهان شد. جمهوری فدرال آلمان، که در بخش بسیار ثروتمندتر سرزمین آلمان تأسیس شده بود و سه برابر بخش شرقی جمعیت داشت، با برخورداری از امداد مالی عظیم غرب و امکانات بی سابقه «برنامه مارشال»، راه رشد تازه ای را در پیش گرفت. جمهوری دموکراتیک آلمان نیز به اجبار از آزمایش راه رشد دموکراتیک و سوسیالیستی محروم شد و الگوی شوروی در زمان استالین را عیناً اقتباس کرد.

درباره کم و کیف ساختمان اقتصادی هر یک از این دو جمهوری آلمانی، مثنوی هفتادمن نوشته شده و در این گزارش از تحولات کنونی مجالی برای مرور این تاریخ چهل ساله اقتصادی نیست. به همین جمله از ارزیابی پروفیسور داشیچف، رئیس بخش سیاسی «مؤسسه اقتصاد نظام جهانی سوسیالیستی» اکتفا می کنیم که بی پرده می گوید: «با پیدایش جمهوری فدرال آلمان، چنان رقیبی برای جمهوری دموکراتیک آلمان به وجود آمد که این کشور نه از حیث اقتصادی، نه سیاسی و نه اجتماعی امکان

فرار بزرگ

۲ مه ۱۹۸۹: دولت مجارستان در ادامه پروسه اصلاحات سیاسی در کشور خود تصمیم می‌گیرد مرز خود با اتریش را که بسته بود، باز کند. در این روز شروع می‌کند به قطع سیمهای خاردار و جمع کردن آنها در طول ۲۵۰ کیلومتر مرز مشترک با همسایه غربی.

۱۵ تا ۳۱ ژوئیه: در این روزها برای اولین بار، عده‌یی از شهروندان آلمان شرقی که در مجارستان به سر می‌بردند، از طریق مرزهای باز شده این کشور با اتریش، به غرب فرار می‌کنند. هم چنین خبر می‌رسد که عده زیادی از اهالی جمهوری دموکراتیک آلمان به سفارتخانه‌های آلمان فدرال در بوداپست، پراگ و برلن شرقی پناه آورده و تقاضای رفتن به آلمان غربی را کرده‌اند. این عده در محل می‌مانند و متحصن می‌شوند.

۸ اوت: سفارتخانه آلمان فدرال در برلن شرقی، به علت ازدحام و تحصن ۱۳۰ نفر از شهروندان آلمان شرقی به طور موقت بسته می‌شود.

۱۳ اوت: دولت آلمان فدرال سفارت خود در بوداپست را نیز می‌بندد. در این محل ۱۸۰ نفر از اهالی آلمان شرقی پناه بسته‌اند و بیرون نمی‌روند. ۱۵ اوت: بنا به گزارش مأموران مرزی اتریش تعداد فراریان از «مرز سبز» به روزی صد نفر می‌رسد. بنیادهای امداد آلمان غربی شروع می‌کنند به سازماندهی اردوگاه موقت برای کسانی که موفق به فرار نمی‌شوند و مجبورند در بوداپست بمانند. تعداد این افراد، به علت کنترل فزاینده مرزبانان مجاری، رو به افزایش است.

۱۹ اوت: در حین برگزاری یک جشن محلی در یک ناحیه مرزی مجارستان - اتریش، حدود ۹۰۰ نفر از شهروندان آلمان شرقی از فرصت استفاده کرده وارد اتریش می‌شوند.

۲۲ اوت: سفارت آلمان فدرال در پراگ بسته می‌شود. در این ساختمان بیش از صد نفر از اهالی آلمان شرقی پناه بسته‌اند و بیرون نمی‌روند. همین روز اعلام می‌شود که از اول اوت تا این تاریخ، بیش از ده هزار نفر از طریق اتریش به آلمان غربی رفته‌اند.

۲۴ اوت: دولت مجارستان در یک اقدام استثنایی، موافقت می‌کند که ۱۰۸ نفر فراری از آلمان شرقی که در وضع ناجوری در محل سفارت آلمان غربی بست نشسته‌اند، با مدارک صادره از جانب صلیب سرخ، مجارستان را به مقصد دلخواه ترک کنند.

تقاضای رسمی شهروندان برای خروج، رفته‌رفته به مراجع بین‌المللی کشید و تا پایان کار گریبان دولت و حزب حاکم آن کشور را رها نکرد. طی چند دهه حاکمیت بلامنازع حزب، دستگاه همه جاگیر سازمان امنیت کشور - معروف به اشتازی (Stasi) - چنان نفوذ و تسلطی بر ارکان جامعه و حزب و دولت پیدا کرد که بعدها جانشین هونکر هم از آن به مثابه «دولتی در دولت» نام برد. همین دستگاه بافت درونی حزب را هم چهار چشی می‌پایید، افراد ناراضی یا دیگرانندیش را می‌جست و تا سر بلند می‌کردند، مکانیسمهای حذف و سرکوب را به جریان می‌انداخت. هم در رأس حاکم بود و هم، به عنوان «سپر و شمشیر» حزب، بدنه و قاعده را تمشیت می‌داد! هر زمان که تحولات «حزب بزرگ برادر» موجب باز شدن فضای سیاسی در اردوگاه می‌شد، دستگاه رهبری آلمان شرقی از جمله معدود احزابی بود که تسمه‌ها را سفت‌تر می‌کشید و با تقویت امکانات و توسعه شبکه‌های امنیتی جبران مافات می‌کرد. در واقع وضع چنان شده بود که پس از چند دهه حاکمیت بلامنازع، جناح قدیمی و کهنسال استالینیستی (جملگی در زمان سقوط بیش از ۷۵ سال عمر داشتند) دیگر چندان اعتنایی به خط و ربط اردوگاه هم نمی‌کرد. در داخل و خارج همان مشی دوران اولیه جنگ سرد و مقابله حکمفرما بود. جناح استالینی حتی دوران خرسچف را هم با همان خط از سرگذراند. بعدها نیز بی‌محابا در سرکوب «بهار پراگ» شرکت کرد، مروج خط مداخله نظامی در لهستان شد و با اوج گرفتن مبارزه سندیکای همبستگی، واحدهای نظامی حزبی در کارخانه‌ها و مراکز خدمات را افزایش داد. نقطه عطف در تاریخچه سازمان امنیت، سال ۱۹۸۵ است. بنا به آمار و ارقامی که اکنون آشکارا از جانب مسئولان دولتی ارائه می‌شود، پس از روی کار آمدن گرباچف تعداد کارمندان رسمی سازمان امنیت کشور به ۱۱۰ هزار نفر و تعداد خبرچینهای آن به ۸۵ هزار نفر افزایش یافت. رهبری حزب هم رک و پوست کنده اعلام می‌کرد که پرسترویکا و گلاسنوست به آنها ارتباطی ندارد و ... اما مسأله مهم توفیق دستگاه در خفه نگه داشتن هرگونه صدای مخالف درون حزبی و جلوگیری از جناح‌بندی و سربلند کردن آنها بود. پیش از به راه افتادن جنبش و تحولات تابستان گذشته هم افراد دیگرانندیش و منتقد در درون حزب وجود داشتند، ولی قدرت اظهار وجود و چون و چرای علنی نداشتند. یکی از افرادی که خوب از درون خبر داشت، به این واقعیت چنین اشاره می‌کند: «البته در حزب خیلیها بودند که نظر انتقادی داشتند، چه در میان جوانها و چه در میان اعضای قدیمی و مسن! منتهی به ندرت کسی پیدا می‌شد که شهادت داشته باشد دهندش را باز کند و حرفش را آشکارا بیان کند» (۱۰).

گفتگوی دولت حاکم با مردم می‌باشند و قصد دارند مردم را به همکاری جهت حل و فصل مشکلات اجتماعی دعوت کنند. آنها یادآوری می‌کنند که در نظر دارند به زودی جریان خود را، طبق ماده ۲۹ قانون اساسی کشور، به مثابه یک انجمن سیاسی به ثبت رسانند و... دولت همان روز بعد به این فراخوان و امضاکنندگان آن جواب رد می‌دهد و فشار بر فعالان مذکور را شدت می‌بخشد. دولت اعلام می‌کند که «هیچ دلیلی وجود ندارد که لازم باشد ما خط مشی‌مان را تصحیح کنیم» و مسئولیت را به گردن تبلیغات و عوامل خارجی، به خصوص آلمان فدرال، می‌اندازد!

۸ سپتامبر: دولت آلمان شرقی از طریق ولفگانگ فوگل، وکیل پرسابقه‌یی که مستقیماً با شخص اریش هونکر، رهبر حزب و کشور، تماس دارد، قول می‌دهد که اگر پناهندگان روی آورده به سفارتخانه‌های آلمان فدرال به خانه و کشور خود برگردند، هیچ مجازات و تضییقاتی در انتظار آنها نباشد و دولت نیز در اسرع وقت به تقاضاهای کتبی خروج از کشور رسیدگی خواهد نمود. پناهندگان ساکن در بوداپست و ورشو و پراگ اعتنای چندانی به این عقب‌نشینی دولت نمی‌کنند. در برلن شرقی ۱۱۶ نفر پناهنده به مقر نمایندگی دولت آلمان غربی، این محل ترک را می‌کنند و به خانه‌های خود می‌روند.

۱۰ سپتامبر: دولت مجارستان اعلام می‌کند که ناگزیر است قرارداد سال ۱۹۶۹ را لغو کند. دولت آلمان شرقی به این اقدام مجارستان به شدت اعتراض می‌کند، ولی دیگر فایده‌یی ندارد. همان روز دولت مجارستان به هر شهروند آلمان شرقی که بخواهد از مجارستان خارج شود، اجازه خروج می‌دهد. نیمه‌شب آن روز هزاران نفر از اهالی فراری آلمان شرقی با اتومبیل‌های خود از طریق اتریش عازم آلمان فدرال می‌شوند. هر یک از آنها به محض ورود به خاک آلمان فدرال یک اسکناس ۵۰ مارکی دستخوش و یک کوپن بنزین مجانی دریافت می‌کند و روز بعد هم به شعبه‌های بانکی آلمان غربی مراجعه می‌کنند که صد مارک «خوش‌آمدی» بگیرند و بعد هم اعتبارهای فلان و بهمان چند هزار مارکی... فرار بزرگ عملاً آغاز شده است و در روزهای بعد، با امواج هزار هزار، ادامه می‌یابد.

۱۴ سپتامبر: دویست نفر از اعضای اتحادیه نویسندگان جمهوری دموکراتیک آلمان، بخش برلن، قطعنامه‌یی درباره اوضاع کشور منتشر می‌کنند: «با توجه به خروج گروه‌های پرشمار شهروندان آلمان شرقی از کشور، ما حاضر نیستیم بپذیریم که بنا به اظهارات رسمی مقامات دولتی "هیچ دلیل مهمی برای تصحیح خط‌مشی کنونی وجود ندارد". مشاهده این وضع که چگونه مقامات مسئول کشور مسئولیت شرایط جاری را به گردن دیگران می‌اندازند و دست روی دست گذاشته‌اند، دیگر برای ما غیرقابل تحمل شده است. ریشه اصلی این وضعیت در حل‌نکردن تضادهای داخلی

در فاصله روزهای ۲۵ تا ۳۱ اوت مسئولان بلندپایه دولت مجارستان به هر دو کشور آلمان سفر می‌کنند و طی گفتگوهای فشرده‌یی با دو طرف تلاش می‌کنند برای مسأله ازدحام فزاینده پناهندگان آلمان شرقی در بوداپست چاره‌یی بیابند. دولت آلمان شرقی روی خوش نشان نمی‌دهد و همچنان مشی سخت‌گیرانه و بی‌انعطافی را ادامه می‌دهد و ظاهراً دلش به معاهده‌یی قرص است که از سال ۱۹۶۹ با دولت مجارستان بسته است و طبق آن دو کشور به صدور اجازه خروج برای اتباع یکدیگر مجاز نیستند. اما فرار از طریق مرزهای شرقی از آلمان دموکراتیک همچنان ادامه می‌یابد. دولت اریش هونکر هم خود را به نفهمی زده، انگار نه انگار که زیر پایش دارد خالی می‌شود.

در داخل آلمان شرقی، موج مداوم فرار شهروندان جوان، محافل کلیسا، افراد و کانونهای روشنفکری، حوزه‌های جنبش صلح و همه گروه‌های فکری و سیاسی و هنری مردم دوست و ترقی‌خواه جامعه را به جنب و جوش بی‌سابقه‌یی می‌اندازد. از راه‌های گوناگون به دولت و حزب حاکم مراجعه می‌شود تا حرکت و واکنشی برای فیصله دادن به این دشواری و بازکردن چشم‌اندازی امیدبخش برای توده‌های ناراضی نشان دهد. دولت به این مراجعات اعتنایی نمی‌کند. اعتراضها و خواستها رفته‌رفته علنی می‌شوند و رنگ سیاسی و عزم مبارزاتی به خود می‌گیرند. این‌جا و آن‌جا گروه‌هایی از مبارزان جنبش صلح و خلع سلاح گرد هم می‌آیند و به خصوص در شهرهای درسدن و لایپزیک، حرکت‌های سیاسی فعالیت‌تری برای تدارک اقدامات خیابانی صورت می‌گیرد. در هر دو این شهرها، به خصوص لایپزیک، اوضاع اقتصادی و کمبود مایحتاج اولیه شدیدتر از بسیاری نقاط دیگر آلمان شرقی است. در ضمن اصلاح‌طلبان حزبی در شهر درسدن، در رأس حزب و در مقام شهردار شهر قرار دارند. آنها با صدای اعتراض و جو نارضایتی از نزدیک آشنا و در خیلی موارد حتی همبسته بوده‌اند.

در روز اول سپتامبر ۸۹، در برلن شرقی، اولین فراخوان گروه مؤسس جریان به نام «محضر جدید» (Neues Forum) پخش می‌شود. این متن بی‌سابقه چنین آغاز می‌گردد: «در کشور ما رابطه و رشته گفت‌و شنود میان جامعه و دولت آشکارا مختل شده است. انفعال و بی‌رغبتی عموم به مسائل سیاسی و کنارکشیدن و گوشه‌گیری در زندگی خصوصی از یک سو و بنه‌کن‌شدن و ترک کشور به صورت فرارهای جمعی از سوی دیگر، بر چنین وضعی گواهی می‌دهند. در کشورهای دیگر تلاش برای فرار در چنین ابعادی، معمولاً به دلیل فقر و فشار گرسنگی یا بر اثر مخاطرات جنگ و خشونت صورت می‌گیرد، حال آن که مسأله فرار از کشور ما اصلاً به این دلایل پیش نیامده است...» (۱۱). نویسندگان فراخوان اعلام می‌کنند خواهان

خود کشور نهفته است و جز و بحث با رسانه‌های جمعی غرب هم جز، همین کارهاست. این خروج بزرگ اهالی از کشور نشانه‌ی است از تلنبار شدن مشکلات در همه زمینه‌های جامعه. به لحاظ تحلیل و بررسی و فهم این دشواریها، ما چیزی کم نداریم. فکر و پیشنهاد جهت حل مسائل موجود است. مشکل عبارت است از نبودن امکانات لازم و فضای علنی و محیط تعاطی به منظور نیل به تفاهم و اجرای راه‌حلا. ما از بابت رشد و تکامل سوسیالیسم خاطرم‌ان نگران و سخت دلوایس اوضاع هستیم. به همین جهت درخواست داریم که فوراً یک گفتگوی دموکراتیک در تمام سطوح آغاز شود» (۱۲).

طی روزهای ۱۵ تا ۱۷ سپتامبر، نشست عمومی مسئولان کلیسای پروتستان در آلمان شرقی، در شهر آیزناخ برگزار می‌شود و حاضران به اتفاق آرا متنی خطاب به رهبران کشور تصویب می‌کنند و از آنها می‌خواهند هر چه زودتر برنامه «اصلاحاتی که مدتهاست به تعویق افتاده» را در دستور کار قرار دهند.

۱۸ سپتامبر: فرار در موجهای چند هزار نفری ادامه دارد. اخبار مربوط به آن همه جهانیان را متوجه ورشکستگی سیاست دولت آلمان شرقی و بی‌عملی و درماندگی آن کرده است. در داخل کشور جو جامعه به شدت عصبی است و مردم نگران عواقب این اوضاع‌اند. جمع کثیری از محبوب‌ترین هنرمندان موسیقی و تئاتر آلمان دموکراتیک بیانیه‌ی منتشر می‌کنند که در سراسر کشور پخش می‌شود: «ما امضاکنندگان این متن، از بابت اوضاع کنونی کشورمان و این فرار بزرگ... بسیار مشوش و دلوایسیم. ما از این که رهبری دولت و حزب به صورتی تحمل‌نشدنی، منکر همه چیز می‌شود و تعارضها و تضادهای موجود را پیش پا افتاده تلقی می‌کند و بر خط‌مشی منجمد خود اصرار می‌ورزد، نگران هستیم. از دید ما سخن بر سر اصلاحاتی است که سوسیالیسم را به پیش ببرد و ادامه آن را در این کشور میسر و ممکن سازد... رشد عناصر محافظه‌کار - ناسیونال و افراطیون راست در کشور ما و پاگرفتن عقاید و آرای معطوف به آلمان مشترک، همه نتیجه بی‌توجهی و عدم واکنش به موقع نسبت به تضادهای انباشته و واقعیاتی است که به لحاظ تاریخی حل و فصل نشده‌اند. پافشاری روی این سیاست متحجر موجب خواهد شد که بار دیگر نیروهای چپ قربانی شوند. آخر ما می‌خواهیم در این کشور بمانیم؛ چگونه می‌توانیم دست روی دست بگذاریم و ناظر باشیم که هر گونه تلاشی و کوششی برای دموکراتیزه کردن یا تجزیه و تحلیل مشکلات جامعه، یک برجسب جنایی بخورد یا به کلی مورد انکار واقع شود. درخواست ما این است که فعلاً یک گفتگوی آزاد و علنی با تمام نیروها شروع شود... بزدلی و طفره‌رفتن و اتلاف وقت موجب می‌شود که آب به آسیاب جناح راست ریخته شود و آن تفکر "آلمان واحد" نیرو بگیرد. وقت آن رسیده که دست به اقدام

عاجل بزنیم. اگر زود نجنبیم زمان به ضرر ما پیش خواهد رفت» (۱۳). اما دولت و حزب حاکم باز جز سکوت رسمی و تشدید اهانتها و حمله‌های تبلیغاتی، واکنشی نشان نمی‌دهد.

۳۰ سپتامبر: در همین هفته‌ها، که اردوگاههای فراریان آلمان شرقی به مجارستان خالی می‌شود، وضع اردوگاههای مشابه در پراگ و ورشو روز به روز بدتر می‌شود. کمبود محل خواب و امکانات اولیه برای چند هزار پناهنده به علاوه هجوم دائمی فراریهای جدید، عرصه را از همه طرف تنگ می‌کند. سرانجام در ۲۷ سپتامبر، در حاشیه جلسات مجمع عمومی ملل متحد، گنشر با همتای آلمان شرقی، اسکار فیشر، به گفتگو می‌نشینند. نتیجه این مذاکرات «راه‌حل» غریبی است که روز ۲۹ سپتامبر توسط شخص گنشر در پراگ اعلام می‌شود: دولت جمهوری دموکراتیک آلمان «به دلایل بشردوستانه» موافقت می‌کند که چندین هزار شهروند این کشور، که در باغ سفارت آلمان غربی در پراگ جمع شده‌اند، به توسط قطارهای آلمان دموکراتیک از طریق خاک این کشور عبور کرده به آلمان فدرال بروند! نیمه شب ۳۰ سپتامبر بیش از ۶ هزار نفر آلمانی فراری به قطارها سوار می‌شوند و راه می‌افتند. بین راه، در حین عبور از کشور خودشان، عده‌ی دیگر نیز، به هر ترتیبی شده، خود را به قطارهای دربسته می‌رسانند و آویزان می‌شوند. قطارها به راه خود به سوی «ارض موعود» ادامه می‌دهند. چند ساعت بعد جهانیان با حیرت شاهد مناظری تکان‌دهنده از ورود آنها به اولین ایستگاههای آلمان فدرال می‌شوند. منظره فراریهایی که به محض ورود به سرزمین «امپریالیسم»، زمین را سجد می‌کنند و... شاهد مثالی است از ورشکستگی یک سیاست و رسوایی حزبی که با کردار خاص خود، لطماتی سنگین به آرمانها و آرزوهای چهل ساله مردم کشورش وارد ساخته است. چند روز بعد عین همین «راه‌حل» در مورد جمع کثیر پناهندگان به سفارت آلمان غربی در ورشو نیز به اجرا گذاشته می‌شود. رژیم حاکم در آلمان شرقی یک چند تقلا می‌کند که با ممنوع کردن سفر به چکسلواکی و... جلو امواج خروج را سد کند، ولی دیگر کار از این تمهیدها گذشته و زمین زیر پای خودش تکان خورده است.

در طول تابستان ۸۹، بیش از صد هزار نفر از مردم آلمان دموکراتیک به طور غیرقانونی از کشور فرار کرده‌اند و امواج خروج بدون وقفه ادامه داشت. علاوه بر این سیل خروج غیرقانونی، حدود هشتاد هزار نفر نیز پس از یک دوره طولانی انتظار و انجام مصاحبه‌های گوناگون با ادارات و مقامات، جواز خروج و ترک تابعیت گرفته به صورت علنی و رسمی آن کشور را ترک کرده بودند. این نیروی عظیم انسانی و دلایل و انگیزه‌های فرار آنها مورد بررسیهای متعددی قرار گرفته است. مهمترین تحقیق در این زمینه در فاصله ۲۹ اوت تا ۱۱ سپتامبر ۸۹، در اردوگاههای مقدماتی

اقامت در آلمان فدرال صورت پذیرفت (۱۴). گروه سنی عمده، جوانان کمتر از ۳۰ ساله هستند که همه آنها تعلیم یافته و صاحب فن و حرفه و حتی تخصص بوده‌اند و ۹۳ درصدشان هنگام خروج صاحب شغل و درآمد. ۷۲ درصد آنها فارغ‌التحصیل هنرستانهای صنعتی‌اند و ۲۵ درصدشان تحصیلکرده دانشگاهها؛ هیچ مشکلی در زمینه معیشت و مایحتاج اولیه نداشته و همگی دارای کار و مسکن و تلویزیون بوده‌اند. حتی ۶۱ درصد این گروهها صاحب اتومبیل بوده‌اند (درصد کل دارندگان اتومبیل در کشور ۵۲ است). پس انگیزه اصلی این فرار بزرگ در تابستان ۸۹ گریز از فقر و بیکاری نبوده بلکه بنا به تحقیقات موجود، دو علت اصلی دیگر در میان بوده است. یکی، که مهمترین دلیل به حساب می‌آید، همانا ادامه استبداد سیاسی و سیطره دستگاههای امنیتی و دیکتاتوری تک حزبی آن جاست. دیگری کمبود انگیزه در قبال کار و تولید، در اقتصادی که متناسب با زحمت کارگران و شاغلان، امکان مصرف و ارتقای سطح زندگی را فراهم نمی‌کند. دلایل دیگری چون نگرانی از بسته‌شدن مجدد همین راههای فرار، گرایشهای «ضدسوسیالیستی» و غیره، همه تحت‌الشعاع همان دلایل اصلی قرار دارند. خروج صدها هزار جوان و متخصص از یک جامعه ۱۶ میلیونی صنعتی، آن هم در ظرف ۶ ماه، البته اقتصاد کشور را نیز با مشکلات تازه‌یی روبه‌رو کرد و همین دشواریها ناگهان بحث اقتصاد آلمان شرقی و وضع آن را به طور وسیعی مطرح نمود. در آلمان غربی نیز اهل فن و کارشناسان اقتصادی وارد این بحث شدند. یکی از برجسته‌ترین کارشناسان اقتصاد آلمان شرقی، خانم دوریس کورنلسن، طی یک مصاحبه وجوهی از مشکلات موجود اقتصاد آن جا را عنوان کرد:

«س - به نظر شما اصلاً آلمان شرقی راه چاره‌یی دارد؟

ج - جمهوری دموکراتیک آلمان در واقع شانس بزرگ خود را در سال ۱۹۸۵، زمان آغاز اصلاحات گرباخف، از دست داد. اگر آن زمان به اصلاحات دست می‌زد، حالا با این اوضاع روبه‌رو نمی‌شد.

س - اقتصاد آلمان شرقی که همین حالا هم از کمبود نیروی کار رنج می‌برد، فکر می‌کنید می‌تواند سیل خروج نیروهای متخصص خود را تحمل کند؟

ج - در اقتصاد آلمان دموکراتیک مدتهاست که مسأله کمبود نیروی کار مطرح بوده و الان چیزی حدود صد هزار کارگر خارجی در آن جا کار می‌کنند. این مشکل را نباید آن قدرها نگران‌کننده جلوه‌داد... به نظر من بین همه مشکلاتی که در آلمان شرقی روی هم تظنبار شده، از همه بدتر مسأله فقدان انگیزه مردم برای کار و تولید است. درست است که حالا عده‌یی دارند فرار می‌کنند، ولی حتی آن ۹۰ و چند درصدی هم که آن جا می‌مانند چندان میلی به کار ندارند.

س - می‌شود با یک جدول ارتقای دستمزد متناسب با کار، این انگیزه را به

وجود آورد؟

ج - ... این هست که کار بهتر و با کیفیت‌تر پاداش درست و حسابی نمی‌بیند، ولی حتی اگر کسی پول کافی هم داشته باشد چیزی برای خرید گیر نمی‌آورد. پس هم سیستم دستمزد و هم فقدان عرضه مکفی مایحتاج و امکان توسعه سطح زندگی، هر دو موجب دلسردی و کمبود انگیزه است... مسأله انگیزه باید به طور سیاسی حل شود.

س - چرا اقتصاد آلمان شرقی قادر نیست محصولات مورد احتیاج مردم را به بازار عرضه کند؟

ج - چون این کشور الگوی اقتصاد دولتمدارانه استالینی را به اجرا گذاشت و چهل سال است نتوانسته این نظام را به صورتی مؤثر و کارآمد درآورد... آنها پیوسته تلاش داشته‌اند اقتصاد خود را بسته نگهدارند و همه چیز را خود تولید کنند... ولی این سیاستی نیست که بتوان مدت درازی ادامه داد، آن هم در جامعه‌یی با ۱۶ میلیون جمعیت و اولویتهایی که برای خود چیده‌اند. مثلاً آمده‌اند رشته‌یی چون میکروالکترونیک را محور اقتصاد و نوسازی قرار داده‌اند و می‌خواهند از اول تا آخر محصولات مربوطه را هم خودشان تولید کنند... در نتیجه بخشهای دیگر بی‌نصیب می‌مانند و وضع به شکلی درمی‌آید که می‌بینیم.

س - به نظر شما اصلاً هستند بخشهایی که اقتصاد دولتی در آن پهنه‌ها منطقی عمل کند؟

ج - البته! فکر می‌کنم در زمینه مسکن‌سازی، انرژی و رشته‌یی چون میکروالکترونیک اقتصاد مبتنی بر برنامه‌ریزی متمرکز دولتی درست و منطقی است. ولی در زمینه ماشین‌آلات و اجناس مصرفی این نوع اقتصاد به کلی بی‌معنی است.

س - به نظر شما می‌توان عناصری از هر دو نظام دولتمداری و بازارمداری را در اقتصاد با هم ترکیب کرد؟

ج - بله، من مطمئنم که در سوسیالیسم - هم‌چون در کاپیتالیسم - ترکیبهای گوناگون از عناصر برنامه و بازار امکانپذیر می‌باشد. کما این که در سرمایه‌داری هم وضع به همین صورت است و شما می‌بینید که الگوهای سرمایه‌داری هم مختلف و متنوع‌اند. اقتصاد با برنامه متمرکز دولتی جزء لاینفک سوسیالیسم نیست. آرمانهای سوسیالیستی مبشر دنیایی فارغ از استثمار می‌باشند، جهانی که در آن مردم به آسودگی زندگی کنند و از بخت و امکانات اولیه مساوی برخوردار باشند. عناصر اساسی سوسیالیسم اینهاست، نه اقتصاد دولتمدارانه.

س - به نظر شما بعد از خاتمه عصر هونکر در آلمان شرقی، فرمیستها سرکار خواهند آمد؟

ج - من که غیبگو نیستم! (۱۵).

خیلی جالب است که افسانه استحکام و سر سختی دولت و حزب حاکم در آلمان شرقی چنان جا افتاده بوده که حتی دانشمندان غرب هم به آن عادت کرده بودند و در آستانه فرو ریختن دارودسته هونکر هنوز سقوط قریبالوقوع او را انتظار نداشتند!

۴ اکتبر: جمعیتها و گروههای تازه پای اپوزیسیون در آلمان دموکراتیک بیانیه مشترکی منتشر می کنند تحت عنوان «اراده مشترک برای تحول دموکراتیک دولت و جامعه». در این بیانیه به منشورها و پیمانهای حقوق بشر و ملل متحد و اسناد هلسینکی درباره حقوق و آزادیهای مردم استناد شده است. خواست محوری این بیانیه مشترک عبارت است از انتخابات آزاد تحت نظارت ملل متحد. پای این بیانیه بی سابقه را گروههای زیر امضا گذاشته اند: دموکراسی اکنون (Demokratie Jetzt)، عزم دموکراتیک (Demokratische Aufbruch)، گروه زنان دموکراتیک و سوسیالیست، گروه صلح و حقوق بشر، گروه مؤسس حزب سوسیال دموکرات و محضر جدید (۱۶). در همین روزهای حساس قبل از توفان، دولت و حزب حاکم تمام هم و غم خود را صرف تدارک جشنهای چهلمین سالگرد تأسیس کشور کرده و شمار کثیری را به برلن دعوت نموده اند. آنها تصمیم دارند مراسم باشکوه و عظیمی همراه با رژه نظامی و رنگ و شعار برگزار کنند. گرباچف را هم، در رأس هیأت نمایندگی اتحاد شوروی، به جشن دعوت کرده اند.

۶ اکتبر: اریش هونکر، رهبر حزب و رئیس کشور و قوای مسلح آلمان شرقی به مناسبت چهلمین سالگرد تأسیس جمهوری پشت تریبون قرار می گیرد و... باز همان حرفهایی را می زند که می توانسته، منهای عدد ۴۰، ده سال، بیست سال یا حتی سی سال قبل هم بزند: «... این چهل سال عمر جمهوری دموکراتیک آلمان در عین حال به معنی چهل سال شکست و ناکامی امپریالیسم و میلیتاریسم آلمان به شمار می رود... کارزار توهین و افترا بی که در حال حاضر به شدت و به صورت هماهنگ، در سطح بین المللی علیه جمهوری دموکراتیک آلمان جریان دارد، به قصد ایجاد و آشفته گری در انسانها انجام می گیرد تا مردم ما به نیروی خود تردید پیدا کنند. آنها می خواهند نسبت به سوسیالیسم در ذهن توده ها تخم یأس بپاشند...» (۱۷). وی حتی یک کلمه هم به فرار بزرگ و ابرهای تیره و تاری که بر هستی جامعه سایه انداخته اند، اشاره نمی کند. از هیچ مسأله و مشکل داخلی حرفی نمی زند و هیچ نور امیدی به تحول و اصلاح روش حزب و دولتش به دلهای مردم مشتاق نمی تابد. همه چیز رو به راه است و همه گناهان به گردن عدوی نابکار! این چکیده ای از سخنرانی «تاریخی» کسی است که به شناخت قانونمندیهای حرکت تاریخ و جامعه افتخار می کند، آن هم در زمانی که صدای عصیان از همه جای اروپای شرقی به گوش می رسد،

اهالی کشورش هزار هزار فرار می کنند و رهبری فرتوت حزب و دولت او در حال فلج شدن اند!

اما گرباچف، که به عنوان مهمان در این مراسم حاضر بود، در سخنرانی خود با رعایت ملاحظات مرسوم، به اصل مسأله اشاره می کند: «طبیعی است که جمهوری دموکراتیک آلمان، مثل هر کشور دیگری، گرفتار مشکلات مربوط به رشد و تکاملش می باشد و ناگزیر است به این دشواریها فکر کند و راه چاره ای بیندیشد. این مشکلات هم از نیازهای درونی جامعه به رشد و انکشاف دائمی برمی خیزند و هم ریشه در فرآیند عام مدرنیزاسیون و نوسازی دارند، پروسه ای که در حال حاضر مجموعه اردوی سوسیالیستی را فرا گرفته است...» (۱۸). روز بعد، گرباچف، در پاسخ به خبرنگارانی که دوره اش کرده اند و از او درباره اوضاع آلمان شرقی می پرسند، جمله ای به یادماندنی می گوید. «تاریخ کسی را که دیر بجنبند مجازات می کند»!

۷ تا ۹ اکتبر: مقارن جشنهای چهل سالگی جمهوری دموکراتیک آلمان، در روزهای ۶، ۷ و ۸ اکتبر، در تمام شهرهای بزرگ، به خصوص در برلن و لایپزیک، تظاهرات خیابانی عظیم و بی سابقه ای با شعارهای اصلاح طلبانه و آزادیخواهانه صورت می گیرد. همه جا شعار مرکزی این است: «ما خلق هستیم». رفتار پلیس و مأموران سازمان امنیت کشور با تظاهرکنندگان در این روزها بسیار خشن است ولی تداوم مقاومت مردم نیز حاکی از پیدایش روحیه و جنبش به کلی جدیدی است. گروه کثیری مورد ضرب و جرح قرار می گیرند و چند صد نفری بازداشت و زندانی می شوند. در نهم اکتبر مردم به تظاهرات عظیمی در لایپزیک دعوت می شوند که با در نظر گرفتن شدت عمل مأموران در روزهای پیش، انتظار درگیریهای بیشتر و حتی تیواندازی و کشتار در آن می رود. اضطراب و نگرانی شدیدی بر فضای شهر لایپزیک حاکم است. صبح روز نهم اکتبر فراخوانی خطاب به مردم شهر، از طریق رسانه های جمعی پخش می گردد: «نگرانی مشترک ما از یک سو و احساس مسئولیت از سوی دیگر موجب گردید که امروز دور هم جمع شویم. ما از اوضاع و احوالی که در شهرمان پیش آمده بسیار دلواپس هستیم و تلاش می کنیم که راه حلی پیدا شود. همه ما به تبادل نظر آزادانه در باب چگونگی پیش بردن سوسیالیسم در کشورمان محتاج هستیم. از این رو امضاکنندگان زیر به کلیه شهروندان قول می دهند که تمامی نیرو و توان و حیثیت خود را به کار برند تا گفتگو میان مردم و متصدیان امور، نه تنها در حوزه و شهر خودمان بلکه حتی با حکومت، صورت واقع پیدا کند. از شما استدعای عاجل داریم آرامش خودتان را حفظ کنید تا گفتگو به روالی مسالمت آمیز امکانپذیر شود. امضا: دکتر کورت مایر، یوخن پومرت و دکتر رولاند وتسل (دبیران حزبی حوزه لایپزیک)، پروفیسور کورت مازور (شخصیت محبوب و مشهور هنری کشور و رهبر

ارکستر و آمفی تئاتر موسیقی شهر لایپزیک)، تیل سیمرمان (کشیش)» (۱۹). شب، تظاهرات چند صدهزار نفری لایپزیک، با شعار محوری «ما خلق هستیم»، بدون درگیری و شدت عمل پلیس به پایان می‌رسد. در واقع اتفاق مهمی روی داده و همه حس می‌کنند که تاریخ دارد ورق می‌خورد. بعدها ویلی برانت، سیاستمدار مطلع آلمان فدرال، طی مصاحبه‌یی با چند نشریه بزرگ اروپایی، به این نکته اشاره می‌کند که در شب تظاهرات بزرگ لایپزیک، ابتدا، بنا به خواست اریش هونکر، برنامه سرکوب خونین و «راه حل چینی» در دستور قرار داشته، منتهی آن جا که می‌بایست موافقت فرماندهان ارتش شوروی مستقر در آلمان شرقی هم گرفته شود تا در نهایت امر همه قوای موجود آماده باشند، ژنرالهای ارتش سرخ می‌گویند «نیست!» و ظاهراً بعد از این نه گفتن آنها متن دستور عوض می‌شود و فرمان تیراندازی حذف می‌گردد، آن هم با فعالیت زیاد اکنون کرنس و اعضای دیگری از حوزه حزبی لایپزیک، در همین روز اسقف فورک، از کلیسای پروتستان کشور، متنی را خطاب به رهبری کشور و دولت قرائت می‌کند. درخواست محوری این بیانیه از دولت این است که: «بلافاصله دست به اقدامات علنی و قابل قبولی بزنند که هر چه زودتر موجب یک توافق وسیع گردد و چشمانداز دموکراسی و قانونیت سوسیالیستی در جمهوری دموکراتیک آلمان گشوده شود» (۲۰). بیهوده است، چون اریش هونکر حاضر نیست کمترین گامی در جهت اصلاحات بردارد.

۱۱ اکتبر: دفتر سیاسی حزب اعلام می‌کند که جلسه بعدی کمیته مرکزی در هفته آینده به مسائل جاری کشور خواهد پرداخت و پیشنهاداتی جهت «نوسازی» ارائه خواهد داد!

۱۷ اکتبر: پایه پای تاسیس گروهها و دستجات سیاسی گوناگون، از جمله حزب سوسیال دموکرات جمهوری دموکراتیک آلمان، یک سندیکای مستقل کارگری به نام «فرم» تشکیل می‌شود و فراخوانی پخش می‌کند تحت عنوان «راهی برای خروج از بن‌بست، راهی که به آلمان فدرال منتهی نمی‌شود!» ضمیمه این فراخوان سازمانی، متن مفصلی حاوی اهداف و برنامه‌های سندیکای مذکور جهت تحول و دگرگونی جامعه و دولت انتشار می‌یابد (۲۱).

چرخش در بالا

بعد از ظهر روز ۱۸ اکتبر ۸۹، حوالی ساعت ۲ بعدازظهر، خبرگزاری جمهوری دموکراتیک آلمان گزارش می‌دهد که در نشست کمیته مرکزی، اریش هونکر، دبیرکل «حزب واحد سوسیالیستی» و رئیس کشور، استعفای خود را تقدیم کرده و از

کلیه مقامهای خود کنار رفته است. همراه او گونتر میتاگ و یوآخیم هرمان، مسئولان اقتصاد و تبلیغات، نیز پستهای خود را از دست داده و از دفتر سیاسی اخراج می‌شوند. کمیته مرکزی اکنون کرنس (۵۳ ساله) را به عنوان دبیرکل جدید انتخاب و معرفی می‌نماید. چند روز بعد در جلسه ۲۴ اکتبر مجلس خلق، دبیرکل جدید حزب با اکثریت آرا به عنوان ریاست جدید کشور برگزیده می‌شود و، مانند هونکر، مقام ریاست شورای دفاع ملی را نیز به عهده می‌گیرد. وی در اصل جزء جناح سخت‌سر رهبری حزب به شمار می‌رود. اکنون کرنس در اولین سخنرانی رسمی خود از رادیو - تلویزیون، به مشکلات کشور اشاره می‌کند و اعلام می‌کند که با انتخاب او یک روند «چرخش» در سیاست و اقتصاد کشور در دستور قرار خواهد گرفت. او بلافاصله خبر ایجاد تسهیلاتی جهت خروج قانونی شهروندان از کشور را به اطلاع می‌رساند و قول می‌دهد که قانون جدید، مسأله آزادی مسافرت را با توجه به خواستها و مصالح کشور فیصله خواهد داد. وی همچنین انجام یک سلسله تغییرات در رأس حزب را الزامی می‌شمارد و اعلام می‌کند که به زودی «برنامه عمل» تازه‌یی از طرف حزب در دستور کار قرار خواهد گرفت (۲۲).

۴ نوامبر ۸۹: بزرگترین تظاهرات آزاد تاریخ جمهوری دموکراتیک آلمان، در میدان الکساندر برلن شرقی برپا می‌شود. تظاهرات به دعوت تنی چند از نویسندگان محبوب کشور، از جمله خانم کریستا ولف و آقای اشتفاین هایم، با اجازه رسمی وزارت داخله، حول درخواستهای اصلی انتخابات آزاد، آزادیهای دموکراتیک و لغو انحصار قدرت حزب برگزار می‌شود. به گفته خبرگزاریها بیش از یک میلیون نفر در این روز در راهپیمایی و میتینگ سه ساعته بعدی حضور داشته‌اند. شعارهای اصلی عبارتست از: «تمام قدرت به خلق نه به SED»، «انتخابات تازه برای راه تازه»، «ما خلق هستیم - شما بروید پی کارتان»، «امنیت قانونی است که "امنیت کشوری" به وجود می‌آورد». [در این شعار به سازمان امنیت که نام رسمیش «امنیت کشوری» است، گوشه زده‌اند]، «سوسیالیسم آری، حزب واحد سوسیالیستی نه»، «حقیقت پا به خیابان می‌گذارد و SED لنگ لنگان دنبالش»، «پلورالیسم به جای سلطنت حزبی»، «ما با تانک و کله بتونی مخالفیم»، «آرایش نه، اصلاحات واقعی» (۲۳). سخنرانان اصلی میتینگ، کریستا ولف و اشتفاین هایم، هر دو از ضرورت تحول دموکراتیک و احیای قانون و آزادی در سوسیالیسم سخن می‌گویند. نمایندگان گروهها و جمعیت‌های اپوزیسیون و فرستاده‌های حزب حاکم نیز سخن می‌گویند. پیاده‌روی طولانی و تظاهرات و برنامه نهایی ساعتها طول می‌کشد ولی در مجموع با آرامش و در شادمانی تمام به انجام می‌رسد. رادیو - تلویزیون دولتی بدون خبر قبلی تمام برنامه را پخش می‌کند و مفسر گزارشش را با این جمله ختم می‌کند: «خلق

زبان خودش را بازیافته است». این آخرین تظاهرات بزرگی است که نویسندگان و روشنفکران انقلابی و سوسیالیست برجسته کشور پشت تریبون سخنرانی آن قرار می‌گیرند. این آخرین تظاهرات عظیمی است که، تحت لوای سوسیالیسم و آزادی، برلن شرقی را غرق شور و شادی می‌کند و امید به استقلال و ترقی در عین حفظ شالوده‌های سوسیالیستی را بشارت می‌دهد. چند روز بعد کل روند تحول در جمهوری دموکراتیک آلمان وارد پیچ مخاطره‌آمیزی می‌شود.

۷ نوامبر: شورای وزیران کشور یکپارچه کنار می‌رود. اکنون کرنس، رهبر جدید حزب و کشور، هانس مَدرو، محبوبترین چهره اصلاح‌طلبان حزب، را به عنوان نخست‌وزیر جدید پیشنهاد می‌کند. در جلسه کمیته مرکزی حزب در روزهای ۸ تا ۹ نوامبر، «برنامه عمل» اکنون کرنس مورد تصویب قرار می‌گیرد. در همین نشست، دفتر سیاسی جدید حزب با ترکیبی جدید و کم‌شمارتر از سابق انتخاب می‌شود. اکنون کرنس و هانس مَدرو، دبیر اول حوزه حزبی درسدن، به مقام عضویت در دفتر سیاسی ارتقا می‌یابند. کمیته مرکزی تصمیمات تازه‌یی در زمینه اصلاحات، به خصوص مسأله آزادی سفر، اتخاذ می‌کند. از آن جا که خروج از کشور در ابعاد وسیع هم‌چنان ادامه دارد، بحث حول این امر می‌چرخد که اگر سفر به خارج کاملاً آزاد شود، چه بسا فشار مردم برای خروج و ترک تابعیت فرونشینند و مردم از ترک خانه و کاشانه دست بکشند. بالاخره در همین راستا کار را یکسره می‌کنند.

۹ نوامبر: در غروب این روز یک کنفرانس مطبوعاتی ترتیب داده می‌شود که طی آن گونتر شابووسکی، دبیر اول حوزه برلن، به سؤالات خبرنگاران پاسخ می‌دهد. در وسط مصاحبه، او ناگهان از حضار معذرت می‌خواهد و بعد از مطالعه متنی که همان جا به دستش داده‌اند، آن را برای جلسه باز می‌خواند: دراین تصویب‌نامه، دولت اعلام کرده است که از نیمه‌شب همان روز حق آزادی سفر، بدون هیچ گونه جواز و تقاضا، برای کلیه شهروندان آلمان شرقی تأمین است. وی در جواب خبرنگاری که می‌پرسد آیا دیوار برلن هم شامل این تصویب‌نامه هست یا نه، می‌گوید: آری! بمب سیاسی منفجر می‌شود. ولوله‌یی برمی‌خیزد و خبرنگاران هجوم می‌آورند به تلفنها و تلکسها.

از نیمه‌شب ۹ نوامبر هجوم مردم آلمان شرقی به مرز، در ابعاد میلیونی، شروع می‌شود. شادمانی و سرور و خلسه آلمانیها بی‌سابقه است. دیوار برلن، بعد از ۲۸ سال کنترل شدید و مرگ‌آور، برای تردد عموم باز شده است. آن طرف برلن غربی است، شهر آرزوهای تلویزیونی و اشتیاقی که حدود سی سال انتظار کشیده است. سیل مردم به غرب سرازیر می‌شود. ظرف دوسه روز اول دو میلیون نفر از مرز می‌گذرند و بعد از سلام و علیک، اول یکراست می‌روند به شعب بانکهای غربی و

«نفری صد مارک خوش آمدی» را دریافت می‌کنند و راه می‌افتند به تماشا و ... مقایسه با وضع خود. در همین روزهاست که ناگهان بحث و شعار خفته‌یی که همه قدرتهای جهانی و اروپایی اندیشناک سربلند کردن آن بودند، به صورتی انفجاری، جو جشن دیدار آلمانیها را تسخیر می‌کند: «وحدت مجدد» (۲۴).

مجله اشپیگل درباره این مسأله و پیامدهای سیاسی آن، مصاحبه مهمی با پروفسور گریک (Graig)، مهمترین کارشناس مسائل آلمان در ایالات متحده، انجام می‌دهد که به لحاظ دقت نظر او و جنبه پیشگویانه حرفهایش چکیده آن را در این جا می‌آوریم (۲۵):

«گریک: دولتهای غربی هنوز درست و حسابی به عواقب اتحاد مجدد آلمان فکر نکرده‌اند... وقوع اتحاد مجدد آلمان و یکی شدن دو دولت آلمانی، تکان دهنده‌ترین تغییر و تحول در وضعیت موجود بعد از جنگ جهانی دوم خواهد بود.

اشپیگل: خب، از دست دول غرب چه کاری بر می‌آید؟

گریک: بهتر بود چهار قدرت پیروز جنگ جهانی دوم، در مورد این مسأله فعال می‌شدند. هر چه باشد آنها در مورد مسأله آلمان حق مداخله دارند؛ می‌توانند کنفرانسی فراخوانند و حدود مطلوب این تغییر و تحول را در هر دو کشور آلمان معین کنند.

اشپیگل: کدام طرف باید اولین گام را بردارد؟

گریک: اگر ما نجنبیم ناگهان می‌بینیم که شورویها یکجانبه می‌آیند به میدان و نسخه جدیدی از آن "یادداشت آلمان" سال ۱۹۵۲ را به همه طرفهای ذینفع در این ماجرا تحویل می‌دهند. آنها می‌توانند به شرطی‌طرفی کشور تازه آلمان با خواست اتحاد موافقت کنند... اما بی‌طرفی آلمان عواقب ناگواری برای امنیت عمومی اروپا در بر خواهد داشت...

اشپیگل: دلایل نگرانی و ناراحتی موجود در باب اتحاد مجدد آلمان، برمی‌گردد به تجربه‌های تاریخی که اروپا از زمان تشکیل رایش دوم (۱۸۷۱) به بعد از دست یک دولت ملی آلمانی کشیده است. به نظر شما هنوز این بیم و اضطرابها جنبه موجهی دارند؟

گریک: از خاطر بردن تجربه تاریخی پیوسته کار اشتباهی است... اگر آلمان متحدی صورت واقع پیدا کند، رفته‌رفته در چنین کشوری طرز فکر تازه‌یی به وجود می‌آید. احساس فخر و غرور بالا می‌گیرد و خیالات و تصوراتی تازه از آن چه آلمانیها هستند و نقشی که باید در اروپا به عهده بگیرند و... خلاصه دیر یا زود یکی پیدا می‌شود و فیلش یاد هندوستان می‌کند و مسأله سرزمینهای از دست رفته و... آن وقت تمام این قسم و آیه‌های کنونی آلمانیها، هیچ چیزی را در ده سال بعد

ضمانت نخواهد کرد.

اشپگل: برای جلوگیری از سیادت و سلطه آلمان بر اروپا، قدرتهای چهارگانه چه کاری می‌توانند صورت دهند؟

گریک: آنها می‌توانند برای وحدت آلمان فرمول دیگری پیدا کنند. به جای "اتحاد مجدد"، نوعی کنفدراسیون از دو کشور آلمانی قائم به خویش، که دو نوع نظام سیاسی، با ساختارهای دموکراتیک، دارا باشند. با این طرح، ترس و نگرانی از یک آلمان متحد، که ابعاد و قدرتش برای اروپا خیلی بزرگ و هراسناک می‌نماید، تا حدودی از بین می‌رود.

در هفته آخر نوامبر دیگر شعارها و پلاکاردهای «وحدت مجدد» هم ناگهان، مثل قارچ از زمین بیرون می‌زنند. به خصوص در تظاهرات روزهای دوشنبه در لایپزیک، رفته‌رفته جریانهای اولیه اعتراض و مبارزه برای دموکراسی متوجه می‌شوند که عامل تازه‌یی صفوف تظاهرکنندگان را تحت تأثیر قرار می‌دهد و شعارها و پرچمهای متفاوتی بر دوشها حمل می‌شود. حتی فاشیستهای «حزب جمهوری» آلمان فدرال با اوراق و عکسهای حزبی خود به آن جا می‌روند و صدها هزار شعار و اوراق تبلیغاتی و پرچمهای کوچک و غیره در ملاعام پخش می‌کنند. تلویزیون و رسانه‌های دیگر آلمان فدرال هم خط را گرفته‌اند و ثقل تبلیغات روزمره معین شده است: تهییج و تبلیغ شعار «وحدت» و «آلمان، وطن متحد».

روشنفکران و هنرمندان و اهل قلم جمهوری دموکراتیک آلمان، که از پیش نیز اندیشناک این کجروی بودند، به سرعت خطر را احساس می‌کنند و می‌فهمند که ماری در آستین جنبش انداخته‌اند، خوش خط و خال: خطری که در چشم توده‌های بحرانزده و بغض کرده آن جا مشکل‌گشای عام و دواى هر درد جلوه می‌کند ولی در کمین شاهرگهای سیاسی و اقتصادی آلمان شرقی، و خلاصه ادغام و انحلال نهایی آن کشور در دستگاه هاضمه آلمان غربی، است و اصرار دارد شکست الگوی استالینی را به طور کلی به عنوان شکست سوسیالیسم و هر راه رشد مستقلی تفسیر کند.

در ۲۶ نوامبر، آخرین تلاش روشنفکران جمهوری دموکراتیک آلمان به صورت یک فراخوان، تحت عنوان «برای حفظ کشورمان»، خطاب به مردم کشور انتشار یافت: «کشور ما در بحران عمیقی گیر کرده است. دیگر نه می‌شود و نه می‌خواهیم چون گذشته زندگی کنیم. رهبری یک حزب، با تفرعن و خودسری، بر مردم و نمایندگانشان تسلط یافته، با کبر و غرور فرمان رانده و شالوده‌های استالینی تمام پهنه‌های زندگی را فراچنگ خود آورده بود. اما مردم ما، با تظاهرات وسیع و بدون توسل به قهر، فرآیند تجدید حیات انقلابی را، که با شتابی حیرت‌انگیز جریان دارد، به آنها تحمیل کردند. اکنون خروج از بحران، از راهها و امکانات مختلف،

قابل تحقق است و ما برای گزینش راه، وقت چندانی نداریم. یا عرضه داریم و روی حفظ استقلال و ویژگیهای جمهوری دموکراتیک آلمان پافشاری می‌کنیم... یا همگی به ناگزیر شاهد آن خواهیم بود که به واسطه اضطرار اقتصادی و قید و شرطهایی که محافل صاحب‌نفوذ اقتصاد و سیاست در آلمان فدرال به امر کمک به کشورمان تحمیل می‌کنند، ارزشها و ثروت مادی و معنوی ما یکسره به یغما رود و در پی آن، دیر یا زود، جمهوری دموکراتیک آلمان توسط جمهوری فدرال بلعیده شود. بیا بید راه اول را در پیش گیریم. هنوز این امکان وجود دارد که با حقوق مساوی و در حسن همجواری با همه کشورهای اروپا، یک بدیل سوسیالیستی، در برابر جمهوری فدرال به‌پا کنیم. هنوز می‌توانیم به آرمانهای بشردوستانه و ضدفاشیستی خود اقتدا کنیم؛ آرمانهایی که زمانی مبدأ حرکت ما بودند. از همه شهروندان زن و مردی که در دلنگرانی و امید مذکور با ما احساس مشترک دارند می‌خواهیم با امضای خود، به این فراخوان بپیوندند» (۲۶).

اولین امضاها: فرانک بایر (کارگردان)، گوتس برگر (وکیل دعاوی)، فلکر براون (نویسنده)، تامارا دانس (آوازه‌خوان)، زیگهارد گیل (نقاش)، اشتفاین هایم (نویسنده)، اوه بهاین (نویسنده)، دیتر کلاین (جامعه‌شناس)، سباستیان فلوگبایل (فیزیکدان)، فردریک شورلمر (کشیش) و...

بلافاصله روشنفکران و نویسندگان نامدار آلمان غربی نیز با بیانیه متقابلی، زیر عنوان «برای حفظ کشورتان و برای حفظ کشورما» به ندای استقلال طلبانه آنها پاسخ مثبت می‌دهند و از کوششهای مردم آلمان دموکراتیک جهت ساختمان آزاد و مستقل کشور خود حمایت می‌کنند. ولی فشار بولدوزر به راه افتاده بسیار سنگین‌تر از این فراخوانهاست. انحصارات بزرگ آلمان فدرال و همه محافل سیاسی تراز اول این کشور شیپور «وحدت مجدد آلمان» را به صدا درآورده و بخش بزرگی از توده مردم بحرانزده در آلمان شرقی با همین شعار به راه افتاده‌اند و...

۲ و ۳ دسامبر: در ملاقات سران دو ابرقدرت در سواحل مالتا، دو طرف در رابطه با «مسأله آلمان»، به امکانات نهفته در «پروژه هلسینکی» توجه می‌دهند و از خاتمه جنگ سرد و طرح همگرایی و پیوستگی اروپایی سخن می‌گویند. روز بعد جیمز بیکر دقیق‌تر توضیح می‌دهد و به حقوق و وظایف متفقین در این مورد اشاره می‌کند.

۳ تا ۶ دسامبر: در روز ۳ دسامبر مجموعه رهبری «حزب واحد سوسیالیستی»، زیر فشار پایه حزبی و امواج مخالفت مردم، بالاخره تصمیم به استعفای جمعی می‌گیرد. کمیته مرکزی و دفتر سیاسی و دبیرکل حزب همه کنار می‌روند. پیش از استعفای جمعی، کمیته مرکزی، رهبران رده اول حزب و دولت را از

حزب اخراج می‌کند. برای اولین بار در اروپای شرقی، یک حزب حاکم بدون سر می‌شود، در حالی که دولت هم‌چنان اداره کشور را در دست دارد. تنها نشانه اقتداری که از حزب در سطح رسمی باقی می‌ماند، عبارت است از هانس مدرو، نخست‌وزیر، و کابینه وی. در درون حزب کمیسیونی از خوشنام‌ترین اصلاح‌طلبان گردهم می‌آیند و قرار می‌شود یک کنگره فوق‌العاده تا نیمه دسامبر تشکیل شود و تکلیف حزب را روشن کند. سه روز بعد، اکنون کرنس مقام ریاست جمهوری را نیز پس می‌دهد و از تمام مناصب خود کناره‌گیری می‌کند. با سقوط اضطراری تمامی کادر قدیمی رهبری، در تمام سطوح حاکمیت خلأ ایجاد می‌شود و دور تازه‌یی از فعل و انفعالات پیچیده و تو در تو سیاسی آغاز می‌گردد.

چرخش در پایین

در ماه نوامبر تحولات تعیین‌کننده‌یی در اعماق روحیه آلمانیهای «شرقی» به وقوع پیوست. طی هفته‌های آخر اکتبر و سراسر ماه نوامبر، به ویژه پس از باز شدن کامل مرزهای غربی، اکثریت بزرگ جمعیت کشور فرصت یافت بدون کوچکترین بیم و هراسی از دستگاه امنیتی، آزادانه از مرزهای غربی رد شده به بخش بزرگتر و بسیار ثروتمندتر و رنگ و لعاب‌دارتر آلمان سفر کند و به هر کجا که مایل است سر بکشد. صرف این واقعیت در چنین دورانی و با چنین ابعاد جمعیتی به علاوه استقبال عاطفی و شور و شعفی که در روزها و هفته‌های نخست هیچ حد و مرزی نمی‌شناخت، به سرعت قضیه آن «تصویر خصم» را که چهل سال تمام به گوشان خوانده بودند یکسره از ذهن جمعی آنها زدود. در آن غوغایی که گوش فلک را کر می‌کرد، کسی به تجزیه و تحلیل، حساب و کتاب اقتصاد سیاسی، جنگ کار و سرمایه، استثمار و انباشت ارزش اضافی و خلاصه «امپریالیسم و میلیتاریسم آلمان» اعتنایی نداشت. چهل سال پشت مرزهای بسته به صفحه تلویزیونهای غرب چشم دوخته بودند و به رغم تمام تحلیلها و تئوریه‌ها، حسرت به دلشان مانده بود که به آن طرف بروند و خود از نزدیک تجربه کنند. چهل سال ممنوعیت سفر عقده‌یی بزرگ در دل مردم عادی آلمان شرقی به وجود آورده بود و حالا این «عقده» یکباره باز می‌شد. در ظرف چند هفته اکثریت قریب به اتفاق اهالی، بدون ترس و واهمه از «اشتازی»، به آن طرف رفتند و به آرزوی دیرینه رسیدند. نتیجه از پیش معلوم بود. نه تنها آن تصویر خصم قدیمی رنگ باخت بلکه، از آن مهمتر، دنیای ذهنیشان به هم ریخت و آتشی از زیر خاکستر زبانه کشید. رفته بودند، به این آسانی و بدون ترس، به آن طرف. اول ماچ و بوسه و سرور دیدار و بعد، بلافاصله، به اولین باجه نزدیکترین

بانک مراجعه کرده بودند و اسکناس صد مارکی «خوش آمدی» را گرفته بودند. گشتی در شهر و گردشی در سوپر مارکتهای لبریز از کالا و خوراکی و... مرتب گشته بودند و مقایسه کرده بودند با وضع خودشان؛ آنها هم آلمانی هستند، چرا این جا همه چیز هست و آن جا... وقتی که برگشتند دیگر آن آدمهای قبلی نبودند. حال یکسره سؤال و حسرت شده بودند و، عصبی و خشمگین، دنبال مسئول و مقصر می‌گشتند. در همین هفته‌ها اتفاقات دیگری هم در خود جامعه آلمان شرقی افتاده بود. با فروریختن رأس حزب و دستگاه امنیت که کار تمام نشده بود، تازه تشکیل کمیته‌های شهروندی در شهرها، سیل خبرنگاران و هجوم رسانه‌های جمعی شروع شده بود. پیش از هر چیز صحبت از سبک زندگی، قصرها و خانه‌های آشکار و پنهان رهبری معزول بود و امکانات لوکس و تزیینات، ماشینها، و... یخچالهای پر از خوراکی آنها! خلاصه کلام، تبعیض و تباین میان کلام و کردار. صبح تا شب این واقعیات افشا می‌شد و توده‌های مردم را، که در راه «ساختن سوسیالیسم» با صف و کمبود و سطح محدودی از معاش و مایحتاج ساخته بودند، به تعجب می‌انداخت و به خشم و غضب دچار می‌کرد. حس می‌کردند به جای برابری و مساوات، تبعیض و تفاوت بر حیات چهل‌ساله کشور حاکم بوده است. آن چه را که پیش از آن از طریق «تبلیغات امپریالیستی» شنیده بودند، حالا به چشم می‌دیدند، منتها باز هم به واسطه رادیو و تلویزیون و کمیته‌های شهروندی. «افشا کن، افشا کن» بالا گرفته بود. دستگاههای تبلیغاتی غرب هم شب و روز سنگ تمام می‌گذاشتند. خیلی زود جنبشی که برای کسب آزادی و دموکراسی به راه افتاده بود، در اولین هفته‌های تجربه آزادی به انگیزه تند دیگری دچار گردید. ملت منقلب شده، با خشمی فزاینده، نه تنها سازمان امنیت و حزب حاکم را که اس و اساس جمهوری دموکراتیک را زیر سؤال کشید و افتاد به نفی مطلق و کور. پشتش هم خالی نبود. آلمان غربی، با قانون اساسی وحدت‌طلب، با تبلیغات سی‌ساله گذشته و انواع قوانین و مقرراتی که ظاهراً همه امکانات و ثروت مملکت را متعلق به تمام آلمانیها - اعم از ساکنان آلمان فدرال یا مقیم جاهای دیگر - می‌دانست، آن طرف مرز باز در دسترس بود. پس نفی مطلق نه تنها دشوار نبود، که سودآور هم می‌نمود. این بود که ناگهان شعار «ما خلق هستیم»، که شعار اصلی تظاهرات و میتینگهای انقلابی لایپزیک و جاهای دیگر بود، جای خود را به شعاری ناسیونالیستی سپرد که پیوسته از آن طرف مرز زمزمه شده بود و حالا در شهرهای آلمان شرقی به گوش می‌رسید: «ما یک خلق هستیم»! دیگر از سرود انترناسیونال و «نبرد آخرین» علیه بوروکراسی خبری نبود؛ سرود آلمان می‌خواندند و فریاد می‌کشیدند: «آلمان، وطن متحد». انگار که می‌خواستند همان شوند که در آن سوی مرز به چشم دیده بودند؛ که هر چه دیده بیند دل کند یاد.

از این دوره به بعد دیگر هیچ دوربین و میکروفونی سراغ روشنفکران، نویسندگان و متفکران فرهنگی و هنری آن جمهوری را نگرفت. جو خیابان محبوب رسانه‌های غرب شده بود. ضربیه‌ی پیش‌بینی نشده به پیشگامان جنبش وارد آمد. اصلاح‌طلبان حزب که، در پی سقوط یکپارچه رده بالای حزب و سازمان امنیت و دولت، گمان می‌کردند دوره آنها فرارسیده و برای سامان دادن به امور دولت و حزب کمر همت بسته بودند، خیلی زود پی‌بردند که خانه از پای بست رو به ویرانی است.

دولت مستعجل

استعفای کل دستگاه رهبری قبلی و، در پی آن، آغاز اخراج، تزلزل و ندانم کاری کادرهای میانی و پایین حزب، سازمان امنیت و ارگانهای دولت در پایتخت و شهرهای دیگر، آشکارا یک خلأ قدرت به وجود آورد. بیم آن می‌رفت که به درازا کشیدن این وضع، موجب آشفتگی و هرج و مرج و نهایتاً قهر آمیز شدن اوضاع و پیدایش وضع اضطراری شود. تناسب قوای نظامی - سیاسی آلمان شرقی و موقعیت این کشور در مرکز اروپا و خط مقدم «پیمان ورشو» به هیچ وجه اجازه نمی‌داد چهار ستون زندگی داخلی به هم بریزد و نظم و نسق اولیه جامعه زیر سؤال برود. هنوز نیروی ۲۵۰ هزار نفری سازمان امنیت زنده و کارآمد بود، هنوز یک ارتش ۱۷۰ هزار نفری مجهز و معروف به ورزیدگی سرپا بود. علاوه بر آن ۳۸۰ هزار نیروی ارتش سرخ شوروی و تعداد کثیری از سنگین‌ترین سلاحها، به خصوص موشکهای هسته‌یی در این کشور مستقر بودند که از هیچ نظر نمی‌توانستند خطر آشفتگی عمومی و به هم ریختن اوضاع کشور را بپذیرند. این واقعیت بر همه روشن بود. برای همین بود که هیچ یک از گروهها و جریانهای اپوزیسیون، چه قبل از تحولات و چه بعد از ۹ اکتبر، هرگز کلمه‌یی در جهت مقابله قهرآمیز با رژیم به زبان نیاورد بر عکس، دعوت به مسالمت جز، دائمی پیامها و فراخوانها به شمار می‌رفت. اما خلأ قدرت و نابودی اقتدار حاکمیت در این جا و آن جا، به خودی خود قانونمندی خاصی را در پی داشت که بسیاری نتایج آن فرق چندانی با قهرآمیز شدن عمده پیدا نمی‌کرد، به خصوص که دسته‌های فاشیستی هم در این یا آن گوشه کشور پا گرفته بودند و از آن طرف مرز هم مترصد موقعیت بودند. به خصوص حزب فاشیستی «جمهوریخواهان» آلمان غربی تدارکاتی دیده بود.

بدین ترتیب است که مسأله پرکردن خلأ حاکمیت، به سرعت به یک وظیفه سیاسی و مدنی اضطراری تبدیل می‌گردد و همین فشار واقعیتها باعث می‌شود که

گروهها و جریانهای تازه‌پای اپوزیسیون در هر شهر و منطقه‌یی که حضور دارند، با شتاب دور هم جمع شوند و به منظور کمک به رتق و فتق امور بحرانی و جلوگیری از بروز آشفتگی مخاطره‌آمیز «میزگردی» تشکیل دهند. در روز ۷ دسامبر یک میزگرد مرکزی، با شرکت نمایندگانی از دولت با حضور تمامی گروههایی که تا آن موقع تشکیل شده بودند، شروع به کار می‌کند. در اولین جلسه این میزگرد، حاضران توافق می‌کنند که یک قانون اساسی جدیدی برای مملکت تدوین شود و انتخابات آزاد در روز ۶ مه سال بعد (۱۹۹۰) صورت گیرد. دولت هانس مدرو، خارج از قوانین موجود، عملاً اصل آزادیهای دموکراتیک گروهها و کمیته‌های شهروندی را می‌پذیرد و، به رغم دشواریهای ناشی از ادامه کار دستگاههای حزبی و امنیتی، در حد مقدرات خود به تحقق این آزادیها امداد می‌رساند، ولی رفته‌رفته معلوم می‌شود که «چرخش در پایین» خط دیگری در پیش گرفته و فشار می‌آورد. نخست‌وزیر جدید، که متوجه این تغییر و تحولات هست، در مصاحبه‌یی با مجله اشپگل به گوشه‌هایی از این واقعیت اشاره می‌کند و در جستجوی راه‌حلی است از طریق جلب همکاری اپوزیسیون:

«س - این طور که معلوم است در کشور شما میان مردم و حکومت نوعی رقابت درگرفته است. اول مردم آزادی سفر می‌خواستند - مرزها باز شدند. بعد انتخابات آزاد خواستند - حزب قول برگزاری انتخابات داد. سپس لغو سلطه و هژمونی حزب را، که در ماده ۱ قانون اساسی آمده، پیش کشیدند و حزب خواستشان را اجابت کرد و آن ماده را خط زد. اما حالا می‌شنویم که ندا سومی دهند "آلمان، وطن متحد"! اصلاً شما تاب چنین پا به پا دویدنی را دارید و هیچ شانس برنده شدن در این مسابقه برای خودتان می‌بینید؟

ج - حق با شماست، چنین روالی وجود دارد. اما این حالت پایه‌پا حرکت کردن تنها در جمهوری دموکراتیک آلمان پیش نیامده، در کشورهای سوسیالیستی دیگر هم وضع مشابهی پیدا شده است. در طی این مسابقه البته جنب و جوشی به وجود آمده و همه شرکت‌کنندگان سعی دارند اعتماد عمومی را جلب کنند. حالا باید کاری کنیم که رقیبان هم پی‌ببرند که سر موعد می‌بایست مسئولیت قبول کنند. س - یعنی می‌خواهید بگویید خر حزب به گل مانده و حالا دیگران بیایند دست دراز کنند و آن را از گل و شل بیرون بکشند؟ راستی، به نظر شما، علت این بیراهه رفتن آلمان شرقی چه بود؟ این وضع ناشی از خود سیستم است یا این که وضعیت کنونی مختص یک بحران عارضی است؟

ج - نه، صحبت از یک عارضه نیست. مسأله خیلی عمیق‌تر از اینهاست... اینها مشکلات و مسائلی هستند نهفته در شالوده‌های اجتماعی و خود سیستم

اجتماعی ما، مسأله حول تغییر یک ماده قانون اساسی نمی‌چرخد. صحبت بر سر یک طرح به کلی تازه است... ما ناگزیریم ساختمان اقتصاد را طوری پیش ببریم که به سوی بازار و رقابت حرکت کند...

س - دلتان می‌خواهد به قانون انتخاباتی که در دست تهیه دارید، ماده‌یی ضمیمه کنید که سهمیه ثابتی را برای حزب تأمین کند و، مثل نمونه لهستان، با این سهمیه نوعی حق آب و گل بقا برای حزبتان تأمین کنید؟

ج - البته من خیلی دلم می‌خواست چنین چیزی مقدور باشد، ولی اوضاع واقعی کشور دیگری است و باید ملاحظه واقعیات را کرد...

س - پس بحث بر سر یک انتخابات عمومی با رأی آزاد، مساوی و مخفی، بدون سهمیه تضمین شده است؟

ج - دقیقاً همین اصول مد نظر ماست» (۲۷).

هانس مدرو، نخست‌وزیر جدید و شخصیت محبوب و مورد احترام کلیه جریانهای اپوزیسیون، هنوز تنه اقتدار حکومت را در دست دارد. او در اولین هفته‌های نخست‌وزیری، زیر فشار شدید جناح محافظه‌کار حزب و دستگاه بوروکراسی و حقوق‌بگیران و سران سازمان امنیت کشور، مرتکب یک اشتباه بزرگ می‌شود: با آن که با اصل انحلال سازمان مذکور موافقت دارد، به دلایل حفظ امنیت داخلی و مرزی، بحث تشکیل یک سازمان ملی امنیت - و بعداً یک سازمان «حراست از قانون اساسی» - را پیش می‌کشد. علاوه بر این در کابینه او تصویب می‌شود که به چند ده هزار اخراجی سازمان امنیت قدیم، تا یافتن کار تازه، حقوق موقت پرداخت شود. همین مسأله را مخالفان، به خصوص رسانه‌های پرنفوذ غربی، پیراهن عثمان می‌کنند و فشار به حکومت او شدت می‌گیرد. وی با پشتکار و جدیت زیادی تلاش می‌کند به اوضاع آشفته اقتصاد و مسائل مبرم سیاسی روز سر و سامانی دهد. پیشنهادات متعددی برای همکاری با آلمان فدرال پیش می‌کشد و سعی می‌کند با مطرح کردن فکر «پیمانهای مشترک»، به فشارهای خیابانی و تمایلات سیاسی دولت کوهل در آن طرف روی خوش نشان دهد تا مگر جو عمومی کمی آرام بگیرد. در روزهای ۱۹ و ۲۰ دسامبر در شهر درسدن، از صدراعظم آلمان فدرال به گرمی استقبال و پذیرایی می‌کند. در این دیدار خط‌مشی «پیمانهای مشترک» مورد توافق دو طرف قرار می‌گیرد و آنها به اتفاق در یک کنفرانس مطبوعاتی شرکت می‌کنند. در ضمن این کنفرانس مدرو اعلام می‌کند که چند شب پیش از عید میلاد مسیح، دروازه تاریخی براندنبورگ گشوده خواهد شد. هم‌چنین با آزادی همه زندانیان سیاسی ظرف چند روز بعد موافقت می‌کند و با صدراعظم کوهل قراردادی می‌بندد که طبق آن همه شهروندان آلمان غربی می‌توانند، بدون گرفتن ویزا و تعویض اجباری پول، به جمهوری

دموکراتیک سفر کنند.

این ملاقات و قرارهای فیما بین و شادمانی عمومی ناشی از گشایش دروازه براندنبورگ کمی فشار را از روی دولت مدرو کاهش می‌دهد. ولی از اوایل ژانویه بار دیگر امواج خروج از کشور (روزی حداقل ۲ هزار نفر) و آثار اقتصادی و روان - اجتماعی آن مشکلات تازه‌یی به بار می‌آورد. در همین هفته‌ها فشار تبلیغاتی و سیاسی علیه حزب، و به خصوص علیه ته مانده سازمان امنیت شدت زیادی می‌گیرد. در خیابان و پای میزگرد، خط‌استیضاح دنبال می‌شود. سرانجام مدرو وا می‌دهد و، بعد از یک ماه و اندی اتلاف وقت سر این قضیه، قبول می‌کند که انحلال سازمان امنیت قطعی شود و تشکیل هر سازمان دیگری که برای رتق و فتق امور عادی امنیت داخلی و خارجی علی‌الاصول لازم تشخیص داده شود، بماند بر عهده دولتی که از انتخابات آتی بیرون خواهد آمد. در همین حال وضعیت اقتصادی کشور باز هم بدتر شده و دستگاه متمرکز اقتصادی، در اثر فروپاشیدن ارگانهای رهبری‌کننده قبلی و تزلزل و ندانم‌کاری مسئولان کنونی، کارکرد پیشین خود را از دست داده است. اعتصابات سیاسی، آشفتنی شبکه‌های توزیع، خروج مداوم نیروهای متخصص و... چشم‌انداز را روز به روز تیره‌تر می‌سازد.

دگر دیسی حزب و پایان حاکمیت آن

کنار رفتن مجموعه دستگاه رهبری «حزب واحد سوسیالیستی»، حزب را ناگهان بدون سر و مغز به جا گذاشته بود. کمیسیونی متشکل از اصلاح‌طلبان و مشاوران با تجربه‌شان، خیلی زود برنامه تحول و دگرگونی عمیقی را تنظیم می‌کند و ظرف دو سه روز، اولین نشست «کنگره فوق‌العاده» حزب را فرا می‌خواند. بحثهای این نشست دو روزه (۸ و ۹ دسامبر ۸۹) نشان می‌دهد که حزب بی‌سر، در اثر ضربات پی‌درپی تشکیلاتی و سیاسی که در ظرف یک ماه و نیم اخیر متحمل شده، دیگر تاب فشارهای ناشی از رسواییهای خردکننده رهبری سابق و روی آب آمدن فساد و همدستی تنگاتنگ حزب با سازمان امنیت منفور را نخواهد آورد. حزب هنوز پرشمارترین نیروی سیاسی کشور به شمار می‌رود. (قریب ۲ میلیون عضو)، ولی از طرفی آهنگ خروج از حزب شتاب می‌گیرد و از سوی دیگر درماندگی و آبروریزیهای بی‌پایان، عرصه را روز به روز برای واحدهای حزبی تنگ‌تر می‌کند. حزب در بیرون از خود مواجه است با فشار فزاینده جامعه، که میزان را «رهبری» و پراتیک آن می‌شمرد و با نفی خشم‌آلود آن دستگاه استالینی و فاسد، به حیثیت و حرمت اعضای ساده آن هم هتاک می‌کند. از درون هم با روحیه باختگی، شرمندگی

فلج‌کننده، حیرت و ناباوری، عصبیت و، دست آخر، تمایل به انحلال و دست‌شستن از همه چیز روبه‌روست. سنگین‌ترین فشار برای حزب تداخل و درهم تنیدن سیاستها و تشکیلات سازمان امنیت با بافت تشکیلاتی رأس و ارگانهای حزب است. چهل‌سال تمام دستگاه سازمان امنیت به «سپر و شمشیر» حزب شهرت یافته بود، ولی حالا می‌بینند که در خیلی جاها با تار و پود ارگانهای رهبری و اجرایی حزب یکی بوده است. هر چه اسرار و اعمال ضدقانونی سازمان امنیت بیشتر افشا می‌شود، حزب و تمامی ارگانها و اعضای آن تحت فشار شدیدتری قرار می‌گیرند.

در جلسه دو روزه کنگره فوق‌العاده، ولفگانگ برگهوفر، اصلاح‌طلب خوشنام و شهردار اعظم شهر درسدن، به عنوان رئیس جلسه انتخاب می‌گردد و موفق می‌شود کنگره را طوری اداره نماید که شیرازه امور از هم نپاشد و گرایش انحلال‌طلب بر اوضاع مسلط نشود. در این جلسه گرگورگیزی، وکیل دادگستری و اصلاح‌طلب خوشنام دیگر حزب، با ۹۵/۵ درصد آرا به ریاست حزب برگزیده می‌شود. هانس مدرو و ولفگانگ برگهوفر که هر دو بسیار معروف‌تر از گیزی هستند، به معاونت او انتخاب می‌شوند. علاوه بر این، تزه‌های اولیه بحثهای عاجل حزب و مقدمات برنامه بعدی حزب هم معین می‌شود. قرار می‌گذارند هفته بعد کنگره را ادامه دهند و درباره علل بحران و راههای خروج از آن به بحث بپردازند. بحث تغییر احتمالی نام حزب نیز به همان جلسه آتی محول می‌شود. اصلاح‌طلبان طی این دو روز موفق می‌شوند از انحلال خودبه‌خودی یا تصویب شده حزب جلوگیری کنند و، علاوه بر این، سه نفر را به عنوان مسئولان حزب انتخاب کنند تا ماشین بی‌راننده نماند. تمام انظار متوجه این سه نفر می‌شود. هانس مدرو، به عنوان نخست‌وزیر، کارش معین است. رسانه‌های جمعی غرب و شرق، در وهله اول، سراغ ولفگانگ برگهوفر را می‌گیرند:

«س - آقای برگهوفر، اوضاع آلمان شرقی به هم ریخته و حزب رهبری‌کننده به آخر خط رسیده و حالا به جای پرچم سرخ، بیرق سفید را بالا برده‌است. خب، به قول لنین چه باید کرد؟

ج - پاسخ به این پرسش ساعتها وقت می‌گیرد. این قبول که وضع کشور سخت و پیچیده شده ولی آن را با وضع فاجعه‌بار حزب من عوضی نگیرید... اکنون ساختارهای قدیمی قدرت متلاشی شده‌اند و یک حالت خلأ قدرت پیدا شده است. س - کی می‌خواهد این خلأ را پر کنند؟

ج - فعلاً برای من روشن نیست چه کسی این کار را می‌کند. هیچ نیروی جا افتاده و سازمان‌یافته سیاسی که مدعی باشد، نیست. خود این وضعیت امور را بفرنج‌تر کرده... نسبت به حزب ما هم اعتماد عمومی از بین‌رفته و دیگر به این سادگی برنمی‌گردد...

س - چرا شما حاضر نشدید ریاست حزب را عهده‌دار شوید؟

ج - اولاً من خیلی با علاقه به کار سیاست محلی اشتغال دارم و الان هم به عنوان شهردار اعظم شهر درسدن، متعهدم. به نظر من کنار کشیدنم اثر خوبی در شهرمان به جای نمی‌گذاشت. دیگر آن که خود من به لحاظ خلقیاتم، آدمی نیستم که بخواهم در رأس حزب قرار بگیرم. وانگهی ما بر این نظر بودیم که در رأس حزب فردی قرار گیرد فارغ از قید و بندهای مربوط به گذشته حزب، گذشته‌یی که مسئولیت آن به طریقی بر دوش همه ماست. به همین جهت پیشنهاد کردیم که گرگورگیزی رهبر تازه حزب بشود.

س - منظور شما از این کلمه "ما" چه کسانی است؟

ج - منظورم کمیسیون تدارک کنگره فوق‌العاده حزب بود... ما به کسی احتیاج داشتیم که همه را با هم نگهدارد و پیونددهنده باشد...

س - اما خود شما که به هر حال علامت قدیمی عضویت حزب را کماکان به سینه خواهید زد؟

ج - بله، با وجودی که این کار در این دوره هیچ رایج نیست. رفقای هستند که به خاطر حمل همین علامت حزبی، تف به صورتشان می‌اندازند، ولی من پای آن ایستاده‌ام» (۲۸).

گرگورگیزی، فرزند ۴۱ ساله کلایس گیزی، وزیر فرهنگ سابق کشور، وکیل دعاوی خوشنامی است که در سالهای طولانی گذشته، بارها از مخالفان معروف رژیم در محاکم قضایی به دفاع برخاسته بود. او با شجاعت تمام و به رغم تضییقات دستگاه امنیتی، همه جا وکالت متهمین به جرایم سیاسی را پذیرفته و به نحو درخشانی از آنها دفاع کرده بود. با آن که همیشه کمونیست و عضو حزب بوده، به کسانی چون کشیش اپلمن، خانم بوولی (از بنیانگذاران جنبش «محضر جدید»)، رودلف بارو و... که علیه پراتیک حزب حاکم و استبداد آن برخاسته بودند، کمک قانونی رسانده بود. گرگورگیزی در چشم اپوزیسیون هم شخصیتی مقبول و مورد احترام به شمار می‌رفت. در واقع «کمیسیون تدارک کنگره» با پیشنهاد انتخاب او یک برگ برنده رو کرده بود. چون نه تنها روی قابل اعتمادترین شخصیت در میان اصلاح‌طلبان انگشت گذاشته بود بلکه در بحرانی‌ترین دوره حیات حزب کسی را یافته بود که به عنوان یک نظریه‌پرداز خوش‌فکر و نواندیش و یک خطیب شورانگیز شهرت داشت. همین خصایل گیزی بود که کنگره را از گرداب سرگشتگی و انحلال‌طلبی بیرون آورد و به حصار روحیه داد.

سه روز بعد از انتخاب گیزی، وی، طی مصاحبه‌یی با اشپگل، به سؤالات فراوانی در باب مسائل حزب و دولت آینده کشور جواب می‌دهد:

س - اینها که ضبط و اشتباه نبوده، جزء ذاتی سیستم بوده است.

ج - نه، اگر بتوانیم از همه این منابع چهارگانه‌یی که پیشینه ماست برداشت کنیم و با آنها برنامه و اهداف خودمان را روشن کنیم، می‌شود جلو آن انحرافات را گرفت...» (۲۹).

اما تمام این شور و شعور رهبری جدید حزب نمی‌تواند تعادل و استقامت لازم را به وجود آورد. گرگورگیزی و دو معاون سرشناس و با نفوذش زمانی سکان کشتی را به دست گرفته‌اند که طوفانی سخت برخاسته و جوانب گوناگون کشتی ترک برداشته است. از همه بدتر همان بافت درهم تنیده سازمان امنیت و ارگانهای حزب است و تهاجم دشمنان قدیمی حزب و جنبش خیابانی نیز همین دستگاه امنیت بی آبرو را هدف گرفته است. در روزهای ۱۶ و ۱۷ دسامبر دومین نشست کنگره فوق‌العاده تشکیل می‌شود. سخنان مدرو و گیزی درباره ضرورت تحول عمیق در حزب و دولت، به لحاظ منطق تحلیلی همه را قانع می‌کند. لیکن حفظ بافت سراسری حزب و پیش بردن برنامه‌های نوین آن، مستلزم داشتن فرصت و حداقل آرامش برای تنفس سیاسی و حفظ روحیه و اعتماد به نفس اعضا و کادرهای حزب در سراسر کشور است. در این جلسه حزب تصمیم می‌گیرد که به طور موقت، تا کنگره بعدی (قبل از انتخابات)، از نام ترکیبی PDS - SED استفاده کند. PDS مخفف «حزب سوسیالیسم دموکراتیک» است. از جمله دلایل قوی برای حفظ «SED» در اسم حزب، الزامهای حقوقی برای حفظ اموال و مستغلات عظیم حزب و رتق و فتق امور مالی و تنظیم قانونی آن بخش از مایملک حزب است که می‌باید به دولت یا به بخشهای دیگر جامعه واگذار گردد (از جمله اموالی که می‌باید به SPD برگردانده شود). تمام تلاش رهبری جدید آن است که نیروی عظیم کتی حزب را از اضمحلال سیاسی و باختن کامل روحیه نجات دهد و، از این راه، مانع قطب‌بندی‌هایی شود که هم می‌تواند مخاطره‌آمیز باشد (به علت خطر توسل به قهر بین وابستگان به بخشهای نظامی و امنیتی) و هم به لحاظ سیاسی و اداری باعث آشفتگی بیشتر جامعه شود (چون به هر حال عمده‌ترین شبکه‌های اقتصادی و اداری و شوراها و شهرداریهای پایتخت و شهرستانها همچنان در دست افراد حزبی است). اما روند حوادث در ماه ژانویه خیلی از حسابهای رهبری جدید حزب را به هم می‌ریزد. ادامه خروج روزانه شهروندان از کشور و ترک تابعیت و رفتن به آلمان فدرال از سویی و بالا گرفتن تهاجمات خیابانی به مراکز سازمان امنیت، انتقاد شدید به ارگانهای حزبی و اعترافات تازه راجع به کم و کیف کارهای «اشتازی» از سوی دیگر، حزب را در محاصره قرار می‌دهد. اکنون کرنس، رئیس‌جمهوری و رهبر حزب بعد از سقوط هونکر، بر سر میز گرد، در جواب به سؤالات کمیسیون تحقیق اعتراف می‌کند که در تمام این

«س - آقای گیزی، در این چهل سال گذشته صدر حزب همیشه قدرتمندترین شخص در آلمان شرقی محسوب می‌شده است. حالا شما چه قدر قدرت دارید؟
ج - بگذارید اندکی فکر کنم. اولاً که حکومت انحصاری این حزب به واقع تمام شده و ثانیاً نقش دولت و دستگاههای آن به طور اساسی ارتقا یافته است. همچنین موقعیت و مرتبه مجلس به کلی تغییر کرده و بالا آمده است. بنابراین این کار من در وهله اول عبارت است از سازماندهی تازه حزب، حفظ و سرپا نگهداشتن آن...
س - شما آمده‌اید از سوسیالیسم بشردوستانه حرف می‌زنید. پیش از شما هم خیلیها از این جور حرفها زده‌اند. حالا شما چگونه می‌خواهید ظرف چند ماه موفق به تدوین تئوری و برنامه‌یی بشوید که مبشر نجات باشد و خلال مشکلات؟ والله خیلی جرات دارید!

ج - ... مسأله این نیست که تا روز انتخابات این پروژه حاضر و آماده باشد. وانگهی من جزء آدمهایی نیستم که مدعی راه‌حلهای کامل و بی‌نقص باشند. قصد من این است که این حزب بتواند یک جنبش دموکرات و چپ به وجود بیاورد که دیگران هم حولش جمع شوند و به آن بپیوندند و حالت یک جریان را پیدا کند. از این به بعد هم که دیگر کسی نمی‌تواند مدعی دانستن حقایق ابدی و ازلی بشود... طیف سیاسی کنونی خود حزب، هم اکنون از سوسیال دموکرات و سوسیالیست گرفته تا کمونیست و پاسیفیست، همه این رگه‌ها را در خود دارد. این جریانها در مجموع آن تاریخ و سنتی را می‌سازند که می‌خواهیم از آن تغذیه کنیم... نزد ما کسانی که طالب استقلال وطنمان نباشند یا دنبال رادیکالیسم راست بروند، و نیز هر چه بوی استالینیسم بدهد و با انسانگرایی و تساهل ناسازگار باشد، اینها نمی‌توانند در حزب بمانند... البته منظورم این نیست که از تمام آن سنن و پیشینه‌ها یکسان استفاده می‌کنیم. فی‌المثل آن چه از پاسیفیسم برای من جالب است، دیدگاهش نسبت به انسان است، ولی صرفنظر کردن از حق دفاع، که در این نظریه هست، باخواست من نمی‌خواند. از سوسیال دموکراسی، قابلیت و استعداد دموکراتیک و اصلاح‌پذیری آن برایم جذاب است، نه آن تزلزل و میانه‌بازیهایش، به خصوص در دوره‌های انقلابی.
س - و از چه جنبه کمونیسم خوشتان می‌آید؟

ج - در کمونیسم این آرمان جامعه بی‌طبقه را می‌پسندم. انسان به آرمان و بشارت نیاز دارد، به یک هدف بزرگ، گیرم که خیلی هم دور باشد. و این جامعه بی‌طبقه، هم‌چنان آرمان مطلوب من است. اما آن چه از کمونیسم نمی‌پسندم، این را هم می‌توانم به طور دقیق به شما بگویم: فی‌المثل از گرایش به اعلام حقایق مطلق خوشم نمی‌آید، از قرطاس بازی و دستگاههای بوروکراتیک اکراه دارم و از تمایلات حذف‌کننده، یعنی از این عارضه‌هایی که پایه‌های نهضت پیدا شده‌اند.

چهل سال: «اداره امور جامعه تماماً تحت هدایت و گردانندگی دستگاه امنیتی قرار داشته و از این طریق از شهروندان مملکت سلب اختیار می شده است» (۳۰). گزارشگر ویژه دولت راجع به سازمان امنیت خبر می دهد که بودجه سالانه این دستگاه بالغ بر ۳/۶ میلیارد مارک بوده است. از زاغه های سلاح و هزاران خانه امن و مرکز مخفی کنترل پست و تلفن عمومی و ... ویلاها و استراحتگاه های مخصوص و غیره به طور مرتب گزارش می رسد. خشم و نفرتی که این اطلاعات مداوم ایجاد می کند، در درجه نخست روی اعضای ساده حزب در محل کار و سکونت فشار می آورد. صدها هزار عضو صادق و زحمتکش حزب، در رنج و عذابی فزاینده، گاه حتی از حیثیت خانوادگی و شخصی خود هم نمی توانند دفاع کنند. تلاشی روحیه ها، موج خروج از حزب را شدت می بخشد و در این احوال گرایش انحلال طلبی بار دیگر قوت می گیرد. این بار نه تنها در سطوح پایین حزب بلکه در بالاترین سطح، یعنی میان رهبری سه گانه، خط انحلال طلبی سربلند می کند. در ۲۱ ژانویه ۹۰ بعد از نشست اضطراری، که نمایندگان حزب از شهرستانها و پایتخت به منظور بررسی مشکلات و مسائل عاجل تشکیل می دهند، و لگانگ برگهوفر به اتفاق ۳۹ نفر از کادرهای حزب - جملگی از همکاران او از فراکسیون حزب در پارلمان شهر درسدن - اعلام خروج از حزب می کنند. کسی که تا همین دسامبر گذشته با شجاعت گفته بود کماکان نشان حزب را حمل خواهد کرد، بعد از ۲۵ سال عضویت، حزب را با خواندن متن زیر ترک می گوید: «حزب واحد سوسیالیستی قدیمی و رهبری آن، جمهوری دموکراتیک آلمان را به گونه یی شرم آور و به روشهایی غیر مسئول به ویرانی سیاسی و اخلاقی و خرابی اقتصادی دچار کردند. این وضع باعث شد که تمام اعضای حزب، حتی آنهایی که انتقاد می کردند و طالب اصلاحات شده بودند، از حیث اخلاقی لطمه شدیدی ببینند و آبرویشان بریزد و وطن سیاسی خود را از دست بدهند. به سبب ارثیه ننگین حزب، تلاش ما برای حرکت به راههای تازه موجب تشدید بیم و هراس مردم از خطر بازگشت همان حزب قبلی شده است. ما، که خود به طور فعال در جهت نوسازی SED - PDS قدم برداشته ایم، دیگر نیروی سیاسی لازم را برای تحقق نوسازی در این حزب نمی یابیم، نیرویی که بتواند با همکاری نیروهای دموکراتیک بحران عمیق کشور را پشت گذارد. با نگرانی شدید نسبت به سرنوشت کشور، ما امضا کنندگان زیر خروج خود را از SED - PDS اعلام می کنیم و در عین حال مصرا نه خواهان انحلال این حزب می باشیم...» (۳۱).

چند روز بعد، وقتی نمایندگان رسانه های جمعی غرب او را زیر فشار گذاشتند تا دلایل این تغییر مشی خود را بازگوید، اعلام کرد که در این مدت اخیر به اطلاعات و اسراری از سبک کار و سیاستهای حزب در گذشته دست یافته و در سمت

معاونت رهبری، از اسناد و مدارکی مطلع شده که دیگر ادامه عضویت و همکاری در چنین حزبی را برای او غیر ممکن ساخته است. در این اثنا وضع دولت مدر و همچنان خراب شده که ناگزیر به «میز گرد» مرکزی گروه های اپوزیسیون می آید و با شرح مشکلات حاد مملکت و به خاطر حفظ حداقل شرایطی که بشود انتخابات آتی را در آن برگزار نمود، از اپوزیسیون تقاضای مساعدت و مشارکت در حکومت می نماید. در همین احوال موج «وحدت طلبی» توده های آلمان شرقی چنان بالا گرفته است که هم قدرتهای جهانی و هم کلیه احزاب و جریانهای دو آلمان (به استثنای حزب سبزها)، «اصل وحدت» را قبول کرده در دستور کار خود قرار داده اند. در ۵ فوریه ۱۹۹۰، رهبری حزب اعلام می کند که تکه SED را از عنوان حزب خط زده و حزب از این پس «حزب سوسیالیسم دموکراتیک» (PDS) خوانده خواهد شد. در همین روز گروه های میز گرد با اعزام ۸ وزیر کابینه «مسئولیت ملی» هانس مدر و را مورد حمایت قرار می دهند. وی اعلام می کند که نه به حزب بلکه به خلق کشور جوابگوست. نخست وزیر و میز گرد توافق می کنند که انتخابات جلو بیفتد و در روز ۱۸ مارس ۹۰ برگزار شود. خبرگزاریها مرتب گزارش می دهند که هر روز دست کم ۲ هزار نفر از شهروندان DDR کشور را ترک کرده وارد آلمان غربی می شوند...

تکمله: عطف و عبرت تاریخی

از تاریخ نگارش آخرین سطور گزارش بالا حدود یک ماه و نیم می گذرد. در این فاصله، اول شعار «آلمان، وطن متحد» همه شعارها و تمایلات دیگر را بلعید و هضم کرد و یکه تاز میدان شد. بعد هم شعله های شوق و ذوق «داشتن»، تار و پود وجدان «بودن» را به آتش کشید و میل سوزان اشتراک هویت در امر ثروت و رفاه غرب، جامعه مستمند و محرومیت کشیده آلمان شرقی را به بحرانی مضاعف مبتلا کرد. در باغ سبز و سرخی که صاحبان پول و قدرت نشان می دادند، چنان ولوله یی در آن طرف انداخت که دیگر خودباختگی جمعی قبحی برای «حراج کشور» (۳۲) نیز باقی نگذاشت. عزت و غروری که در بشارت و کلام فاخر روشنفکران برجسته جمهوری دموکراتیک آلمان و ندای مبارزان زندان دیده و زجر کشیده و بنیانگذاران جنبش دموکراتیک و ضد استبدادی پاییز گذشته موج می زد، به سرعت از چشم توده مردم افتاد و قامت ایستاده و رای به استقلال بی ارج و قرب شد. دیگر برق نمای «گوساله زرین» که از دور می تابید چشم جماعت از پا افتاده و خیانت دیده و ایمان از کف داده را کور کرده بود. آنها که برخاسته بودند تا زنجیرهای اختناق و استبداد را پاره کنند، در فردای پیروزی و در اولین گشت آزاد خود، اسیر افسون سنگین و

رنگین سرمایه شدند و دیگر در سودای پول، آرام و قرار نیافتند.

دولت دست راستی آلمان فدرال که پیش از این حاضر بود، به شرط پیدایش فضای باز سیاسی، کمکهای وسیع اقتصادی و مالی در اختیار دولت وقت آلمان دموکراتیک بگذارد، با مشاهده شیفتگی و خودباختگی مردم آنجا دریافت که «طعمه به پای خویش می‌آید». پس سر کیسه را بست و با عوض کردن خط، دیگر «آش را با جاش» یکجا می‌خواست؛ انتخابات آزاد، اقتصاد آزاد و بعد، اتحاد از طریق پیوست و ادغام آلمان دموکراتیک در تمامیت و قانونیت آلمان فدرال! در این اثنا روزانه بیش از ۲۵۰۰ نفر از نیروهای متخصص و جوان آن کشور از مرز می‌گذشتند و به آلمان غربی رفتند و بلافاصله به اداره بیکاری و تأمینات اجتماعی مراجعه می‌کردند و، با استفاده از قوانین ویژه فی‌المجلس نفری هزاران مارک سهمیه نقدی می‌گرفتند. و این روند البته اهرم فشار بی‌سابقه‌یی شده بود. از یک طرف توسعه شعار «آلمان، وطن متحد» بود و تظاهرات دوشنبه‌ها، که جو آن از آزادیخواهی به ناسیونالیسم افراطی تغییر یافته بود، و از طرف دیگر این گریز فزاینده نیروی کار از کشور. چشم‌انداز از هم گسیختگی امور و تسلیم بی‌قید و شرط، به خودی خود در سرنوشت این روند رقم خورده بود. پس همه نیروهای سیاسی تازه پا و قدیمی آن کشور به سرعت توافق کردند که اصل «اتحاد آلمان» را بپذیرند و بقیه قضایا را به نتیجه انتخابات واگذار کنند. متفقین هم در اساس با این اصل موافقت نمودند. حتی شوروی، که در تبلیغات غربیها مخالف اصلی جلوه داده شده بود، پیشنهاد «آلمان متحد و غیرمتعهد و غیرنظامی» را عنوان کرد که البته بلافاصله (مثل سال ۱۹۵۲) از جانب غربیها غیرقابل قبول اعلام شد. به هر حال، همه طرفها به برگزاری انتخابات و راه‌حلی که از بطن آن متولد می‌شد رضایت دادند. جو تشنج در رابطه با دولت مدرو هم، با مشارکت نمایندگان «میز گرد» در کابینه، فرو نشست و چیزی نگذشت که نمایندگان و جریانهای حاضر در این «میز گرد» دریافتند که توده مردم کوچه و خیابان، بیش از آن که به کار و تلاش آنها برای رتق و فتق مسائل و دشواریهای عاجل کشور امیدوار باشند، چشم به قولها و وعده‌های فزاینده آن طرف مرز دوخته‌اند. کم کم واضح شد که توده‌ها سودای دیگری در سر دارند. بعد هم کارزار تبلیغاتی انتخابات و نقشی که سیاستمداران آلمان غربی در آلمان شرقی ایفا کردند، به تغییر و تحول سیاسی یک ماه و نیمه اخیر این کشور جهت داد. در آغاز چنان می‌نمود - و کلیه نظرسنجیها متفق‌القول بودند - که حرکت سیاسی ویلی برانت و خط‌مشی قبول اتحاد دو آلمان با حفظ شأن و برابری حقوق دو طرف، مردم آن کشور را به حزب سوسیال دموکرات بیش از دیگر احزاب جلب خواهد کرد و سوسیال دموکراسی با اکثریت مطلق انتخابات ۱۸ مارس را خواهد برد. غافل

از آن که افکار عمومی جامعه‌یی که از ۵۷ سال پیش (آخرین انتخابات آزاد در آن منطقه در ۶ نوامبر ۱۹۳۲ صورت گرفت) تاکنون تجربه کارزار انتخاباتی چند حزبی نداشته و اکنون نیز در متن محرومیت کشیدگی، با یک نمایشگاه عظیم و مشتع از رفاه و ثروت غرب مواجه شده، پیش از آن که معطوف به حفظ حرمت و استقلال سیاسی (که با آن چه بکند؟) باشد، متوجه امکانات (واقعی یا قابل تصور) سر و سامان دادن مادی به زندگی و تأمین معاش درست و حسابی و بهبود سریع کار و کسب و درآمد‌هاست. پس هیچ چیز در رقابت با «گوساله زرین»، که چشم آنها را گرفته، کوچکترین بختبردی نخواهد داشت. هلموت کوهل، صدراعظم آلمان فدرال، و دستگاه برنامه‌ریزی انتخاباتی او با دقت و آگاهی طبقاتی شگفت‌انگیزی به این جنبه روان - اجتماعی مردم آلمان شرقی توجه کردند و آن را در مشی تبلیغات انتخاباتی خود به حساب آوردند، با شعارهای ساده‌یی که پاسخگوی آزرده‌گی و خشم سر باز کرده توده مردم از دولت سابق بود و به آرزوهای عاجل آنها نیز جواب مثبت می‌داد، وارد کارزار شدند: «آزادی علیه سوسیالیسم»، «سوسیالیسم، دیگر هرگز»، و وعده «اتحاد برای زندگی بهتر، بله». با این جور جوسازیها، در ظرف چند هفته، جامعه و مردمی را که دیگر از خود مأیوس و از حاکمان قبلی خود بیزار بودند و هیچ آلترناتیو کار کشته و سازمانیافته قابل اعتمادی هم در اختیار نداشتند، به تصرف درآوردند. سوسیال دموکراتها باور نمی‌کردند جناح راست بتواند با ۶ سفر انتخاباتی هلموت کوهل، حتی مراکز سنتی آنها را نیز فتح کند ولی غروب روز ۱۸ مارس، وقتی ساعت ۶ بعدازظهر نتایج اولین شمارش آرا بر صفحه تلویزیونها نقش بست، نه تنها آنها یکم خوردند، بلکه همه فهمیدند که در آینده نزدیک، به قول اشتفاین هایم، معروفترین نویسنده آن کشور، «دیگر جمهوری دموکراتیک آلمان وجود خارجی نخواهد داشت». حتی رسوایی همکاری ۲۰ ساله یکی از رهبران جناح راست با سازمان امنیت کشور هم مانع این پیروزی نشده بود. اکثریت مردم آلمان دموکراتیک به احزاب و افرادی رای داده بودند که قرار بود خط‌مشی بلعیدن اقتصاد و سیاست آن کشور توسط آلمان فدرال را به عمل درآورند! جدول نتایج این انتخابات (۳۳) حاوی درسها و عبرتهای تاریخی است که هر جریان و حزب و فرد سیاسی می‌تواند به بررسی و تحلیل و آموختن آن بنشیند. در این‌جا همین یکی دو واقعیت را می‌آورم که، در هر دو آلمان، خبرشان مثل توپ ترکید: از میان رای دهندگان کارگر، در آن کشور عظیم صنعتی، ۵۹ درصد به جناح راست طرفدار سرمایه‌داری رای داده‌اند! ایالت ساکسن، که مهد پیدایش و پیکارهای تاریخی جنبش سوسیالیستی صد سال اخیر آلمان و از قدیم به نام «ساکسن سرخ» معروف عام و خاص بوده، در این انتخابات به مرکز آرای ضدسوسیالیستی تبدیل شده است و

راستها در این ایالت بالاترین درصد آرای خود را کسب کرده‌اند. می‌گویند حرکت آونگ تاریخ اول آهنگ چپ دارد، ولی اگر به مقصود نرسد برمی‌گردد و حتماً به راست خواهد گروید.

منابع و توضیحات:

۱- در رابطه با «مسأله آلمان»، پیشینه آن و پروژه‌های سیاسی برای فیصله این مشکل پیچیده، در حال حاضر هیچ سیاستمدار آلمانی از اقتدار و نفوذ سیاسی ویلی برانت برخوردار نیست. می‌گویند از همه مطلع‌تر و از همه با نفوذتر است. وقتی مجله اشپگل در نیمه دوم ماه اکتبر از او می‌پرسد: «آیا به رفرمهای شروع شده در آلمان شرقی اطمینان می‌کنید؟» جواب می‌دهد: «وای از دست این کلمه رفرم! من که دیگر از شنیدن آن کهیر می‌زنم. زبان سیاسی ما دیگر برای توضیح رویدادها غنای لازم را ندارد... آخر رفرم به کاری می‌گویند که دست به ترکیب شالوده نظام و اساس اقتصاد آن نزنند. آن چه اکنون موضوع صحبت ماست، امر به کلی متفاوتی است. کنار گذاشتن دولت و نظام تک‌حزبی را من یک عمل انقلابی می‌دانم». ادامه این گفتگو می‌رسد به مذاکرات خلع سلاح میان شرق و غرب در وین، و اشپگل می‌پرسد: «به نظر شما اگر در وین موفقیتی به دست آید، امکان دارد مرز آلمان - آلمان باز شود؟» ویلی برانت جواب می‌دهد: «به این سادگیها نیست». اما هنوز دو هفته‌ای از این مصاحبه نگذشته و هنوز هیچ تحول مهمی در مذاکرات خلع سلاح در وین صورت نگرفته که مرز میان دو آلمان فرومی‌ریزد.

۲- ر.ک. به: Ossip Flechtheim, Dokumente, Bd. 3, S. 316 اسناد تاریخ حزب کمونیست آلمان از ۱۹۴۵ به بعد، جلد سوم، صفحه ۳۱۶.
۳- ر.ک. به مقاله آنتون آکرم در شماره فوریه نشریه Einheit (وحدت)، ارگان تنوریک حزب کمونیست آلمان.

۴- همان مجموعه اسناد بالا.

۵- به نقل از متن مفصل کارشناسی پروفیسور داشیچف راجع به موقعیت و تاریخ جمهوری دموکراتیک آلمان، به تاریخ ۱۸ آوریل ۱۹۸۹، که در شماره ۵ فوریه ۹۰ مجله اشپگل چاپ شده است. این متن برای رهبری شوروی تهیه شده بود.

۶- Ernst Bloch (۱۸۸۵ تا ۱۹۷۷)، فیلسوف و متفکر شهیر آلمانی، صاحب آثار بدیع در زمینه «فلسفه امید» و نظریه‌پرداز در فلسفه هنر. اولین اثر مهم او

تحت عنوان «مضمون اوتوبی» به سال ۱۹۱۸ منتشر شد. در آن دوره وی به اتفاق دوست نزدیکش گئورگی لوکاج، هر دو تحت تأثیر انقلاب اکتبر و آرمانهای آن، در محافل فلسفی و روشنفکری چپ آلمان فعال بودند. ارست بلوخ در دوره فاشیسم مجبور به فرار و مهاجرت به آمریکا شد. پس از جنگ به آلمان برگشت و به محض تشکیل جمهوری دموکراتیک آلمان، به برلن شرقی رفت و کرسی استادی فلسفه در دانشگاه هومبلد را عهده‌دار شد. انتقادهای فکری - سیاسی او به مشی حزب از ۱۹۵۶ شروع شد و به رغم فشار و تضییقات گوناگون ادامه یافت. بعد از کشیدن دیوار برلن، بلوخ به ناگزیر در آلمان فدرال اقامت جست. بلوخ ۹۲ سال عمر کرد و تا آخرین هفته زندگی به طور فعال در مسائل سیاسی و فکری جنبش چپ آلمان دخالت می‌کرد. در آلمان فدرال دهه ۶۰ و ۷۰ پیامبر کهنسال جنبش چپ به شمار می‌آمد. اثر عظیم او درباره «اصل امید» چون دایرةالمعارفی بی‌نظیر در باب مسائل و موضوعها و پروژه‌های اوتوبیک بشری مورد توجه است.

۷- Robert Havemann (۱۹۱۰ تا ۱۹۸۲) دانشمند برجسته شیمی و فیزیک، استاد فلسفه و نظریه‌پرداز نواندیش سیاسی در آلمان دموکراتیک، عضو حزب کمونیست از سال ۱۹۳۲، رهبر یک گروه مقاومت زیرزمینی در دوره نازیسم. وی در سال ۱۹۴۳ دستگیر و در یک محاکمه سریع به مرگ محکوم گردید. تنها به خاطر رتبه علمی و کار اجباری در مؤسسات علمی، حکم مرگ او به اجرا درنیامد. بعد از جنگ به عنوان کاشف تراز اول، به دریافت نشانهای علمی مهم کشور نایل آمد. از سال ۱۹۵۶ به انتقاد علنی از آرا و افکار حزب روی آورد. درسهای فلسفی - علمی او در این دوره مورد استقبال وسیع دانشجویان واقع گردید. بعدها این دروس تحت عنوان «دیالکتیک فارغ از دگم» چندین بار تجدید چاپ شد. وی با وجود فشار شدید حزب به موضعگیریهایی خود ادامه داد و سرانجام در بهار ۱۹۶۴ از حزب اخراج گردید. چندی بعد از کلیه کارهای علمیش اخراج شد و از عضویت در آکادمی علوم کشور نیز محروم شد.

۸- Wolf Biermann (متولد ۱۵ نوامبر ۱۹۳۶) فرزند یک خانواده کارگری کمونیست، عضو مقاومت مخفی علیه نازیسم، شاعر و نمایشنامه‌نویس، هنرمند نامدار، نوازنده و سازنده ترانه‌های اعتراضی، دوست نزدیک هاومن. بیرمن در سال ۱۹۷۲ بعد از دریافت جواز سفر به آلمان فدرال برای یک دور سفر هنری، غیباً از تابعیت آلمان دموکراتیک خلع شد و به ناچار در آلمان فدرال ماند. اخیراً، به دنبال مراجعه‌های مکرر، اجازه یافت به آن کشور برگردد. کنسرتهاى اخیر او در آن جا با استقبال وسیعی روبه‌رو شده‌است.

۹- Rodof Bahro (متولد ۱۸ نوامبر ۱۹۳۵) عضو حزب از سال ۱۹۵۴،

عظیم و تعیین کننده این بود که در آن سال توده مردم به دویچک و گروه او اعتماد داشتند ولی در آلمان دموکراتیک کمتر کسی به آگون کرنس، به عنوان نواندیش و اصلاح طلب، اطمینان کرد. او به عنوان دست پرورده و نوچه آرایش هونکر شهرت داشت، از «راه حل چینی» بهار گذشته در پکن دفاع کرده بود و مسئول انتخابات قلابی در ایالات کشور در ماه مه پار سال بود. خلاصه آمدن او تسه‌های حزب را سست کرد ولی رشته‌های گسسته اعتماد و اطمینان مردمی را بازسازی ننمود و همین تضاد به روند استهلاک اقتدار و امکانات نازل او شتاب زیادی داد.

۲۳ - به نقل از روزنامه‌های مهم آلمان فدرال به تاریخ ۵ نوامبر ۸۹ (زوددویچه سایتونگ، فرانکفورتر روندشاو، تاگس سایتونگ و ...).

۲۴ - باید توجه داشت که میان خواست «وحدت مجدد» و «وحدت» تفاوت زیادی است. اولی از جانب کسانی عنوان می‌شود که می‌خواهند کشور متحد آلمان از سرزمین وسیع رایش سوم (دوره هیتلر) تشکیل شود و مرزهای آن به سال ۱۹۳۷ باز گردد. معنی عملی این خواست آن است که جغرافیای سیاسی و حقوقی بعد از جنگ اروپای شرقی به هم بخورد و مثلاً بخش غربی لهستان کنونی از آن جدا و «مجدداً» جزء آلمان متحد آتی گردد. این نظر از همان آغاز تأسیس کشور آلمان فدرال، از جانب جناح راست احزاب این کشور عنوان می‌شد و در سال اخیر به شدت مورد تبلیغ قرار گرفت. اما خواست «وحدت»، که در قانون اساسی آلمان فدرال از آن سخن می‌رود، به معنای گوناگون از جانب حزب سوسیال دموکرات و لیبرال پیش کشیده می‌شد و اکنون دیگر، جز از طرف معدودی از جریانهای سیاسی آلمانی (گروه سبزه‌ها، برخی از گروههای سوسیالیست و کمونیست) و اتحادیه‌های هنری و نویسندگان، از جانب کلیه نیروهای سیاسی آلمان دموکراتیک هم پذیرفته شده است. جنبش دموکراتیک پاییز ۸۹ در آلمان دموکراتیک با خواست محوری آزادی و دموکراسی شروع شد ولی بعد از «چرخش در پایین» و زیر فشار کارزار تبلیغاتی - اقتصادی آلمان غربی، شعارهای گوناگون اتحاد مجدد و ... بر کلیه مطالبات دیگر چیره شد و اکنون همین مسأله، محور تحولات سیاسی داخلی آلمان و واکنشهای سیاسی اروپا و جهان شده است.

۲۵ - اشپیگل، شماره ۴۶ سال ۸۹.

۲۶ - به نقل از ماهنامه: Blätter für deutsche und internationale Politik Nr.1/1990

۲۷ - اشپیگل، شماره ۴ دسامبر ۸۹.

۲۸ - اشپیگل، شماره ۱۱ دسامبر ۸۹.

۲۹ - اشپیگل، شماره ۱۸ دسامبر ۸۹.

جامعه‌شناس، نویسنده و کادر برجسته فکری و ژورنالیستی نشریات گوناگون حزب تا پس از مداخله نظامی پیمان ورشو در چکسلواکی و سرکوب «بهار پراگ». از آن زمان به تنظیم انتقادات تئوریک خود به دستگاه حزبی و نظام اقتصادی آلمان شرقی مشغول شد و مجموعه حرفهای خود را به صورت کتاب پرحجمی تحت عنوان «آلترناتیو» به سال ۱۹۷۷ در شهر کلن (آلمان غربی) به چاپ سپرد. چندی بعد در ۲۳ اوت همان سال بازداشت و در یک محاکمه پر سر و صدا به ۸ سال زندان محکوم شد. جنبش اعتراض به محکومیت او ابعاد وسیعی یافت و بالاخره یک سال بعد، دولت حاکم او را خلع تابعیت و از کشور اخراج نمود. در آلمان فدرال رودلف بارو در طول سالهای ۸۲ تا ۸۴ عضو رهبری حزب سبزه‌ها بود. در این سالها به عنوان استاد علوم اجتماعی در دانشگاه تدریس می‌کرد. در سال ۱۹۸۵ از حزب سبزه‌ها کناره گرفت و به نوشتن روی آورد. از او تاکنون آثار زیادی درباره مسائل گوناگون سیاست و اجتماع و فرهنگ به چاپ رسیده است. بارو چند ماه پیش به آلمان شرقی بازگشت. ۱۵ - گونتر گیوم، جاسوس معروف آلمان شرقی در دستگاه دولتی آلمان غربی، که تا مقام مشاورت ویلی برانت در زمان صدراعظمی بالا رفت. ماجرای تصادفی افشاشدن نقش او باعث استعفای ویلی برانت شد. وی اکنون بازنشسته است و در شمال کشور زندگی می‌کند. به نقل از نشریه «دی سایت»، ۲۶ ژانویه ۱۹۹۰.

۱۱ - به نقل از ماهنامه: Blätter für deutsche und internationale Politik Nr.11/89

۱۲ - همان جا.

۱۳ - به نقل از روزنامه آلمانی «تاگس سایتونگ»، ۲۲ سپتامبر ۸۹.

۱۴ - مجله Deutsche Archiv در شماره دسامبر ۸۹ حاصل این تحقیق را به چاپ رسانده است.

۱۵ - این مصاحبه در شماره ۴۱ مجله اشپیگل، مورخ ۹ اکتبر ۸۹، به چاپ رسید.

۱۶ - به نقل از روزنامه آلمانی «فرانکفورتر آلماینه»، ۹ اکتبر ۸۹.

۱۷ - همان منبع ۱۱، ص ۱۴۰۲/۳

۱۸ - همان جا.

۱۹ - همان جا.

۲۰ - همان جا.

۲۱ - نگاه کنید به روزنامه «تاگس سایتونگ»، ۲۴ اکتبر ۸۹.

۲۲ - هم اصطلاح «برنامه عمل» و هم مضمون برنامه‌هایی که وی در نشست بعدی کمیته مرکزی پیش می‌کشد در اساس شبیه برنامه عملی است که دویچک و همکارانش در سال ۱۹۶۸ عنوان می‌کردند و بسیار مورد استقبال و حمایت توده‌های وسیع مردم قرار گرفته بود. اما تفاوت

۳۰- اشپگل، شماره ۵ فوریه ۱۹۹۰.

۳۱- روزنامه «زوددویچه سایتونگ»، به تاریخ ۲۲ ژانویه ۹۰.

۳۲- بعد از باز شدن دیوار و هجوم پول و پولداران غربی و چشم انداز خرید و فروش همه چیز در آلمان دموکراتیک، موج اعتراض گسترده‌یی در میان مردم آن کشور به آن چه زدن چوب حراجش می‌گفتند (Ausverkauf) به وجود آمد که مقاومت روحی آنها را متبلور می‌کرد. چیزی نگذشت که این حالت اعتراض و مخالفت با چوب حراج زدن به کشور نیز از قوت افتاد و مقاومت در مقابله آن، به عنوان یک واکنش روشنفکری و سوسیالیستی، نزد عوام ناپسند شد.

۳۳- انتخابات ۱۸ ماه مارس اخیر در آلمان دموکراتیک تحت نظارت چندین گروه اروپایی و بین‌المللی، در فضای کاملاً آزاد و فارغ از تشنجات خشونت‌آمیز و بدون کوچکترین محدودیت از نظر حد نصاب لازم برای ورود به مجلس (در آلمان فدرال این حد نصاب ۵ درصد است و هر حزبی که کمتر از ۵ درصد آرا را بیاورد اصلاً نمی‌تواند وارد مجلس شود) و با شرکت نزدیک به ۳۰ حزب و جریان و جنبش و اتحادیه و غیره صورت گرفت. جدول زیر در روز بعد از خاتمه شمارش آرا، رسماً از جانب کمیسیون مربوطه اعلام گردید و مهمترین نتایج را در برمی‌گیرد. درصد شرکت کنندگان در انتخابات این کشور بسیار بالا بود: ۹۳,۳۲ درصد از کل صاحبان حق رای

حزب	درصد آرا
حزب دموکرات مسیحی (CDU):	۴۰/۹۱
حزب سوسیال مسیحی (DSU):	۶/۳۲
حزب حرکت دموکراتیک (DA):	۵/۹۲
اتحاد احزاب لیبرال (BFD):	۵/۲۸
حزب سوسیال دموکرات (SPD):	۲۱/۸۴
حزب سوسیالیسم دموکراتیک (PDS):	۱۶/۳۳
«بوندیس ۹۰» (اتحادی از جریانها و گروههایی که پیشگام تحولات بودند):	۳
حزب سبزها	۱/۹۶
حزب کمونیست آلمان (KPD):	۵/۵۸

«پیش درآمد» ی بر موسیقی ایران

حمیدرضا طاهرزاده

گرچه پیدایش موسیقی جدید و تأثیرات موسیقی کلاسیک اروپا بر موسیقی ملی ایران را می‌توان از اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه قاجار مورد بررسی قرار داد، اما در آن زمان، موسیقی هیچ‌گونه ارزش و اعتباری نداشت و دانستن این هنر مایه ننگ و فضاخت نیز بود. روانشاد روح‌الله خالقی که از برجسته‌ترین موسیقیدانهای معاصر است، در این باره در کتاب «سرگذشت موسیقی ایران» می‌نویسد: «در همان دوران نوازندگان را عمله طرب می‌نامیدند... البته باید دانست که نوازندگان درباری که در بارگاه شاه حق جلوس و نواختن داشتند به این لقب پرافتخار نائل آمده بودند و آنها را عمله طرب خاصه می‌نامیدند! اینها کسانی بودند که از طرف شاه وظیفه و مقرری داشته‌اند، وگرنه نوازندگان عادی را مطرب می‌گفتند» (۱).

در آن دوران موسیقی اساساً در خدمت دربار بود و از دو قسمت تشکیل می‌شد: یکی در روزهای عید و جشن و سلامهای رسمی به کار می‌رفت و توسط دسته موزیک نظام، که ارکستری متشکل از سازهای بادی و کوبی بود، اجرا می‌گردید و دیگری در مجالس خصوصی و به اصطلاح بزمهای درباری نواخته می‌شد. در این نوع اخیر طبعاً از عمله طرب خاصه استفاده می‌کردند!

موزیک نظام

در چنین اوضاعی، در دارالفنون شعبه‌یی برای آموزش موسیقی نظام، توسط مسیو لومر فرانسوی تأسیس شد که بعدها «مدرسه موزیک» نام گرفت و موسیقی نظامی مدرن، که به تدریج موزیک نظام نامیده شد، پایه‌گذاری گردید. از آن جا که این دسته‌های موزیک نظام در زمره لوازم و تشریفات سلطنتی به حساب می‌آمدند، به

شدت مورد توجه قرار می‌گرفتند و دولتهای وقت برای پیشرفت آن به اقدامات گسترده‌یی دست می‌زدند. چندین متخصص و استاد را از اروپا برای آموزش سازهای بادی، به این مدرسه فراخواندند. هدف اصلی این مدرسه پرورش و فراهم آوردن نوازندگان سازهای بادی موزیک نظام و تربیت مربی برای اداره دسته‌های موزیک نظامی بود. پس از چند سال آموزش و کار، بالاخره یک دسته موزیک حاضر و آماده شد و در جشنها و سلامهای رسمی جای «نقارخانه» قدیم را گرفت. اولین آهنگ و سلام رسمی را لومر ساخت که تا زمان محمدعلیشاه نیز معمول بود، اما در دوره احمدشاه تغییر کرد. علاوه بر موزیکهای خاص نظامی، چندین سرود وطنی نیز به وسیله دسته موزیک مدرسه نظام اجرا شد که مضمونشان بیشتر بیان تأسف از عقب‌افتادگیهای ایران از قافله تمدن آن زمان بود. جای بسی تعجب است که در آن روزگار، در این سرودها از کسی هم تعریف و تمجید به عمل نمی‌آمد. البته این سرودها بعدها، در دوران رضاشاه، جنبه ستایش و تملق پیدا نمود و از حالت میهن‌پرستانه سابق خارج شد. به عنوان نمونه، مضمون یکی از اولین سرودهای وطنی که در آن زمان معمول بود، چنین است:

خیز همتی گمار اکنون
عالمی نما پر خون، بیدریغ
ترک جان و تن کن، تا به کی خموش
سر به تن نزید باشد ار به ننگ
همتی، غیرتی، تا به کی خموش

بی‌غم و ندامت از راه کرامت
با دو صد شهادت خیز و جان‌فشان
خاک پاک ایران، وطن بی‌نظیر
در قیود مسکنت شده کنون اسیر
به هر حال، موسیقی تکنیکی که به وسیله دسته‌های موزیک نظامی به کار گرفته می‌شد، در محیط هنری خارج از خود، تأثیر چندانی بر کیفیت و تکنیک موسیقی ایرانی نگذاشت و تنها موجب نظم بخشیدن و تربیت کادر موزیک نظام شد. فارغ‌التحصیلان این آموزشگاه اطلاعات چندانی راجع به موسیقی ملی ایران نداشتند و حجم عمده مطالعات و آموزشهای آنها معطوف به موسیقی اروپایی بود و معمولاً با سازهای غربی، به خصوص سازهای بادی که بیشتر مورد نیاز موزیک نظامی است، آشنایی داشتند (۲).

موسیقی کلاسیک ایرانی

به رغم پیشرفتی که در موزیک نظامی به وجود آمده بود، موسیقی ایرانی هنوز به همان شیوه کهن، رایج و متداول بود و هیچ اثر مدون یا مکتوبی در این زمینه ایجاد نشده بود. موسیقی به شیوه «سینه به سینه»، از نسلی به نسل بعد منتقل می‌شد و دچار تغییرات و نوسانات ناشی از فقدان یک روش سیستماتیک و علمی

می‌گردید. بعدها البته در این شیوه کهن نیز تحولی ایجاد شد. برای درک وضعیت کنونی موسیقی ایران باید نظری، هر چند به اجمال، به گذشته‌های نه چندان دور، افکند و دید که این تحول در موسیقی ملی چگونه و به دست چه کسانی به وجود آمد.

«خاندان هنر»

برای شناخت موسیقی اصیل ایرانی، ابتدا باید از خانواده‌یی نام برد که تاریخ موسیقی ایران از آن به عنوان «خاندان هنر» (۳) یاد می‌کند. می‌توان گفت که آن چه امروز به نام موسیقی اصیل ایرانی شناخته می‌شود، میراث خاندانی است که تلاش و کوشش نسل در نسل آنها، آن را حفظ کرده و اشاعه داده است. موسیقی کلاسیک امروز ایران یعنی مجموعه دستگاهها، گوشه‌ها و متعلقات آوازاها، که «ردیف موسیقی» نامیده می‌شود، در واقع روایت آقا علی‌اکبر فراهانی، سرسلسله این خاندان، است که معروف‌ترین نوازنده تار دوره ناصری بود. در مورد این هنرمند و مهارت بسزایی که در نواختن تار داشته، مطالب زیادی نقل شده است؛ از آن جمله باید از کُنت دوگوبینوی فرانسوی یاد کرد که در ایام زندگانی فراهانی در تهران بوده و ساز او را شنیده است. وی در کتاب «سه سال در ایران» در این باره چنین می‌نویسد: «در میان طبقات متوسط، معروف‌ترین نوازندگان تار، علی‌اکبر است که خیلی خوب تار می‌زند و من دیده‌ام اروپاییانی که هیچ به موسیقی مشرق‌زمین توجه نداشته‌اند، در موقع شنیدن ساز علی‌اکبر دچار تأثیر شده‌اند. علی‌اکبر با روح و حساسیت خیلی زیاد تار می‌زند. این شخص نه تنها در ایران هنرپیشه بزرگی است، بلکه در تمام کشورهای جهان هم چنین شخصی یک هنرپیشه بزرگ محسوب می‌شود، ولی نظیر بعضی از هنرپیشگان و نویسندگان اخلاق مخصوصی دارد و تند خلق است و بایستی خیلی اصرار کرد تا او را مجبور به تار زدن نمود» (۴).

بعد از درگذشت فراهانی، برادرزاده‌اش، آقاغلامحسین، که دست‌پرورده او و بعد از وی زبردست‌ترین نوازنده تار بود، تربیت فرزندان خردسال آقا علی‌اکبر را، به نامهای میرزا عبدالله و آقا حسینقلی، به عهده گرفت. از طریق وی، ردیف استاد به فرزندان منتقل شد و این دو هنرمند نیز شاگردان زیادی تربیت کردند که هر یک نقشی برجسته در موسیقی ملی ایران ایفا نمود. خدمت تحسین‌انگیز میرزا عبدالله در تنظیم و گردآوری ردیف موسیقی شایان ذکر می‌باشد. وی ردیف موسیقی اصیل را در هفت دستگاه، که امروزه معمول می‌باشد، منظم نمود و آن را با تلاشی پیگیر و خستگی‌ناپذیر و با روش طاقت‌فرسا و دیرینه «سینه به سینه» دقیقاً به

شاگردان خود آموخت. در گذشته علاوه بر این که نتنویسی وجود نداشت، حسادتها و تنگنظریهای استادان فن، که آنها را، از آموزش تمامی دانسته‌های خود به شاگردان بازمی‌داشت، موجب شد که بسیاری از نغمه‌های زیبای قدیم موسیقی ایرانی به دست فراموشی سپرده شود و امروز جز نامی از آنها برای ما باقی نماند. اما میرزا عبدالله به سبب اخلاق پسندیده و طینت نیکویش تمام اندوخته هنری خویش را به شاگردانش بخشید و همه را از گنجینه بیکران هنرش بهره‌مند ساخت. درست به همین دلیل، تاریخ موسیقی و فرهنگ ایران برای این هنرمند وارسته ارزش و مقام خاصی قائل است، زیرا اگر او نیز به سیاق گذشتگان عمل می‌کرد، امروز معلوم نبود که از موسیقی اصیل ما چه چیزی باقی می‌ماند.

پس از میرزا عبدالله، باید از برادر او، آقا حسینقلی، نام برد. وی ابتدا تار را نزد برادر خود میرزا عبدالله و سپس از پسرعمویش آقا غلامحسین فراگرفت و آن قدر کار کرد که استاد مشهور زمان خود گشت. عارف قزوینی در دیوان خود در مورد او چنین می‌گوید: «تار هم بعد از میرزا حسینقلی چراغش تقریباً خاموش شد و با این که حالا معمولترین آلت موسیقی ایرانی است، باز بزرگترین استاد آن که قرن‌ها لازم است که دست طبیعت پنجه‌یی بدان قدرت به وجود آورد، از میان رفت. پنجه‌یی که هر وقت به حرکت می‌آید، قرار از کف و آرام از دل شنوندگان می‌ربود و مانند صورت بر دیوار، بی‌اختیار مجذوب سکوت می‌گردید.

کاسه تار بعد از او زبید که در آن عنکبوت بندد تار

... در ایران کسی نفهمید که میرزا حسینقلی کی بود و کی مرد و او را درکدامین دخمه دفن کردند: تو گویی فرامرز هرگز نبود! این است وضع کشور حق ناشناس ما» (۵).

فرزندان این دو استاد نیز به راه پدران خویش قدم نهادند، از آن جمله فرزند میرزا عبدالله، استاد احمد عبادی، نوازنده برجسته سه‌تار که نامش با این ساز عجین شده و همچنین حاج علی‌اکبرخان شهنازی، استاد یگانه تار که دست پرورده پدرش آقا حسینقلی بود. آقا حسینقلی، برای پر کردن صفحه گرامافون، سفری نیز به پاریس داشت و در صفحاتی که از او به جای مانده، می‌توان تا حدودی به قدرت مضرب و پنجه استادانه‌اش پی برد.

غلامحسین درویش

بعد از «خاندان هنر» باید به هنرمندی اشاره کنیم که با قریحه سرشار و

لطف پنجه و خمایل نیکوی مردمی و انسانیش فصل جدیدی در موسیقی ایران گشود. غلامحسین، معروف به درویش‌خان، با تشویق پدر در شعبه موزیک دارالفنون به تحصیل موسیقی پرداخت. در آن جا درویش خط موسیقی و نواختن شیپور و طبل کوچک را فرا گرفت. سپس به مجلس درس آقا حسینقلی راه یافت و بعد از سالها ممارست و تلاش، به عنوان بهترین شاگرد استاد معروف شد. شعاع‌السلطنه، فرزند مظفرالدین‌شاه، آوازه شهرت درویش را شنید و او را در زمره نوازندگان دربار خود در شیراز درآورد. از آن جا که نوازندگی در دربار شعاع‌السلطنه با روح آزاده و حساس او مفایر بود، بیشتر در مجالس دوستانش شرکت می‌کرد. این امر موجب برانگیختن خشم شعاع‌السلطنه علیه او گردید. درویش احضار شد و جناب شاهزاده دستور داد که انگشتهای او را ببرند! اما با شفاعت کمال‌السلطنه، پدر استاد ابوالحسن صبا که از نزدیکان درویش بود، توانست از مهلکه بگریزد. درویش به تهران فرار کرد و در آن جا، در منزل خود، کلاس آموزش تار و سه تار دایر نمود. اما شعاع‌السلطنه دست‌بردار نبود و یکی از مأموران خود را برای آوردن درویش‌خان، به تهران اعزام کرد. مأمور به کلاس درس درویش آمد، اما او توانست به بهانه‌یی از در دیگر کلاس فرار کند و به منزل یکی از دوستانش، که سرایدارباشی سفارت انگلیس بود، پناه ببرد. درویش از دوست خود خواست تا از طریق سفیر انگلیس، بر شعاع‌السلطنه فشار بیاورد و حکم آزادی او را بگیرد. بعد از رهایی از مزاحمت شاهزاده، درویش با پشتکار و علاقه زایدالوصفی به کار تدریس پرداخت. او در عین حال در سلک اخوان صفایی درآمد و ریاست ارکستری را که در آن زمان کنسرت‌هایی در انجمن اخوت برگزار می‌کرد، به عهده گرفت. برگزاری این کنسرت‌ها، در اوایل مشروطه، با آزاد شدن اجتماعات و با تشویق صفاعلی ظهیرالدوله، قطب دراویش صفایی و بنیانگذار انجمن اخوت، عملی شد. وی از رجال دوره ناصری بود که در جریان نهضت مشروطه، به جنبش پیوست. کنسرت‌هایی که درویش‌خان برگزار می‌کرد، همگی برای امور خیریه بود و به همین دلیل خود او به شدت مورد احترام جامعه قرار داشت. درویش به رشت هم رفت و در آن جا، به مدت سه شب، چندین کنسرت برای مجاهدین مشروطه و مردم آن دیار برگزار نمود. او حتی به نفع قحطی‌زدگان روسیه آن زمان نیز کنسرتی داد. در گروه ارکستری که درویش رهبری می‌کرد، گاه بالغ بر ۲۵ نوازنده شرکت داشتند. این ارکستر، در واقع، اولین شکل گروه نوازی در ایران بود. استاد علینقی وزیری نیز در زمره نوازندگان تار این ارکستر بود. بهترین نوازندگان و خوانندگان آن عصر در این کنسرت‌ها شرکت می‌جستند. با برپایی اولین تالار نمایش در تهران، عارف قزوینی نیز اقدام به برگزاری چندین کنسرت نمود. کنسرت‌ها معمولاً شامل پیش‌درآمد، آواز، تصنیف و رنگ

بودند و قسمتهای ضربی نیز به وسیله ارکستر همناواری می‌شد. به تدریج سازهای اروپایی، از قبیل ویلن و پیانو، نیز به ارکستر درویش اضافه شد.

موسیقی در دوران درویش‌خان

مهمترین و معمولترین نوع موسیقی در زمان درویش، ردیف آوازی بود: نوازنده‌یی، در یکی از دستگاههای موسیقی ایرانی، قطعه‌یی را می‌نواخت و خواننده نیز همان را با آواز می‌خواند و نوازنده مجدداً با ساز جواب می‌داد. این شیوه مدتهای طولانی رایج بود و موسیقی ایرانی صرفاً در کادر همین آوازهای بدون ریتم، که در واقع وزن مرتب و منظمی نداشتند، اجرا می‌شد. به تدریج نوعی آواز نیز معمول شد که در آن خوانندگانی که آهنگهای ضربی می‌دانستند و ضرب هم می‌گرفتند، با استفاده از وزن معینی، در یکی از دستگاههای موسیقی اصیل غزالی را می‌خواندند. این نوع آواز به «آواز ضربی» یا «کار عمل» معروف بود. از ویژگیهای این قبیل آوازهای ضربی این بود که ریتم تا به آخر در همان وزن حفظ می‌شد. تصنیفها و رنگها نیز قسمتهای ضربی بودند که چند نوازنده با هم می‌نواختند. شیدا، در این زمینه، تصانیف لطیف و زیبایی ساخته که شایان توجه است. قبل از شیدا، تصنیفها از لحاظ مفهوم و معنی و شعر و آهنگ ارزش چندانی نداشت و در بسیاری موارد اشعار آهنگها دارای کلمات رکیک و مبتذل نیز بود. بنابراین، ساختن آهنگ و قطعات ضربی در آن روزگار کمتر مرسوم بود و نوازندگان بیشتر به تمرین آهنگها و نغمه‌هایی که از قدیم وجود داشت، می‌پرداختند. شاید به همین دلیل بود که آنها، صرفاً از نقطه نظر کیفیت نوازندگی آلات موسیقی، در سطح بسیار بالایی کار می‌کردند. البته چند نغمه ضربی هم بود که در «ردیف موسیقی ایرانی» در آن ایام نواخته می‌شد، مثل کراوغلی، ساقی‌نامه، صوفی‌نامه، کرشمه، گریلی، زنگوله، چهارباغ و نستوری. علاوه بر این نغمه‌ها، چهارمضاربهایی هم معمول بود که گاه به وسیله چند ساز نواخته می‌شد. اما در مجموع موسیقی، به شکل همناواری چند ساز، به صورتی که ارکستر یک قطعه را به تنهایی و بدون خواننده با مقدمه مفصل‌تری اجرا کند، مرسوم نبود. اهمیت درویش را درست از همین جا باید درک کرد. او مبتکر پیش‌درآمد به شیوه امروزی بود. گرچه قبل از او نیز پیش‌درآمدهایی نواخته می‌شدند، ولی بسیار کوتاه و ابتدایی بودند و فقط در یک گوشه، آن هم به صورت «درآمد»، یعنی اولین گوشه هر دستگاه، نواخته می‌شدند. درویش‌خان با توسعه پیش‌درآمد به گوشه‌های مختلف، به آن استقلال بخشید و برای اولین بار پایه‌یی برای موسیقی بدون کلام در ایران بنانهاد. موسیقی ملی ما همیشه با شعر و کلام توأم بوده، چنان که امروزه نیز شعر اهمیت خاصی در موسیقی ایرانی دارد. اما این اقدام

مبتکرانه درویش موجب بروز و قوام هویت مستقل موسیقی بدون کلام گردید.

آثار و خدمات درویش‌خان

از غلامحسین درویش هفت پیش‌درآمد و نه قطعه رنگ به جای مانده که بعضی از آنها بسیار معروف هستند. از جمله رنگهای قهر و آشتی در ماهور، پریچهر و پریزاد در اصفهان - که آن را برای آپرتی به همین عنوان ساخته بود - و رنگ اصفهان موسوم به غنی و فقیر. او علاوه بر این آثار بدون کلام، چند تصنیف نیز ساخته که اشعار غالب آنها توسط ملکاالشعراى بهار سروده شده است. درویش، نظر به گرایشهای جمهوریخواهانه‌اش، یک مارش نیز تحت عنوان «مارش جمهوری» ساخته است.

درویش در نواختن تار و سه‌تار ذوق و سلیقه‌یی عالی داشت. نوای سازش گرم و پنجه‌اش تند و سریع و در عین حال بسیار لطیف بود. از جمله ابتکارات او باید از اقدامش به تکمیل تار نام برد. او، با افزودن یک سیم دیگر به تارهای آن زمان، که پنج سیم بودند، تار را شش سیمه کرد و آن را سیم شش نامید. با این ابتکار، تغییراتی کیفی در صدا و طنین تار ایجاد شد که موجب نوآوری در امر کوک تار نیز گردید. باید گفت که ساخته‌های درویش‌خان بسیار روان و سلیس‌اند. ذوق سلیم او آثاری آفریده که از لحاظ علم ترکیب کردن اصوات، که در تئوری موسیقی هارمونی نامیده می‌شود، دقیقاً با قواعد و اصول این علم هماهنگی دارد. هر چند این علم در آن زمان هنوز در میان موسیقیدانهای ایرانی شناخته نشده بود و درویش هم طبعاً در این امر سررشته‌یی نداشت، اما ذوق و لطف طبعش، به شکلی طبیعی، نغمه‌ها را آن‌چنان درهم آمیخته که به یکدستی و روانی ساخته‌هایش کمترین لطمه‌یی وارد نیامده و آثاری به وجود آورده که تا آن زمان به هیچ وجه در موسیقی ایرانی مرسوم نبوده است. به عنوان مثال می‌توان از قطعه معروف «پُلکای درویش» نام برد که آهنگی است در دستگاه ماهور و با ریتم بسیار شاد، سریع و زیبای دو ضربی، که درویش توانسته، با مهارت تمام، از دستگاه ماهور به چهارگاه تغییر مقام بدهد؛ عملی که تا آن زمان ابداً معمول نبوده است (۶). این روش بعدها در موسیقی ایرانی، به همت استاد وزیری، شناخته شد و آهنگسازان، برای تنوع و پرهیز از یکنواختی، دست به چنین روشی می‌زنند که در اصطلاح آن را «مُدگردی» یا «مدولاسیون» می‌گویند.

درویش بیش از ۲۲ اثر به وجود نیاورده، اما بر روی هر یک از آثارش، با دقت و حساسیتی بی‌نظیر، آن‌قدر کار کرده تا تمام حشو و زوائد آن را زدوده و در آخر اثری یکدست - و به قول معروف شسته و رفته - از آب درآورده است. او با

تکرارنوازیهایی که سابقاً معمول بود، به شدت مخالفت می‌کرد و به همین دلیل ردیف آوازهای استادش، آقا حسینقلی، را کوتاه و مختصر نمود. کمترین چیزی که می‌توان در مورد درویش گفت، این است که اقدامات ارزنده این هنرمند وارسته مردمی موجب تنوع و نوپردازی در موسیقی یکنواخت و کسل کننده آن موقع شد. علاوه بر ارزشهای هنری خاص درویش‌خان، او از جنبه دیگری هم در تاریخ موسیقی مردم ما بسیار ارزشمند است؛ او توانست، موسیقی را از انحصار دربار شاهان و شاهزادگان خارج کند و به میان توده مردم ببرد. خودش در این راه متحمل انواع شدائد و مصائب گردید، اما نامش همیشه در فرهنگ ایران، به ویژه در میان هنرمندان مردمی، جاودانه است (۷).

ابوالقاسم عارف قزوینی

در کنار غلامحسین درویش، باید از هنرمندی دل‌سوخته، وطن‌پرست و آزاده یاد کرد که در زندگی سراسر پر درد و رنج و محنتش، آنی از فکر وطن و آزادی و عدالت اجتماعی آسوده نبود و با سلاح شعر و موسیقی، در کارزار علیه ظلم و ستم، تا به آخر جنگید. او عارف قزوینی، شاعر و ترانه‌سرای دوران انقلاب مشروطه بود. به حق می‌توان گفت که تصنیف‌سرایی و تصنیف‌خوانی - چیزی که امروز در ایران به نام «ترانه» معروف شده - مرهون اوست. از جمله سبک‌هایی که از آغاز جنبش مشروطه به تدریج شکل گرفت، سرودها و تصنیف‌های ملی - میهنی است که تا آن زمان در موسیقی ایرانی هرگز متداول نبود. گرچه بعضی از صاحب‌منصبان موزیک نظام تعداد مارش، سرود یا تنظیم برخی از پیش‌درآمدها و رنگ‌های سازندگان آن دوره را به وسیله ارکسترهایی به سبک جدید، اما نظامی، اجرا نموده بودند، اما در زمینه تصنیف‌سرایی، با محتوا و مضامین میهن‌پرستانه و آزادیخواهانه، عارف بود که، برای اولین بار، با خلق چنین آثاری، موسیقی را تحرک و جنبشی تازه بخشید و آن را در خدمت مردم و خواسته‌هایشان سمت و سو داد. عارف، در این باره، خود چنین می‌گوید: «اگر من هیچ خدمتی به موسیقی و ادبیات ایران نکرده باشم، وقتی تصنیف وطنی ساختم که ایرانی از ده هزار نفر، یک نفرش نمی‌دانست وطن یعنی چه، تنها تصور می‌کردند وطن شهر یا دهی است که انسان در آن جا زاییده شده، چنان که اگر مثلاً یک کرمانی به اصفهان می‌رفت و در آن جا بر وی خوش نمی‌گذشت با کمال دلتنگی می‌خواند: نه در غربت دلم شاد و نه رویی در وطن دارم - الهی بخت برگردد از این طالع که من دارم» (۸). عارف هم‌چنین درباره تصنیف‌سازی خود می‌نویسد: «نه تنها فراموشم نخواهد شد، بلکه معاصرین دوره انقلاب نیز هیچ‌وقت

از خاطر دور نخواهند داشت که وقتی من شروع به تصنیف ساختن و سرودهای ملی و وطنی کردم، مردم خیال می‌کردند که باید تصنیف برای «ببری‌خان»، گربه شاه شهید، ساخته شود! گربه دارم الجه - می‌رود بالای باجه - می‌ارد کله‌پاچه - گربه مرا پیشتش مکن، بدش میاد» (۹).

با آن که دربار به شدت علاقمند بود عارف را در زمره «فراش خلوت»‌های شاه در بیاورد، اما او هنرش را هرگز به بارگاه شاه نفروخت. به عکس، او خود را، تمام و کمال، وقف آرمان‌های مردمی از یک سو و ارتقای کیفیت و کار تصنیف‌سازی در همان راستا، از سوی دیگر نمود. عارف در شرح زندگانی خود در این باره چنین می‌گوید: «صحبت من به گوش شاه رسید... در میان آن همه اسباب‌های بی‌مصرفی که خریده شده و از دنبال آورده بودند، چندین گرامافون بزرگ و کوچک بود. شاهزاده و اتابک قرار شد مرا به حضور اعلیحضرت همایونی مشرف کنند که پس از تشریف یک دو لوله هم گرامافون پر کنم. از موقع شنیدن این خبر وحشت اثر، با آن چیزهایی که از گوشه و کنار از وضع دربار شنیده بودم... با یک حال وحشت و اضطرابی خود را حاضر برای حضور، در واقع مهبای مرگ کردم... رعبی از زیارت قبله عالم در من افتاد که اگر انسان با آن ترس به حضور خدا برود موقع بازگشت از هر چیزی بی‌نیاز است... مرادخانی بود تارزن خلوت، که از اول ساختمان تار تا موقعی که منسوخ شده و از بین برود، پنجه‌یی پیدا نخواهد شد که در زدن ساز به این بدی، این همه قدرت به خرج دهد، و از طرفی شخص دیگری مشغول زدن نی انبانه بود. خود اعلیحضرت هم پیانو می‌زد. صدای این سازهای خارج، گوش انسان را از شنیدن هر ساز خوبی بیزار می‌کرد. پس از معرفی جعبه فونوگراف (با همه بی‌حسی که از او مشاهده می‌شد) بعد از خواندن یک دو غزل، هم‌چو حس کردم از این خواندن بدش نیامده است. امر کرد پانصد تومان به من بدهند، در صورتی که شاید نمی‌دانست پانصد تومان چقدر پول است، و به موثق‌الدوله امر فرمود که عمامه شیخ را بردارید، از فردا اسمش را در ردیف فراش خلوتها بنویسند. شنیدن این حرف در من اثرش کمتر از صاعقه آسمانی نبود. دیدم عمامه به آن ننگینی و شیخ بودن با آن بدنامی، هزار مرتبه شریفتر و آبرومندتر است از کلاهی که می‌خواهد به سر من برود... آن شب را... تا صبح به پریشانی خواب و خیال وقت گذرانیده، صبح زود برخاسته... اسبی گرفته، به عنوان این که می‌خواهم سواره اطراف جاجرود را گردش کنم، پس از سوار شدن و قدری دور شدن از اردوگاه، سر به گوش اسب گذاشته بیدرنگ بدون این که خودم نفسی کشیده یا به آن حیوان نفس داده بگذارم آرام گیرد، به تاخت تا در دروازه طهران...» (۱۰). بدین گونه عارف خود را از شر سلطان خلاص می‌کند و با جدیت به ادامه فعالیت‌های هنریش می‌پردازد. در آن ایام عارف تنها تصنیف‌سازی بود که خود

جهت اعدام شیخ فضل‌الله بیان کرد.

تصنیفهای عارف بیان حال ملتی محروم و ستمزده است که، به رغم سالها جانفشانی برای کسب آزادی، به نتیجه‌ی نرسیده‌اند و عارف همه‌جا از این درد و ناکامی زبان شکوه می‌گشاید. در آثار عارف، که به بیست و نه تصنیف می‌رسد، حوادث چهارده سال اول مشروطیت را می‌توان به وضوح مشاهده کرد. اولین کار او در این زمینه تصنیفی است در دستگاه شور، که به مناسبت ورود فاتحان به تهران سروده شده است. همزمان با شروع جنگ جهانی اول، عارف هم، چون بسیاری از آزاداندیشان هم‌سلکش، در تبعید به مبارزه علیه استبداد پرداخت و چند تصنیف وطنی نیز از آن‌جا به داخل کشور فرستاد، مثل تصنیفهای «چه شورها» و «ارمنستان». در دوران تبعیدش در استانبول، پس از دیدن دارالاحسان ترک، همواره در آرزوی تأسیس یک مدرسه موسیقی در ایران بود و خیال ساختن اپرا و اپرت را هم در سر می‌پروراند. در بازگشت به وطن، با مطرح شدن شعار جمهوری در ایران، شور و نشاط عجیبی یافت. در پرازدحام‌ترین کنسرتش تحت عنوان «نهضت جمهوری»، آخرین آثارش موسوم به «غزل جمهوری» و «مارش جمهوری» را به طرز زیبایی اجرا کرد و در آنها آرزوهای دیرینه خود را، در قالب طرحی نو از کلام و موسیقی، ابراز نمود. اما زندگی این هنرمند مردمی با به تخت نشستن رضاشاه، مجدداً دستخوش نابسامانی گردید و سرانجام در دوم بهمن‌ماه ۱۳۱۲ در غم وطن دق‌مرگ شد.

متأسفانه آثار عارف در دوره زندگی، به دلیل عقب‌ماندگی محیط هنری آن زمان و، از آن مهم‌تر، به خاطر مفاهیم و مضامین وطن‌پرستانه و آزادیخواهانه‌اش، آن‌گونه که مورد نظر خودش بود، هرگز اجرا نشد. علاوه بر بی‌توجهی دولتهای وقت نسبت به موسیقی، عارف از بیسوادی و نادانی هنرمندان زمان خود نیز می‌نالید و با تأسفی عمیق در این‌باره چنین می‌نویسد: «نبودن اشارات نت بزرگترین بدبختی موسیقی ایران است و آلا آهنگهای در دل شب پیدا کرده شیدا از میان نمی‌رفت. از دلتنگیهای من یکی آن که در همین دوره زندگانی خود من، آن‌چه که به نام من می‌خوانند اغلب غلط است» (۱۲). او از هیچ نوع امکانات هنری برخوردار نبود تا بتواند آثار ارزشمندش را، آن‌چنان که مطلوبش بود، برای مردم به اجرا درآورد. گرچه در دوره شاه نیز همه کارها و آثار عارف به طور کامل اجرا نشد و حتی بعضی از تصنیفهای او هم اساساً ممنوع اعلام شد، اما در همین‌جا ضرورت دارد که از زحمات ارزنده زنده‌یاد روح‌الله خالقی و جواد معروفی یاد کرد. آنها، با تمام دست‌پسنگیهایی که شورای شعر و موسیقی رادیو ایجاد کرده بود، توانستند آثار عارف را به زیباترین صورت ممکن، با ارکستر بزرگ گُلها و با استفاده از عالی‌ترین

شعر و آهنگ آن را می‌ساخت و با صدای دو دانگ و جانسوزش می‌خواند. ترانه‌های او با مضمونهای ملی و وطنی، به سرعت در بین مردم پخش می‌شد، شهر به شهر و دهان به دهان می‌گشت و به همه جا می‌رسید. او اولین ترانه‌سرا و تصنیف‌سازی بود که با موسیقی به عنوان یک مقوله جدی اجتماعی برخورد کرد و آن را برای ارتقای فهم و شناخت مردم نسبت به مسائل سیاسی و اجتماعی‌شان گرفت. عارف خود را فرزند انقلاب مشروطه می‌دانست و آثارش را هم محصول همین شرایط و پاسخی به وضع موجود آن دوره تلقی می‌کرد. احساسات شدید میهن‌پرستانه و مخالفت علنی او با استبداد را می‌توان به وضوح در همه آثارش ملاحظه کرد. ترانه معروف او «از خون جوانان وطن لاله دمیده»، که در آغاز انقلاب مشروطه به یاد اولین قربانیان آزادی سروده شده، هنوز موضوعیت و تازگی خود را حفظ کرده است. عارف، برای بردن موسیقیش به میان مردم، دست به برگزاری کنسرت‌های متعددی زد، از جمله کنسرت‌هایی که به مناسبت گرامیداشت یاد آزادیخواهان مشروطه به کرات برگزار کرد. در کنسرتی که برای بزرگداشت کلنل محمدتقی‌خان پسیان در تهران داد یکی از آخرین تصنیفهای خود را که در رثای او ساخته بود، با تأثیری عمیق اجرا کرد و حضار را آن‌گونه منقلب نمود که می‌گویند از خشم و خروش و فغان جمعیت، تالار به خود می‌لرزیده است. او تصنیف زیر را، در مایه دشتی، با دلی پر درد و نوایی محزون خواند: «شاه دزد و شیخ دزد و میر و شحنه و عسس دزد - دادخواه و آن که او رسد به داد و دادرس دزد - میر کاروان کاروانیان تا جرس دزد... بشنو ای پسر، زاین وکیل خر، روح کارگر، می‌خورم قسم خبر ندارد، که این وکیل خر، جز ضرر ندارد...».

عارف در تبریز نیز کنسرتی اجرا کرد. خودش در مطلع تصنیفی که در آن‌جا خواند، چنین نوشت: «این غزل و تصنیف را در آذربایجان، به یاد دلاوران آذربایجانی و فداییان راه آزادی و مشروطیت و سرداران با افتخار و با شهادت ملی ایران، ستارخان سردار ملی و باقرخان سالار ملی، در کنسرتی که در تبریز داده شد، خواندم».

چه آذرها به جان از عشق آذربایجان دارم

من این آتش خریدارش به جانم تا که جان دارم» (۱۱).

تصنیفی هم در بزرگداشت قیام آذربایجان در سال ۱۳۳۸ هـ. ق و در جواب وثوق‌الدوله، که گفته بود «آذربایجان عضو فلج ایران است»، سرود و در همان‌جا اجرا کرد: «هر ناکست کو عضو فلج گفت - عضوش فلج گو لالش زبان باد - کلید ایران تو / شهید ایران تو / امید ایران تو...». در کنسرتی که به اتفاق درویش‌خان برای همدردی با حریق‌زدگان تهران داد، غزلی خواند و در آن خشنودی خود را به

شیوه‌های تنظیم و ارکستراسیون، اجرا و بازسازی نمایند و به واقع آن چه را که عارف تا پایان عمر از شنیدن آن محروم بود، به نحوی باشکوه و اصیل و در خور شأن و مقام هنری او ارائه دهند.

در مورد توانایی شعری عارف سخنهای گوناگون گفته شده است. گرچه بعضی اهل ادب وی را شاعر بزرگی به حساب نمی‌آورند و بر او خرده می‌گیرند، اما او را به حق باید تصنیف‌ساز و ترانه‌سرای بسیار توانا و ماهری دانست که نوا و کلامش کاخ بیداد و بیگانه‌پرستی را واژگون می‌ساخت و دل‌های وطن‌خواهان را مملو از شادی، خدمات ارزنده عارف، چه در مقام مبتکر و موجد تصنیف‌سازی، به ویژه تصنیف‌های ملی - میهنی به مثابه حربه‌یی برآ علیه حاکمان مستبد و فاسد وقت، چه از لحاظ زیبایی‌شناسی صرف و چه از نقطه‌نظر پیوند عنصر سیاسی با موسیقی، بدون شک نام او را، در قلمرو موسیقی و فرهنگ این سرزمین، در کنار سایر رادمردان علم و ادب و هنر، جاودانه ثبت نموده است.

علینقی وزیری

اما نقطه عطف در تاریخ تجدد موسیقی ایرانی را باید در فعالیت‌های ارزنده، قابل تحسین و جسورانه استاد بی‌بدیل موسیقی ایرانی، علینقی وزیری، یافت. وزیری با احاطه کامل به موسیقی ایرانی، در صدد تلفیق موسیقی ملی ایرانی، که در آن زمان به شدت در حال افول بود، با اصول موسیقی کلاسیک، برآمد. او، با به کارگیری تکنیک و اصول مدرن و علمی موسیقی اروپایی، دست به این کار بزرگ زد. برای آگاهی از وضعیت موسیقی امروز ایران باید وزیری را دقیقاً شناخت، زیرا بدون چنین شناختی، قسمت اعظم پیشرفتهای موسیقی ملی ایران در دهه‌های اخیر، در پس پرده ابهام باقی خواهد ماند.

وزیری در سال ۱۲۶۶ در خانواده‌یی هنردوست و موسیقی‌شناس در تهران متولد شد. از کودکی به موسیقی عشق می‌ورزید، به طوری که در هجده سالگی در نوازندگی تار و ویلن به تسلط کامل رسید و درعین حال سایر آلات موسیقی را، از قبیل سه‌تار، کمانچه، سنتور، فلوت، قره‌نی، ضرب، دایره و شیپور، به خوبی می‌نواخت. او، به رسم آن زمان، حرفه پدر را انتخاب کرد و وارد خدمت نظام شد و در آن جا به تحصیل موسیقی پرداخت و نتخوانی را فراگرفت. سپس نزد یکی از معلمان مدرسه لویی، که کشیشی اروپایی بود، اصول موسیقی نظری و مقدمات و قوانین مربوط به علم ترکیب اصوات در ارکستر را، که هارمونی نامیده می‌شود، آموخت. بعدها به مجلس درس استاد تار زمان، آقا حسینقلی، راه یافت و استاد نیز

مهارت و تسلط وزیری را در تار مورد تأیید قرار داد (۱۳).

از اولین اقدامات وزیری در زمینه موسیقی، نوشتن ردیف موسیقی ایرانی، یعنی مجموعه دستگاهها و گوشه‌ها و متعلقات آنها، با نت بود که تا آن زمان صورت نگرفته بود. چنان که گفته شد، دستگاهها و گوشه‌های موسیقی را استادان تا آن زمان به شیوه «سینه به سینه» به شاگردان خود می‌آموختند. وزیری در صدد برآمد که این شیوه غیرعلمی و شفاهی را، که همواره خطر از میان رفتن یا تحریف را به دنبال داشت، با روش علمی نت‌نویسی جایگزین و ردیف موسیقی را مدون سازد. او، برای انجام این مهم، نزد میرزا عبدالله رفت و با دقت، وسواس و تلاشی خستگی‌ناپذیر، نوشتن ردیف میرزا را، به پایان رساند. متأسفانه از دست نوشته‌های آن زمان، فقط نت‌های مربوط به دستگاه چهارگاه امروز موجود است و بقیه نت‌ها از میان رفته‌اند. سپس وزیری، برای آن که ردیف موسیقی ایرانی را کاملتر کند، به نگارش ردیف موسیقی به روایت آقا حسینقلی، برادر میرزا عبدالله، پرداخت و با تحمل مشکلاتی چند - به دلیل بی‌علاقگی آقا حسینقلی به این کار - بالاخره توانست به همت بعضی از بهترین شاگردان استاد، این کار را نیز به انجام برساند. روانشاد روح‌الله خالقی در کتاب سرگذشت موسیقی ایران، درمورد وزیری، که خود نیز از شاگردان برجسته او بود، می‌نویسد که وزیری افسری هنرمند بود که سری پرشور از عشق وطن داشت و به همین دلیل نمی‌توانست محیط نظام آن روزگار را تحمل کند. او، پس از درگیری و برخورد با یکی از افسران روسی مأمور در ایران، از قزاقخانه گریخت و در تهران، در مخالفت با ستمکاریهای محمدعلیشاه قاجار، به جمع انجمنهای سزای مشروطه‌طلبان پیوست. در جریان فتح تهران، به همراه گروه خود مأمور و مسئول تصرف باغ سلطان گردید و به خوبی از عهده مسئولیتش برآمد. سپس به دموکراتها پیوست و با نیروهای سالارالدوله، که همدان را اشغال کرده بود و قصد تصرف تهران را داشت، به مقابله پرداخت و رشادت و جسارت جانانه‌یی از خود نشان داد. اما بعدها، در جریان اولتیماتوم روسها، به شدت ناراحت و افسرده گشت و از خدمت نظام کناره جست. بعد از پایان جنگ جهانی اول، برای تکمیل معلومات موسیقی، به اروپا رفت و به مدت پنج سال در فرانسه و آلمان به تحصیل موسیقی پرداخت و چون فکر تأسیس مدرسه موسیقی را در سر داشت، شخصاً در چندین رشته موسیقی به مطالعه و تحقیق پرداخت و در بعضی از آنها به درجه تخصصی نائل آمد. بلافاصله پس از بازگشت به ایران، در اسفند سال ۱۳۰۲، «مدرسه موسیقی» را پایه گذاشت. یک سال بعد، با همکاری تنی چند از شاگردانش، موفق به تشکیل یک ارکستر گردید، «کلوب موزیکال» را دایر نمود و، برای اولین بار، اقدام به برگزاری کنسرت‌هایی در شهرهای مختلف ایران کرد. او در سال ۱۳۰۶ برای دادن یک کنسرت به رشت رفت و با استقبال و

توجه و علاقه مردم به موسیقی روبه‌رو شد. همان‌جا «مدرسه صنایع ظریفه» را تأسیس کرد و استاد ابوالحسن صبا را، که یکی از بهترین شاگردانش بود، به مدیریت آن گمارد. به همت صبا، برخی ترانه‌ها و تصنیفها و نغمه‌های محلی شمالی گردآوری و ثبت شد (به عنوان مثال قطعه «زرد ملیحه») این، اقدامی اساسی بود برای حفظ و اشاعه موسیقی محلی ایران، که تا آن وقت هیچ‌کس هیچ ارزشی برای آن قائل نبود. کلنل وزیری در «مدرسه موسیقی» با عشق و علاقه‌ای که به کار خود و به شاگردانش داشت، کوشش عظیمی را جهت مدرنیزه کردن موسیقی ایرانی و تدوین آن آغاز کرد و با قدرت خلاقیت، اراده و پشتکار خویش، مبانی و زیرساختهای موسیقی را پیریزی نمود. فعالیت‌های او، رشته‌های مختلفی را دربرمی‌گرفت. به طور خلاصه می‌توان گفت که تمام تلاش استاد این بود که موسیقی ایرانی را از حالت یکنواختی، خمودگی و انجماد و تحجری که بدان گرفتار شده بود، رها کند و به موسیقی و موسیقیدان حرمت و حیثیت ببخشد. وزیری در میان انبوه کارهای مختلفی که داشت، برای ارتقای روحیه ملی و احساسات وطن‌پرستانه مردم و نیز ایجاد شادی و نشاط در آنها، دست به ساختن چندین مارش و سرود زد. در این آثار، بر خلاف سرودهایی که به وسیله صاحب منصبان موزیک ساخته می‌شد و اشعارشان همگی در تمجید و مدح شاه و وابستگان بود، فقط نام وطن و ایران بود که جلوه‌گری می‌کرد. او این سرودها و مارشها را به وسیله ارکستر مدرسه، در «کلوب موزیکال» اجرا می‌کرد. از بهترین آنها باید از سرود مدارس، مارش حرکت، سرود مهر ایران و مارش ورزشکاران نام برد. کلنل برای تعلیم و تربیت کودکان و نوجوانان ارزش خاصی قایل بود. برای کودکان آهنگهای زیبایی، با حفظ حال و هوای کودکانه و مورد پسند آنها، می‌ساخت (از قبیل مادر، کودک یتیم، ماه، آفتاب، گنجشک). وزیری هم‌چنین برای بعضی اشعار موجود در کتابهای درسی کودکان، آهنگهایی ساخت (مانند سرود ای وطن، و پسر هوشیار). این آثار، به رغم گذشت سالهای متمادی، هنوز تازگی خود را حفظ کرده و مطلوب عامه مردم می‌باشد. از دیگر اقدامات ارزشمند وزیری، تألیف اولین کتاب سرود در ایران، برای تدریس در مدارس ابتدایی بود. او اجازه تدریس این کتاب را، پس از پیگیریهای زیاد، بالاخره در سال ۱۳۱۲ به تصویب شورایعالی معارف رساند. این کتاب هنوز هم، بعد از گذشت چندین دهه، بهترین کتابی است که در این زمینه در ایران موجود است، و شاگردان با مطالعه آن، ضمن آموزش سرود، جنبه‌های علمی موسیقی، مثل نت‌خوانی همراه با سرود، را فرامی‌گیرند. وزیری اشعار کتاب سرود مدارس را از شاهنامه فردوسی انتخاب کرد. متأسفانه بعدها سرودخوانی و اصولاً تدریس موسیقی در مدارس، جنبه تشریفاتی و حالت زائد به خود گرفت و از اهمیت افتاد.

وزیری با عشق وافر که به ارتقا و اعتلای کیفی موسیقی ایرانی داشت، با برگزاری کنسرت و سخنرانی و بحث پیرامون وضعیت موسیقی برای افزایش فهم مردم، تلاش خستگی‌ناپذیری را آغاز نمود. وزیری در کنسرتهایی که در تیرماه ۱۳۰۴ در مدرسه موسیقی برگزار کرد، چهار خطابه هم در مورد وضعیت موسیقی ایران آن روز و علل عقب‌ماندگی آن ایراد نمود (۱۴). او، در کنفرانس ۱۷ تیرماه، راجع به هنر و اهمیت آن چنین گفت: «منظور از این نمایشها نه فقط حظ نفس است بلکه بیشتر آشنا ساختن جمعیت است به قسمتهای مهم صنعتی که تا به حال در ایران وجود نداشته است. موسیقی برای شنوایی صرف نیست، بلکه برای تمیز ترکیبات وسیع و نامحدود این صنعت (۱۵) و اثرات آن در روح می‌باشد... تا یک سال و نیم قبل، هیچ‌یک از طرق علمی برای این صنعت باز نبود و کورکورانه یک جاده غیرعلمی و محدود را می‌پیمودیم. بی‌علاقگی به صنعت در مملکت به واسطه وضع معارف و حدود تحصیلات ماست. اغلب صنعتگران ما دارای سواد خواندن و نوشتن نیستند، در صورتی که در فن خود تبحر بسزا دارند و چنان‌چه این ذوقها با علم توأم می‌شد چه درجانی می‌پیمود... موسیقی ما هم یکی از صنایعی است که، به واسطه نداشتن وسایل و عدم اطلاعات فنی، ضعف و سستی مفرطی آن را فرا گرفته است. آن زمان گذشته است که صنعت به وسیله حمایت سلاطین و بزرگان و نجبای قوم تشویق می‌شد. امروز در عالم کم‌کم موضوع سلطنت و اشرافیت از میان رفته. قوای مهمه به دست جمعیت و ملت افتاده و مدارس است که توده را تربیت می‌کند و از صنعتگران پشتیبانی می‌نماید... من، به نام این اصول، در فنی که از اول زندگانی خود در آن رنج برده و زحمت کشیده‌ام، پافشاری می‌کنم. امروز همان‌طور که به داشتن چنین صنعتی افتخار دارم، مفتخرم که برای ترقی صنعت موسیقی وطن خود زحمت می‌کشم و شکر می‌کنم که دسته‌یی از جوانان، با قلبی پاک، در تحصیل این افتخارات با من یاری می‌نمایند» (۱۶). وزیری در سومین دور از کنفرانسهایش وضع موجود موسیقی را به شدت مورد انتقاد قرار داد و با جسارت اعلام کرد «موسیقی معاصر عبارت است از یک سلسله آهنگهای بازاری، که به عنوان پیش‌درآمد و تصنیف و رنگ معمول است. آواز هم اکثراً یک طرز سوگواری است که می‌توان یادگار مصائب گذشته دانست... موسیقی ما مخصوص مجالس کیف شده است و در مورد دیگری به کار نمی‌آید... در صورتی که امروز مردم متمدن از موسیقی ایجاد احساسات و مزایای اخلاقی و روحی را در نظر دارند و این چنین صنعت لطیف چه قدر قابل پرستش است. مارتین لوتر، واضع مذهب پروتستان، می‌نویسد که معلمین باید موسیقی بدانند تا بتوانند به خوبی از عهده هر تعلیم برآیند. شاگردان را موسیقی بیاموزید تا عواطف آنها رقیق شود و در جاده شجاعت و نجابت قدم زنند» (۱۷).

وزیری در موسیقی ایرانی، انقلابی بزرگ به راه انداخت و به همین سبب از ناحیه قشربون تنگنظر، که مخالف هرگونه تجدد و نوآوری و ترقی بودند، مورد شدیدترین حملات واقع شد. آنها از هیچ کوششی علیه او فرونگذاشتند. مثلاً در روزنامه ناهید مقاله مفصلی راجع به وزیری و اقدامات او منتشر شد که در آن فردی به نام میرزا ابراهیم ناهید، که از قضا از موسیقی هم کاملاً بی اطلاع بود، وزیری را مورد هتاک و فحاشی قرار داد و با کاریکاتوری از وزیری، در حالی که با تبری بزرگ مشغول خرد کردن آلات موسیقی ایرانی است، مقاله خود را مزین کرد. اما استاد با عزمی جزم و با قاطعیت و ایمان به آنچه برای جامعه لازم و ضروری تشخیص می داد عمل می کرد. او هرگز مرعوب این فشارها، چه از طرف دولت و چه از طرف محافل هنری مخالف، نگردید. در پاسخ به انتقاداتی که به او می شد، اظهار می کرد: «می گویند فلان کس موسیقی ایران را از بین می برد. بفرمایید کدام موسیقی را؟ اگر مقصودتان موسیقی مجالس کیف است که این خود خدمتی است...» (۱۸). استاد به افرادی که به صدا و سبک آوازش ایراد می گرفتند و او را سرزنش می کردند، می گفت: «مقصود از آواز فقط تقلید ساز نیست... سبک بنده، هم موسیقی را داراست و هم خطابت و کلام را می رساند. اروپاییها آواز ما را "امان، امان" نام گذارده اند، زیرا هر چه گوش داده اند بیشتر و برجسته تر از "امان، امان" چیزی نشنیده اند، چنان که معمولاً آوازخوانان ما این طور شروع می کنند: "آی های وای دلم های جانم دل دله دلی امان خدا رسوا دلم". شعر هم اغلب جویده و تو دماغی، تیکه پاره شده به گوش می رسد (۱۹). شنیدم یکی از منتقدین، در شبی که اشعار فردوسی را با ساز خواندم، در موقعی که به رجز رستم در جواب خشم کاووس شاه رسیدم، گفته بود: "من به کلی وحشت کردم، نزدیک بود که فلان کس رجز رستم را توی سرم بکوبد". از این تعریف معلوم می شود خوب از عهده برآمدم، زیرا مفهوم رجز، جز این نیست» (۲۰). وزیری در بخش دیگری از کنفرانسی، به موضوع اصوات مختلف که به پشتیبانی آهنگ اصلی نواخته می شود - چیزی که امروز «هماهنگی» خوانده می شود و در آن ایام برای گوشها بسیار نامأنوس و غریب بود - می پردازد: «این جا من حق می دهم، زیرا گوشها عادت ندارد. مجموعه این اصوات از یک علم خیلی وسیعی که هارمونی می گویند ترکیب می شود و این اصوات با هم توافق و خویشاوندی دارند... به هر حال این علم نهصد سال سابقه دارد ولی در بین ما غریب و ناشناس بوده...». استاد، در پایان نطق مبسوطش، به انتقاد از اوضاع و شرایط اجتماعی حاکم بر جوانان برمی خیزد و زبان شکوه می گشاید و به مسئولیت و نقشی که هنرمند باید در قبال مسائل اجتماعی بپذیرد، تأکید می ورزد: «... خلاصه ما در این "مدرسه" راه را باز نموده، اشکالات را از بین برده، جاده را از خار و خاشاک صاف کرده و باز هم تا

مدرسه هست تکلیفش همین است. اما چه کسانی باید در این مدرسه تعلیم بگیرند؟ جوانان، یعنی آنها که قوه تحصیل دارند... اما در مملکت ما جوانی چیست؟ فصل ولگردی و بیکاری، موسم شروع عرق خوری و تریاک کشی و قماربازی... در هر حال، همان طور که وظیفه یک صنعتگر حقیقی است، من به مرور، به وسیله موسیقی و کنفرانس، فردا به وسیله تاتر، پس فردا به وسایل دیگر، آن چه عقیده دارم در راه سعادت شما تلقین می کنم. تو خواه از سختم پندگیر و خواه ملال» (۲۱). بدین ترتیب وزیری صادقانه به انتقاد از اوضاع هنری و اجتماعی می پرداخت و عیوب و ضعفها را، با صراحت لهجه و بسیار بی پرده، بیان می کرد. تا آن موقع کسی اصلاً موسیقی را جدی تلقی نمی کرد، موسیقی و موسیقیدان نیز فاقد احترام و شخصیت اجتماعی بودند. اما وزیری با شهامت اعلام نمود که «من به داشتن چنین صنعتی افتخار می کنم». وی با تأکید بر این نکته که موسیقی علمی است که باید آن را تحصیل کرد و در خدمت ترقی و تعالی فرهنگ، به ویژه شکوفایی استعدادهای جوانان، قرارداد، به موسیقی تشخص و مقام مستقلی بخشید و هنرمند را عامل مؤثری در تعیین مناسبات فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و حتی اخلاقی جامعه معرفی نمود.

استاد وزیری در راه پیشرفت زنان ایران نیز اقدامات مؤثری انجام داد. در آن روزگار که زنان حق شرکت در هیچ یک از فعالیتهای اجتماعی را نداشتند، عنوان کردن آموزش هنری، آن هم موسیقی، برای زنان و طلب کردن شرکت آنها در این زمینه، نشانه عمق جسارت و شهامت و علاقه فراوانش به پیشرفت هنر و ارتقای فهم و درک اجتماعی مردم بود. جامعه در آن زمان که همه زنان چادرهای سیاه سر می کردند، زدن پیچه و روبند و چاقچور عمومیت داشت و پیاده روها، زنانه - مردانه بود، طبعاً به زنها حق شرکت در سالنهای نمایش نیز داده نمی شد. در تهران یکی دو سالن نمایش وجود داشت که فقط مردان حق استفاده از آن را داشتند. اما وزیری بالاخره توانست اجازه قانونی برای دایر کردن کلاس آموزش هنری دختران را کسب نماید. در مدرسه اش دو کلاس برای دختران باز کرد. مسئولیت کلاس موسیقی را خود به عهده گرفت و کلاس نقاشی را برادرش، استاد حسنعلی وزیری که از شاگردان برجسته کمال الملک بود، اداره می کرد. در این کلاس بعضی از دختران هنرجو آن قدر پیشرفت کردند که کلنل، در سالهای آخر، کنسرتی همراه با آنها برگزار کرد. در رشته نقاشی نیز تعدادی نقاش خوب پرورش یافت. علاوه بر آن، وزیری هفته ای یک بار برای خانمها در محل مدرسه کنسرت می داد. خالقی در این باره می گوید: «هیأت ارکستر از در وارد شده، سرهای خود را پایین می انداختند و در جای خود قرار می گرفتند و با اشاره استاد آهنگهایی نواخته می شد. بعد از خاتمه کنسرت هم از در دیگر خارج می شدیم تا خانمها آزاد باشند... این اولین

اجتماعی بود که برای زنها تشکیل می‌شد تا در آن بتوانند از نغمات موسیقی استفاده کنند» (۲۲). عاقبت، به خاطر مخالفت‌هایی که با این قبیل فعالیت‌ها می‌شد، بعد از چند ماه، وزیری مجبور به تعطیل کلوب خانمها شد. کلاسهای دختران نیز چند سالی ادامه داشت، اما آن هم به همین سرنوشت محکوم گشت. ناگفته نماند که استاد در سالن مدرسه، سینمایی هم برای زنها دایر نمود و بعضی اوقات نمایشها و اپرتهایی نیز در آنجا اجرا می‌کرد. این سالن یک شب، حین نمایش فیلم، دچار آتش‌سوزی مهیبی شد و با همه متعلقات، به خصوص تابلوهای نفیس استاد حسنعلی وزیری، سوخت و از بین رفت.

از ابتکارات بسیار ارزشمند وزیری، ساختن قطعات موسیقی توصیفی و شاعرانه بر روی اشعار بعضی از شاعران معاصر و کهن ایران - از جمله حافظ و سعدی و مولوی - است که به «تابلو موزیکال» معروف می‌باشند. از مشهورترین این آثار باید به تابلو موزیکال «قالیچه کرمان» و «نیمشب یا رؤیای حافظ» اشاره نمود. تابلو موزیکال به نوعی تئاتر، بر اساس شعر و با استفاده از موسیقی خاصی که قادر به تصویر فضا و منظره مستتر در شعر می‌باشد، اطلاق می‌شود. این گونه آثار تا آن زمان در ایران ابداً سابقه نداشت. زنده یاد سعید نفیسی در جزوه‌یی که در تیر ۱۳۵۴ منتشر کرد، در مورد تابلو موزیکال «نیمشب» چنین نوشت: «من نمی‌توانم نیمشب را تشریح کنم، زیرا که قلم هر چه قادر باشد، در موقع توصیف الحان موسیقی عاجزتر از همیشه خواهد بود. تا کسی آن را نشنیده باشد، هرگز آن‌چه را من حس کرده‌ام احساس نخواهد کرد... این لحن دل‌انگیز موسیقیهای وزیری مجموعه‌یی است از تمام احساساتی که بشر را در کلیه شعب صنایع مستظرفه به نازک‌بندیهای بدایع عادت داده است... کسی مثل آقای وزیری لازم است که به وسیله الحان موسیقی، خود آن‌چه را که شاعر فروگذار کرده است و در خلال کلمات خود ناگفته گذاشته، در مخیله شنوندگان رسم کند» (۲۳). اما با کمال تأسف، هیچ‌یک از این آثار - به برکت حمایت‌های دولتی! - نه بر روی صفحه گرامافون ضبط شده و نه حتی منتشر گردیده‌اند. کمپانیهای صفحه‌پرکنی اروپایی معتقد بودند که این نوع موسیقی بازاری ندارد و آنها ممکن است ضرر کنند. دولت و وزارت صنایع مستظرفه‌اش هم در این جهت هیچ کمکی به وزیری نکرد و متأسفانه نسل امروز از شنیدن آن آثار بسیار ارزشمند با آن ترکیب نوازندگان و فضای خاص آن روز محروم می‌باشد.

علاوه بر موسیقی، وزیری علاقه وافری هم به تئاتر داشت؛ خود چند سناریو نوشت و تعدادی نمایشنامه نیز ترجمه و اقتباس نمود. او چند اپرت و پانتومیم و درام نیز به صحنه آورد که با استقبال فراوانی مواجه شد. وزیری آرزو می‌کرد که موسیقی ایرانی روزی بتواند، با دارا بودن مراتب علمی، به آن درجه از کمال دست

یابد تا مردم به جای این که اپرت مشهدی عباد را از قفقاز به ایران وارد کنند، قادر باشند که اپرای رستم و سهراب را در عرصه جهانی به نمایش بگذارند. استاد وزیری هم‌چنین موفق به نوشتن دو سمفونی شد، یکی «سمفونی شوم» نام دارد و دیگری «سمفونی شبان و موسی»، بر اساس یکی از قصه‌های منظوم مولوی است. از وزیری بیش از دویست اثر موسیقی بر جای مانده که در آنها آثاری نیز در فرمهای موسیقی اروپایی - از قبیل والس، تانگو، مارش، دوئت، کوارتت و غیره - به چشم می‌خورد که همگی از ابداعات خاص او تلقی می‌شود.

وزیری تألیفاتی نیز در موسیقی دارد. او در سال ۱۳۵۱، در برلن، «دستور تار» را به چاپ رساند. این اولین کتابی است که در آن دستورهای علمی و عملی برای تار در نظر گرفته شده است. در همین زمینه کتاب دیگری تحت عنوان «دستور جدید تار»، که برای دوره متوسطه موسیقی است، و کتابی هم مخصوص دوره عالی تألیف نموده است. او هم‌چنین اولین کسی است که برای یادگیری ویلن، کتابهایی به زبان فارسی در ایران منتشر کرد. زیرا وقتی ویلن به ایران آورده شد، معلمی برای تدریس آن وجود نداشت و علاقمندان این ساز به اجبار نزد کمانچه‌کشا می‌رفتند و در نتیجه ویلن با روش صحیح نواخته نمی‌شد. علاوه بر کتاب اولیه برای ویلن، بعدها برای دوره عالی این ساز نیز کتاب دیگری به رشته تحریر درآورد. وی در سال ۱۳۱۳ کتاب «موسیقی نظری» را در ۴۷۸ صفحه به طبع رساند که در آن به جنبه‌های نظری موسیقی پرداخته است. پس از چندی کتاب «موسیقی معضل نظری ایرانی و هماهنگی» را تدوین کرد.

حال ببینیم بر سر هنرمندی که با آفرینش چنین آثاری روند موسیقی ایرانی را دگرگون ساخت و افقهای جدیدی بر روی فضای تنگ و بسته موسیقی آن دوران گشود و ضمن احیای موسیقی، برای آن حیثیت و منزلتی اجتماعی به ارمغان آورد، چه آمد؟ وزیری برای حفظ حیثیت و آبروی هنرمندان از هیچ کوششی دریغ نورزید. شخصیت استوار، جدی، قاطع و متین استاد، موسیقی وی و بالطبع موسیقی ملی ما را به شدت تحت تأثیر قرار داد. وزیری هیچ‌گاه و در هیچ شرایطی، دعوت هیچ‌کس را برای شرکت در مجالس اعیان و اشراف و نوازندگی برای آنها، نپذیرفت. یک بار کلنل وزیری به عنوان مدعو، توسط یکی از دوستان نزدیکش به مجلسی دعوت شد که در آنجا جمعی از وزرا، حکام و سردمداران آن زمان نیز حضور داشتند. به ناگاه و بدون اطلاع او، ساز استاد را با درشکه‌یی از منزلش به میهمانی آوردند و در کنار کلنل گذاشتند و حضار هم با احترام از وی تقاضا کردند که استاد وزیری آن حضرات را مستفیض بفرماید! اما او چنان از این عمل به خشم آمد که بی‌درنگ، سازش را به کناری رها کرد و جلسه را ترک گفت. وزیری در این مورد بعدها گفته بود که با یک

بار «نه گفتن»، بساط مطربی را برچیدم، هرچند با این رویه بسیاری از دوستانم را، که به مدرسه موسیقی کمک می‌کردند، از دست دادم. او هیچ‌گاه حاضر نشد ارکستر هنرستان موسیقی را برای خوشگذرانی عده‌یی یا خوش‌خدمتی به مقامات به جلسه‌یی بفرستد. خالقی می‌نویسد: «دولتیان از این کار ناراضی بودند. می‌خواستند هر وقت جشنی دارند، کلنل هم با ارکسترش آماده باشد، ولی وزیری هرگز تن به این کار نمی‌داد. آنها هم هیچ نمی‌گفتند و خط و نشان می‌کشیدند تا این که در موقعی مناسب نیش خود را زدند و به خیال خویش تلافی نمودند...» (۲۴). از وزیری خواسته شده بود که در یکی از قصرهای شاهانه، در حضور یکی از شخصیت‌های خارجی میهمان رضاشاه، به همراه ارکستر مدرسه‌اش برنامه‌یی اجرا کند. اما پاسخ وزیری روشن بود. او از این کار سرباز زد. تهدیدش کردند که فرمایش ملوکانه تغییرناپذیر است و وزیری باید به این کار گردن بگذارد، اما استاد زیر بار نرفت. بالاخره، به عنوان تمرد، او را پس از عمری زحمت و کوشش و کار و تحصیل و تحقیق و آموزش، از همه مسئولیت‌هایش برکنار کردند و جوانی «حرف‌شنو» به نام سروان غلامحسین مین‌باشیان را به جای این استاد استخوان خردکرده، گماردند. وزیری خانه‌نشین شد و مردم ایران، برجسته‌ترین موسیقیدان ملی خود را، که خانه ویران موسیقیشان را آباد کرده و در فراخنای فرهنگ ایران زمین طرحی بدیع و غرورآفرین برای موسیقی در انداخته بود، برای همیشه از کف دادند. یادش گرامی باد.

موسیقی پس از وزیری

بعد از عزل وزیری و خروج رسمی و اجباری او از صحنه موسیقی ایران، شاگردانش با تحمل مصائب و مشکلاتی چند، کوشیدند در راهی که وزیری در آن شرایط برایشان باز و هموار نموده بود، به هر طریق که شده، حرکت کنند. روح‌الله خالقی، ابوالحسن صبا، جواد معروفی و برخی دیگر از شاگردان استاد، تمام تلاش و هم خود را در این مسیر به کار گرفتند تا نگذارند موسیقی ملی ایران، که وزیری تحت شرایط خاص آن دوره پایه‌ریزی کرده بود، از بین برود.

با تأسیس رادیو ایران، برنامه موسیقی در رادیو، به ویژه با برپایی «ارکستر بزرگ گلها»، شکل خاصی گرفت و چند سالی شاهد ضبط و اجرای آثار ارزشمندی در موسیقی ایرانی بودیم. هنرمندان مذکور با بازسازی ترانه‌ها و تصنیف‌های قدیمی، در قالب‌های نو و با شیوه جدید و علمی ارکستراسیون، که به تازگی توسط وزیری در موسیقی ایرانی معرفی و مطرح شده بود، فضای کاملاً بدیعی در موسیقی ملی ایران گشودند. باید اذعان داشت که این هنرمندان از سویی هم به شدت تحت فشار بودند

و با همان مشکلاتی که وزیری با آنها روبه‌رو بود، دست و پنجه نرم می‌کردند. از آنان می‌خواستند که موسیقی را، که تا آن حد در آن زمان پیشرفت کرده بود، به عقب بکشانند، شیوه‌های علمی در آهنگسازی را به کار نگیرند، و ارکسترها را هر چه کوچکتر کنند و تصنیف‌ها را هم به همان صورت اولیه و ابتدایی اجرا نمایند. اما آنان، با تحمل همه این فشارها، به کار خود ادامه دادند و توانستند بسیاری از آثار استاد را، که وی سال‌ها پیش نوشته بود، مجدداً در برنامه گلها به همان شیوه و اسلوب مطلوب وزیری اجرا نمایند.

علاوه بر ارکستر گلها، در واحدهای اداره هنرهای زیبای کشور نیز چند ارکستر دیگر به رهبری ابوالحسن صبا، علی‌محمد خادم‌میتاق، رادمرد، دهلوی، فروتن، پورتراب کسروی و حق‌کردار مشغول فعالیت بودند که در آنها علاوه بر سازهای اروپایی، از تار و سنتور نیز استفاده می‌شد. این ارکسترها به تدریج، یکی پس از دیگری برچیده شدند. وضعیت ارکسترهای رادیو ایران به این صورت بود که تقریباً همه آنها آهنگها را به صورت یک صدایی اجرا می‌کردند، یعنی همه سازها فقط یک ملودی را می‌نواختند. اما همان طور که گفته شد، ارکستر گلها، که رهبری و تهیه و تنظیم آهنگهای آن را تا مدتی روانشاد خالقی به عهده داشت، از کیفیت و سطح تکنیکی دیگری برخوردار بود. این ارکستر از انواع ارکسترهای چند صدایی (هارمونیزه) موسیقی ملی بود که با مرگ خالقی و صبا، عمده بار مسئولیت آن را جواد معروفی متقبل گردید، استاد گرانقدر مرتضی‌خان محجوبی هم، که از برجسته‌ترین آهنگسازان و هم‌چنین نوازنده بی‌همتای پیانوی ایرانی بود، پس از چندی درگذشت و عملاً خلأ بزرگی در فضای موسیقی ایرانی به وجود آمد. از سوی دیگر برخی از موسیقیدانهای فارغ‌التحصیل کنسرواتورهای کشورهای خارجی، نوع دیگری از موسیقی ایرانی را به فرم موسیقی کلاسیک غربی باب کردند. آنها روی تمهای موسیقی ایرانی، مخصوصاً آهنگهای محلی ایران، قطعاتی را به وسیله ارکستر سمفونیک اجرا کردند که البته در نوع خود حاوی نوآوری‌های زیبایی در موسیقی ایرانی بود. اما متأسفانه، این قسم کوشش‌ها نیز رونق چندانی نیافت و به تدریج در محاق خاموشی فرو رفت. در این زمینه باید از هنرمندانی چون روبیک گریگوریان، پرویز محمود، امین‌الله حسین، ملک اصلانیان، ثمین باغچه‌بان، ناصحی، استوار و حنانه نام برد.

موسیقی بدون کلام

در زمینه موسیقی بدون آواز، متأسفانه پیشرفت چندانی حاصل نشد. رادیو

تلویزیون هم برای تشویق این گونه موسیقی تعامیلی از خود نشان نمی داد و در نتیجه مردم ایران از آشنایی با این نوع موسیقی محروم ماندند. گرچه در ایران، پیوند شعر با موسیقی بسیار قوی است، اما این امر نمی بایست تا به این درجه مانع از تجلی موسیقی بدون کلام شود. جای بسی تأسف است که فرمهایی از موسیقی بدون کلام از قبیل پیش درآمد و رنگ، که سابقاً، به خصوص از زمان درویش خان، مرسوم بود به تدریج رو به اضمحلال رفت. خالقی در کتاب «موسیقی ایرانی» در این زمینه چنین می گوید: «پیش درآمد و رنگ تقریباً منسوخ شده است. گاه به گاه نمونه هایی از این موسیقی با یکی از ارکسترهای هنرهای زیبا در تلویزیون اجرا می شود و یا ارکستر "گل های رادیو" قسمتی از چند آهنگی از این نمونه را که ضبط کرده، پخش می کند ولی به سازندگان آهنگ میدانی برای کار در این زمینه داده نمی شود و به همین جهت نمونه کم است و هنوز موسیقی ما در خدمت شعر است و استقلال خود را به دست نیاورده است» (۲۵). در حالی که دیدیم چگونه علینقی وزیری بیش از ۶۰ سال پیش، در این زمینه پیشتاز بود و آن همه آثار جاودان آفرید، اما متأسفانه این نوع موسیقی رواج پیدا نکرد و موسیقی ملی ایران به تدریج دستخوش مصائب و گرفتاریهایی گردید. گرچه موسیقی بدون آواز، به شیوه همناواری گروهی در هیأت یک ارکستر، مورد توجه مسئولان موسیقی کشور نبود، اما تکنوازی سازهای مختلف، به همت و با پشتکار نوازندگان آنها، در برنامه های رادیو ایران کم و بیش ادامه یافت. در رادیو برنامه هایی برای ساز تنها (سولو) وجود داشت و برخی از استادان زبده، در دستگاهها و مایه های مختلف موسیقی ایرانی، بداهه نوازی می کردند. در زمینه نوازندگی سازها نیز شماری از استادان با تربیت شاگردانی - ولو به تعداد بسیار اندک - موسیقی ایرانی را در این زمینه حفظ کردند.

در رشته تارنوازی، گرچه بعد از استاد علینقی وزیری سبک خاص او، به علت پیچیدگی و نیاز داشتن به تبخّر و تخصص فوق العاده، در میان نوازندگان تار، که بیشتر به ساده نوازی علاقمند بودند، چندان مورد استقبال واقع نشد، هنرمندانی نظیر علی اکبر شهنازی و عبدالحسین شهنازی - فرزندان آقا حسینقلی - مرتضی نی داوود، موسی معروفی (که از شاگردان درویش خان و کلنل وزیری بود و با گردآوری ردیف میرزا عبدالله و یادداشتهای وزیری، ردیف موسیقی ایرانی بسیار ارزنده ای تهیه و تنظیم نموده که مورد استفاده هنرجویان است)، لطف الله مجد، که نوآوری و زیبایی در نوازندگی تار ایجاد کرد، جلیل شهناز، فریدون حافظی، یدالله طاهرزاده، فرهنگ شریف و... هر یک با شیوه و کیفیت خاص خود، در طول سالیان دراز تأثیرات ارزنده ای در فرم و حالت نوازندگی این تار به جا گذاشته اند.

در نوازندگی ویلن باید در درجه اول از استاد بی همتا ابوالحسن صبا، از شاگردان برجسته میرزا عبدالله و درویش خان و «گل سرسبد» مدرسه موسیقی کلنل وزیری و دست پرورده خاص او، یاد کرد. ذکر خدمات و مساعی این هنرمند بزرگ، در این مختصر امکان پذیر نیست. وی بانی و مبتکر نوازندگی ویلن ایرانی به سبک امروزی است و بسیاری از بهترین ویولونیستهای معاصر ایران به نحوی مستقیم یا غیرمستقیم از شاگردان او به شمار می آیند. از آن جمله از علی تجویدی، پرویز یاحقی، رحمت الله و حبیب الله بدیعی، مهدی خالدی، همایون خرم و بسیاری دیگر می توان نام برد که هنر خود را مرهون و مدیون استاد صبا می دانند. صبا در بسیاری از سازهای دیگر از قبیل سه تار، ضرب و سنتور نیز تبخّر خاصی داشت و برای هر یک از آنها هم دستورهای برای نواختن تألیف کرد. استاد حسین تهرانی، نوازنده چیره دست و یگانه تنبک، و استاد فرامرز پایور، نوازنده چیره دست سنتور، در زمره شاگردان او هستند. در سایر سازها نیز باید از نامدارانی چون احمد عبادی، استاد بی نظیر سه تار و تنها یادگار «خاندان هنر»، استاد حسن کسایی، نوازنده بی همتای نی که حیات و ارزش خاصی به این ساز عجیب داد، استاد علی اصغر بهاری، کمانچه نواز بسیار برجسته، که به یمن تلاش او این ساز مهجور مجدداً در گستره موسیقی ملی جایگاه واقعی خود را بازیافته و نیز از شادروان رضا ورزنده، نوازنده چیره دست سنتور، نام برد که همگی در آسمان موسیقی ایرانی خوش درخشیدند. طبعاً ما در این جا صرفاً به ذکر نام هنرمندانی که در طول سالیان گذشته در جامعه فرهنگی ایران مطرح بوده اند، اکتفا کرده ایم.

لازم به یادآوری است که شکلی از موسیقی بدون کلام نیز، در دو دهه اخیر، در کنار کار فیلم سازی و به عنوان موسیقی متن فیلم در ایران پا به عرصه حیات گذاشت. سابقاً، به دلیل صامت بودن فیلمها، در سالنهای سینما، معمولاً ارکسترهای کوچکی در حین نمایش فیلم، قطعاتی را به صورت زنده همراه با فیلم می نواختند. مثلاً کلنل وزیری در همان سالن سینمایی که از آن صحبت شد، ارکستری از جواد معروفی، عبدالعلی وزیری و یکی دو تن دیگر از شاگردانش تشکیل داده بود که مطابق با فضا و حالت صحنه های فیلم، قطعاتی را می نواختند. به تدریج و با اقتباس از فیلمهای خارجی، ضرورت موزیک سازی برای فیلمهای فارسی به میان آمد. موسیقی این فیلمها، معمولاً براساس تمهای ایرانی یا محلی، با ارکسترهای تقریباً هارمونیزه و بهره گیری از چند آلت موسیقی ایرانی در کنار سازهای اروپایی، تهیه و تنظیم می شد. برخی از هنرمندانی که در این زمینه آثاری ساخته اند عبارتند از: مرتضی حنانه، منفردزاده، احمد پژمان، اسماعیل واثقی و محمد شمس. متأسفانه این موسیقی به تدریج از جوهر هنریش تهی شد و به سرعت رو به ابتذال گذاشت.

تصنیف سازی

تصنیف و ترانه سازی، یکی از اساسی ترین بخشهای موسیقی ملی ایران است. تصنیفهایی که از قدیم به یادگار مانده اند، بسیار زیبا و دلنشین می باشند و اغلب آنها در برنامه های رادیو، به خصوص برنامه گلهای رادیو ایران، به طرزی مناسب تنظیم و بازسازی و ضبط شده اند. برخی از این آهنگها از گذشتگانی چون شیدا، عارف، درویش خان و کلنل وزیری و بعضی بسا قدیمی تر، به ما رسیده اند. بعضی نیز توسط آهنگسازان معاصر ساخته و اجرا شده اند. به عنوان مثال زنده یاد استاد مرتضی محجوبی آثار جاودانه ای آفریده که می توان از ترانه «کاروان» یا «من از روز ازل» (که با صدای گرم و دلنشین روانشاد استاد غلامحسین بنان خوانده شده) یاد کرد. روح الله خالقی، که او را به حق باید برجسته ترین رهرو راه وزیری دانست، چه بسیار آهنگها و تصنیفهای به یادماندنی ساخته که بر تارک موسیقی ایران می درخشند. هنرمندان دیگری چون مشیر همایون شهردار، جهانگیر مراد، مرتضی خان نی داوود، ابوالحسن صبا، جواد معروفی، محمدعلی امیرجاهد، مهدی مفتاح، حسینعلی ملاح، علی تجویدی، رضا محجوبی، مجید وفادار، حسین و پرویز یاحقی، حبیب الله بدیعی، همایون خرم، فرامرز پایور، فریدون حافظی و بعضی دیگر در سالیان دراز، ترانه ها و آهنگهای دلپذیری برای خوانندگان مختلف رادیو تلویزیون و اداره کل فعالیتهای هنری فرهنگ و هنر ساختند. البته سطح کار و کیفیت سازندگی آنها با یکدیگر متفاوت بود، ولی به هر حال غالب ترانه هایی که در کادر موسیقی ملی ایران ارائه می شد، توسط این هنرمندان ساخته و ضبط گردیده اند. هم چنین لازم است به ترانه سرائانی که سالیان دراز به کار ترانه سرائی مشغول بوده و گاه آثاری درخشان از خود به یادگار گذاشته اند، اشاره مختصری بکنیم. شیدا و عارف، چنان که قبلاً گفته شد، اشعار تصنیفهایشان را خودشان می ساختند، در این گونه موارد، از آن جا که سراینده شعر و آهنگساز یک نفر بود، پیوندی بسیار طبیعی در تلفیق شعر و موسیقی پدیدار می شد. از دیگر ترانه سرائان بزرگ باید از ملک الشعرای بهار یاد کرد که ترانه های بسیاری سروده است. او برای کلیه آثار درویش خان - به استثنای یک تصنیف - شعر ساخت و ترانه معروف او، به نام «مرغ سحر»، که بر روی آهنگی از مرتضی نی داوود می باشد، همیشه در خاطره ها زنده است. هم چنین باید از دکتر گل گلاب، که برای آهنگهای وزیری شعرهای نغز و دلچسبی می سروده، یا متأخرانی چون رهی معیری و عده ای دیگر یاد کرد که مجال نام بردن از همه آنها نیست.

بدیهی است که همه این هنرمندان، نمایندگان جریانی بودند که موسیقی ملی ما را رشد می دادند و به پیش می بردند. اما در کنار این جریان پیشرونده و سازنده، جریان موسیقی دیگری نیز از چندین سال پیش، به طور رسمی و با حمایت وسیع دولتی، در ایران شکل گرفت. این موسیقی بازاری که به موسیقی «روز» هم معروف بود، اهدافی صرفاً کاسبکارانه و تجارتي داشت و مبانی و پایه های فرهنگی و به طور اخص موسیقی ایرانی را به شدت در معرض تهدید و تخریب قرار می داد. توجه خاص سرمدمداران فرهنگی رژیم گذشته به این موسیقی، طبعاً راه را برای همه گیر شدن آن می گشود. به این ترتیب بود که برجسته ترین موسیقیدانهای ایران کم کم از صحنه حذف شدند، ارکسترهای خوب، یکی پس از دیگری، تجزیه و کوچک و بالاخره منحل گردیدند و در آخر «ارکستر بزرگ گلهای» نیز از توان افتاد. با بی توجهی به هنرمندان و بستن میدان عمل برای آنها، می خواستند در پهنه موسیقی ایرانی خدمتی بکنند، شرایط برای ظهور هنرمندان جدید و بروز خلاقیتها، بیش از پیش رو به وخامت گذاشت. اما در عوض، این موسیقی، که از قضا نه هیچ ربطی به موسیقی ملی ایران و نه هیچ پیوندی با موسیقیهای اصیل هیچ جای دیگر داشت، می رفت تا همه دستاوردهای سابق را در خود محو و نابود کند و از طرف دیگر گوش مردم را به شنیدن کارهای من درآوردی، بی ریشه و بی محتوا عادت بدهد. خالقی معتقد بود که «حتی بعضی از نغمه سازان، بدون این که به عواقب وخیم این بی توجهی بیندیشند، از موسیقی ملل دیگر تقلیدهای ناروا کرده، ضمن آثار خود می گنجانند... وقتی بخواهیم این نوع موسیقی را تجزیه و تحلیل کنیم، معلوم نیست چه نامی باید بر آن بگذاریم. کنگره موسیقی یونسکو که در آغاز سال ۱۳۴۵ در تهران تشکیل شد، آن را موسیقی "دورگه" نامید و توصیه کرد که هنرمندان ایرانی به حفظ و صیانت موسیقی ملی خود علاقه بیشتری نشان دهند و ادارات و مؤسساتی که موسیقی پخش می کنند، از انتشار این موسیقی که سبب تباهی موسیقی اصیل ماست جلوگیری کنند. ولی این توصیه ها اثر نبخشید و تفنن و تقلید هم چنان ادامه دارد... در نتیجه باید گفت که چند سال است موسیقی ما دچار بلاتکلیفی و سرگردانی است و معلوم نیست چگونه و چه زمان راه صحیح پیدا خواهد شد و چه وقت هنرمندان ما در راهی قدم خواهند گذاشت که از خس و خاشاک تقلیدهای ناروا پاک باشد» (۲۶). بگذارید کلام آخر را هم از زنده یاد خالقی نقل کنیم: «حالا با این که باید ترقی کرده باشیم، مثل این که به انحطاط رفته ایم: آهنگهای کنونی آن شور و جذبه را ندارد، اشعار هم دور از لطف و مفهوم است. کمتر کسی نیز می تواند بخواند. خوب رادیو هست، هر وقت خواستیم پیچش را باز می کنیم، اما حیف که اکثر خارج می خوانند. تصور نکنید گفته من است، از زبان همه کس می شنوم. اما مثل این که متصدیان این دستگاه هم از بس آهنگ

- ۱۶ - منبع ۱۳، صفحات ۱۹۲ تا ۲۱۲.
- ۱۷ - همان جا، صفحه ۱۹۸.
- ۱۸ - همان جا، صفحه ۱۹۹.
- ۱۹ - امروز البته سبک خوانندگی بسیار پیشرفت کرده، ولی دچار اشکالات و ضعفهای دیگری شده است.
- ۲۰ - منبع ۱۳، صفحه ۲۰۰.
- ۲۱ - همان جا، صفحات ۲۰۱ و ۲۰۲.
- ۲۲ - همان جا، صفحات ۲۳۵، ۲۳۶.
- ۲۳ - همان جا، صفحات ۲۶۹ تا ۲۷۱، به نقل از نشریه کوچکی که در تیر ماه ۱۳۰۴ به نام «هدیه دوستانه» از سوی سعید نفیسی و چند تن دیگر منتشر و به وزیری تقدیم شد.

- ۲۴ - همان جا، صفحه ۳۳۴.
- ۲۵ - منبع ۲، صفحه ۱۱۷.
- ۲۶ - همان جا، صفحه ۱۱۹.
- ۲۷ - منبع ۱، صفحات ۹۶ و ۹۷.

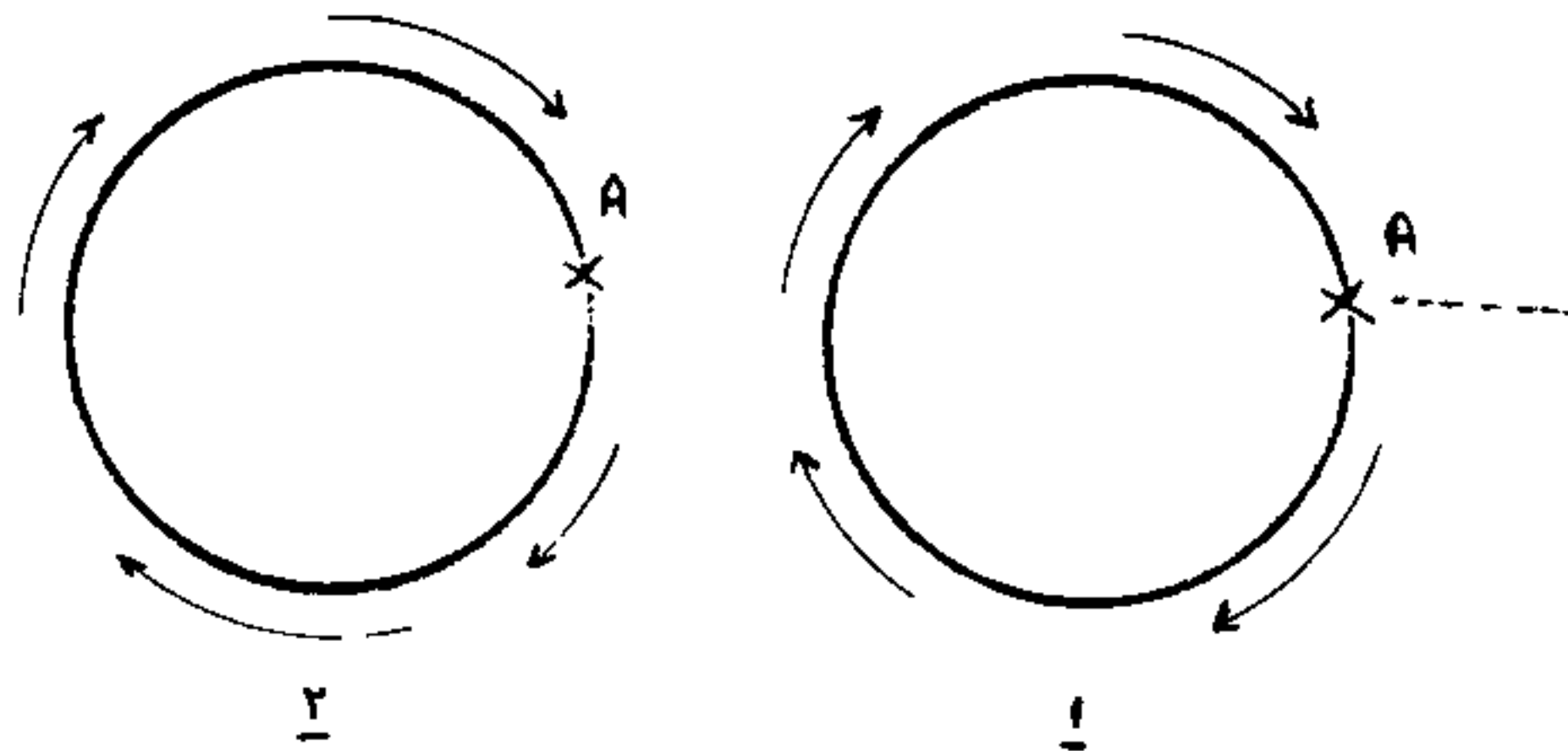
بیرویه شنیده‌اند، گوششان خارج شده است و از کسی هم که گوشش درست باشد چاره‌اندیشی نمی‌کنند. نتیجه این است که من و شما هم باید این صداها را ناموزون را بشنویم. همه می‌دانند عیب از کجاست. همه هم می‌خواهند نواقص مرتفع شود. پس چرا درست نمی‌شود؟ یا تنبلیم و بی‌علاقه، یا ناتوانیم و بی‌اختیار» (۲۷).

این، وضع موسیقی ما در دوران گذشته تا سرنگونی رژیم شاه بود. آن چه پس از روی کار آمدن رژیم ضدانسانی و فرهنگش خمینی بر سر موسیقی ملی ایران آمد، فاجعه‌یی است که پرداختن به آن را به فرصت دیگری واگذار می‌کنیم.

منابع و توضیحات:

- ۱ - روح‌الله خالقی، سرگذشت موسیقی ایران، بخش اول، صفحه ۲۳.
- ۲ - روح‌الله خالقی، موسیقی ایرانی، فصل تعلیمات موسیقی.
- ۳ - خالقی در کتابها و رساله‌های مختلف، از این خاندان به همین عنوان یاد کرده است.
- ۴ - منبع ۱، صفحه ۱۰۳ (به نقل از کُنت دوکوبینو، سه سال در ایران، ترجمه ذبیح‌الله منصوری، ص ۲۴).
- ۵ - کلیات دیوان عارف قزوینی، صفحات ۳۶۹ و ۳۷۰.
- ۶ - روح‌الله خالقی، نظری به موسیقی، صفحه ۳۰۲.
- ۷ - برای توضیحات بیشتر به منبع ۱، مراجعه کنید.
- ۸ - منبع ۵، صفحه ۳۳۴.
- ۹ - همان جا، صفحه ۳۳۱.
- ۱۰ - همان جا، صفحات ۱۰۳ تا ۱۰۶.
- ۱۱ - همان جا، صفحه ۴۲۴.
- ۱۲ - همان جا، صفحه ۳۳۴.
- ۱۳ - برای آشنایی دقیقتر با زندگی کلنل علینقی وزیری رجوع کنید به: روح‌الله خالقی، سرگذشت موسیقی ایران، بخش دوم.
- ۱۴ - خطابه‌های وزیری بعداً توسط سعید نفیسی در کتاب «در عالم موسیقی و صنعت» گردآوری و تنظیم شد.
- ۱۵ - در آن ایام، به جای هنر از واژه صنعت و درست به همان منظور و معنی استفاده می‌کرده‌اند.

شمردن کرده بودم، پیدا می‌کردم، و آن وقت، کار، دیگر، تمام بود.
به این صورت:



۱- A: نقطه شروع شمارش

۲- A: نقطه پایان شمارش

شکل شماره یک

به طوری که ملاحظه می‌شود:

تعداد حلقه‌ها = A — A

و احتمال قریب به یقین می‌رفت که مردم هم برای تشویق من، در حین انجام عمل، نتیجه محتوم را، در قالب شعار زیر، سمبلیزه کنند:

۱... ۲

تعداد

حلقه‌ها

و البته اگر منتقدین یا منقدین ادبی، به این شعار، به لحاظ عدم رعایت دقیق قواعد شعری، از جمله ساده‌ترین این قواعد، یعنی وزن، خرده می‌گرفتند، می‌شد شعارهای مردمی دیگر را، که از این نظر دست بالایی نسبت به شعار محتمل مزبور ندارند، به آنها یادآوری کنم، و اگر قانع نشدند از ادبیات عامیانه برایشان مثال بیاورم، و اگر باز هم آلا و آما کردند، به عنوان اتمام حجت، گریزی هم به مکتب «پوپولیس» بزنم و، بعد، اگر هم چنان حرفهای نامربوط زدند، به سونیت آنها یقین کنم و، از آن جا که انتقاد باید با حسن‌نیت باشد و نه با سوء نیت و به قصد

انسان، ارشمیدس، و رادیکالیسم

محمدعلی اصفهانی

یک دایره بود، که توی آن یک دایره بود، که توی آن یک دایره بود، که توی این دایره، یک دایره بود، که توی آن یک دایره بود، که توی آن، یک دایره بود، که توی این دایره، یک دایره بود، که در مرکز آن، یک دایره بود، که در مرکز این دایره، یک حاجی فیروز ایستاده بود، که توی دستش یک دایره بود، که توی آن، یک دایره بود، که چند تا حلقه داشت، که در هر حلقه، یک دایره بود، که توی آن یک دایره بود، که توی آن یک دایره بود، که توی این دایره، یک دایره بود، که توی آن، یک دایره بود، که توی این دایره، یک دایره بود...

من هیچ وقت نتوانستم تعداد حلقه‌های دایره حاجی فیروز را بشمارم؛ چون همیشه، و از هر جا، که شروع به شمردن می‌کردم، دوباره می‌رسیدم به همان جا که از آن جا شروع به شمردن کرده بودم. و تا می‌خواستم ببینم که به آن جا که از آن جا، شروع به شمردن کرده بودم، رسیده‌ام یا نه، دایره حاجی فیروز هم، بی‌اعتنا به مسئولیت خطیر من، در دست حاجی فیروز، نمی‌دانم چند بار چرخیده بود.

تا این جای قضیه، اگر چه اصلاً آسان نبود، اما آن قدرها هم که عناصر عافیت‌جو و مسئولیت‌گریز فکر می‌کنند، غیرممکن نبود. چون می‌شد که بالاخره بعد از چند، یا چندین، یا چندین و چند، و یا چند چندین، یا چندین چندین بار شمردن، و عادت دادن نگاه، بالاخره، یک علامت مخصوص — حالا هر چه قدر هم نامحسوس — و به نوعی قابل تشخیص، در اولین حلقه‌یی که از آن جا، شروع به

کارشکنی، مشت محکمی به دهان یاوه‌گوشان بکوبم.

اما مشکل، این بود - و من این را بعد از مدتی متوجه شدم - که خود حاجی فیروز هم، با دایره چرخان خودش در دست، روی دایره‌یی که خودش در مرکز آن قرار داشت می‌چرخید، ولی حرکت او با دایره مزبور، و حرکت دایره مزبور با دایره قبلاً مزبور، و حرکت دایره قبلاً مزبور با دایره قبل از قبلاً مزبور، و حرکت دایره قبل از قبلاً مزبور با دایره قبل از قبلاً مزبور، هیچ‌کدام با هم «میکس» نبودند.

من گر چه به اندازه ضرورت، و در حد نمره قبولی، بدون نیاز به استفاده از حق قانونی «تک ماده» - که آن را برای نمره انضباط و حرف شنوی نگه داشته بودم و داشته‌ام و خواهم داشت - فیزیک و مکانیک بلدم، اما، قوانین علمی شتاب حرکت را فراموش کرده‌ام و نمی‌توانم آن را در این جا برای شما توضیح بدهم. اما فکر می‌کنم که با این قوانین نیز، نه شده است و نه می‌شود که مشکل را تفهیم یا حل کرد.

در حل این مشکل، فیزیک و مکانیک، بیشتر از هندسه، نمی‌توانند کمک کنند. چون خودشان روی هندسه استوارند و، متأسفانه، هندسه هم از خط و سطح و حجمی می‌گوید که متشکل از نقطه‌های بی‌شمار هستند. و نقطه، اصلاً وجود خارجی ندارد.

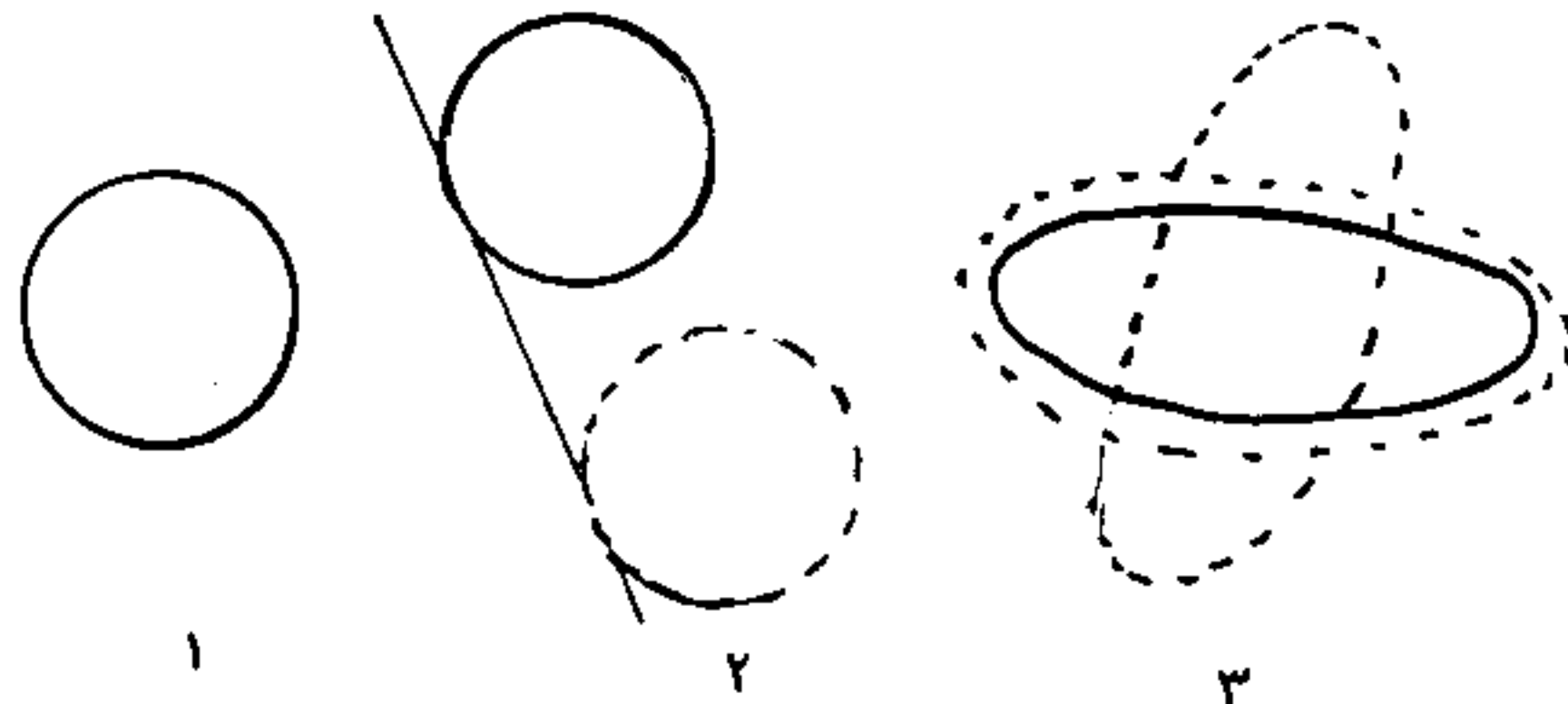
بعضیها، در نقطه زندگی می‌کنند بعضیها در خط زندگی می‌کنند بعضیها در سطح زندگی می‌کنند. و بعضیها هم در حجم زندگی می‌کنند.

اما بعضیها، که یک مقدار بعضی‌ترند، بیرون نقطه و خط و سطح و حجم هستند. دست خودشان نیست. از لحظه آگاهی به خود انسانی خود، یعنی از لحظه خودآگاهی به بعد، به بیرون پرتاب شده‌اند. خود به خود.

سرگذشتها، البته، بیرون، متفاوتند. یکی سیاره‌یی می‌شود سرگردان، و چرخان به دور خودش.

یکی سنگپاره‌یی می‌شود، جذب شده برهوت یک سیاره سرگردان دیگر. سرگردان‌تر از خودش.

یکی خودش را در آغوش فضای جدید غوطه‌ور می‌کند. و یکی از احساس بی‌وزنی می‌ترسد و، مثل سیب پوسیده نیوتن، خودش را به قانون جاذبه زمین می‌سپرد. اما زمین هندسی. یا زمین مکانیکی. یا دیگر خیلی بخواهم به شما تخفیف بدهم، زمین فیزیکی.



۱: زمین هندسی ۲: زمین مکانیکی ۳: زمین فیزیکی

شکل شماره ۲

من، نیوتن را خیلی دوست دارم، اما از ارشمیدس بیشتر خوشم می‌آید. چون درست در لحظه‌یی که به حقیقت آگاه شد و، در خزینه حمام، فهمید که وقتی جسمی وارد مایعی می‌شود، به اندازه وزن مایع هم حجمش از وزن آن کم می‌شود، بی‌اعتنا به این و آن و خوشایند یا ناخوشایند کسی، همان طور لخت و عور، به کوچه و خیابان دوید و فریاد زد:

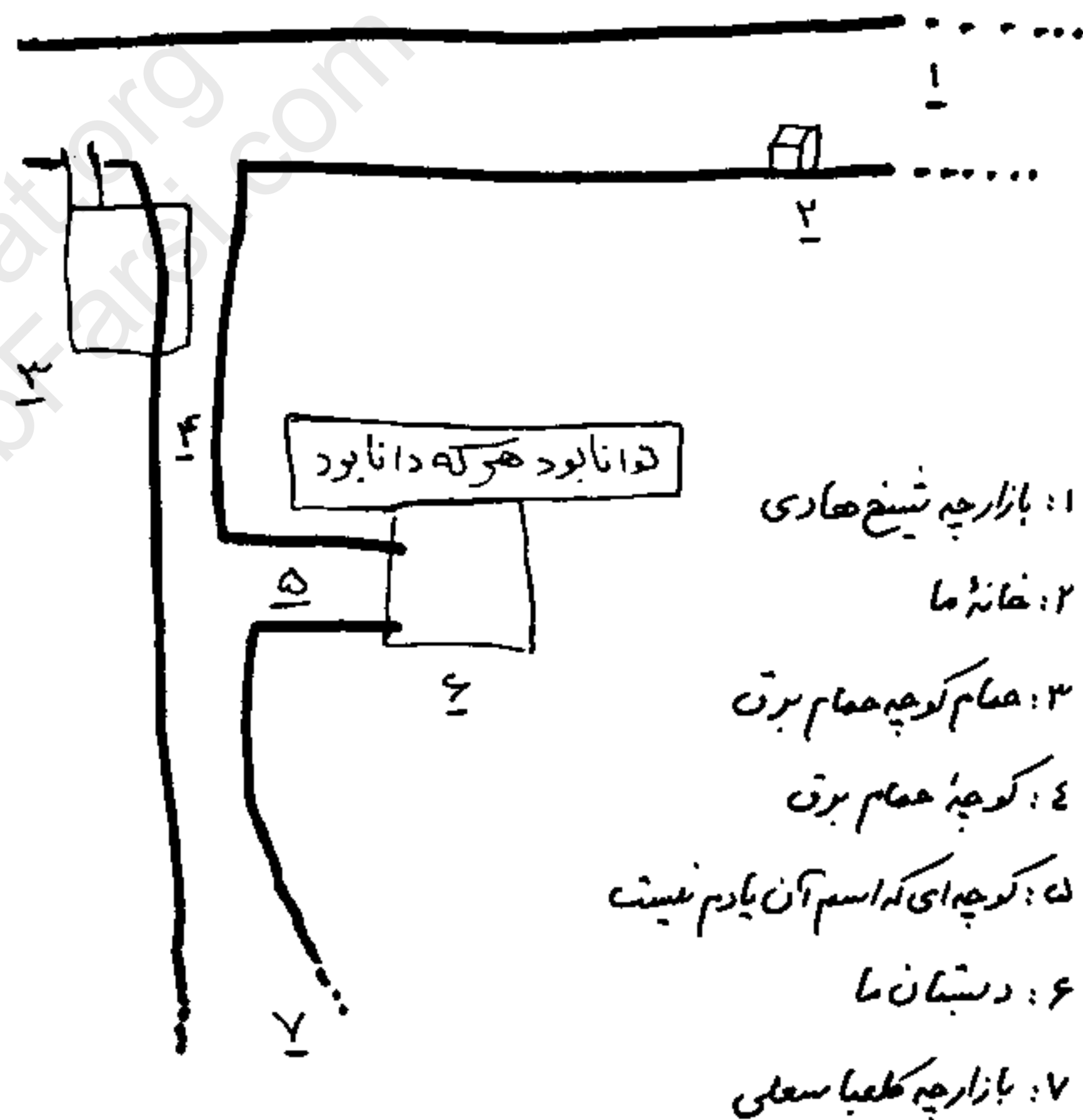
«یافتم! یافتم!»

البته بعضیها می‌گویند که او در موقع کشف، لنگ بسته بود و از این رو مشکل اخلاقی‌یی پیش نیامد. من هم آرزو می‌کنم که همین‌طور بوده باشد. اما مورخین در این باره اتفاق نظر ندارند و عده‌یی از آنها، مخصوصاً با توجه به در دست نبودن دلیل قاطعی دال بر استفاده از لنگ در یونان قدیم، نظر گروه اول را قابل تردید می‌دانند.

و من گر چه می‌توانم آرزوهای خود را، به تبعیت از میرفندرسکی، دارای وجود اما «وجود ذهنی» بدانم و یا آنها را، اگر حقانیت داشته باشند، به تبعیت از شریعتی، حقیقت‌هایی بدانم که باید واقعیت بیابند، اما هیچ آرزویی را نمی‌توانم، به تبعیت از سوفسطاییان، بدون آن که واقعیت یافته باشد واقعیت تلقی کنم و به آن دل خود و دیگران را خوش بدارم و به همین دلیل، بدون ورود به دعوی مورخین در مورد لنگ موهوم یا واقعی ارشمیدس، تا آن‌جا که به سهم خودم برمی‌گردد، اعلام می‌کنم که حتی اگر ارشمیدس در لحظه کشف حقیقت، با عمل خود هنجارهای اجتماعی را درهم ریخته بوده باشد، باز هم از ارادت من نسبت به او

کاسته نمی‌شود.

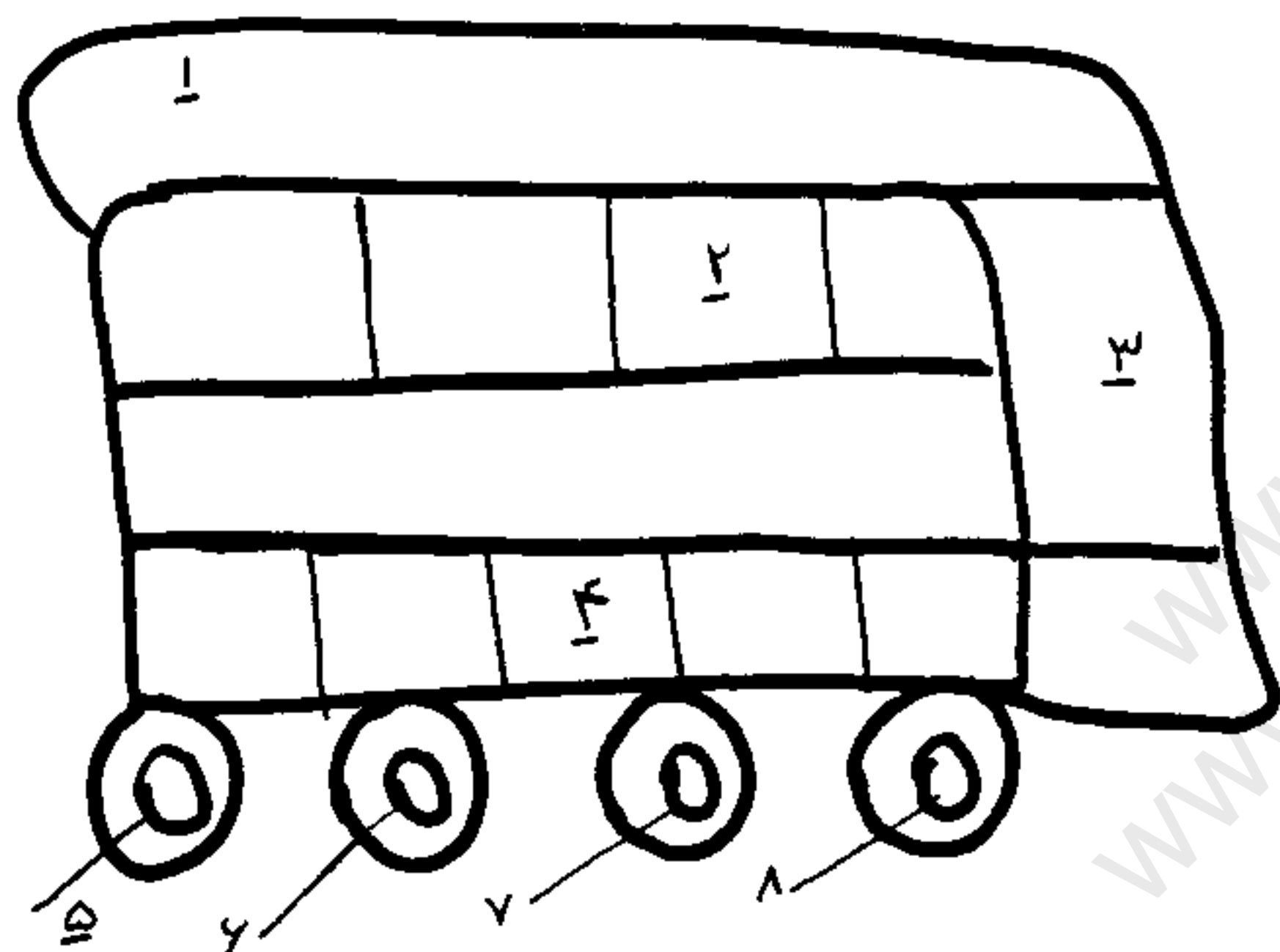
اولین باری که با مکانیک - و تا حدی فیزیک - و یا بر عکس با فیزیک - و تا حدی مکانیک - آشنا شدم، قبل از اولین باری بود که فیزیک و مکانیک خواندم. به نظرم ما از کلاس دوم دبیرستان به بعد بود که فیزیک و مکانیک خواندیم. اما من با اینها توی دبستان آشنا شدم. توی دبستان و جلو در دبستان. اسم دبستانمان یادم هست. اما اسم کوچیه‌ی که دبستانمان در آن قرار داشت را فراموش کرده‌ام. ولی در این مورد تردید ندارم که دبستان ما در کوچیه‌ی قرار داشت که دبستان ما در آن قرار داشت. و این کافی است. کوچیه کوتاهی بود به طول ده، بیست و عرض چهار، پنج متر.



شکل شماره ۳

طرف، تقریباً هم قد و هم سن و سالم بود. همکلام هم بود. یکبار، من را یک خرده نگاه کرده بود و گفته بود: «پسر! تو می‌دونی شکل چی هستی؟» یادم

نیست، اما محتمل است که گفته بوده باشم: «نه»، یا حرف دیگری زده بوده باشم، یا سکوت کرده بوده باشم. و بعد، او، بدون آن که در نگاهش و در حرفش هیچ نشانی از شوخی باشد، در پاسخ من، یا در پاسخ خودش، جواب داده بود: «شکل این اتوبوس دو طبقه‌ها که می‌گن قراره بیاد». هنوز اتوبوس دو طبقه به ایران نیامده بود یا آمده بود ولی نه من و نه او از آمدن آن به ایران خبر نداشتیم. اما او لابد می‌دانست که اتوبوس دو طبقه چه شکلی است. هیچ نفهمیدم - نه آن وقت که هنوز اتوبوس دو طبقه ندیده بودم و نه بعد از آن - که چرا من شکل اتوبوس دو طبقه هستم. یعنی او چرا این طور فکر می‌کند. اتوبوس دو طبقه، این شکلی است:



شکل شماره ۴

من، هیچ این شکلی نبودم.

بعد از آن، دیگر هر روز، هر جا که من را می‌دید، توی کلاس، یا زنگ تفریح، یا این ور و آن ور، یا توی راه خانه - راه خانه هر دو ما از کوچه حمام برق می‌گذشت - به من می‌گفت: «پسر! من می‌تونم تو رو بزمن اما...»

و همیشه، بعد از این «اما» را می‌خورد. شاید بلد نبود جمله‌اش را تمام کند. و شاید هم نمی‌دانست اصلاً به چه دلیلی باید مرا بزند یا به زدن من فکر کند یا فکر کند که می‌تواند مرا بزند، اما...

یکی از همان روزها که باز جمله همیشگی را تکرار کرد، دیگر طاقت نیاوردم و با او دست به یقه شدم.

توی همان کوچه کوتاهی بودیم که مدرسه ما در آن قرار داشت و اسم آن یادم رفته است.

قطعاً بعد از ساعت یک و قبل از ساعت بیست و پنج دقیقه به دو، و احتمالاً بعد از ساعت یک و نیم، بود.

این احتمال را نباید از نظر دور داشت که آن روز به خصوص، به دلیلی از دلایل، از جمله به دلیل عقب بودن ساعت مدرسه، مدرسه بعد از تعطیل ظهر، به جای ساعت معمول یک و نیم، ساعت بیست و پنج دقیقه به دو باز شده بوده باشد.

وقتی که ما به بیست و پنج دقیقه به دو رسیده باشیم، قطعاً از یک و نیم گذشته‌ایم، و بیست و پنج دقیقه به دو، در یک و نیم جا نمی‌گیرد، اما یک و نیم در بیست و پنج دقیقه به دو جا می‌گیرد و به قول مولانا: «چون که صد آمد، نود هم پیش ماست».

به این خاطر است که من برای رعایت احتیاط، و از بیم آن که حادثه در فاصله ساعت یک و نیم تا بیست و پنج دقیقه به دو اتفاق افتاده بوده باشد، قدر مشترک قطعی را از قدر مشترک احتمالی جدا کرده‌ام.

هنوز کلاسهای بعدازظهر شروع نشده بود و در مدرسه هم بسته بود. یکی از معدود دعوای زندگی بود. یعنی تا حالا معدود. بعداً را کسی چه می‌داند؟

حسابی زد و خورد کردیم. یکی او می‌زد و یکی من می‌زدم. بچه‌ها دورمان جمع شده بودند. یکی از بچه‌های یکی از کلاسهای شاید بالاتر، و شاید هم پایین‌تر، از یکی دیگر پرسید: «اسم این پسر چیه؟» و یکی دیگر - درست نمی‌دانم همان یکی دیگر که مورد سؤال واقع شده بود، یا یکی دیگر که از او سؤال نشده بود - جواب داد: «اصفهانی».

آن وقت، آن یکی دیگر که پرسیده بود «اسم این پسر چیه؟» برایم سوت کشید و گفت: «بروو اصفهانی!»
هنوز «بروو»ی او یادم هست.

حتماً من توانسته بودم حریف را حسابی بزمن که او این حرف را می‌زد. شاید هم می‌خواست تشویق کند. شاید هم با طرف خرده حساب داشت و این طوری هم دق دلش را خالی می‌کرد و هم خودش سالم می‌ماند. و شاید هم همه این احتمالات با هم. و شاید هم، اصلاً هیچ کدام اینها نه و یک احتمال دیگر.

چیزهای دیگری هم می‌گفت: این که چه طوری لنگش را بگیرم یا دست چپش را، یا یک لگد بزمن توی مچ پای راستش. ولی متأسفانه چون مشغول دعوا بودم، تمام قضایا را ملتفت نشدم.

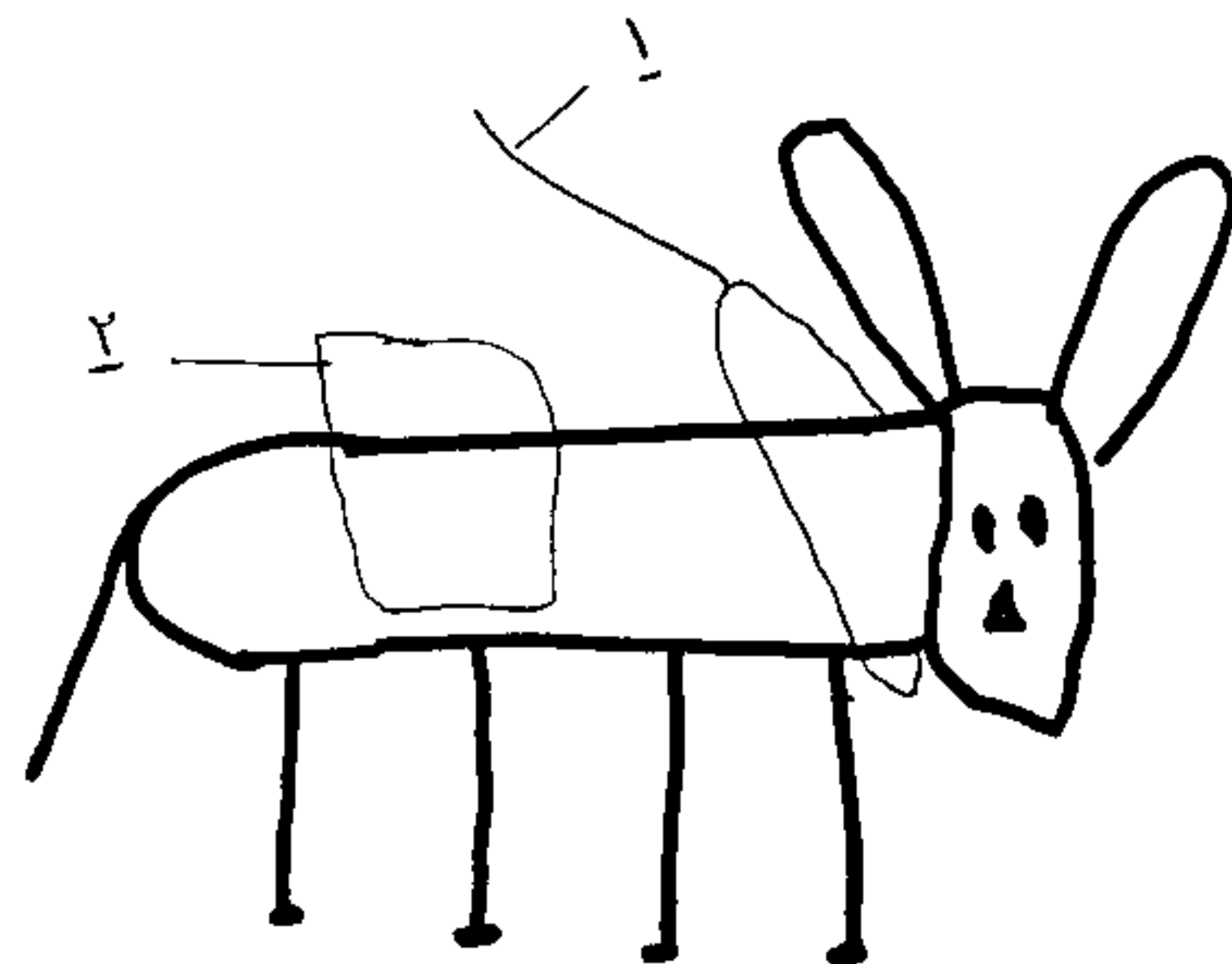
بعدازظهر، آقای چند نقطه داشتیم. اسمش یادم هست، اما مخصوصاً نمی‌نویسم، چون ممکن است خودش یا کسانی که او را می‌شناسند، این نوشته را بخوانند و آن وقت من نسبت به معلم خودم یک جور بی‌حرمتی کرده باشم. همین چند نقطه برایش بس است.

معلم کلاس بالاتر بود، اما هفته‌یی دو ساعت و ده دقیقه، از ساعت دو بعدازظهر تا چهار و ده دقیقه بعدازظهر که زنگ مدرسه می‌خورد (البته بدون احتساب ساعت تفریح و کسر آن از این رقم) به جای معلم کلاس ما، که نمی‌دانم آن دو ساعت و ده دقیقه کجا می‌رفت، به کلاس ما می‌آمد.

هم فحش می‌داد، هم می‌زد. اول از فحش شروع کرده بود و معتقد بود که بچه‌ها هر چه بزرگ‌تر باشند، باید بیشتر فحش بخورند تا یک وقت هوا برشان ندارد.

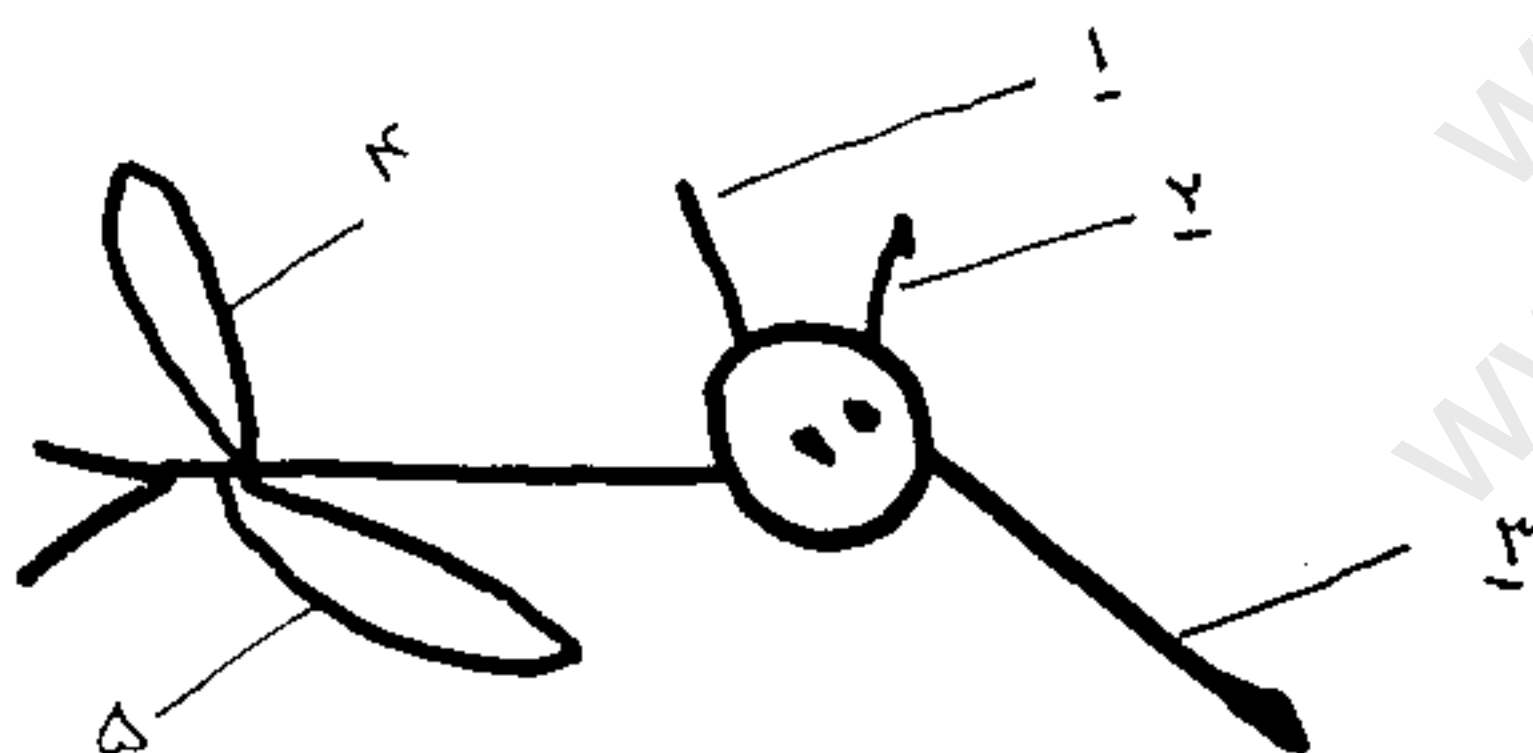
بعد، کم کم، چون فحش کفایت نمی‌کرد، مجبور شده بود شلاق هم بزند. بعداً که در کلاس پنجم معلم تمام وقت ما بود، تقریباً با هم رفیق شده بودیم. ورقه‌های بچه‌های دیگر را می‌داد به من و یکی دو نفر دیگر از شاگرد اولها که تصحیح کنیم. و خودش می‌نشست و روزنامه می‌خواند.

کله‌اش بوی قرمه‌سبزی می‌داد. حرفهایی می‌زد که بعداً فهمیدم مجموعه‌شان به لحاظ تئوریک، به علاوه تبلورشان به لحاظ پراتیک - که گاهی ظاهراً هیچ ربطی به هم نداشتند - یعنی رادیکالیسم، و اگر شما خیلی حساسیت دارید، می‌توانم محض خاطر شما، بر خلاف میل باطنی خودم رادیکالیسم را توی گیومه بنویسم. یعنی رادیکالیسم را به احترام گل روی شما بنویسم «رادیکالیسم».



حیوان مجبور

۱: افسار
۲: پالان و خورجین برای قرار دادن اشیاء مختلف، از جمله کتاب، به مصداق
«چارپای براو کتابی چند» شیخ اجل
شکل شماره ۶



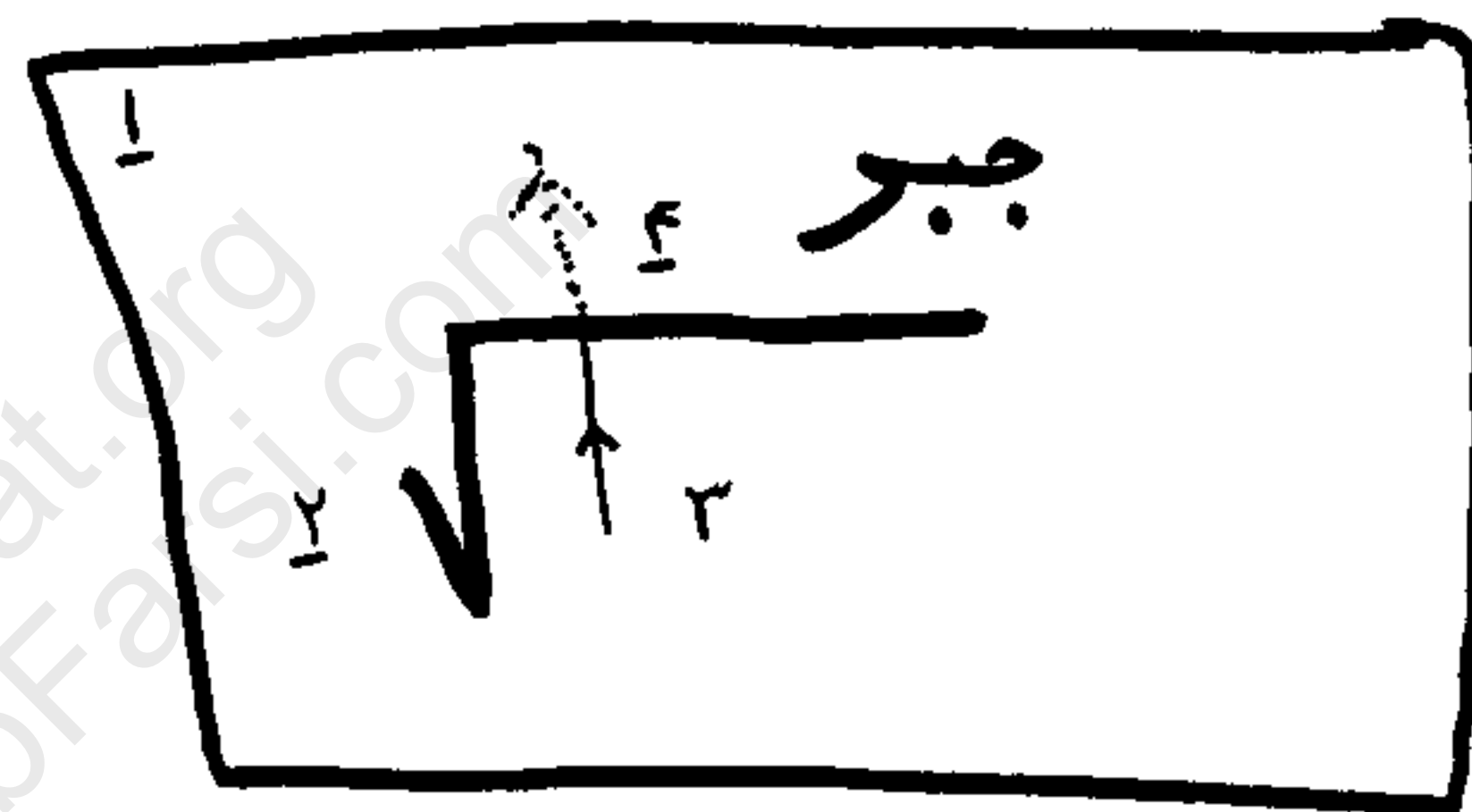
حیوان مختار

۱-۲: شاخک های حسی
۳: خرطوم
۴-۵: بال های اختیار

شکل شماره ۷

فکر می کرد که من رادیکال می شوم.

رادیکالیسم، یعنی رادیکال گرایی، رادیکال هم ریشه و بنیاد تغییرناپذیر است. و ضمناً یکی از نشانه های جبر. اصلاً از شکلش هم معلوم است که نشانه اختیار نیست، بلکه نشانه جبر است.



۳- اختیار بالفعل موجود

۱: تخته سیاه

۴: اختیار بالقوه موجود

۲: رادیکال

شکل شماره ۵

به طوری که در شکل مشاهده می کنید، رادیکال، سقف اختیار است. بعضیها می گویند، انسان حیوانی است مختار جبر و اختیار

بعضیها هم می گویند انسان، حیوانی است مجبور اختیار و جبر

به نظر من باید به اینها گفت که البته شما خودتان ممکن هست که حیوان باشید، اما انسان، حیوان نیست. جبر و اختیار، مال حیوان است، نه مال انسان.

انسان، نه حیوانی مجبور است، نه حیوانی مختار. انسان، حیوان نیست. انسان، وجودی است بیرون جبر و اختیار. حتی وقتی که مجبور باشد، یا حتی وقتی که مختار.

انسان، جبر اختیار است: اختیار ناگزیر: «اراده خودآگاه».

حتی وقتی که از خود می‌گریزد تا اختیار جبر باشد: گریز از اختیار: از جبر ناگزیر بی‌گریز: از سرشت ویژه آدمی!

من این را به شاه عباس هم گفته بودم. سبیل‌هایش را تاب داده بود و آمده بود سر کلاس برای بچه‌ها قیافه بگیرد. یک پونز گذاشتم روی صندلی که رفت توی ماتحتش. اما از خجالتش جیک نزد و تند تند تخته را پاک کرد و درس را شروع کرد. می‌خواستم به هونکر هم همین را بگویم، و تمام مقدمات سفر به آلمان را هم فراهم کرده بودم که شنیدم تنبانش را داده‌اند دستش و فعلاً تا اطلاع ثانوی نمی‌تواند سر کلاس درس جبر حاضر بشود و رادیکال درس بدهد.

این است که فکر کردم یواش یواش بهتر است همه خودمان را آماده کنیم برای ان‌شاءالله برگشتن به ایران. چون من دلم گواهی می‌دهد که تا شب عید، کارها تمام است.

شاید این حرف، آن هم در این آخرین روزهای اسفند، از نظر علمی قابل تشکیک باشد، اما من به علم آن قدرها هم اعتقادی ندارم. قبلاً زیاد به علم اعتقاد داشتم.

شب عید یک ساعت مچی عیدی گرفته بودم که بسته بودمش به دستم و همه‌اش وقت را نگاه می‌کردم. هر دقیقه به دقیقه.

هر کس رد می‌شد، دلم می‌خواست که از من وقت را بپرسد و من هم به او بگویم که چند و چند دقیقه است. اما — نامردها — هیچ کس از من نمی‌پرسید ساعت چند است. دو سه بار هم به دو سه نفر که فکر کرده بودم از من پرسیده‌اند ساعت چند است، ساعت را گفته بودم، و آنها هم یا به من چیزی نگفته بودند و رد شده بودند، یا به من گفته بودند: «کسی از تو ساعت را نپرسیده است که تو می‌گویی ساعت این قدر است و آن قدر».

بعداً فهمیدم همه علیه من توطئه سکوت کرده‌اند. این بود که، آخر سر، خودم تصمیم گرفتم هر یک ربع به یک ربع، ساعت را اعلام کنم.

اما حالا دستکم، به خاطر این که دوران طفولیت را پشت سر گذاشته‌ام، دیگر نفس این را که هر یک چهارم صفحه به یک چهارم صفحه، علمی، علمی بکنم ندارم. سیانتیسیسم برای خودش، روزگاری، بیا و برویی داشت، اما حالا چند قرن از

رنسانس گذشته است و تق علم هم در آمده است.

نه این که علم چیز بدی است. علم چیز خیلی خوبی است و، همان‌طور که می‌دانیم، واضح و مبرهن است که علم بهتر است از ثروت. زیرا اگر ما علم نداشته باشیم و ثروت داشته باشیم مثل کسی هستیم که ثروت دارد ولی علم ندارد. وانگهی اگر یک عالم و یک ثروتمند داخل حمام بشوند، ثروتمند ثروتش را در خانه خودش و در رختکن حمام جا گذاشته است و داخل حمام دیگر ثروتش با او نیست؛ ولی شخص عالم، داخل حمام هم علمش را با خودش دارد و همان‌طور که شاعر شیرین سخن داد بیان داده است:

— وگرنه من کجا و لنگه گیوه؟

چرخ زمان در جاده ابدیت به پیش می‌رود و انسانها را زمانی به رو و زمانی به زیر می‌فرستد. و شب بود و رعد می‌غرید و برق می‌درخشید و ابر می‌گریید و هر کس این منظره را می‌دید آرزو می‌کرد که ای کاش نقاش بودم و می‌توانستم اینها را نقاشی کنم — و درست به همین دلیل است — که ما نتیجه می‌گیریم:

زدانش دل پیر، برنا بود

و از همه اینها گذشته، هنوز تا شب عید چند روز دیگر باقی است و کسی چه می‌داند که تا شب عید چه می‌شود و چه نمی‌شود. و ثانیاً حتی اگر یک ثانیه هم بیشتر به سال تحویل باقی نمانده بود، باز هم من دلم گواهی می‌داد که تا شب عید همه چیز تمام است.

زمان فقط برای کسی وجود واقعی دارد که خودش وجود واقعی ندارد. زمان، واقعیت نیست، بلکه وجودش فقط به اعتبار چیزی است که او بر آن می‌گذرد. اما اگر آن چه زمان می‌خواهد بر آن بگذرد، خودش را به جلو پرتاب کرده باشد و از زمان گذشته باشد، دیگر زمان برای او نه واقعیت دارد و نه حتی اعتبار به واقعیت.

و انسان، پرتابی به جلوست. به جلوتر از خودش. پرتابی به بی‌زمان و بی‌مکان. بیرون نقطه و خط و سطح و حجم.

و بیرون خویش.

و بقیه، فقط نقطه‌چین ردپای اوست که، در پی یافتن خود، به راه افتاده است.

ما، بیرون ردپای خودیم. بیرون بیرون.

بگذار زمان از ردپای ما بگذرد. با کی نیست!

نعمت آزرم

فراقی

به یاد میهن خود هر شب عالمی دارم
به دل شقایق و بردیده شبی دارم

از آن چه می گذرد در وطن به لوح خیال
زدود و آتش و خون نقش درهمی دارم

به لطف مویه این ابرهای بارانی
به هایهای خموشانه همدمی دارم

دمی که صاف شود آسمان، به زخم جگر
ز گرد آبی مهتاب، مرهمی دارم

به جای واژه غم، لفظ دیگری باید
که از فراق بگوید چسان غمی دارم

اگر چه نذر وطن بوده هستی ام، باری
هنوز شیفته جانی به کف همی دارم

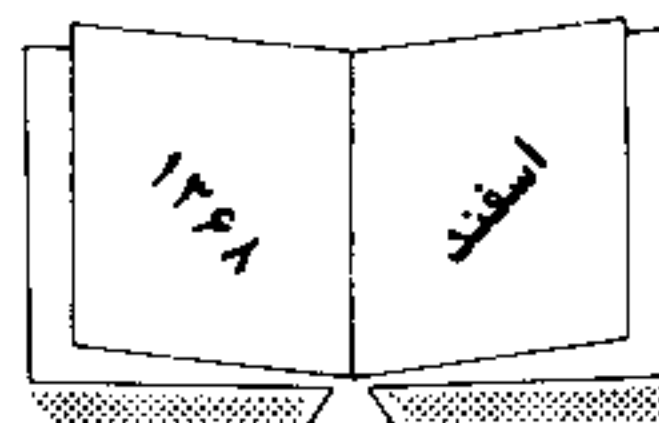
هزار بیژن اگر چند، بسته در چاهند
به خصم گوی که در راه، رُستمی دارم

برای آن که به نام بهشت، دوزخ ساخت
همان از آتش کیفر، جهنمی دارم

خیال روی وطن زنده داردم هر چند
درین شبانه از آن طرح مبهمی دارم

صبا! جبین دماوند را ببوس و بگوی:
دوباره دیدن او را چه عالمی دارم

گاهشمار...



اخبار ایران

مسائل اقتصادی

۸ اسفند (۲۷ فوریه): به نوشته اطلاعات «بر اساس مصوبه شورای عالی کار حداقل دستمزد روزانه کارگران سراسر کشور ۱۷۰ ریال افزایش یافت و از ۸۳۰ ریال به ۱۰۰۰ ریال رسید». این تصمیم از سال آینده به اجرا گذاشته خواهد شد. بنا بر همین مصوبه، «کارگرانی که دارای همسر و فرزند بوده و یا قانوناً متکفل معاش خانواده‌یی باشند (معیل و متأهل) حداقل مزد آنها با احتساب هزینه مسکن، خواربار و عائله‌مندی نباید از ۴۵ هزار ریال کمتر باشد. این مبلغ برای کارگران مجرد نیز، با احتساب موارد فوق، ۳۲ هزار و ۴۰۰ ریال تعیین شده است. میزان پرداختهای غیرنقدی (بُن کارگری) برای

کارگران معیل و متأهل ۷ هزار ریال و مجرد ۳ هزار ریال است که نسبت به قبل تفاوتی نکرده است».

۹ اسفند (۲۸ فوریه): به نوشته رسالت «براساس آمارهای تأیید شده، سالانه حدود هفت هزار هکتار از جنگلهای چهارمحال بختیاری در ارتباط با [تأمین] سوخت ساکنان همجوار جنگلهای این استان از بین می‌رود».

۱۴ اسفند (۵ مارس): به گزارش رادیو رژیم، رفسنجانی در جمع مسئولان و کارکنان «کمیته‌های امداد امام خمینی در سراسر کشور» گفت: «محرومان کشور ما محکوم به محروم بودن تا آخر عمر خود نیستند و علت محرومیت آنان نداشتن کار و سرمایه و ابزار کار است و هدف اصلی باید فراهم آوردن امکانات امرار معاش محرومان از طریق ایجاد کار باشد... در آینده نزدیک همه کارخانه‌ها به اندازه ظرفیت خود تولید خواهند داشت و مواد اولیه این کارخانه‌ها فراوان خواهد شد و در چنین شرایطی از طریق رونق اقتصادی و وفور مواد اولیه و ایجاد کار می‌توان عدالت اجتماعی را برقرار کرد و به رفع

تبعیضهای اجتماعی پرداخت و زالوصفتان را از میان برداشت».

• به گزارش رادیو رژیم روغنی‌زنجان، رئیس سازمان برنامه و بودجه، گفت: «برای افزایش تولیدات صنعتی در کشور ما تلاش داریم تا نظام بوروکراسی را مورد تجدید نظر قرار داده و صنعت را از حاکمیت بوروکراسی آزاد کنیم». وی فروش «واحدهای کوچک و غیر استراتژیک صنعتی را به مردم از عوامل مهم در بهبود وضعیت کمی و کیفی تولیدات صنعتی کشور» اعلام کرد.

۱۶ اسفند (۷ مارس): به نوشته جمهوری اسلامی، صالح‌آبادی نماینده مشهد در مجلس رژیم، گفت: «آن چه را که بنده می‌خواهم خدمت ریاست محترم جمهوری و سایر بزرگان کشور عرض کنم این است که این برنامه یک موانع عمده‌یی را در سر راه خود دارد و این موانع عمده عبارتند از قارونها و سرمایه‌داران بزرگی که در این کشور وجود دارند... بنده از همه بزرگان تقاضا می‌کنم در راستای این فرمان بزرگ امام امت که فرمودند "در اسلام جنگ بین فقر و غنا وجود دارد" دادگاههای ویژه‌یی را تشکیل بدهند و تمام کسانی را که در طی ۱۱ سال اخیر ثروتهای نامشروعی را اندوخته و طرحهای بزرگ را به صورت طرحهای طبقاتی درآورده و مرتباً گلوی مستضعفان و محرومان و طبقات کم درآمد جامعه را می‌فشارند به مجازات برسانند و اموال آنها به نفع فقرا و ضعفا مصادره گردد. در این صورت برنامه پنجساله توفیق خودش را به دست خواهد آورد».

• به نوشته کیهان، ابوالحسن حائری‌زاده، نماینده بیرجند در مجلس رژیم، با اشاره به ثروتهای کلانی که محترمان و گرانفروشان گرد آورده‌اند گفت: «این ۱۹ هزار میلیارد ریال

نقدینگی بخش خصوصی یعنی قدرت پول و اقتصادی چهار برابر بودجه و هزینه‌های عمومی دولت به مراتب بیشتر و قوی‌تر از چهار برابر قدرت پولی بودجه عمومی دولت. مجموع صنایع ملی در وزارت صنایع و مجموعه شرکتهای سازمان گسترش در وزارت صنایع سنگین، ۷۵۰ میلیارد ریال در سال گردش پول و سرمایه دارند و همه شرکتهای صنایع ملی و سازمان گسترش هر چه در طول سال تولید کنند به هر طریق این غول نقدینگی آنها را می‌بلعد».

۲۱ اسفند (۱۱ مارس): رادیو رژیم گزارش داد رفسنجانی در دیدار امروز خود با «وهاجی، وزیر بازرگانی، معاونان، مشاوران، مسئولان و مدیران کل بازرگانی سراسر کشور» با تشریح وضع «نامطلوب حاکم در محیط دادوستد و رواج بازار سیاه و کارهای نامشروع در کشور» گفت: «عمده‌ترین مسأله در به وجود آمدن این گونه کارهای ناعادلانه و غیر منصفانه، کمبودها و برهم خوردن عرضه و تقاضا بوده و ابزار به کار گرفته شده عملاً کارساز نشده و اهداف ما را در بستن دست زالوهای اقتصادی تأمین نکرده است».

۲۴ اسفند (۱۵ مارس): روزنامه جمهوری اسلامی نوشت: «احتکار، کمبود و فروش خارج از ضابطه دارو در شهر فسا هم رایج است. در بقالی و میوه‌فروشی می‌توان سُرنگ، سُرُم و آمپولهای مختلف را زیارت کرد، اما دریغ از داروخانه‌ها و بیمارستانها. آمپولی که داروخانه ۱۰-۲۰ تومان باید بفروشد، در بازار آزاد ۳۵۰-۴۰۰ به فروش می‌رسد که البته تجارت سودآور و پرمفیتی است».

به فکر فرزندان بوده‌ایم... شما حساب کنید، در شرایطی که یک دست لباس ساده پسرانه نزدیک به ۵ هزار تومان تمام می‌شود، چه طور می‌شود حتی برای بچه‌ها هم لباس کامل خرید.

• به گزارش رویتر، حمید میرزاده معاون رئیس‌جمهور رژیم، در سخنانی که از تلویزیون پخش شد گفت، برای شهرها و دهکده‌های ویران شده در خلال جنگ، بیش از ۹ میلیارد دلار مورد نیاز است. وی افزود «سرعت بازسازی بستگی به بودجه دارد اما متأسفانه کمیته برنامه و بودجه مجلس، بودجه تخصیص داده شده از سوی دولت برای بازسازی را نصف کرده است».

مسائل اجتماعی

الف - اعدامها

۱۷ اسفند (۸ مارس): اطلاعات نوشت: «به حکم دادگاه کیفری یک بروجرد، قاتلی به جرم قتل عمد دختر ۱۴ ساله خرم‌آبادی به دار آویخته شد».

۲۰ اسفند (۱۱ مارس): رادیو رژیم گزارش داد «به حکم دادگاههای انقلاب اسلامی، ۳۹ نفر دیگر از سوداگران مرگ امروز در ۱۲ شهر به دار مجازات آویخته شدند».

۲۶ اسفند (۱۷ مارس): روزنامه کیهان نوشت: «قاتلین قوچانی که اقدام به ربودن و به قتل رساندن خانم معلمی کرده بودند، هر کدام ضمن محکومیت به تحمل ۳۷۷ ضربه شلاق به خاطر ارتکاب جرمهای مختلف، با تنفیذ مقامات قضایی کشور به قصاص نیز محکوم شده‌اند که حکم صادره روز شنبه در قوچان به اجرا درآمد».

• به نوشته اطلاعات، یک آدم‌ربا در تبریز اعدام شد.

۲۷ اسفند (۱۸ مارس): روزنامه جمهوری اسلامی نوشت: «به حکم دادگاههای کیفری یک استان گیلان و تأیید شورای عالی قضایی، چهار تن از متهمین به قتل، شرب خمر، تجاوز به عنف، قتل دو دختر نوجوان و آتش کشیدن یک باب منزل مسکونی، به اعدام محکوم شدند. هم چنین یکی از اعضای باند قاچاق بین‌المللی مواد مخدر در باختران گردن زده شد. شخص مذکور طی یک درگیری مسلحانه در باختران، یکی از پاسداران کمیته انقلاب اسلامی را شهید و یک نفر را مجروح نموده و متواری شده بود».

ب - ارباب و سرکوب

اول اسفند (۲۰ فوریه): به نوشته جمهوری اسلامی، یزدی، رئیس قوه قضاییه رژیم، در جمع «مسئولین قضایی کشور» گفت: «با افرادی که امنیت جامعه را مختل می‌کنند، به عنوان محارب برخورد خواهد شد».

۲ اسفند (۲۱ فوریه): رادیو رژیم گزارش داد: «مقتدایی، رئیس دیوان عالی کشور، اعلام کرد متجاوزان به امنیت عمومی و جان و مال و مردم در اسرع وقت محاکمه خواهند شد و به سزای اعمال خود خواهند رسید. مقتدایی تأکید کرد: برای تسریع در رسیدگی به این گونه پرونده‌ها دیوان عالی کشور برای اعزام هیاتهای تنفیذ حکم به سراسر کشور آمادگی کامل دارد. وی از رؤسای دادگستریها و قضات کیفری و دادستانهای شهرستانهای سراسر کشور خواست با سرعت و خارج از نوبت با متجاوزان به امنیت عمومی برخورد کنند».

۵ اسفند (۲۴ فوریه): به گزارش رادیو رژیم، مدیر کل اداره مبارزه با مواد مخدر کمیته انقلاب اسلامی گفت: «طرح مرحله سوم والعادیات از اول اسفند ماه در

سراسر کشور به مرحله اجرا درآمد و به منظور تقویت اجرای این مرحله از طرح، مانور ظفر یک به صورت گسترده و با حضور پاسداران کمیته‌های انقلاب اسلامی در سراسر کشور از امروز به مرحله اجرا در می‌آید. این مانور با بسیج بیش از ۷۵ درصد از امکانات نیرو و استقرار در بیش از ۱۰۵۰ نقطه توسط پاسداران کمیته، به مدت یک هفته ادامه خواهد داشت».

• به نوشته ابرار، سرتیپ انصاری، فرمانده هوانیروز، گفت: «هوانیروز در ۵۵ عملیات منظم و گسترده حضور فعال داشته و ۳۰۰ هزار ساعت عملیات پروازی نیز انجام داده است و علاوه بر آن، حضور مستمر خلبانان هوانیروز در عملیات سرکوب اشرار و ضدانقلاب بر هیچ‌کس پوشیده نیست. وی خواستار تقویت هوانیروز از لحاظ جایگزینی هلیکوپتر و تقویت نیروی انسانی شد».

۸ اسفند (۲۷ فوریه): به نوشته جمهوری اسلامی «در پی اجرای مانور ظفر یک از مرحله سوم طرح والعادیات، پاسداران کمیته انقلاب اسلامی طی ۴۸ ساعت گذشته موفق به کشف ۱۰۳۰ کیلوگرم از انواع مواد افیونی در سراسر کشور شدند و ۱۱۰ تن از عوامل تهیه و توزیع مواد مخدر نیز دستگیر شدند».

• به نوشته جمهوری اسلامی، ۴ انگشت دست راست یک «سارق حرفه‌بی» در حضور جمع کثیری از مردم در محوطه اداره آگاهی تهران قطع شد. محکوم مردی ۳۸ ساله است.

۹ اسفند (۲۸ فوریه): به گزارش رادیو رژیم، در دومین گردهمایی فرماندهان و مسئولان نیروهای انتظامی سراسر کشور مشکل از کمیته انقلاب اسلامی، شهربانی و ژاندارمری، «مسائل و مشکلات امنیتی و انتظامی کشور» در چهار کمیسیون

مختلف مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۱۲ اسفند (۳ مارس): رادیو رژیم گزارش داد پاسداران کمیته با همکاری ژاندارمری کرمان و سپاه زرند و پشتیبانی هوانیروز کرمان، در یک عملیات مشترک در منطقه قائمشهر زرند که ۳۲ ساعت ادامه یافت، یک کاروان «قاچاقچیان و اشرار» را به هلاکت رساندند.

۱۴ اسفند (۵ مارس): رادیو رژیم گزارش داد: «در اولین مرحله از طرح جمع‌آوری مواد محترقه (ترقه) و دستگیری فروشندگان و توزیع کنندگان آن که توسط مأموران پلیس تهران انجام شد، ۳۶ نفر دستگیر شدند».

• رادیو رژیم گزارش داد: «اداره راهنمایی و رانندگی تهران اعلام کرد گروههای ضربت دایره اجرایات راهنمایی و رانندگی تهران از امروز با استقرار در سطح معابر شهر در تمام ساعات روز، مدارک و اسناد اتومبیلها و گواهینامه رانندگان اتومبیلها را کنترل می‌کنند».

• رادیو رژیم گزارش داد در پی اجرای مانور ظفر - ۱ و دستگیری گروهی از معتادان به مواد مخدر، تعداد ۴۰۰ نفر از آنان به منظور بازپروری به اردوگاه [حدیق] در آستارا اعزام شدند».

۱۵ اسفند (۶ مارس): روزنامه جمهوری اسلامی نوشت: «به موجب حکم صادره از شعبه هفتم محاکم کیفری یک همدان، فردی به نام اقبال تیموری، به جرم ارتکاب قطع عمدی دست راست محمد رضائیان تیمور از ناحیه ساعد، به تحمل کیفر قصاص عضو محکوم گردید. حکم صادره در محوطه زندان قصر به مورد اجرا درآمد و دست مجرم از ناحیه ساعد قطع گردید».

۱۶ اسفند (۷ مارس): رادیو رژیم گزارش داد: طی سه روز گذشته ۲۱۳ نفر

از عوامل تهیه و توزیع مواد محترقه (ترقه) دستگیر شدند.

۲۵ اسفند (۱۶ مارس): به گزارش رادیو رژیم یزدی، در جلسه پرسش و پاسخ روحانیون حوزه علمیه قم، گفت: «در صورت تصویت مجلس، دستگاه قضایی با تروریستهای اقتصادی در حد اعدام برخورد خواهد کرد». وی در مورد برخورد با بدحجابی و مبارزه با منکرات گفت: «رسیدگی به این موارد از وظایف دادگاههای انقلاب است که با روشهای مختلف طبق قوانین موجود، با کسانی که ظواهر و شعائر اسلامی را رعایت نمیکنند شدیداً برخورد می‌کند».

۲۶ اسفند (۱۷ مارس): میرلوحی، جانشین فرمانده کل کمیته‌ها، در مصاحبه با رادیو رژیم، در شرح عملکرد کمیته‌ها در سال ۶۸، گفت: «در سال ۶۸ در ۱۸ شهرستان کمیته ایجاد شده، در ۲۳ بخش کمیته تأسیس شده، ۲۱ پاسگاه عشایری درجه یک رسمیت پیدا کرده، ۱۲ پاسگاه عشایری درجه سه رسمیت پیدا کرده، در باب امنیت ما در شرق کشور تحولات مثبتی را داشتیم، خصوصاً پس از تصمیمات ستاد مبارزه با مواد مخدر و ممنوع اعلام کردن بخشی از مرز شرقی، انسداد تنگه‌ها به عنوان خط دفاعی دوم، گشتهای هوایی یگان هوایی کمیته با حمایت هوانیروز، در زمینه تحکیم مسائل امنیتی... در سطح شهر گشتهای ما مراقبتهای امنیتی خودشان را مثل گذشته انجام دادند و در سال جاری پیشرفتهای خوبی صورت گرفته و امسال کشور ما سال آرامی می‌توانیم بگوییم پشت سر گذاشت. امسال ما جذب نیرو را به دو برابر افزایش دادیم».

پ - انتصابات

۱۰ اسفند (اول مارس): به نوشته

جمهوری اسلامی، از سوی عبدالله نوری، وزیر کشور رژیم، ۲ فرماندار جدید معرفی شدند: محمد بغیری، فرماندار دامغان - اکبر درزی‌اسلام، فرماندار صومعه‌سرا - حسن رضائی، فرماندار آستارا - عبدالرضا جمالی، فرماندار اصفهان - عباس خورشیدی‌نازلو، فرماندار مهاباد - احمد مهدوی‌ابه‌ری، فرماندار شاهرود و عبدالرسول شریعتی‌نژاد، فرماندار دشتی.

* به نوشته جمهوری اسلامی «طی حکمی از سوی عبدالله نوری، نماینده ولی فقیه در سپاه پاسداران، حجت‌الاسلام سید علیرضا موسوی لاجوردی به سمت مسئول نمایندگی ولی فقیه در نیروی هوایی سپاه، حجت‌الاسلام شیخ حیدر مصلحی به سمت مسئول نمایندگی ولی فقیه در نیروی زمینی سپاه و حجت‌الاسلام علیرضا محمد خانی به سمت مسئول نمایندگی ولی فقیه در واحدهای ستادی و اداره ستاد کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» منصوب شدند.

۱۴ اسفند (۴ مارس): به نوشته اطلاعات، محسن رضایی فرمانده کل سپاه پاسداران، امین شریعتی را به سمت فرمانده جدید قرارگاه مقدم نیروی زمینی سپاه و سپاه ششم امام جعفر صادق معرفی کرد.

۱۶ اسفند (۷ مارس): به نوشته جمهوری اسلامی، طی حکمی از سوی عبدالله نوری، وزیر کشور رژیم، «حجت‌الاسلام اسماعیل سعادت به سمت مسئول نمایندگی ولی فقیه در نیروی دریایی سپاه منصوب شد».

ت - سایر مسائل

اول اسفند (۲۰ فوریه): به نوشته اطلاعات، کلانتری، رئیس ستاد مبارزه با

مواد مخدر، گفت: «در راستای انجام اقدامات اساسی در زمینه مبارزه با مواد مخدر، این ستاد تاکنون ۸۰ میلیون تومان به سازمان زندانها، ۲۰ میلیون تومان برای بازپروری معتادان و ۱۲۰ میلیون تومان برای راه‌اندازی اردوگاهها پرداخت کرده است».

۲ اسفند (۲۱ فوریه): به نوشته کیهان «هیأت اجرایی انجمن ملی مطبوعات ورزشی تشکیل جلسه داد. در این جلسه در مورد حوادث روز جمعه گذشته در ورزشگاه شهید شیرودی بحث و بررسی شد و مقرر گردید که پس از تحقیقات دقیق‌تر در جلسه هفته آینده بار دیگر موضوع مورد بحث قرار گیرد».

۵ اسفند (۲۴ فوریه): روزنامه جمهوری اسلامی در سرمقاله خود نوشت: «دشمنان انقلاب به درستی دریافته‌اند که دولت آقای هاشمی رفسنجانی در صدد حل مشکلات جامعه به صورت عمیق و اساسی است. چنین کاری به زمان نیاز دارد. دشمنان انقلاب در صدد ناامید کردن مردم و ایجاد بدبینی در میان اقشار مختلف جامعه برآمده‌اند و سخت می‌کوشند تا به هر شکل شده، مانع موفقیت این دولت شوند... دشمن اینک با نیرنگ جدیدی به میدان آمده است... نوبت آن است که دشمنان انقلاب با استفاده از ابزارهای تبلیغاتی خود، چنین وانمود کنند که در کانون خیزشهای مردمی علیه استکبار جهانی، اینک ناراضایتیهایی بروز کرده است. این توطئه را دشمن در نظر داشت بلافاصله پس از ۲۲ بهمن امسال به اجرا درآورد».

* مجله دنیای ورزش نوشت: «روز پنجشنبه (۳ اسفند) که دو تیم پیروزی و ژاندارمری در ورزشگاه آزادی به مصاف هم شتافته بودند، غفوری‌فرد، معاون ریاست

جمهوری و سرپرست سازمان تربیت بدنی، نیز از نزدیک شاهد این بازی بود. بخشی از شعارها عبارت بودند از... "اخلالگر ورزشی اعدام باید گردد" و این صحنه‌ها نشان داد که تماشاگران اصیل ورزش‌دوست فهیم و خوب کشورمان، همیشه و در همه حال، آماده کوبیدن مشت‌های آهنین خود بر دهان استکبار جهانی و اذتاب و ایادیش هستند».

۶ اسفند (۲۵ فوریه): رادیو بی‌بی‌سی گزارش داد «به دنبال حوادث هفته گذشته که با عصبانیت قریب به ۴۰،۰۰۰ تماشاچی به خاطر عدم انجام مسابقه در دو ورزشگاه امجدیه و آزادی شروع شد، اینک گفته می‌شود که انتظامات ورزشگاهها از شهربانی سلب و به دست کمیته‌های انقلاب اسلامی و پاسدارها سپرده شده است».

۹ اسفند (۲۸ فوریه): رادیو رژیم گزارش داد: «در گردهمایی بزرگ فرماندهان و مسئولان سپاه که امروز در حسینیه ثارالله سپاه پاسداران انقلاب اسلامی برگزار شد، رضایی، فرمانده کل سپاه گفت: بعد نظامی وظیفه ما این است که عضوی از این انقلاب و حکومت اسلامی باشیم و بسیج، ذخیره نیروی رزمی و نشانه حضور در جامعه است».

* به نوشته رسالت، رحیم صفوی، قائم مقام فرمانده کل سپاه پاسداران، گفت: «از این پس پرسنل سپاه پاسداران سه نوع لباس خواهند داشت که یکی از آنها لباس رسمی پرسنل است و برای نیروهای بسیجی نیز لباس فرم ویژه‌ای در نظر گرفته شده است».

* روزنامه رسالت نامه کوتاه یکی از طلاب حوزه علمیه قم را چاپ کرده که در آن آمده است: «در بعضی از نقاط قم عده‌ای جوانان برای دختران دانش‌آموز

مزاحمت ایجاد می‌کنند و هنگامی که مردم جهت شکایت به بعضی از کمیته‌های انقلاب اسلامی مراجعه می‌کنند، اقدامی به عمل نمی‌آید و به مردم می‌گویند از این کارها زیاد است.

۱۵ اسفند (اول مارس): به گزارش رادیو رژیم، میرلوحی، جانشین فرماندهی کل کمیته‌ها، گفت: «آخرین مورد واگذاری [انتظامات]، انتظامات ورزشی است که من همین‌جا به همه جوانان ورزش‌دوست این مژده را می‌دهم که کمیته انقلاب اسلامی بنا دارد پاسدار ورزش ایجاد بکند».

• به نوشته جمهوری اسلامی، نوری وزیر کشور رژیم، گفت: «در جریان ماجرای جمعه گذشته، گروهی شکست‌خورده سیاسی با استفاده از اعتراضات طبیعی تماشاگران فوتبال، که به دلیل تعطیلی مسابقات انجام نشده بود، به دادن شعار پرداختند. این افراد که چشم دیدن حرکت پرشکوه مردم در روز ۲۲ بهمن را نداشتند، با استفاده از تعطیلی مسابقات در جمع تماشاگران معترض نفوذ کردند».

۱۶ اسفند (۷ مارس): به گزارش کیهان «گروهی از سپرده‌گذاران صندوق قرض‌الحسنه حضرت ابوالفضل مشهد با اجتماع در مقابل شعب این صندوق و مسدود کردن خیابانها، خواستار استرداد سپرده‌های خود از سوی مسئولین صندوق شدند».

۲۰ اسفند (۱۱ مارس): به گزارش رادیو رژیم، محمد یزدی، رئیس قوه قضاییه رژیم، در جلسه «مشاوران و مسئولان بلندپایه قوه قضاییه» گفت: «در کارهای تبلیغاتی روزنامه‌ها گاهی مشاهده می‌شود که برخی از آنها به طور دانسته یا ندانسته تلاش دارند مسائل حقوقی و قضایی را با مسائل تبلیغاتی پیوند دهند. این شیوه متأسفانه می‌تواند استقلال

دستگاههای قضایی را، که مهمترین اصل برای تحقق عدالت از سوی آن در جامعه است، شدیداً مخدوش کند و تحت تأثیر قرار دهد. اگر شخصی یا شرکتی اقدام غیرقانونی انجام داد، مثلاً کلاهبرداری کرد باید با آن برخورد شود و حقوق مردم و شاکیان از آنها گرفته شود و آنها به میزان خلاف مجازات شوند و تاوان پس دهند. البته فرق نمی‌کند که این مجرم فرد باشد یا شرکت، شرکت مضاربه‌یی باشد یا شرکتهای دیگر».

• به گزارش رادیو رژیم «۸۵ نشریه جدید با ۳۰ عنوان در سال ۶۸ اجازه انتشار گرفتند که سال آینده منتشر خواهند شد».

• رادیو رژیم گزارش داد «اساسنامه مرکز تحقیقات استراتژی کشور، که برای تدوین و تنظیم استراتژی ایران بر مبنای مطالعه و تحقیق در زمینه‌های مختلف تشکیل شده است، به تصویب رئیس جمهور رسید. در طرح تشکیلات این مرکز، ایجاد شورایی به نام شورای تحقیقات به ریاست رئیس جمهور و مرکب از رئیس و معاونین مرکز تحقیقات استراتژی و ۷ نفر از صاحب نظران، به پیشنهاد رئیس مرکز و تصویب رئیس جمهور، پیش‌بینی شده است».

۲۴ اسفند (۱۵ مارس): روزنامه جمهوری اسلامی نوشت: «پنج پلیس وظیفه راهنمایی و رانندگی تهران حین انجام وظیفه مورد هجوم سرنشینان یک وانتبار قرار گرفتند که متأسفانه یک تن از آنان جان خود را از دست داد. سه تن از سرنشینان این وانتبار که اقدام به فروش میوه می‌کردند، به عنوان اعتراض به انجام وظیفه افسر راهنمایی، وی را مضروب کرده و متواری می‌شوند. افسر مذکور با کمک پنج تن از افراد پلیس وظیفه، وانت متخلف را

تعقیب و آن را متوقف می‌سازد. در این هنگام سرنشینان وانتبار با شدت تمام پلیسهای وظیفه را مضروب نموده و با وانتبار از روی تنه یکی از مضروبین که نقش بر زمین شده بود، می‌گذرند. یکی از افراد پلیس وظیفه که وانت از روی پیکر نیمه جانش عبور کرده بود جان خود را از دست داد».

• به نوشته ابرار، رفسنجانی در دیدار با «جامعه اسلامی دانشجویان و هیأت رزمندگان قم» گفت: «ما منطقی‌ترین حکومت دنیا هستیم و ایران آزادترین محیط برای افراد به شمار می‌رود و مردم می‌توانند حکومت را بپذیرند و یا نپذیرند ولی در برابر این همه آزادیها، ما را به اختناق و تروریسم متهم می‌کنند».

۲۷ اسفند (۱۸ مارس): به گزارش رادیو رژیم، یزدی در یک مصاحبه مطبوعاتی رادیو تلویزیونی، در پاسخ به سؤال مربوط به «تبلیغات گسترده امپریالیسم خبری مبنی بر عدم وجود ضابطه در مورد صدور و اجرای احکام اعدام در ایران» گفت: «در قانون قضایی اسلام، مورد اعدام بسیار کم است و حکم اعدام در ایران پس از طی چند مرحله و بررسی دقیق صادر می‌شود». وی در مورد «نحوه برخورد با تروریستهای اقتصادی» اظهار داشت: «ما یک قانونی تحت عنوان اعدام تروریستهای اقتصادی نداریم و این مجلس است که باید ماده واحده یا قانونی را در این مورد تصویب کند و ما هم‌اکنون طبق قانون اصل ۴۹ و قوانین عادی دیگر عمل می‌کنیم».

• به گزارش رادیو رژیم، خامنه‌ای با «عفو و تخفیف مجازات ۱۱۹ نفر از محکومین دادگاههای انقلاب اسلامی شهر اصفهان، بندرعباس، تهران و گرگان» موافقت کرد.

تضادهای درونی

۵ اسفند (۲۴ فوریه): به نوشته رسالت، آذری‌قمی در سخنرانی پیش از خطبه‌های نماز جمعه، با اشاره به این مطلب که «در احکام فرضیه و رساله‌های عملیه، تقلید از امام هم جایز است و آن چیزی که قابل تقلید از میت نیست احکام است»، افزود «هر حکمی که امام صادر کرده‌اند باید به امضای حضرت آیت‌الله خامنه‌ای برسد و معنای آن امام‌زدایی نیست». وی گفت «اطاعت از فرامین امام بزرگوار... باید از طریق آیت‌الله خامنه‌ای بشود والا مشروعیت ندارد». وی افزود «اگر چه امام عزیزمان نیازی به جامعه مدرسین و امضای ۱۲ نفر از مجتهدین نداشتند، معذالک رهبری حضرت امام را ۱۲ نفر امضا کردند، ولی رهبری آیت‌الله خامنه‌ای را متجاوز از ۶۰ نفر از مجتهدین امضا نمودند... با توجه به این که شرط زمان و مکان در صدور حکم مؤثر است، بنابراین در مسائل حکومتی تقلید بر میت جایز نیست و باید از ولی‌فقیه زنده تبعیت کرد... هنوز عده‌یی مقدس‌نما و متحجرین در ذهنشان نرفته است که وقتی امام می‌فرمایند ولی‌فقیه می‌تواند حتی نماز و روزه را تعطیل کند، به خاطر حکومت اسلامی است. رویشان نمی‌شود به امام اعتراض کنند، به من اعتراض می‌کنند... معنای ولایت مطلقه فقیه این است که امروز در تمام امور کشور تنها امر نافذ، فقط امر ولی امر مسلمین، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، است. بنابر این نهادها و ارگانهای کشور، اعم از رادیو تلویزیون، قوه قضاییه، سپاه و ارتش این حرف را نزنند که از امام اجازه داریم و دیگر نیازی

به اجازه آیت‌الله خامنه‌ای نیست. این غیرمشروع است، زیرا حکم خدا را ولی فقیه، با توجه به شرایط زمانی و مکانی، صادر می‌کند.

* به نوشته جمهوری اسلامی، مشکینی، امام جمعه قم، با انتقاد از برنامه‌های رادیو و تلویزیون گفت: «آقایان گردانندگان رادیو و تلویزیون به شما عرض می‌کنم که متدینین این کشور از دست شما ناراحت و ناراضی هستند. شهدا روحشان ناراضی است. بازماندگان شهدا می‌گویند خونهای فرزندانمان دارد به هدر می‌رود».

* به گزارش رادیو رژیم، محمدی، امام جمعه ایلام، در نماز جمعه گفت: «الان باید آن قشری که حزب‌الله است و برای انقلاب جانفشانی کرده، به آنها بها داده بشود. نکنند خدای نخواستہ دلسوزان انقلاب را، حزب‌الله را، دماغ سوخته کنیم و یک عده را تحویل بگیریم که در هنگام گرفتاری و حوادث، اینها بی‌تفاوتها هستند».

۶ اسفند (۲۵ فوریه): اطلاعات متن نامه رئیس ستاد نظارت بر انتخابات را به کروی دربارۀ علل تأخیر اعلام نتیجه مرحله اول انتخابات میاندوره‌یی چاپ کرده است. در این نامه آمده است: «پس از اخذ رأی و شمارش آرا، ابتدا نتیجه اعلام شده از طرف هیأت محترم اجرایی، با نتیجه استخراج شده هیأت محترم نظارت تهران اختلاف داشت. بدین صورت که براساس آرای اعلام شده هیأت اجرایی، دو نفر از کاندیداهای محترم به حد نصاب لازم برای ورود به مجلس محترم رأی آورده بودند، در صورتی که براساس آرای استخراج شده توسط هیأت نظارت می‌بایست سه نفر از کاندیداها که حد نصاب را آورده بودند، به مجلس راه

پیدا کنند. لذا چندین روز کنترل و دقت و تطبیق صورت آرای موجود... به صورت مشترک انجام شد و نتیجتاً مشخص گردید که سه نفر از کاندیداهای محترم حد نصاب لازم را برای ورود به مجلس شورای اسلامی به دست آورده‌اند». در این نامه توضیح داده شده که برای رسیدگی به بعضی شکایتهای رسیده، کنترل آمار و بازبینی بعضی صندوقها لازم تشخیص داده شد و «در بعضی از موارد، اختلاف برداشت از قانون انتخابات» بین هیأت اجرایی و هیأت نظارت نیز وجود داشت. بالاخره «هیأت نظارت تهران با توجه به دلایلی که به هیأت مرکزی نظارت ارائه کرد کار را متوقف نمود و پس از بررسی مدارک و دلایل ارائه شده، هیأت نظارت تهران با تأیید هیأت نظارت استان تهران، مبنی بر ابطال تعدادی از صندوقهای اخذ رأی که در سرنوشت انتخابات مؤثر نبود، صحت انتخابات را تأیید که این نظر نیز به تأیید هیأت مرکزی نظارت رسید». در پایان این نامه یادآوری شده که: «البته مسائل دیگری هم وجود داشت که انتشار آنها در جامعه جز متشنج کردن جامعه اسلامی که نیاز مبرم دارد به وحدت یک پارچه امت حزب‌الله در مقابل شیاطین داخلی و خارجی که لحظه‌یی از فکر توطئه و دسیسه‌های عملی برای از بین بردن نظام مقدس اسلامی فروگذار نیستند، ثمری ندارد».

* به گزارش رادیو رژیم، کروی در جلسه امروز مجلس گفت: «امام خط و راه را ترسیم کرد تا... بار دیگر اسلام آمریکایی حاکم نشود. در این روزها نغمه‌هایی انسان می‌شنود که بسیار تعجب می‌کند و نگران می‌شود که هنوز سال امام نگذشته از این بحثها و صحبتها در محافل مذهبی ما، آن هم از شخصیهایی که هیچ

رابطه با ولایت مطلقه فقیه و مبانی فقهی فقاہت و اسلام ناب محمدی (ص) و اسلام آمریکایی داشت.

باید متذکر شد مشخصه اسلام آمریکایی و تحجر و خشکی، عدم اعتقاد خالصانه به ولایت مطلقه رهبری معظم فعلی است. اگر آیت‌الله خامنه‌ای و رهبری معظم له مورد تأیید امام عزیز است که هست، ایشان دارای ولایت مطلقه است و اگر دارای ولایت مطلقه است، اختیار مجلس و دولت و قوه قضاییه و ارتش و همه چیز کشور را دارد. آیا اساساً ولایت مطلقه برای دو نفر تصور دارد؟! آیا می‌شود هم امام در زمان ما ولایت مطلقه داشته باشند و هم آیت‌الله خامنه‌ای؟... آیا اگر کسی بگوید بعد از رحلت پیغمبر عظیم‌الشان اسلام، تنها علی علیه‌السلام رهبر است و همه باید از او اطاعت کنند به پیغمبر اسلام اهانت نموده است؟ آیا پیغمبر اسلام (ص) کار را تمام نکرد و آن چه برای امت لازم بود تا روز قیامت تبیین نفرمود، پس دیگر با این ترتیب چه نیازی به امام است! تحجر و خشکی همین است. اسلام آمریکایی همین است که عده‌یی به بهانه "حسبنا سنت‌الامام" (رحمة‌الله علیه) عکس و شعار و فرمان رهبری را کنار بگذارند... امام "قده" چرا رهبری را از مرجعیت تفکیک کردند؟ آیا می‌خواستند از مرجعیت استعفا بدهند؟... آیا وصیتنامه امام "قده" این است که تمام احکام من در رابطه با هر کس و هر چیز که هست باید تا روز قیامت اجرا شود؟ مگر نفرمودند در احکام باید شرایط زمان و مکان را رعایت کرد؟... آیا مردم فراموش کرده‌اند که امام توصیه فرمودند: "از قول من به فرزندان انقلابیم بفرمایید که تندروی عاقبت خوبی ندارد، اگر آنان جذب حضرات آقایان جامعه محترم مدرسین نشوند در آینده

انسان انتظار ندارد، گفته می‌شود. مردم ما پیرو امامند... من به آنهایی که پشت این پرده‌ها قرار می‌گیرند، زیر این عباها مخفی می‌شوند دنبال این قضایا هستند، اعلام می‌کنم باید بدانند اسلام ناب محمدی حاکم است... این اسلام ناب برای ما همیشه هست... یاران امام که در رأس مقام معظم رهبری است با همان رشادت از این ارزشها و از این اصول دفاع می‌کنند، دنبالش ریاست جمهوریست هست که بهترین یاران امام دنبال این قضیه‌اند... نیروهای انقلابی آماده‌اند، جو هم همان جو و فضا هم همان فضا است... آنهایی که پشت دارند قضایا را می‌گردانند فکر کنند بوی کباب می‌آید، بوی جلیز کباب نمی‌آید، خر دارند داغ می‌کنند و هیچ خبری نیست... دستورات امام هیچ وقت از کلیت نمی‌افتد».

۷ اسفند (۲۶ فوریه): کیهان نوشت: «انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه علم و صنعت با صدور بیانیه‌یی، ضمن حمایت از سخنان رئیس مجلس، اعلام کرد: انزجار قلبی خویش را از زمزمه‌های شوم متحجرین و کج‌اندیشانی که سعی دارند رحلت امام را نقطه پایان ارزشها و آرمانهای انقلاب القا نمایند، اعلام می‌کنیم و یادآور می‌شویم که این زمزمه‌های شوم و نومیدکننده از حلقوم همان کسانی بیرون می‌آید که در زمان حیات امام هیچ گاه آن حضرت را حجت شرعی نمی‌دانستند و حکم ایشان را مولوی و ارشادی ذکر می‌کردند».

* آذری قمی در روزنامه رسالت نوشت: «به دنبال سخنرانی حقیر پیش از خطبه‌های نماز جمعه تهران، دیروز حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین آقای کروی ریاست محترم مجلس شورای اسلامی مطالبی را ارائه فرمودند که حکایت از کم‌اطلاعی ایشان از فرهنگ امام عزیز و فقیدمان در

گرفتار کسانی خواهند شد که مروج اسلام آمریکاییند... اگر به امام علاقه داریم باید مهمترین وصیت ایشان دایره به انسجام و وحدت را رعایت نماییم... و از مهمترین دستاورد علمی و فقهی و سیاسی ایشان که همانا ولایت مطلقه فقیه است، پاسداری نماییم که این ولایت امروز مربوط به حضرت آیت الله خامنه‌ای است».

۹ اسفند (۲۸ فوریه): به گزارش رادیو رژیم، عیسی ولایی، نماینده تهران در مجلس رژیم، گفت: «به ذهنمان خطور نمی‌کرد که استکبار جهانی و در رأس آنها آمریکا، به این زودی امام‌زدایی را شروع کند و این چنین از تربیون مقدس، از زبان فردی که خود را شاگرد امام می‌نامد، حمله کند. در تربیون نماز جمعه‌یی که باید عملاً عامل وحدت باشد، فقط شعار وحدت بلند می‌شود، اما در عمل نفقه اختلاف و جدایی. خوشبختانه آقای آذری، به خاطر موضعگیریهای ضد و نقیضش در طول این انقلاب، ما را بی‌نیاز می‌کند که جوابی به ایشان داده باشیم و منظره‌کاری و حرفهای بی‌اساس و منطق ایشان، درستی منطق ما را اثبات می‌کند. البته جناب ایشان ضربه‌های بسیاری از امام دریافت کرده است، زیرا در بحث مالیاتها، که ایشان آن را از احکام ثانویه قلمداد می‌کردند، امام بطلان این نظر را اعلام و آن را احکام اولیه خواندند. در طرفداری از سرمایه‌داری، مخالفین را کمونیسم [کمونیست] می‌خواندند و با اعلام نظر امام مبنی بر این که جنگ بین فقیر و غنی باید محفوظ بماند، کینه امام را به دل گرفت. گر چه بعد از هر اظهارنظری از سوی رهبر فقیدمان، آن‌چنان موضع عوض می‌کرد و مدافع می‌شد که همه ما را به فکر جریان آی دزد، آی دزد می‌انداخت. روزنامه‌یی که صاحب امتیازش خود ایشان است، وقاحت

و رذالت را به جایی رساند که مورد عتاب شدید حضرت امام قرار گرفت... معلوم است این کینه امروز این گونه جلوه می‌کند که به دروغ می‌گویند رهبری امام را دوازده نفر امضا کرده‌اند. آیا هدفشان از کوبیدن امام، کوبیدن رهبر فعلی انقلاب نیست؟ شمای که در خبرگان تنفیذ رهبری را از یکی از مراجع عظام می‌خواستید، چگونه امروز می‌گویید تمام مراجع زیر نظر ولی فقیه‌اند؟ آیا هدف رو به رو قرار دادن رهبری با مراجع عظام نیست؟ آیا هدف شما پیاده کردن افکار متحجری که بارها مورد انتقاد و حمله امام قرار گرفت، نیست؟ منتهی چون در زمان امام این امر ممکن نبود، امروز با اعلام این که حرفهای امام دیگر فایده ندارد و باید از رهبری فعلی گرفت و با القای غیرمستقیم این که خودم از رهبر فعلی انقلاب باسوادترم، می‌خواهید این اهداف را پیاده کنید. آیا شما با توسل به رهبر فعلی نمی‌خواهید پیامبر این انقلاب را کنار بزنید؟ چرا تحت این الفاظ موجودیت انقلاب را زیر سؤال بردید؟ آیا شما طرفدار دولتیید؟ شمای که دولت موسوی را آن‌چنان مورد حمله قرار می‌دادید و در روزنامه تحت سرپرستی خودتان، در بحبوحه کاهش قیمت نفت... نوید می‌دادید که دولت ساقط می‌شود، چگونه امروز طرفدار دولت شدید؟ چگونه؟ شماها که همیشه می‌گفتید اگر سرمایه‌دارها آزاد باشند، گرانی و تورم مهار می‌شود و کالا فراوان می‌شود... دیدید که سرمایه‌داران زالوصفت خون محرومین را می‌مکند و به ریش من و شما می‌خندند؟»

* کیهان در مقاله‌یی، در انتقاد از اظهارات آذری قمی، نوشت: «آذری به این سؤال پاسخ بگوید که اگر خط امام به مفهوم اصول کلی اندیشه امام و نه احکام و

فتوای امام، قابل تغییر است، پس چه نیازی بود که امام آن وصیتنامه بلند سیاسی را برای پس از رحلتشان به یادگار بگذارند و بر عمل به آن تأکید نمایند؟... نکته‌یی که در ارتباط با اظهارات تازه آذری قمی بسیار آزاردهنده می‌باشد، این است که برجسب مخالفت با ولایت مطلقه و دولت رفسنجانی از سوی فردی مطرح می‌شود که خود نمونه‌های متعددی در مخالفت با ولایت مطلقه و رهنمودهای امام در گذشته خویش دارد. بدون شک اگر جنابعالی زحمت این مرور را به خود ندهید و هم‌چنان بر مشی ناصواب خود اصرار ورزید، ما این سوابق را منتشر کرده و در معرض مطالعه شما قرار خواهیم داد».

* رسالت نوشت: «با نظر آقای کرباسچی، شهردار تهران، دفاتر بسیج، انجمن اسلامی، نهضت سوادآموزی و امام جماعت شهرداری تهران تعطیل شد. در تماسی با شهرداری تهران کسب اطلاع شد که این تصمیم به دلیل دخالت‌های مستقیم و غیرمستقیم مسئولین دفاتر یاد شده، در امور اجرایی شهرداری اتخاذ شده است... یکی از مسئولین بسیج مستضعفین شهرداری تهران، در گفتگویی با خبرنگار ما، هرگونه دخالت بسیج مستضعفین در امور اجرایی شهرداری را به شدت تکذیب کرد و تأکید نمود: بسیج یک نهاد قانونی است که در شهرداری تهران ۴۵ تا ۴۵ پایگاه فعال و بین ۸ تا ۹ هزار نیروی آموزش دیده آماده فراخوانی دارد. وی از این گونه برخوردها ابراز تأسف کرد».

۱۳ اسفند (۴ مارس): روزنامه جمهوری اسلامی نوشت: «به دنبال برخی حرکات و گفتار تفرقه‌افکنانه، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم با انتشار اطلاعیه‌یی ضمن فراخوانی امت حزب‌الله

به حفظ تحکیم وحدت کلمه، اعلام کرد «افکار عمیق و بلند و رهنمودهای امام در تمام زمینه‌ها به عنوان خطوط جاویدان انقلاب برای همیشه ملاک عمل انقلابی ما خواهد بود».

۱۶ اسفند (۷ مارس): خبرگزاری فرانسه گزارش داد «از یک منبع در مجلس اطلاع حاصل شد که سه تن از نمایندگان مجلس روز چهارشنبه با اعتبارنامه علی‌اکبر محترمی، وزیر کشور سابق، به عنوان نماینده جدید تهران مخالفت کردند... اعتراضی که روز چهارشنبه توسط سه نماینده میانه‌رو مطرح گردید، تشکیل کمیسیون تحقیق مجلس را اجباری می‌کند. این کمیسیون باید ظرف ۱۵ روز دلایل مخالفت را مورد بررسی قرار دهد».

* به نوشته جمهوری اسلامی سیدحسین حسینی شاهرودی، نماینده شاهرود در مجلس رژیم، گفت: «متأسفانه سیمای جمهوری اسلامی روزانه چندین ساعت از وقت کودکان عزیز را در اشغال خود دارد بدون آن که کوچکترین آموزش مثبتی برای این نونهالان و آینده‌سازان جامعه در نظر گرفته باشد، و در طول این برنامه تنها یک اذان مغرب دارد که آن هم به علت آن که معمولاً با قطع برنامه جاری و جذاب کودکان مواجه است، موجب نفرت کودکان از آن خواهد شد. و این جای تأسف است که خبرگوی سیما، در شروع خبر از گفتن بسم‌الله هم ابا دارد».

* به نوشته جمهوری اسلامی سیدرسول موسوی، نماینده اهواز در مجلس رژیم، گفت: «مالکین اصلی نظام ایثارگران انقلابند که با ایثار خون و جان و عضو خود، راه حکومت اسلامی را برای امت محمدی هموار کرده و می‌کنند. خوشرفتاری و توجه به نیازهای مادی و معنوی آنان موجب تداوم انقلاب و حراست

آن از آسیبها و انحرافات است... میدان عمل دادن به آنها در امور دولتی موجب تثبیت و تعمیق ارزشهای والای انقلاب خواهد شد... نباید به بهانه این که ما می‌خواهیم برنامه پنجساله را اجرا کنیم و اینها مانع هستند، هر روز شاهد عزل و بیرون راندن و منزوی کردن تعداد زیادی از آنان باشیم».

۱۷ اسفند (۸ مارس): روزنامه اطلاعات در مطلبی در مورد «اعتراض تعدادی از نمایندگان مجلس به اعتبارنامه سه نفر نماینده جدید تهران»، که در جلسه روز گذشته مجلس رژیم صورت گرفت، نوشت: «این گونه اعتراضها غیر از آن که باعث خستگی و رنجش مردم شود بهره دیگری ندارد، مگر این که بپذیریم تلفیق دین و سیاست که میراث مرحوم مدرس است، دچار استحاله شده و تبدیل به تلفیق دین و خط شده است... پیش از انقلاب در مجالس و معابر دعا می‌خواندیم که خداوند کسانی را بر ما حاکم مکن که بر ما رحم نمی‌کنند. امروز مجلس یکی از محورهای مهم اعمال قدرت و حاکمیت است. کاری نکنیم که بگویند اینان به خودشان هم رحم نمی‌کنند».

۲۰ اسفند (۱۱ مارس): روزنامه جمهوری اسلامی در مقاله‌ی خطاب به بسیجیها نوشت: «مگر ما خود را موظف عمل به وصیت بسیجی بزرگ زمان امام خمینی نمی‌دانیم که فرمود "من در میان شما باشم یا نباشم، نگذارید انقلاب به دست ناهلان بیفتد". اگر این سخن امام را به عنوان بهترین دستورالعمل آویزه گوش کنیم و آن را به منزله یک حکم شرعی بپذیریم، در آن صورت خمودگی، عزلت، گوشه‌گیری، بی‌تفاوتی، دلسردی و... گناه است. حتی اگر مورد بی‌مهری قرار گیریم، کنارمان بگذارند، به بازمان نگیرند، حق

کسی از ایران این تلفن را نموده و خواسته با آبروی امت شوخی نماید، او را به امت اسلام معرفی کنند». وی با اشاره به «خوشحالی و شادمانی» رسانه‌های گروهی غرب از این که پرونده محتشمی به کمیسیون تحقیق مجلس ارجاع شده، گفت: «ما افتخار می‌کنیم که واقعاً یک شخصیت این چنینی بیاید در مجلس... به این جهت من به برادران می‌گویم عنایت داشته باشند که خلاصه دشمنان اسلام را با بعضی از حرکاتشان خوشحال نکنند و یاران قدیمی و دوستان صمیمی امام را زیر سؤال نبرند».

* به نوشته کیهان، احمد خمینی، در دیدار با فرماندهان و مسئولان دوایر مختلف ژاندارمری گفت: «پیروان اسلام آمریکایی ممکن است بخواهند با آمریکا کنار آمده و حکومت را در دست گرفته و زحمات امام و مردم را ضایع کنند ولی همان‌طوری که امام دشمنی با آمریکا را برای ما فرض کرده است، ما هرگز دست از دشمنی با او نخواهیم کشید. اگر ما بخواهیم با آمریکا رابطه برقرار کنیم، نمی‌توانیم جواب خون شهدا را بدهیم».

۲۳ اسفند (۱۴ مارس): به نوشته کیهان، رشیدیان، نماینده آبادان، در جلسه علنی دیروز مجلس گفت: «الگوی مصرف ما طاغوتی است. وزرا و نمایندگان و معاونین وزرا و تشکیلات اداری و دستگاههای ریاست جمهوری تابع تشریفات هستند و با این وضع نمی‌توانیم الگویی در جهت اسلامی شدن داشته باشیم. این برنامه پنجساله را آیا همین تشکیلات با همین وضعیت باید اجرا کنند؟ شما تا بیکاری را حل نکنید، دزدی و فساد و انحرافات اخلاقی و رشوه و پارتی‌بازی هم هست... وقتی آقایان در بازسازی همان شهرهای جنگی مانده‌اند، از بازسازی کلان

ناامید می‌شویم».

۲۶ اسفند (۱۷ مارس): هادی غفاری، نماینده مجلس رژیم، در سخنانی که از رادیو پخش شد گفت: «همه دستگاههای کشور به نوعی از همدیگر جا به جایی دارند. همه دستگاهها با همدیگر دعوا دارند. بابا محض رضای خدا برای یک بار شما توی این مجلس پرونده این دعواها را ببندید. بگذارید دستگاهها و تشکیلات کشور معلوم بشود چی مال کجاست».

تروریسم و گروگانگیری

اول اسفند (۲۰ فوریه): روزنامه واشینگتن تایمز نوشت: «بنا به گفته ویلیام وبستر، رئیس سیا، سازمانهای اطلاعاتی غرب چندین تروریست مظنون به طرحریزی بمب‌گذاری پرواز ۱۰۳ پان آمریکن را شناسایی کرده‌اند... مقامات اطلاعاتی نزدیک به تحقیق گفتند که سازمانهای غربی از طریق مداخله الکترونیکی، مکالمات دولت ایران را به دست آورده‌اند که ارتباط تهران با بمب‌گذاری را نشان می‌دهد و بر طبق قراردادی با پاسداران انقلاب، جبهه آزادیبخش فلسطین - فرماندهی کل، بمب‌گذاری را انجام داد. وبستر گفت: از بسیاری لحاظ کار اصلی ما گشتن بین اطلاعات موجود تا دستیابی به یک تصویر کاملاً روشن است که بتواند به خصوص تأیید کننده یک اقدام مناسب باشد».

۳ اسفند (۲۲ فوریه): روزنامه جمهوری اسلامی در مطلبی در مورد حکم قتل سلمان رشدی با اشاره به «تأیید مجدد حکم امام» توسط خامنه‌ای، رفسنجانی، رئیس مجلس و رئیس قوه قضاییه رژیم، نوشت: «ما یقین داریم

سربازان زیادی در دنیا هستند که برای اجرای حکم الله آماده‌اند و خبرگزاریها باید خود را آماده کنند که هر چند یک بار خبر از حمله انقلابی چند جوان مسلمان به ناشران کتاب آیات شیطانی بدهند و بالاخره یک روز مخابره کنند سلمان رشدی اعدام شد».

• رادیو رژیم گزارش داد: «سفیر ایران در ترکیه امروز، در دیدار با قائم‌مقام وزیر خارجه این کشور، پیام ولایتی خطاب به وزیر خارجه ترکیه را تسلیم وی کرد. در این پیام که به مناسبت سالگرد صدور حکم خمینی در مورد نویسنده کتاب آیات شیطانی به وزرای خارجه کشورهای اسلامی صادر شده است، ضمن تأکید بر لزوم اجرای این حکم، از آنها خواسته شده در اولین اجلاس آتی خود جهت حفظ و احیای ارزشهای اسلامی، مصوبات هجدهمین اجلاس وزرای خارجه کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی را پیگیری کنند».

• رادیو بی.بی.سی (کانال ۴) در گفتگویی با سردبیر روزنامه تهران تایمز نظر وی را در مورد سرمقاله این روزنامه، که فراخوانی برای آزادی تمام گروگانهای غربی در لبنان داده بود، جویا شد. سردبیر تهران تایمز گفت: «زمان در حال تغییر است، و همه چیز با آن چه که بودند تفاوت خواهند کرد. بنابراین در حقیقت بهتر است که این گروگانها آزاد شوند. آقای رفسنجانی علاقه‌ی ندارند که مردم به گروگان گرفته شوند». وی در پاسخ به این سؤال که آیا شما مطمئن هستید که رفسنجانی خودش مصمم به تأمین این آزادی است؟ گفت: «بله، من کاملاً موقعیت او را درک می‌کنم و او می‌خواهد که گروگانها آزاد شوند و حداکثر سعی خود را می‌کند و این را خواهد کرد».

۴ اسفند (۲۳ فوریه): به گزارش رادیو رژیم، موسوی اردبیلی در نماز جمعه گفت: «رشدی به نظر تمام طوائف مسلمانها مرتد است. حکم مرتد اعدام و قتل است. کسی که این حکم را داده، بالاترین مقام جامعه اسلامی بود. هیچ کس جایز نیست با این حکم مخالفت کند یا آن را نقض کند. یک مسلمان اگر بتواند این را انجام بدهد، یک ساعت دیگر حرام است، باید همان ساعت برود بکشد و آحدی حق نقض این حکم را ندارد. انشاءالله یک جوانمردی پیدا می‌شود و می‌رود این تکلیف خدا را نمی‌گذارد روی زمین بماند».

۵ اسفند (۲۴ فوریه): به نوشته رسالت، آذری قمی در سخنرانی پیش از خطبه‌های نماز جمعه «با تأکید بر وظیفه هر فرد اعم از مسلمین و غیره به مسئولیت خود در قبال اعدام سلمان رشدی»، یادآور شد که «حتی ناچر، نخست وزیر انگلیس، نیز می‌بایستی طبق وظیفه انسانی خود رأساً نسبت به اجرای حکم اعدام سلمان رشدی به خاطر اهانت به مقدسات دین مبین اسلام اقدام کند».

۱۱ اسفند (۲ مارس): روزنامه انگلیسی گاردین نوشت: «بنا به گفته منابعی در واشینگتن و خاورمیانه، ایالات متحده فعلاً نه درگیر یک یورش غیررسمی دیپلماتیک برای آزاد ساختن گروگانهای آمریکایی در لبنان می‌باشد و برای موفقیت در این امر، به طور مخفیانه آن را انجام می‌دهد... آقای مارلین فیتزواتر، سخنگوی کاخ سفید، از تکذیب نمودن مشخص و واضح گزارش دیدار یک مذاکره‌گر آمریکایی با مقامات ایرانی در دسامبر در نیویورک و در ژانویه در ژنو، خودداری نمود. او گفت: «رئیس جمهور هیچ مأموریتی برای ژنو را تصویب نکرده، ولی از سوی دیگر افرادی هستند که برای سفارتهای ما و

سفارتهای کشورهای دیگر و در تمام دنیا برای دولت آمریکا کار می‌کنند».

۱۲ اسفند (۳ مارس): رویتر گزارش داد «خبرگزاری ایران به نقل از روزنامه کیهان اینترنشنال (رادیکال) گزارش کرد که "اگر ما در فرض این مساله اشتباه نکرده باشیم، که تهران و واشینگتن در پی پایان دادن به یک مرحله از رسوایی لبنان هستند، پیشنهاد می‌کنیم که در صورت پایان یافتن موفقیت‌آمیز این مذاکرات، کسی هم به آزاد کردن آمریکاییهایی توجه کند که از آنها نام برده شد و در ایران و آمریکا می‌باشند... شاید هم این یک بهانه مکفی باشد که جسی جکسون یا حتی رمزی کلارک (دادستان سابق آمریکا) از تهران دیدار کنند. اگر هر دو بیایند بهتر است».

۱۳ اسفند (۴ مارس): هفته‌نامه ساندی ایندپندنت در مطلبی در مورد جریان مذاکرات سری آمریکا با رژیم برای آزادی گروگانها، نوشت: «پیشاپیش مذاکراتی بین مقامهای ایرانی و مقامهای سابق دولت آمریکا، مانند سایروس ونس، در مسقط، آنکارا و ژنو صورت گرفته است. سرپرستی این هیأت ایرانی به عهده محمود رفسنجانی، برادر رئیس جمهوری ایران می‌باشد... در لندن مقامهای بریتانیایی گفتند که آنها از انجام هر گونه مذاکره بی‌اطلاع هستند، ولی پذیرفتند که چند هفته پیش برای باز کردن مذاکرات برای آزادی تریویت "یک تماس" صورت گرفته است و یک رقم ۲۰ میلیون دلاری را نیز مطرح نمودند».

• رویتر گزارش داد «یک منبع سیاسی ایرانی روز یکشنبه گفت که مقامهای ایرانی و آمریکایی یک دور مذاکرات مستقیم خود را در اروپا، برای آزادی گروگانهای غربی در لبنان، به پایان رسانده‌اند. او گفت: "مذاکره‌کنندگان ایرانی چهار یا پنج بار با آمریکاییان در آلمان غربی دیدار داشته‌اند و نسبت به دیدار دیگری که ممکن است به زودی صورت گیرد، امیدوار بودند. این منبع، که نزدیک به مقامهای بلندپایه دولتی می‌باشد، گفت: سرپرستی گروه ایرانی را مدیر بخش اروپای وزارت خارجه ایران به عهده داشت... منبع ایرانی از تماسهای انجام شده در آلمان غربی ابراز خوشبینی کرد و گفت که تهران از پافشاریهای قبلی خود مبنی بر ارتباط دادن آزادی گروگانها به امتیاز و تسلیم آمریکا دست برداشته است».

۱۴ اسفند (۵ مارس): رادیو مسکو گزارش داد: «سامی الحق، نماینده مجلس سنای پاکستان، در یک کنفرانس مطبوعاتی علی قمی، کنسول ایران، و گنجی دوست، رئیس مرکز فرهنگی ایران در لاهور، را متهم به دست داشتن در ترور حق نواز جانگوی، رهبر اپوزیسیون پاکستان، کرد. سفارت ایران در پاکستان طی بیانییه‌ی در این رابطه اعلام کرد که این اتهامات ساختگی است. در این میان در پاکستان هم‌چنان ادعا می‌کنند که گویا حق نواز را به علت این که نمی‌خواست دست نشاندۀ تهران در جنبش شیعیان باشد، به قتل رساندند».

• رویتر گزارش داد «منابع رسمی لبنان امروز گفتند محمود هاشمی، برادر علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی رئیس جمهوری، و سفیر ایران در دمشق روز یکشنبه دیدار مخفیانه‌ی با رهبران شیعه لبنان داشتند».

• صدای آمریکا گزارش داد که دن کوئیل، معاون ریاست جمهوری آمریکا، در گفتگویی با شبکه تلویزیونی سی بی ای اس این احتمال را که «تلاشهای سیاسی به منظور آزاد ساختن گروگانها در جریان است، مردود ندانست».

۱۵ اسفند (۶ مارس): به گزارش رادیو رژیم، مقتدایی «رئیس دیوان عالی کشور»، در مورد حکم قتل سلمان رشدی گفت: «این حکم الان هم نافذ و لازم الاجراست و امیدوار هستیم که در آینده بین مسلمانان غیرتمند و متعهد، فردی مترصد باشد و حکم را درباره او اجرا و او را به سزای عمل خودش برساند».

۱۶ اسفند (۷ مارس): به گزارش رادیو رژیم، رفسنجانی در گفتگو با خبرنگاران داخلی، در مورد مسأله گروگانهای غربی در لبنان گفت: «ما حرف همیشگی خود را می‌زنیم. وضع گروگانها اصلاً به ما مربوط نیست و ما اصلاً طرف معامله نیستیم... واقعاً من و دیگر دوستان علاقمندیم که این مسأله حل شود».

۱۸ اسفند (۹ مارس): رادیو رژیم گزارش داد «فیتز واتر، سخنگوی مطبوعاتی کاخ سفید، دیروز گفت جرج بوش در ماه گذشته، در جریان یک شوخی، دست انداخته شد. به گزارش یونایتدپرس، سخنگوی کاخ سفید گفت به بوش اطلاع داده شد که رئیس جمهوری ایران خواستار گفتگو با اوست، ولی هنگامی که به رئیس جمهوری ایران تلفن کرد، متوجه شد که حقه خورده است. فیتز واتر افزود ما هنوز متوجه نشده‌ایم که چه کسی در پشت سر این شوخی قرار دارد. وی گفت: اگر در آینده تلفنی در این مورد زده شود و بوش فکر کند حقه‌یی در کار نیست، به تلفن جواب خواهد داد».

• روزنامه واشینگتن پست نوشت: «مقامات کاخ سفید دیروز گفتند که بوش، در ماه قبل، به امید گشایش در بحران گروگانها یک گفتگوی تلفنی با مردی که ادعا می‌کرد رئیس جمهوری ایران است، انجام داد، اما آن مرد یک شیاد بود... بنا به گفته منابع دولتی، اعتبار شخصی تلفن‌کننده توسط مقامات اطلاعاتی "با شیوه‌هایی که در مورد آنها صحبت نمی‌کنیم" مورد تحقیق قرار گرفت و مقامات "مشکوک" بودند، اما ما تصمیم گرفتیم که این کار را بکنیم». افشای این دغل‌بازی زمانی رخ داد که مقامهای اطلاعاتی آمریکا با ابراز امیدواریهای سایر مقامها به این که ایران سرانجام ممکن است در مورد آزادی گروگانهای غربی در لبنان جدی باشد، مخالفت کردند».

• به گزارش صدای آمریکا فیتز واتر، سخنگوی رئیس جمهوری آمریکا، گفت: «بوش برای کمک به آزاد سازی ۸ گروگان آمریکایی با هر کس و در هر زمانی سخن خواهد گفت». وی گفت «کاخ سفید نمی‌داند مبدأ این تلفن کجا بود و چه کسی دست به این اقدام زد. وی گفت: هیچ نشانه‌یی از این که حکومت ایران پشت این ماجرا بوده باشد، وجود ندارد. بوش از این ماجرا خشمگین نیست و حس می‌کند که تعادل خود را به پیگیری هر موقعیت و فرصتی برای حل گروگانها نشان داده است».

• به گزارش رادیو رژیم، رفسنجانی در نماز جمعه گفت: «مسأله عجیب و غریبی که امروز ما توی خبرها شنیدیم، توی گزارشها، یک افتضاح جدیدی است که در واشینگتن اتفاق افتاد، که به نظر من از عجایب است. چند ساعتی از خبر نمی‌گذرد و منتظریم که ببینیم چه اتفاقی می‌افتد. متن گزارش این است که

رئیس جمهوری آمریکا از یک ماه پیش تلاش کرد که با رئیس جمهور ایران تلفنی صحبت بکند و بعد از مدتی معلوم شد که با کسی صحبت می‌کند که رئیس جمهوری ایران نیست و کس دیگری است و در تلاشش شکست خورد. خبر مبهم است، بعد از یک ماه اعلام می‌شود و اعلام [آن] هم از طرف کاخ سفید است. این طرف که ما هستیم هیچ مطلع نیستیم... اما نکاتش این است: معلوم شد آمریکاییها خیلی نیازمندند به این که با ایران حرف بزنند و از این نعمت محرومند. دوم این که ایران این قدر اهمیت دارد در دنیا، که بزرگترین قدرت دنیای امروز و قلدترین نیروی روی زمین این گونه تلاش می‌کند که یک منفذی، از طریق سیمهای تلفن حتی، پیدا بکند با مسئول اجرایی شما. نکته سوم عجیب این که کاخ سفید در یک سیاست سر در گمی زندگی می‌کند که یکچنین افتضاحی می‌تواند آنجا اتفاق بیفتد. مگر می‌شود یک قدرتمندی در دنیا، با آن امکانات اطلاعاتی، با کسی صحبت بکند که نمی‌داند کیست؟ این اتفاق عجیبی است. حالا منتظر باشیم که توضیح بدهند، ببینیم. یک ایران‌گیت دیگری در واشینگتن دارد اتفاق می‌افتد انشاءالله».

۲۰ اسفند (۱۱ مارس): روزنامه ساندی اکسپرس، چاپ انگلستان، نوشت: «نخست‌وزیر بریتانیا بر سر طرح آمریکا در مورد آزاد ساختن یک میلیارد لیره استرلینگ از داراییهای بلوکه شده ایران در مقابل آزادی گروگانهای غربی با جرج بوش درگیری و برخورد داشته است. تاچر صریحاً گفته است که نمی‌خواهد در چنین معامله‌یی شرکت داشته باشد... گفته می‌شود که بوش به تاچر گفته که نظرات وی را محترم می‌شمارد، ولی آزاد کردن داراییهای بلوکه شده ایران یک "بهای

نازل" برای آزادی ۸ آمریکایی یا شاید تمامی ۱۷ [گروگان] غربی است که در دست تروریستهای حزب‌الله می‌باشند. گفته می‌شود تاچر با آزاد ساختن داراییهای ایران توسط دولت آمریکا مخالفت ندارد، ولی فقط پس از این که گروگانها آزاد شدند. او متقاعد گشته که یک معامله همزمان، چیزی بیش از بزرگترین باج آدم‌ربایی نخواهد بود».

۲۲ اسفند (۱۳ مارس): جرج بوش در یک کنفرانس خبری که از شبکه تلویزیونی سی بی ای ان پخش شد، در مورد تماس تلفنی با رفسنجانی گفت: «من به یک تلفن دریافت شده جواب دادم. اگر شما بگویید براساس اطلاعاتی که داشتی آیا دوباره این کار را خواهی کرد، من خواهم گفت: بله، احتمالاً این کار را خواهم کرد. وقتی گروگانها در معرض خطر باشند، چه اشکالی در تلفن کردن و تماس گرفتن با کسی وجود دارد؟... وقتی کل داستان در این رابطه بیرون بیاید، همه شما بسیار مسحور و مجذوب جزئیات آن خواهید شد». جرج بوش در مورد این ادعای رفسنجانی که مدت یک ماه رئیس جمهوری آمریکا تلاش کرده است با وی تماس بگیرد، گفت: «این تا حد زیادی نظیر همان لفاظیهایی است که آنها گاه و بیگاه می‌کنند. او مقداری مسائل سیاسی در داخل دارد که ما آن را درک می‌کنیم. مطلب اصلی این است که آیا ما می‌توانیم به جلو حرکت کرده و گروگانها را آزاد کنیم و من تکرار می‌کنم حسن نیت، حسن نیت می‌آورد».

۲۵ اسفند (۱۶ مارس): رویتر گزارش داد: «کارتز، رئیس جمهور آمریکا، امروز پس از گفتگو با حافظ اسد گفت که او از هر زمان دیگری برای آزادی گروگانهای غربی در لبنان، خوشبین‌تر می‌باشد. کارتز

در یک کنفرانس مطبوعاتی گفت "حافظ اسد کاملاً روشن ساخت که سوریه برای کمک به آزادی گروگانها به هر کار ممکن دست خواهد زد". او اضافه کرد: "سوریه برای تعیین محل گروگانها و متقاعد ساختن ربایندگان دارای نفوذ خوبی می باشد و بیانیه ها از تهران خیلی دلگرم کننده هستند. فکر می کنم که دولت ایران و دولت آمریکا تمایل فزاینده ای دارند تا این مسأله بین خودشان حل گردد".

۲۶ اسفند (۱۷ مارس): صدای آمریکا گزارش داد: «روزنامه کریستین ساینس مانیتور می نویسد منابع شیعه در لبنان می گویند که ایران و سوریه با شدت هر چه تواتر مشغول وارد آوردن فشار برای آزادی گروگانها هستند. حتی بعضی از منابع شیعه در لبنان تاریخ احتمالی آزادی گروگانها را بین دو هفته تا چند ماه تخمین می زنند. همه در این نظر متفقند که کوششهای مؤثری برای آزاد شدن ۱۸ گروگان غربی، از جمله ۸ گروگان آمریکایی، در جریان است».

۲۷ اسفند (۱۸ مارس): به گزارش رویتر، علی محمد بشارتی، معاون اول وزیر خارجه ایران، امروز در مصاحبه با روزنامه تهران تایمز گفت: «فکر می کنم با توجه به تجاربی که دارم بتوانم بگویم که تمامی گروگانها احتمالاً تا ژانویه آینده آزاد خواهند شد». وی افزود: «در گذشته دو بار ما در شرف آزاد ساختن گروگانها بودیم ولی کشورهای منطقه ای مشخص و گروههای مشخص تلاشهای ما را داغان و نابود کردند».

روابط خارجی

۳ اسفند (۲۲ فوریه): روزنامه جمهوری اسلامی نوشت: «دفتر بنگاه سخن

پراکنی دولتی انگلیس در تهران، به دستور وزارت ارشاد اسلامی تعطیل شد. این اقدام و پایان بخشیدن به فعالیتهای خبری این دفتر، حداقل کاری بود که دولت جمهوری اسلامی می توانست در برابر اقدامات خصمانه دولت حاکم بر جزیره انگلیس انجام دهد».

۸ اسفند (۲۷ فوریه): رادیو رژیم گزارش داد: «یلدریم آکبولوت، نخست وزیر ترکیه، به دعوت رسمی حبیبی، معاون اول رئیس جمهوری، بعد از ظهر امروز وارد تهران شد». نخست وزیر ترکیه با رفسنجانی، کروی و ولایتی دیدار و گفتگو خواهد داشت.

۹ اسفند (۲۸ فوریه): رادیو مسکو، به نقل از خبرگزاری تاس، گزارش داد: «اوضاع مرز دولتی شوروی با ایران همچنان متشنج است و مردم همچنان به صورت غیرقانونی از مرز عبور می کنند. در عرض ۳ روز اخیر ۲۵۷ نفر از جمهوری شوروی و ۱۲۷ نفر از ایران به طور غیرقانونی از مرز عبور کردند. کسانی که به طور غیرقانونی از مرز عبور می کنند، اغلب اسلحه و مهمات جنگی به همراه دارند».

* روزنامه گونش، چاپ ترکیه، در مطلبی در مورد سفر نخست وزیر ترکیه به ایران نوشت: «نخست وزیر ترکیه که به همراهش، علاوه بر هیأت ۴۰ نفره، ۶۲ تن از بازرگانان هم بودند، گفت: حجم مبادلات بازرگانی در سال جاری به یک میلیارد دلار خواهد رسید و برای افزایش آن تلاش خواهد شد. وی در مورد این که سر قبر خمینی ادای احترام خواهد کرد یا نه، گفت که سر قبر خمینی نخواهد رفت، چنین چیزی در برنامه دیدارش وجود ندارد».

۱۲ اسفند (۳ مارس): رادیو رژیم

گزارش داد: «نخستین نشست از دوازدهمین اجلاس کمیسیون دائمی همکاریهای اقتصادی ایران و شوروی امروز در تهران برگزار شد. کناریف، وزیر راههای مواصلاتی شوروی، اجلاس دوازدهم را یک رویداد مهم در روابط دو کشور دانست... وی در سخنان خود به دیدار روز گذشته هیأت شوروی از مرقد امام اشاره کرد و گفت ما در آن جا شاهد شور و حمایت مردم ایران نسبت به رهبرانشان بودیم».

۱۴ اسفند (۵ مارس): صدای آمریکا گزارش داد: «دیوان عالی آمریکا از رسیدگی به پرونده یک شرکت آمریکایی سازنده بی سیمهای نظامی، که به حکم دیوان داوری بین ایران و ایالات متحده در لاهه مجبور به پرداخت ۳ میلیون و ۶۰۰ هزار دلار خسارت به ایران شده، امتناع ورزیده است. شرکت مذکور مدعی است که ایران در سال ۱۹۸۱، با متوقف ساختن پرداخت بهای تجهیزات دریافتی خود، قراردادش را نفی کرده است. اما دیوان داوری جانب ایران را گرفت و دستور داد شرکت آمریکایی تجهیزات سفارشی ایران را به آن کشور تحویل دهد».

۱۷ اسفند (۸ مارس): واشینگتن پست در مقاله ای در مورد ایران نوشت: «دولت آمریکا و کارشناسان غیردولتی امور ایران گفتند که رفسنجانی چند ماه بعد از اشغال سمت خود،... حالا دارد کنترلش را تثبیت و تحکیم می کند. مقامات دیروز به ورود یک هیأت ویژه از طرف بانک جهانی به تهران، جهت بررسی درخواست ایران برای کمک اقتصادی، به عنوان علامتی قابل توجه استناد نمودند».

۲۸ اسفند (۱۹ مارس): به گزارش رادیو رژیم، فاروق الشرع، وزیر خارجه

پیامدهای آتش بس

۲ اسفند (۲۱ فوریه): صدای آمریکا گزارش داد «در هفته ای که گذشت، ۱۸ ماه پس از آن که ایران و عراق قطعنامه مصوب شورای امنیت سازمان ملل را برای آتش بس پذیرفتند، شورای امنیت از طرفین خواست یک بار دیگر جهت برقراری و ایجاد صلح بکوشند و با دبیرکل در جهت انعقاد مذاکرات تازه همکاری کنند. دبیرکل پیشنهاد کرد ایران و عراق برای مدت دو ماه، با تمام قوا، به منظور مصالحه با یکدیگر مذاکره کنند. مقامات سازمان ملل پیشنهاد کرده اند گفتگوها حداکثر تا اول ماه مه آغاز شود».

۵ اسفند (۲۴ فوریه): به گزارش رادیو بغداد، رئیس جمهوری عراق در جلسه گشایش چهارمین کنفرانس سران کشورهای شورای همکاری عرب که در اردن برگزار شد، گفت: «صلح بین ایران و عراق در صورتی که ایران با مسئولیت به ابتکارهای صلح عراق پاسخ مثبت ندهد، دست نیافتنی خواهد بود».

* رادیو رژیم گزارش داد «شورای

اخبار مقاومت

۲۳ اسفند (۱۴ مارس): دفتر سازمان مجاهدین خلق ایران در اطلاعیه‌ی اعلام کرد: «۴ تن از مزدوران تروریست رژیم ملایان که مستقیماً از کنسولگری رژیم در استانبول دستور می‌گرفتند، حوالی ساعت ۴ بعدازظهر چهارشنبه ۱۴ مارس (۲۳ اسفند) راه را بر اتومبیل یکی از اعضای سازمان مجاهدین خلق ایران به نام آقای حسین میرعابدینی (اخوان جم) در مسیر فرودگاه این شهر بستند و او را به ضرب گلوله شدیداً مجروح نمودند. در اثر برخورد قهرمانانه آقای میرعابدینی، که با دستهای خالی به سوی تروریستها تهاجم نمود، نقشه آنان برای قتل یا آدم‌ربایی بر هم خورد و آنان پس از شلیک چند تیر و مجروح کردن آقای میرعابدینی از ناحیه شکم، سراسیمه متواری شدند.

ساعاتی پس از وقوع این سوءقصد تروریستی، آقای مسعود رجوی، رهبر مقاومت ایران، تلگرافی خطاب به آقای تورگوت اوزال، رئیس جمهوری ترکیه، ارسال نمود. متن تلگرام چنین است:

آقای تورگوت اوزال، رئیس جمهور ترکیه، محترماً، ساعاتی پیش دیپلمات - تروریستهای صادراتی رژیم خمینی، بار دیگر در کشورتان جنایت دیگری مرتکب شدند. تروریستهای مزبور که چهار تن بوده و مستقیماً از کنسولگری رژیم خمینی در استانبول دستور می‌گرفتند، حوالی ساعت ۴ بعدازظهر امروز، به وقت استانبول، در مسیر فرودگاه راه را بر اتومبیل یکی از اعضای سازمان مجاهدین

متخصص توسط دبیرکل، بررسی مواردی که بتواند باعث استحکام صلح و ثبات در منطقه شود (در این مورد دبیرکل با ایران و عراق و سایر کشورهای منطقه مشورت خواهد کرد)، تضمین طرفین در مورد ماهیت یکپارچه قطعه‌نامه ۵۹۸ و همچنین برقراری صلح و روابط حسنه میان دو کشور همسایه. این طرح دبیرکل که در واقع شامل اکثر نکات قطعه‌نامه ۵۹۸ است، به دو طرف ارائه شد و دبیرکل اکنون در انتظار پاسخ دولتهای تهران و بغداد است.

مسائل پناهندگان

۱۸ اسفند (۹ مارس): روزنامه دانمارکی اکسترابلادت نوشت: «اخراج یک متقاضی پناهندگی ایرانی و پسر ۱۲ ساله او به وسیله مقامات دانمارکی، به قیمت جان این پدر ۳۷ ساله یک خانواده تمام شد و پسر کوچک او اینک در زندانهای ایران است... یک متقاضی پناهندگی، که موقعیتش مانند قاسم است و تلاش کرد تا خودکشی کند، گفت که همسر قاسم تلفن کرد، اما تماس تلفنی پس از آن که او گفت شوهرش اعدام شده، قطع گردید».

۲۳ اسفند (۱۴ مارس): صدای آمریکا گزارش داد: «قبرس یک زن و شوهر ایرانی را، که در پی صدور دستور بازگشت به ایران دست به خودکشی زده بودند، به تهران باز پس فرستاد. این خانواده، که روز ۵ مارس از ایران برای سفر به آتن وارد قبرس شدند، قصد داشتند عازم سوئد شوند، ولی یونان با رد درخواست، آنان را به قبرس بازگرداند و در قبرس نیز به این خانواده اجازه اقامت داده نشد».

این زمینه کاری بتوانند انجام بدهند. این فضای باز سیاسی که گرباچف ایجاد کرده، کار دست خودش داده و باعث می‌شود که مقامات شوروی به مسائل داخلی توجه داشته باشند و مسأله‌ی مثل اختلافات ایران و عراق و میانجیگری برای حل و فصل آن جزء لیست نهم کارهاشان قرار می‌گیرد».

۲۵ اسفند (۱۶ مارس): صدای آمریکا گزارش داد: «در پی بیانیه اخیر شورای امنیت در جهت پشتیبانی از کوششهای دبیرکل پیرامون صلح میان ایران و عراق، دوکوتیلار پیشنهاد کرد که مذاکرات مستقیم صلح میان نمایندگان دو کشور از سر گرفته شود. دوکوتیلار سپس یک طرح ۸ نکته‌ی به نمایندگان تهران و بغداد ارائه داد و از دو طرف خواست که نظر دولتهایشان را به طرح وی اطلاع دهند. در این طرح که هفته گذشته به سفرای ایران و عراق در سازمان ملل متحد ارائه شد، آمده است: استحکام آتش‌بس، آزادی رفت و آمد کشتیرانی در دریا و در تنگه هرمز، عقب‌نشینی بدون تأخیر کلیه نیروها به مرزهای شناخته شده بین‌المللی و تأیید و نظارت این عقب‌نشینی توسط سازمان ملل متحد، آزادی و مبادله بدون تأخیر اسرای جنگی، طبق سومین کنوانسیون ژنو به تاریخ ۱۲ اوت ۱۹۴۹، همکاری با کوششهای میانجیگرانه دبیرکل در جهت دستیابی به صلح واقعی و شرافتمندانه و قابل قبول طرفین و حل مسائل مورد اختلاف دو طرف طبق منشور سازمان ملل متحد، لایروبی شط العرب با نظر به استفاده از آن جهت کشتیرانی توسط هر دو کشور، مذاکرات دبیرکل با ایران و عراق برای نامیدن گروهی بی‌طرف جهت تحقیقات پیرامون مسئولیت آغاز جنگ، واگذاری مسأله بازسازی به یک گروه

عالی امنیت ملی امروز، به ریاست رفسنجانی و با شرکت سایر اعضا، تشکیل جلسه داد. در این جلسه روند مذاکرات مربوط به قطعه‌نامه ۵۹۸ و راههای فعال کردن مذاکرات و طرق اجرای بندهای قطعه‌نامه مورد بحث و بررسی قرار گرفت و تصمیمات لازم گرفته شد».

۱۶ اسفند (۷ مارس): رادیو رژیم گزارش داد: «دوکوتیلار، دبیرکل سازمان ملل، در ملاقات جداگانه با سفرای ایران و عراق در مقر سازمان ملل، دستور کار دور جدید مذاکرات مربوط به اجرای قطعه‌نامه ۵۹۸ را تسلیم آنها کرد».

۱۸ اسفند (۹ مارس): به گزارش رویتر نزار حمدون، معاون وزیر خارجه عراق، در یک سخنرانی در لندن گفت: «از زمان مرگ خمینی هیچ‌گونه تغییر عمده‌ی در ایران صورت نگرفته و چشم‌انداز صلح پایدار بین ایران و عراق به نظر دور و بعید می‌رسد».

۲۳ اسفند (۱۴ مارس): رادیو رژیم گزارش داد: «به میمنت میلاد حضرت ولی عصر و بنا به درخواست شیخ سعید شعبان، رهبر جنبش توحید اسلامی لبنان، تعداد ۲۵ نفر از مزدوران مصری که در دوران دفاع مقدس به اسارت رزمندگان اسلام درآمده بودند، امروز آزاد گشته و برای عزیمت به کشورشان در اختیار نماینده صلیب سرخ جهانی قرار گرفتند».

* بشارتی، معاون وزیر خارجه رژیم در مصاحبه‌ی با رادیو رژیم در مورد بن‌بست مذاکرات صلح، با اشاره به پیشنهاد شوروی برای میانجیگری در این مسأله، گفت: «بنا بود که معاون بین‌المللی وزارت خارجه شوروی ظرف روزهای آینده به کشور ما بیایند، اما روسها بر اثر گلاسنوست و پروستریکا این قدر مشکلات داخلی دارند که من خیلی بعید می‌دانم در

خلق ایران به نام آقای حسین میرعابدینی بسته و او را هدف گلوله‌های خود قرار دادند. وی هم اکنون مجروح و در بیمارستان تحت عمل جراحی قرار دارد. این نخستین بار نیست که تروریستهای رژیم خمینی با استفاده از امکانات دیپلماتیک و نقض تمامی اصول و عرف شناخته شده بین‌المللی، خاک، ترکیه را میدان تاخت و تاز توطئه‌ها و اقدامات تروریستی مختلف قرار می‌دهند. سال گذشته نیز کنسولگری رژیم خمینی نیز در استانبول اقدام به ربودن یکی از مجاهدین نموده و وی را در داخل کنسولگری برای چندین روز مورد شکنجه قرار داده و سرانجام نیز اقدام به انتقال مخفیانه او از ترکیه به سوی خاک ایران کرده بود اما برادر مجاهدان در آخرین لحظات توانست در نزدیکی مرز از صندوق عقب اتومبیل دیپلماتیک بیرون بیاید.

آقای رئیس‌جمهور،
از آن جا که رژیم ضدانسانی خمینی در واپسین مراحل حیات ننگین خود و در شرایطی که سقوط و مرگ محتوم

خود را در چشم‌انداز می‌بیند، از هیچ جنایتی علیه پناهندگان و فعالان مقاومت ایران رویگردان نیست، از آن جا که این رژیم و دیپلمات - تروریستهای مزدور آن به هیچ یک از قوانین و معاهدات بین‌المللی پایبند نبوده و نیستند؛ و از آن جا که مستمراً حق حاکمیت ترکیه را در خاک خود شما نیز نقض نموده و می‌کنند؛ از سوی مقاومت عادلانه مردم ایران برای صلح و آزادی، مؤکداً، تعقیب و مجازات عاملان و آمران جنایت تروریستی امروز را که توسط کنسولگری و سفارت رژیم خمینی طرحریزی شده است خواستارم. هم چنین تقاضا می‌کنم درباره حفاظت از اتباع و پناهندگان ایرانی و از بین بردن زمینه توطئه‌های تروریستی بعدی ایادی رژیم خمینی در کشورتان اقدامات و تدابیر لازم را مقرر نمایید.

با احترام

مسعود رجوی

مستول شورای ملی مقاومت

و فرمانده کل ارتش آزادیبخش ملی ایران

۲۳ اسفند ۱۳۶۸

ضمیمه

نقض حقوق بشر در ایران

* گزارش نماینده ویژه

* پاسخ عفو بین‌الملل

* واکنشهای سیاسی و مطبوعاتی



ملل متحد

شورای اقتصادی و اجتماعی

E/CN.4/1990/24

۱۲ فوریه ۱۹۹۰

کمیسیون حقوق بشر
اجلاس چهل و چهارم
ماده ۱۲ دستور کار

مسأله نقض حقوق بشر و آزادیهای اساسی در نقاط مختلف جهان به خصوص
در کشورها و سرزمینهای مستعمره یا وابسته.

گزارش در باره وضع حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران، توسط آقای
رینالدو گالیندو پل، نماینده ویژه کمیسیون حقوق بشر، برای اجرای قطعنامه
۱۹۸۹/۶۶

مقدمه

۱ - کمیسیون حقوق بشر طبق قطعنامه ۱۹۸۹/۶۶ به تاریخ ۸ مارس ۸۹، تصمیم گرفت مأموریت نماینده ویژه خود برای بررسی وضع حقوق بشر و آزادیهای اساسی در جمهوری اسلامی ایران را، آن طور که در قطعنامه ۱۹۸۴/۵۴ آمده است، برای یک سال دیگر تمدید کند، و از نماینده ویژه خواست تا یک گزارش موقت به چهل و چهارمین مجمع عمومی و یک گزارش نهایی به چهل و ششمین اجلاس کمیسیون تسلیم نماید. شورای اقتصادی و اجتماعی در مصوبه ۱۹۸۹/۱۴۸ خود، به تاریخ ۲۴ مه ۱۹۸۹، این قطعنامه را تأیید کرد.

۲ - طبق قطعنامه نامبرده، نماینده ویژه یک گزارش موقت (۸/۴۴/۶۲۵) تسلیم مجمع عمومی نمود و اینک گزارش نهایی خود را به کمیسیون ارائه می‌دهد.

۳ - گزارش موقت، مثل سالهای گذشته، روی تماسهای شفاهی و کتبی با مقامات دولتی و شکایتهای دریافتی از حوادثی که به نحوی به وضع حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران ربط پیدا می‌کرد، تکیه داشت و با ارائه ملاحظات کلی پایان می‌یافت. در گزارش آمده بود که در گزارش نهایی نقطه نظرات عرضه شده در نامه‌های ۲۶ ژوئن و ۱۲ سپتامبر ۸۹ (۸/۴۴/۶۲۵ پاراگرافهای ۹ و ۱۳) و نیز نظرات رسمی که توجه گزارشگر ویژه را جلب کند، به حساب آورده خواهد شد. در ضمن اشاره شده بود که به دلیل فاصله نسبتاً کوتاه بین تهیه دو گزارش، مثل سالهای گذشته گزارش موقت در واقع به عنوان بخش اول گزارش نهایی مطرح و نگاشته می‌شود (۸/۴۴/۶۲۵ پاراگراف ۶).

۴ - این گزارش نهایی به مطالب ذکر شده در گزارش موقت اشاره دارد و مطالب جدیدی را، که به نوعی مربوط به وضع حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران می‌شود، در برمی‌گیرد. برای این منظور از اطلاعاتی که از اکتبر ۱۹۸۹ تا ژانویه ۱۹۹۰ به نماینده ویژه رسیده، استفاده شده و فصل کاملاً جدیدی در مورد دیداری

فهرست مطالب

صفحه	پاراگراف	مقدمه
۱۶۱	۱ تا ۵	
۱۶۲	۶ تا ۱۶	I - تماسها و ارتباطات با دولت جمهوری اسلامی
۱۶۷	۱۷ تا ۶۶	II - اطلاعات دریافت شده توسط نماینده ویژه
۱۸۳	۶۷ تا ۷۸	III - بررسی نظرات دولت ایران
۱۸۷	۷۹ تا ۲۳۱	IV - دیدار از جمهوری اسلامی ایران
۲۳۲	۲۳۲ تا ۲۵۳	V - نتیجه‌گیریها و توصیه‌ها

۱ - در محاکمه و محکومیت قاچاقچیان مواد مخدر هیچ‌گونه انگیزه سیاسی دخالت نداشته است؛

۲ - این اتهام که از اعدام قاچاقچیان مواد مخدر به عنوان سرپوشی برای اعدامهای سیاسی استفاده شده، کاملاً جعلی است و کلیه افرادی که به جرم قاچاق مواد مخدر محکوم شده‌اند، صرفاً و منحصرأ مجرمان عادی بوده‌اند.

۳ - عفو ۲۵۰۰ زندانی در اوایل سال ۱۹۸۹ یک بخشش واقعی بود و تمامی کسانی که آزاد شدند، به خانه‌های خود بازگشتند.

۸ - در این گفتگو به نارضایتی دولت جمهوری اسلامی ایران از بعضی بخشهای گزارش موقت رسیدگی شد. نماینده ویژه نیز توصیه‌های خود را برای بهبود وضع حقوق بشر در کشور، بر اساس گزارشهای قبلی و گزارش موقت ۱۹۸۹، تکرار نمود. نماینده دائمی جمهوری اسلامی ایران تمایل دولت خود را به پیشبرد کار طبق پاراگراف ۱۲۵ گزارش موقت ابراز نمود که به همکاری کامل با نماینده ویژه اشاره دارد، از جمله دیدار از کشور و امکان برقراری گفتگو با کشورهای ارائه کننده قطعنامه در این مورد به مجمع عمومی، برای دست یافتن به یک قطعنامه مورد توافق.

۹ - در گفتگوهای ۱۶ نوامبر و بحثهای جامع ۲۱ و ۲۲ نوامبر، به متن یادداشت‌هایی پرداخته شد که نماینده دائمی و نماینده ویژه می‌توانند، برای هموار ساختن راه دستیابی به یک قطعنامه مورد توافق احتمالی، ردوبدل کنند. پس از بررسی امکانات مختلف و بحث روی تک تک کلمات، به متنتهایی رسیدند، که در پاراگرافهای ۱۱ تا ۱۴ این گزارش آمده است.

۱۰ - به منظور رسیدن به توافقی در رابطه با جزئیات دیدار از کشور، نماینده ویژه ۲ نامه به سفیر سیروس ناصری، نماینده دائمی جمهوری اسلامی ایران در دفتر ملل متحد در ژنو، ارسال داشت. در ۱۶ ژانویه نماینده ویژه از سفیر ناصری یک تأییدیه شفاهی دریافت کرد که تاریخ ۲۱ تا ۲۸ ژانویه از جانب دولت ایران قابل قبول است. در جریان این گفتگو آنها همچنین جزئیات نحوه عمل بر اساس شرایط تعیین شده برای دیدار، که در تاریخ ۲۴ نوامبر ۱۹۸۸ (به پاراگرافهای ۱۱ و ۱۲ مراجعه شود) برای دولت فرستاده شد و لیست مقدماتی مصاحبه‌ها را، که در نامه ۸ ژانویه ۱۹۹۰ نماینده ویژه آمده است، مورد بحث قرار دادند. سفیر ناصری گفت که دولت وی همکاری کامل خواهد کرد تا این دیدار صورت بگیرد و نتایج مثبتی به بار بیاورد.

که نماینده ویژه، به دعوت دولت ایران، از ۲۱ تا ۲۸ ژانویه ۱۹۹۰ از جمهوری اسلامی ایران به عمل آورد، به آن اضافه گردیده است.

۵ - با رعایت روال تعیین شده، گزارش مزبور به بخشهای زیر تقسیم شده است: مقدمه؛ I - تماسها و ارتباطات با دولت جمهوری اسلامی ایران؛ II - اطلاعات دریافت شده توسط نماینده ویژه؛ III - توجه به نظرات رسمی در مورد اجرای معیارهای بین‌المللی حقوق بشر؛ IV - دیدار از جمهوری اسلامی ایران؛ V - نتیجه‌گیریها و توصیه‌ها. این گزارش، مثل گزارشهای قبلی، ضمیمه‌های مختلفی دارد که حاوی اطلاعات مربوط به وقایع و شکایاتی است که در متن اصلی گزارش به آن اشاره شده است. لیستهای دریافتی بسیار طولانی بودند و گاه، از طرف منابع مختلف، اطلاعات مشابهی تکرار می‌شدند، از این رو لازم بود که لیستهای محکمی، به ویژه در مورد افرادی که اعدام شده‌اند، تهیه شود. لیستهایی که تنها حاوی نام یا تعداد اعدامیها بودند و جزئیات دیگری ارائه نمی‌دادند، به حساب آورده نشده‌اند. آوردن لیستهای حاوی اسامی زندانیان سیاسی امکان نداشت، چون اگر این کار صورت می‌گرفت، تعداد صفحات این سند دو برابر می‌شد. اسناد و نامه‌های رسیده به قدری زیاد وحجیم بودند که تنها اشاره‌ای کوتاه به محتوای آنها امکان‌پذیر بود. تمامی آنها در مرکز حقوق بشر موجود و در اختیار اعضای است که مایل به بررسی آنها باشند.

I - تماسها و ارتباطات با دولت جمهوری اسلامی ایران

الف - تماسهای شخصی با نمایندگان ایران

۶ - در تاریخ ۱۶ نوامبر ۱۹۸۹، نماینده ویژه گفتگویی طولانی با کمال خرازی، نماینده دائمی جمهوری اسلامی ایران در ملل متحد، که اعضای هیأت نمایندگی دائمی هم همراهش بودند، انجام داد. در این گفتگو و همچنین در گفتگوهای بعدی با مقامات ایرانی، رئیس بخش ویژه آیین بررسی مرکز حقوق بشر، نماینده ویژه را همراهی می‌کرد.

۷ - در ۱۶ نوامبر نماینده دائمی از نماینده ویژه خواست که در ارائه گزارش موقت خود به کمیسیون سوم مجمع عمومی، بیانیه‌های دولت را هم بگنجاند؛ نماینده ویژه این تقاضا را پذیرفت. این بیانیه‌ها به قرار زیر هستند:

ب - مکاتبات با دولت جمهوری اسلامی ایران

۱۱ - در تاریخ ۲۴ نوامبر ۱۹۸۹، نماینده ویژه نامه زیر را به نماینده دائمی جمهوری اسلامی ایران ارسال داشت:

«مایلم به گفتگوهای بازگردد که در ۱۶، ۲۱ و ۲۲ نوامبر ۱۹۸۹ با هم داشتیم. اجازه بدهید از روحیه سازنده‌یی که مشخصه تبادل نظرهای ما بود، ابراز قدردانی نمایم. من با علاقه بسیار به ملاحظات شما نسبت به گزارش موقتم به مجمع عمومی، به ویژه، به خبری که به من دادید مبنی بر این که دولت در حال بررسی دعوت از من جهت دیدار از جمهوری اسلامی ایران می‌باشد، توجه کردم. همان طور که در گذشته به طور مکرر بیان داشته‌ام، احساس می‌کنم که چنین دیداری بسیار مفید خواهد بود، زیرا به من این امکان را خواهد داد تا اطلاعات دست اول از وضع حقوق بشر در کشور شما کسب نمایم و به صورتی جامع‌تر، به چهل‌وششمین اجلاس کمیسیون حقوق بشر ارائه دهم. اگر دولت شما چنین دعوتی را به عمل آورد، دیدار من می‌باید در چارچوب روال مشخصی انجام بگیرد که در گذشته در بسیاری از مأموریت‌های مشابه ملل متحد در زمینه حقوق بشر مراعات شده است. در همین رابطه من شرایطی را که به وسیله مرکز حقوق بشر برای این‌گونه مأموریت‌ها مقرر شده است، به ضمیمه ارسال می‌کنم. مرکز حقوق بشر پیش از این دیدار یک برنامه پیشنهادی در اختیار شما قرار می‌دهد تا به مقامات شما امکان بدهد که ترتیبات لازم را بدهند و آن طور که مناسب تشخیص داده می‌شود تکمیلشان کنند».

۱۲ - شرایط دیدار که در ضمیمه نامه توضیح داده شده بود، به قرار زیر

بود:

«در جریان مأموریت‌های تحقیقی، گزارشگران یا نمایندگان ویژه کمیسیون حقوق بشر و نیز کارمندان ملل متحد که همراه آنها هستند، باید ضمانت‌ها و تسهیلات زیر را از طرف دولتی که آنها را دعوت به دیدار از کشور کرده است، دریافت نمایند:

(۱) آزادی رفت و آمد در تمام کشور، از جمله تسهیلات برای تردد، به ویژه در مناطقی که محدودیت وجود دارد.

(۲) آزادی انجام تحقیقات، به ویژه در رابطه با: (الف) دسترسی داشتن به کلیه زندانها، مراکز بازداشت و محلهای بازجویی؛ (ب) تماس با مقامات دولتی و محلی در کلیه بخشهای دولت؛ (پ) تماس با نمایندگان سازمانهای غیر دولتی،

دیگر مؤسسات خصوصی و رسانه‌ها؛ (ت) تماس با شاهدان و دیگر اشخاص خصوصی که برای انجام مأموریت ضروری محسوب شوند؛ (ث) دسترسی کامل به کلیه اسنادی که به مأموریت ربط دارند.

(۳) ضمانت دولت مبنی بر این که هیچ یک از اشخاص رسمی یا خصوصی که با گزارشگر یا نماینده ویژه در رابطه با این مأموریت تماس داشته‌اند، به این دلیل مورد تهدید، آزار، مجازات یا پیگرد قضایی قرار نگیرند.

(۴) فراهم ساختن ترتیبات امنیتی مناسب بدون آن که آزادی رفت و آمد و انجام تحقیقات را، همان طور که در بالا قید شد، محدود کند.

(۵) گزارشگر یا نماینده ویژه در جریان دیدار و قبل و بعد از آن به وسیله کارمندان ذیصلاح ملل متحد یاری می‌شوند و این افراد باید از ضمانت‌ها و تسهیلاتی که در بالا ذکر شد، برخوردار باشند».

۱۳ - پاسخ نماینده دائمی، به تاریخ همان روز، به قرار زیر است:

«مفتخرم که دریافت نامه شما به تاریخ ۲۴ نوامبر ۱۹۸۹ و ضمیمه آن را به اطلاعاتان برسانم، و مایلم دعوت دولت متبوعم را از آن جناب به منظور دیدار از جمهوری اسلامی ایران اعلام نمایم، به طوری که بتوانید گزارش خود به چهل‌وششمین اجلاس کمیسیون حقوق بشر را مبتنی بر واقعیات و نه اتهامات تهیه نمایید. دولت من با شما همکاری کامل خواهد کرد. ضمناً مایلم به اطلاع برسانم که مقامات قضایی جمهوری اسلامی ایران آمادگی دارند که اطلاعات مقدماتی لازم را در مورد فقه اسلامی و آیین دادرسی قانونی در جمهوری اسلامی ایران در اختیارتان بگذارند. تا شما با نظام کلی آشنا شوید. زمان دقیق و برنامه دیدار شما از جمهوری اسلامی ایران در مشورت با شما و اعضای ذیربط دبیرخانه تعیین خواهد شد».

۱۴ - در تاریخ ۲۲ دسامبر ۱۹۸۹ نماینده ویژه یادداشت زیر را به نماینده دائمی جمهوری اسلامی ایران در دفتر ملل متحد در ژنو ارسال داشت:

«افتخار دارم به دعوتی اشاره کنم که دولت شما، به وسیله نامه نماینده دائمی خود در ملل متحد به تاریخ ۲۴ نوامبر ۱۹۸۹، از من برای دیدار از جمهوری اسلامی ایران به عمل آورده تا بتوانم گزارشی به چهل‌وششمین اجلاس کمیسیون حقوق بشر ارائه دهم. با ابراز قدردانی صمیمانه از دعوت دولت شما، مایلم پیشنهاد کنم که دیدار من از ۱۶ تا ۲۵ ژانویه ۱۹۹۰ انجام بگیرد. سپاسگزار خواهم شد که به من اطلاع دهید آیا زمان پیشنهادی برای دولت شما مناسب است یا نه. پس از تأیید زمان پیشنهادی، صورتی از کارمندان ملل متحد که مرا در این سفر

همراهی خواهند کرد، به علاوه صورتی از قرارهای ملاقات درخواستی با مقامات رسمی ایران و نیز از اماکنی که در طی اقامت خود در جمهوری اسلامی ایران مایل به دیدن آنها هستم، در اختیار شما قرار خواهم داد».

۱۵ - از آن جا که نماینده ویژه به وسیله نماینده دائمی مطلع شد که بعضی از مقامهای رسمی که نماینده ویژه مایل به مصاحبه با آنهاست در روزهایی که در نامه بالا ذکر شده‌اند در تهران حضور نخواهند داشت، در یک نامه دیگر، به تاریخ ۸ ژانویه ۱۹۹۰ تاریخهای جدیدی پیشنهاد گردید. متن نامه به قرار زیر است:

«پس از ورود به ژنو برای مشورت در زمینه مأموریتم در مرکز حقوق بشر، پی بردم که تاریخهای ۱۶ تا ۲۵ ژانویه که برای دیدارم از جمهوری اسلامی ایران پیشنهاد کرده بودم، ظاهراً برای دولت شما مناسب نیست. در این رابطه مایلم تأکید کنم برای آن که بتوانم به موقع، همان طور که در مکاتبه با سفیر خرازی پیش‌بینی شده بود، گزارش خود را به چهلوشمین اجلاس کمیسیون حقوق بشر تسلیم نمایم، سفر من باید در ژانویه انجام بگیرد. در نتیجه پیشنهاد می‌کنم که این سفر دیرتر از روز شنبه ۲۰ ژانویه ۱۹۹۰ آغاز نشود و بین ۸ تا ۱۰ روز کاری به طول انجامد. باعث مزید امتنان خواهد بود که فهرست مقدماتی ضمیمه، حاوی قرارهای ملاقات و دیدارهایی را که من به درخواست شما و همکارانتان در نیویورک تهیه کردم به اطلاع مقامات ذیربط برسانید. در مورد ملاقاتها و دیدارهای دیگری که ممکن است در جریان مشورتهای جاری من لازم یا مفید تشخیص داده بشود، از مطلع کردن شما کوتاهی نخواهم کرد. متشکر خواهم شد که قرارهای ملاقات با اعضای دولت و مقامهای رسمی برای صبحها گذاشته شود تا بعد از ظهرها، خارج از برنامه رسمی، برای ملاقات با افراد خصوصی و دیگر برنامه‌ها و دیدارهایی که ممکن است در جریان این سفر درخواست نمایم، وقت آزاد داشته باشم. همچنین مایلم یادآور شوم که طبق روال معمول، در این سفر ترتیب جا گرفتن در هتل، تأمین وسیله تردد و برنامه‌ریزی ملاقاتهای من در خارج از برنامه رسمی، توسط نماینده برنامه توسعه ملل متحد در تهران صورت خواهد گرفت و البته هزینه آن را سازمان ملل متحد به عهده خواهد گرفت. انتظار دارم که هر چه زودتر تأییدیه شما را در مورد تاریخهای قید شده برای سفرم دریافت دارم، در مقابل صورت کارمندان دبیرخانه ملل متحد را که به همراه من خواهند آمد، برایتان ارسال خواهم نمود».

۱۶ - در تاریخ ۲۸ ژانویه ۱۹۹۰، نماینده ویژه نامه زیر را برای آقای

علی‌اکبر ولایتی، وزیر امور خارجه، ارسال داشت:

«با تکمیل دیدارم از جمهوری اسلامی ایران، مایلم که بار دیگر مراتب سپاسگزاری خالصانه خود را بابت دعوت دولت شما از اینجانب، در چارچوب قطعنامه‌های ۱۹۸۴/۵۴ و ۱۹۸۹/۶۶ کمیسیون حقوق بشر، و بابت ترتیباتی که در طی اقامتم در کشور شما داده شد، ابراز نمایم. ملاقاتهایی را که وزارتخانه شما لطف کرد و برای اینجانب با بسیاری از نمایندگان محترم قسمتهای اجرایی، قضایی و قانونگذاری دولتان ترتیب داد، بسیار مفید بود و باعث شد بینش گرانمایی از اصول اسلامی، که نظام قضایی کشور شما از آن الهام گرفته است، پیدا کنم. اطلاعاتی که توانستم، طی این سفر، در ملاقاتها و نیز در تماسها و گفتگوهای فراوان دیگر گردآوری کنم، مرا در تهیه گزارشم برای اجلاس آتی کمیسیون حقوق بشر، کمک زیادی خواهد نمود. من طی دیدارم این فرصت را داشتم تا نگرانی عمیق خود را از ادامه صدور حکم اعدام به تعداد زیاد، به ویژه از جانب دادگاههای انقلاب اسلامی، ابراز نمایم و مایلم از دولت شما درخواست کنم که بیشترین تعداد ممکن از مجرمان را مشمول عفو و عطوفت قرار دهد؛ و در مواردی که تغییر حکم اعدام میسر نباشد، اطمینان حاصل شود که تمامی تضمینهای مصرح در میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، به ویژه ماده ۱۴ آن، در جریان محاکمات کاملاً رعایت می‌شود. در پایان اجازه دهید که از شما بخواهم لطف کنید در مورد مهندس امیر انتظام که در حال حاضر در زندان اوین به سر می‌برد و وضعیت وخیم سلامتی وی نیاز فوری به درمان دارد نزد مقامهای ذیصلاح پادرمیانی کنید».

II - اطلاعات دریافت شده توسط نماینده ویژه

الف - اطلاعات شفاهی

۱۷ - بین ۸ و ۱۹ ژانویه ۱۹۸۹، نماینده ویژه به صحبت‌های تعداد بیشتری از شاهدان در رابطه با وضع حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران گوش داد؛ بعضی از آنها به تحولاتی اشاره کردند که با اظهارات ثبت شده‌یی که در روزهای ۱۰، ۱۲، ۱۳ و ۱۷ ژوئیه ۱۹۸۹ شنیده شده و به طور مشروح در گزارش موقت (A/44/620، پاراگرافهای ۱۷ تا ۵۷) آمده بود، تفاوت داشت.

۱ - حبس افراد به جای یکدیگر

۱۸ - در تاریخ ۹ ژانویه گزارشگر ویژه به شهادت اشخاصی گوش داد که

عقاید سیاسی چپ به ۱۵ سال زندان محکوم گردید. او بعداً به مرگ محکوم شد. وقتی او و زندانیان دیگر را برای اعدام می‌بردند، یک پاسدار به او گفت دعا بکند و او جواب داد که دعا کردن بلد نیست. پاسداران تشخیص دادند که او ارزش گلوله‌هایی را که آنها باید برای کشتنش شلیک کنند ندارد و دوباره او را به زندان برگرداندند تا شکنجه‌اش کنند، نتیجه این شد که مجبور شدند وی را به بیمارستان منتقل نمایند و او از آن جا توانست فرار کند. به گفته این شاهد، در چند هفته پیش، وضعیت زندگی در اوین بهبود یافته بود. در هر سلول فقط ۴ نفر زندانی بودند، یک آشپزخانه کوچک وجود داشت که زندانیان می‌توانستند در آن آشپزی کنند و یک فروشگاه نیز باز شده بود.

۲۲ - یک شاهد دیگر اوضاعی را گزارش کرد که با آن چه در بالا آمد، مشابهت داشت. شوهر او دستگیر و محکوم به زندان شده بود؛ سالها بعد، در ۱۹۸۸، برادر شوهر ۱۲ ساله او به وسیله یک تماس تلفنی از جانب فردی که خود را یک مقام زندان اوین معرفی کرده بود، مطلع شد که زندانی اعدام شده است.

۳ - محاکمات در دادگاههای انقلاب اسلامی

۲۳ - یک شاهد، محمدرضا، تجربیات خود را در برابر یک دادگاه انقلابی و در زندان، هنگامی که بازجویی می‌شد و سپس هنگامی که دوره محکومیت به حبس ابد را می‌گذراند، توضیح داد. ۱۵ نفر از اعضای خانواده او اعدام شده بودند و خود وی، هنگامی که در حال انتقال از زندان اوین به یک بازداشتگاه دیگر بود، توانسته بود فرار بکند. او گفت دادگاههای انقلاب به ۱۳ بخش، که هر کدام دادستان مخصوص به خود را دارد تقسیم می‌شوند. این بخشها در زمینه جرائم و اتهامات خاصی تخصص دارند؛ برخی در رابطه با مجاهدین عمل می‌کنند، بعضی دیگر به کمونیستها و چپها به طور عام می‌پردازند و بالاخره بعضی دیگر، در رابطه با تخریفات مذهبی، از جمله انحراف از اسلام درگیرند. به گفته این شاهد، به خصوص بخشهای ۶ و ۷ ترسناک هستند چون به طور ثابت حکم مرگ صادر می‌کنند. این شاهد هم چنین گفت که در هنگام بازجویی از موادمخدر نیز استفاده می‌شود و او از این قضیه خبر دارد چون یکی از پسر عمه‌هایش را در حالی که تحت تأثیر یک گاز قرار داشت مورد بازجویی قرار دادند.

۴ - محکومیت یک گروه از زنان به مرگ

۲۴ - گزارشگر ویژه اطلاع یافت که ۱۳ زندانی زن محکوم به مرگ شده‌اند و

خواستند هویت آنها، به دلایل امنیت فردی، فاش نشود. شاهد اول اظهار داشت که وی ۸ سال در زندان اوین به سر می‌برده و به همراه شوهر و برادرش، که از سازمان مجاهدین خلق بودند، به توطئه‌چینی متهم بوده است. شوهر، برادر و شوهر خواهر وی در سال ۱۹۸۳ اعدام شدند. وی، بعد از آن که سه سال زندانی بود، مورد محاکمه‌ی قرار گرفت که ۳ دقیقه بیشتر طول نکشید. از آن جا که او در موقع دستگیری باردار بود، به وی اجازه داده شد که دختر خود را در خاج از زندان به دنیا بیاورد، ولی بعد از تولد، دوباره به همراه نوزادش به زندان بازگردانده شد. به خاطر وضع بد سلامتی، به ویژه از نظر روانی، او را به یک منطقه کوهستانی فرستادند و او توانست از آن جا فرار کند. دو گروه تلاش کردند که از مرز عبور کنند، ولی او، از آن جا که هنوز حالش خوب نبود، دخترش را به یک نفر دیگر از گروه دوم سپرد. اعضای گروه او موفق شدند که از مرز عبور کنند، ولی افراد گروه دیگر دستگیر شدند و دختر او نیز با آنها بود. از زمانی که او فرار کرده، دخترش در زندان اوین مانده و هنوز در آن جاست. او حالا ۸ سال دارد و در بند ۷، سلول ۲۰۴ می‌باشد.

۱۹ - یک روزنامه‌نگار سابق ایرانی اظهار داشت که وی از سال ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۵ به جرم همکاری با رسانه‌های غربی، در زندانهای اوین و قزلحصار اسیر بوده. خواهر وی، به خاطر رابطه با مجاهدین خلق دستگیر و در سال ۱۹۸۲ اعدام شد، ولی او همیشه مستقل بوده و هنوز هم هست. وی، بعد از یک محاکمه ۵ دقیقه‌ی، به ۸ سال زندان محکوم شد. به خاطر این که او توانست از کشور فرار بکند، پدرش به گروگان گرفته شد و هنوز بدون این که محاکمه شده باشد، در بند ۶ زندان اوین، است.

۲ - اعدام زندانیانی که دوره محکومیتشان را می‌گذرانند

۲۰ - یک شاهد گزارش داد که شوهر وی، که حرفه‌اش روانپزشکی بود، در سال ۱۹۸۱ دستگیر و کمی بعد به چند سال زندان محکوم شد، ولی خود او موفق شد از کشور خارج شود. در مدتی که شوهر او در زندان بود، بستگانش می‌بایست هر ماه ۲۰ هزار ریال بابت مخارج شخصی وی بپردازند. بستگان او می‌توانستند ماهی یک بار و هر بار برای چند دقیقه او را ببینند. در ژوئیه سال ۱۹۸۸ ملاقاتها لغو شد و در پایان همان سال بستگان وی از اعدام او باخبر شدند.

۲۱ - شاهد دیگری اظهار نمود که شوهر او در سال ۱۹۸۳ دستگیر شد و، با آن که ثابت نشد در فعالیتهای محل امنیت کشور شرکت داشته است، به خاطر داشتن

ممکن است طی چند روز یا چند هفته آینده اعدام بشوند. یک کمیته سه نفری، که برای حمایت از این افراد تشکیل شده بود، اعلام کرد که طبق نامیه‌ی که به امضای شهردار برلن رسیده، ممکن است به هر یک از این زندانیان که آزاد بشوند، در این شهر حق پناهندگی داده شود. بنا به گزارش وزارت کشور جمهوری فدرال آلمان نیز اعلام کرده بود که حاضر به اعطای پناهندگی می‌باشد. اسامی هشت تن از زنان محکوم به مرگ، با اجازه خانواده‌هایشان در زیر ذکر می‌شود: زهره کاهنی، ثریا کیانی، دکتر میترا عاملی، فاطمه حسین‌زاده طوسی‌مقدم، فاطمه ایزدی، ناهید برودیاهی، گیتی آذرنگ، و ملکه محمدی.

۵ - تقاضای کسب اطلاع در مورد یک فرد ناپدید شده

۲۵ - آقای کلود ازبر، شهروند فرانسوی، روز ۸ ژانویه در برابر نماینده ویژه حاضر شد و قضیه دخترش، آنی، را که یک پرستار فرانسوی بود، توضیح داد و برای کسب اطلاع از محل وی تقاضای کمک کرد. شوهر وی، که یک شهروند ایرانی است، به نیروهای پیوسته بود که در ژوئیه ۱۹۸۸ به جمهوری اسلامی ایران حمله کردند. تا آن جا که آقای ازبر توانسته بود بفهمد، دختر وی داوطلبانه به گروهی از پرستاران غیر نظامی ایرانی پیوست و در این حمله شورشیان با آنان همراه شد. آمبولانسی که وی در آن قرار داشت، به وسیله آتش توپخانه در اسلام‌آباد غرب - از توابع استان کرمانشاه - از کار افتاد. یک روزنامه ایرانی گزارش کرد که یک پرستار فرانسوی زخمی و دستگیر شده است. آقای ازبر از صلیب سرخ و دولت فرانسه تقاضای کمک کرده ولی تاکنون نتوانسته اطلاعات دقیقی از آن چه به سر دخترش آمده است، به دست بیاورد. وی همچنین با سفارت ایران در پاریس در تماس بود و در آن جا به او گفته‌اند که ممکن است دخترش در یک حمله هوایی کشته شده باشد. او می‌خواهد بداند که آیا دخترش زنده است یا مرده، و اگر مرده است در کجا دفن شده است.

۶ - شهادت در مورد تروریسم

۲۶ - آقای سعید حناتی، به نمایندگی از انجمن حمایت از قربانیان تروریسم، که یک سازمان غیر دولتی توصیف شده و مرکزش در جمهوری اسلامی ایران می‌باشد، گفت که سه نفر از همراهانش از اعضای سازمان مزبور می‌باشند، ولی همه‌شان از شهروندان عادی‌اند و هیچ مسئولیت رسمی یا دولتی ندارند و به خرج خود و با کمک سازمان به این سفر آمده‌اند.

۲۷ - آقای حناتی گفت سه نفر همراه وی از اعضای سابق مجاهدین هستند و بنابر این از شیوه‌های عمل و طرح‌های این سازمان، که به گفته وی دارای ماهیت تروریستی است، با خبر می‌باشند. اعضای سابق مجاهدین از راه خود برگشته، اظهار ندامت کرده، بخشوده شده و به آرامی به میان جامعه ایران بازگشته‌اند. آقای حناتی هم چنین چندین نامه از قربانیان تروریسم را، که نتوانسته بودند به ژنو بیایند، تسلیم کرد.

۲۸ - هفت شاهی که اظهاراتشان به طور خلاصه در زیر آورده می‌شود، خواستند که اسامیشان فاش نگردد. اولین شاهد گفت که در سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۹) به سازمان مجاهدین پیوست و تا سال ۱۳۶۱ (۱۹۸۳) همچنان در سازمان عضویت داشت. او برنامه و نشریات سازمان را بسیار جذاب یافته بود، اما پس از یک سال و نیم کم‌کم متوجه شد اوضاع واقعی با برنامه و نشریاتی که او را به خود جذب کرده و شور و اشتیاقش را برانگیخته بود، تطابق ندارد. کم‌کم دچار ناراحتی وجدان شد، چون مرتکب کارهای زشتی شده بود. او به عملیاتی که به فرماندهی او، علیه یک راننده حزب‌اللهی انجام گرفت اشاره کرد که در آن افراد تحت فرمانش زن و پسر قربانی اصلی را هم کشتند. دستورالعملی که وی دریافت کرده بود این که از هر کس که مشکوک به حزب‌اللهی بودن است، کارت شناسایی بخواهد و چنین شخصی اگر کارت حزب‌الله را نشان می‌داد، یا حتی کارتی نشان نمی‌داد می‌بایست در جا اعدام شود.

۲۹ - شاهد دوم نیز اظهار داشت که در سازمان مجاهدین عضویت داشته، ولی طرز فکرش را عوض کرده و حالا دارد برای کمک به قربانیان تروریسم کار می‌کند. او مسئول تهیه سلاح، مهمات برای گروه‌های مسلح بود و به موقعیت مهمی در سازمان دست یافته بود. یکی از مسئولیتهای وی دادن آموزش به جوانانی بود که به این گروه‌ها می‌پیوستند. به آنها قرصهای سیانور داده می‌شد تا در صورت دستگیری، برای پرهیز از شکنجه‌شدن و حفظ اسراری که می‌دانند، آنها را بخورند. به منظور حفظ اطلاعات، در یک خانه امن، مردی بود که موظف بود همراهانش را، در صورت سر رسیدن پلیس، به قتل برساند. وی بالاخره دستگیر، محاکمه و محکوم به زندان شد، پس از آزادی، از او دعوت شد به انجمن حمایت از قربانیان تروریسم بپیوندد، که وی اکنون عضو آن است و کار خود را وسیله مهمی برای بازسازی سایر جوانان از افتادن به راه غلط تلقی می‌کند.

۳۰ - شاهد سوم گفت وی به عنوان زندانی سیاسی ۷ سال در زندان بوده است. وی قبل از انقلاب، زمانی که دانش‌آموز بود، به مجاهدین پیوست. وی، اگر چه طرفدار مبارزه سیاسی بود، ولی به تدریج به حمایت از مبارزه مسلحانه کشانده شد. وی خود را کاملاً در اختیار سازمان مجاهدین قرار داد، مدارج ترقی را پیمود، و دستور می‌گرفت و دستور می‌داد، بی آن که وقتی بگذارد و درباره آن چه می‌کند بیندیشد. چون هنگام دستگیری به طور کامل اعتراف کرده بود، به حبس بلند مدتی محکوم نشد. پس از سه سال آزاد شد، به همکاری با همان سازمان ادامه داد و در فرانسه، عراق و آلمان با کسانی در تماس بود. برای بار دوم دستگیر شد و دوباره همه چیز را اعتراف کرد. یک نقشه فرار به او داده شد تا بتواند اطلاعاتی را که داشت، حفظ کند، اما این نقشه یک دام بود و قرار بود وی در حال ترک زندان، کشته شود. وقتی از این امر آگاه شد، تصمیم گرفت کاملاً با مجاهدین قطع رابطه کند.

۳۱ - شاهد چهارم به هیچ سازمانی وابستگی نداشت. او خود را فردی بسیار مذهبی توصیف کرد که توسط تروریست‌ها در خیابان مورد حمله واقع شده بود. او یک تکه کاغذ را که آغشته به خون خودش بود نشان داد. طبق اظهارات وی تعدادی از مجاهدین سعی کردند موتورسیکلت او را بگیرند، ولی وی مقاومت کرد. چون در موتورسیکلت بنزین زیادی، نمانده بود، چند قدم آن طرف‌تر متوقف شد؛ وی از فرصت استفاده کرد و دوید تا موتور خود را پس بگیرد. در آن جا مهاجمان سعی داشتند موتور دیگری را بدزدند. او از آنها سؤال کرد که چرا چنین کارهایی می‌کنند، درگیری بین آنها به وجود آمد و آنها تیری به سوی او شلیک کردند که به پایش اصابت کرد. چند نفر به کمک او شتافتند و مهاجمان را متوقف کردند. یکی از آنها قرص سیانور خود را بلعید. او نسخه‌ای از اعترافات مهاجمی را که دستگیر شده بود، ارائه داد.

۳۲ - سه نفر دیگر زنان جوانی بودند که شوهران یا اقوام نزدیک خود را در نتیجه اعمال خشونت‌آمیز از دست داده بودند. آنها، برای ارائه دلیل در مورد رنجی که مردم عادی می‌برند، دعوت انجمن حمایت از قربانیان تروریسم را قبول کردند. اولین زن گفت پدر و برادرش توسط مجاهدین خلق کشته شده‌اند. پدر وی یک کارگر زحمتکش بود و برادرش دانش‌آموز دبیرستانی. پدرش مشغول کار در مغازه بود که مجاهدین برای کشتنش سر رسیدند؛ برادرش سعی کرد به او کمک کند، ولی او هم کشته شد. پدر و برادر او از فعالین سیاسی نبودند بلکه فقط از دولت اسلامی حمایت می‌کردند.

۳۳ - شاهد دیگر بیوه زنی بود که شوهرش هنگام خروج از خانه به قتل رسیده بود. او هیچ مقام رسمی نداشت، بلکه کارهای اجتماعی می‌کرد؛ از این رو مجاهدین به وی مظنون شدند که برای دولت اسلامی کار می‌کند و تصمیم گرفتند از شش خلاص بشوند. او گفت سازمان مسئولیت ۲۶ قتل را در محله آنها به عهده گرفته است. آخرین شاهد این گروه بیوه زن دیگری بود که گفت شوهر و پسرش، تنها به این دلیل که مسلمانان معتقدی بودند و طرفدار دولت اسلامی محسوب می‌شدند، در مغازه خوابار فروشی خود به قتل رسیدند.

ب - اطلاعات کتبی

۱ - اطلاعات دریافت شده از منابع فردی

۳۴ - از زمان اعلام دعوت از نماینده ویژه جهت دیدار از جمهوری اسلامی ایران تا زمان مسافرتش به آن جا، حدود ۱۵۰۰ مهاجر ایرانی یا بستگان ایرانیانی که در خارج زندگی می‌کردند نامه‌هایی برای نماینده ویژه ارسال کردند. نزدیک به ۸۰۰ نامه به زبان فارسی نوشته شده بود و به علت تنگی وقت امکان ترجمه‌شان وجود نداشت. ۷۰۰ نامه باقیمانده به زبانهای انگلیسی، فرانسه و آلمانی نوشته شده بود که دعاوی ارائه شده در آنها قابل دسته‌بندی به طریق زیر است:

دعاوی مربوط به موارد اعدام ۱۵۲۹

دعاوی مربوط به موارد شکنجه ۱۴۵۰

دعاوی مربوط به ناپدید شدگان ۸۱۵

موارد حاوی اطلاعات در مورد زندانیان و وضع زندانها ۱۰۲

۳۵ - بسیاری از این نامه‌ها حاوی توضیحات مشروح در مورد حبس، شکنجه و یا اعدام اقوام و دوستان بود. اظهارات مهاجران ایرانی در رسانه‌های کشورهای مختلف نیز به اطلاع نماینده ویژه رسانده شد. به عنوان نمونه، محتوای چند نامه که به حوادث و اوضاع اخیر اشاره دارند، به طور خلاصه در زیر آورده می‌شود:

(I) - اکبر مسافری، مکانیک نیروی هوایی ایران، در اوت ۱۹۸۹ در استانبول، ترکیه، گفت: مردم، که در اوت ۱۹۸۸، از بوی بسیار بدی که از یک تکه زمین در نزدیکی اسلام‌آباد می‌آمد، دچار حیرت شده بودند، آن جا را کردند و جسد‌های متلاشی شده ۲۵ نفر را که بی‌شک اعدام شده بودند، پیدا کردند. در میان آنها وی جسد علی غفاری، همکلاسی سابقش را، که می‌دانست چند سال در

زندان بوده است، شناسایی کرد.

(II) - ابراهیم بوربور در ۵ ژوئن ۱۹۸۹ در آمستردام، هلند، گفت که در اوت ۱۹۸۸، ۳۰ زندانی سیاسی را از بندرانزلی به زندان رشت، در شمال ایران، انتقال دادند. بستگان آنها که از این انتقال نگران بودند، علت آن را پرسیدند. مقامات به آنها گفتند موجبی برای نگرانی وجود ندارد. در دسامبر بعد خانواده‌ها لباس و وسایل زندانیان را به همراه یک یادداشت مبنی بر اعدام آنها دریافت کردند.

(III) - در ۲۳ اوت ۱۹۸۹، گروهان لطیف شوشتری در کراچی، پاکستان، اظهار داشت که در ۱۱ ژوئیه ۱۹۸۹، ۱۵ اسیر جنگی که توسط ارتش آزادیبخش ایران آزاد شده بودند، در پادگان پرندک، نزدیک تهران، اعدام شدند. وی افزود که همایون صولتی، شاهرخ شمسا و مهدی ثابتی به دروغ به قاچاق مواد مخدر متهم و در تهران اعدام شدند، اولی در یک تاریخ نامعلوم، دومی در آوریل ۱۹۸۹ و سومی در ۱۸ ژوئیه ۱۹۸۹.

(IV) - آقای حمید اسدیان در یک نامه در مورد همسرش، فرزانه عمویی، دانشجوی سابق دانشکده کشاورزی کرج، اطلاعاتی ارائه داد. بر اساس این نامه خانم فرزانه عمویی، در ژوئن ۱۹۸۱، بدون هیچ اتهامی دستگیر شده بود و تا یک ماه قبل از تولد کودکش مورد شکنجه قرار داشت. او، بعد از این که او را، به خاطر زایمان قریب‌الوقوع آزاد کردند، در فوریه ۱۹۸۲ دوباره دستگیرش کردند و در جای کثیفی قرارش دادند و غذای بسیار ناکافی به او می‌دادند. سپس در قسمتی از زندان، موسوم به «مسکونی»، که به معنی «واحد مسکونی» است، به سر برد. در آن جا وی چنان مورد انواع آزار و اذیت قرار گرفت که تعادل روانی و سلامت جسمانی‌اش آسیب دید. وی هنوز در زندان است و در شرایط بسیار سختی به سر می‌برد. مسئولان زندان به وی گفته‌اند که او را تنها به خاطر این که زن حمید اسدیان است زندانی کرده‌اند.

(V) - آقای بهین بهرامیان، دندانپزشک مقیم آمریکا، گفت که برای مادر ۷۵ ساله‌اش اجازه اقامت گرفته، اما مادرش نتوانسته است مسافرت کند، چون موقعی که می‌خواسته در فرودگاه مهرآباد سوار هواپیما بشود گذرنامه‌اش را توقیف کرده‌اند. در آن زمان به او گفته شد که علت گرفتن گذرنامه او عضویتش در فرقه بهاییان بوده است. در صورتی که وی بارها گفته است که عضو بهاییان نیست و حاضر است این امر را به مسئولان اثبات کند. تلاش برای این که بتواند از کشور خارج شود، به جایی نرسیده است.

(VI) - آقای حبیب احمدی، مقیم آمریکا، در ۸ دسامبر ۱۹۸۹ نامه‌یی

برای نماینده ویژه فرستاد و در آن به اطلاع رساند که خواهرش، آسیه، در سال ۱۹۸۱ دستگیر و به ۸ سال زندان محکوم شد. یک روز در پاییز ۱۹۸۹، به وسیله تلفن، از یکی از اعضای خانواده خواسته شد که به زندان برود؛ در آن جا مقامات زندان لباس و سایر وسایل او را تحویل دادند، همراه با این اخطار که «نباید در این باره [اعدام آسیه] با هیچ کس صحبت کنید». آنها هم چنین گفتند که اگر کسی از ماجرا اطلاع پیدا کند، او مجرم شناخته و مجازات خواهد شد.

۲- اطلاعات گرفته شده از مطبوعات ایرانی و بین‌المللی

۳۶ - در ۱۱ اوت ۱۹۸۹، رسانه‌های بین‌المللی خبر دادند که ۲۰ نفر به جرم قاچاق مواد مخدر اعدام شدند و تعداد اعدامها به این جرم، از ژانویه ۱۹۸۹ تا آن هنگام، به ۱۳۰۰ نفر می‌رسد. این رقم تا زمان تهیه این گزارش نهایی، همچنان رو به افزایش داشته است. به عنوان مثال رسانه‌های بین‌المللی به نقل از رادیو تهران در ۲۴ دسامبر ۱۹۸۹، گزارش دادند که ۱۲ نفر از اعضای یک باند قاچاق مواد مخدر و اسلحه، از جمله یک زن، در تهران، مشهد و کرمان اعدام شدند.

۳۷ - رسانه‌های ترکیه گزارش کردند که ۴۸ ایرانی متقاضی پناهندگی که به مقامات ایرانی تحویل داده شده بودند، در اوت ۱۹۸۹ در شهر ارومیه اعدام شدند.

۳۸ - نشریات دیگری در ۱۵ سپتامبر ۱۹۸۹ گزارش دادند که ۵ زندانی سیاسی به نامهای محمد یونسی، محمدقلی ابراهیمی، بیژن بیگلری، بهرام کاظمی و مسعود ثابت به اتهام قاچاق مواد مخدر، در همدان، رشت، کرمانشاه و شیراز اعدام شدند. همان منبع اظهار داشت که این افراد در میان ۷۹ نفری بودند که در تاریخ ۱۹ اوت اعدام شده‌اند.

۳۹ - مطبوعات اظهارات داود کریمی، عضو کمیته انقلاب اسلامی، را منتشر کردند مبنی بر این که ۹۰۰۰ مخالف سیاسی و ۴۰۰۰۰ قاچاقچی و معتاد در زندان هستند. در ماه مه ۱۹۸۹ روزنامه کیهان (که به زبان انگلیسی در تهران منتشر می‌شود) گزارش داد که ۲۰۰ عضو سازمان فدائیان خلق و حزب توده دستگیر شدند. مطبوعات ایران همچنین بازداشت هواداران گروههای سیاسی کرد، از جمله، اعضای گروه موسوم به کومله، را به اتهام توطئه برای اعمال تروریستی و خرابکاری گزارش دادند.

۴۰ - در روز ۳۱ ژوئیه ۱۹۸۹، کیهان گزارش داد که ۶ زن به جرم زنا و اعمال خلاف عفت در باختران سنگسار شدند. روزنامه جمهوری اسلامی در ۲۴ آوریل گزارش داد که اعضای یک باند که در کارهای خلاف عفت و فحشا دست داشتند، در بوشهر به دار آویخته یا سنگسار شدند. سنگسار در استادیوم ورزشی شهر صورت گرفت. کیهان در تاریخ ۱۳ مه ۱۹۸۹ گزارش داد که یک زن در استادیوم ورزشی نیشابور سنگسار شد. کیهان در روز ۱۳ ژانویه گزارش داد که یک مرد و یک زن به جرم زنا در شهر کرج سنگسار شدند. جمهوری اسلامی گزارش داد که یک زن در شهر زنجان سنگسار شد. در ۲۰ فوریه ۱۹۸۹ رادیو دولتی اعلام کرد که دست دو نفر قطع شد.

۴۱ - مطبوعات اظهارات منسوب به یک مقام عالیرتبه قضایی را منتشر کردند مبنی بر این که اعدامهای فوری مخالفان سیاسی نتایج رضایتبخشی داشته است. مطبوعات همچنین اظهارات منسوب به فرد مهم دیگری را که صاحب مقام رسمی نیست، منتشر کردند مبنی بر این که اعدامهای فوری اشتباه بوده است. منابع رسمی دیگر تکذیب کردند که اعدامهای زیادی در ایران صورت گرفته است و گفتند این اتهامات نتیجه تحریف اطلاعات از طرف اپوزیسیون است.

۳ - اطلاعات به دست آمده از سازمانهای خارجی

۴۲ - دبیر کل ملل متحد نسخه‌ای از یک نامه را برای نماینده ویژه ارسال کرد که از طرف «دوستان ناظران حقوق بشر در کنگره»، مرکب از ۵۲ سناتور و ۱۴۳ عضو کنگره آمریکا، نوشته شده بود. این نامه توسط سناتورها پاتریک موبینیهان، دیوید دورنبرگر و جیمز جفوردز و نمایندگان تونی هال و کنستانس مورن امضا شده بود. در این نامه گفته شده بود که محمدحسین اکبرزاده یوسفی پزشکی که به دلیل کمکهایش به مستمندان در تبریز از احترام زیادی برخوردار بوده، در اکتبر ۱۹۸۸ دستگیر و بدون محاکمه، بدون اتهام مشخص و بدون برخورداری از کمک وکیل، اعدام شده است. دکتر یوسفی در سالهای قبل از اعدامش، چند بار دستگیر و آزاد شده بود.

۴۳ - کمیته هندی دفاع از حقوق بشر، که شاخه‌ای تخصصی از فدراسیون ملی زنان هند است، در روز ۲۹ دسامبر ۱۹۸۹ نامه‌ای از دهلی نو برای نماینده ویژه فرستاد و نگرانی عمیق خود را از احتمال اعدام ۱۸ زندانی سیاسی زن در ایران ابراز داشت. در نامه آمده بود که این زنان به مرگ محکوم شده‌اند و در سلولهای مجرد به

سر می‌برند. سازمان گزارش‌دهنده نام زنانی را که در انتظار مرگ هستند، ذکر نکرده است.

۴ - اطلاعات فراهم شده توسط سازمانهای ایرانی

۴۴ - در ۸ دسامبر ۱۹۸۹، آقای کریمزاده و آقای جلیل گادانی که به گفته خود نمایندگان حزب دموکرات کردستان بودند، لیستی از زندانیانی که گویا از سال ۱۹۸۸، به این طرف اعدام شده‌اند، لیستی از غیرنظامیان کشته شده به دست پاسداران و لیستی از دهکده‌های ویران شده کردستان را به مرکز حقوق بشر تحویل دادند. علاوه بر این شاکیان ذکر کردند که در نوامبر ۱۹۸۹، ۱۵ نفر در پاوه دستگیر و در کرمانشاه زندانی شده‌اند که ۳ نفر از آنان به خاطر هواداری از جنبشهای خودمختاری طلب کردستان، اعدام شده‌اند.

۴۵ - در ۸ ژانویه ۱۹۹۰، آقای عبدالرحمن کریمزاده، سخنگوی حزب دموکرات کردستان، لیستی از اسامی ۹۵ نفر را، که ادعا می‌شد در سال ۱۹۸۸ در زندانهای کردستان اعدام شده‌اند، به نماینده ویژه داد و گفت که از درستی این اطلاعات اطمینان کامل دارد. او همچنین نام ۱۱ غیر نظامی را ارائه داد که یکی دانشجو و بقیه دهقان بودند و توسط افراد نیروهای مسلح کشته شده بودند. در این لیستها، بسیاری از اسامی موجود در لیستهای یاد شده در پاراگراف قبلی، تکرار شده بود. او همچنین لیستی از ۱۳۶ روستای کردستان تسلیم کرد که ادعا می‌شد از سال ۱۹۸۰ تاکنون ویران شده‌اند. او گفت از زمان آتش‌بس در سال ۱۹۸۸، صدها کرد در کرمانشاه، سقز، مهاباد و ارومیه اعدام شده‌اند.

۴۶ - در تاریخ ۸ ژانویه ۱۹۹۰، نماینده ویژه آقای مهدی فتاپور، عضو دفتر سیاسی سازمان فدائیان خلق را پذیرفت. به گفته آقای فتاپور اعدام زندانیان سیاسی تحت عنوان قاچاقچی مواد مخدر ادامه دارد و در این رابطه، مورد دکتر منصور را ذکر کرد. در آغاز سال، ۳ نفر را که به همجنس‌بازی متهم بودند، گردن زدند. او همچنین لیستی از ۸۰ زن ارائه داد که به رغم پایان یافتن دوره محکومیتشان همچنان در زندان می‌باشند.

۴۷ - در تاریخ ۱۰ ژانویه ۱۹۹۰، نماینده ویژه آقای حسین مهدوی، دبیر شورای ملی مقاومت ایران، و آقای کاظم رجوی، نماینده شورای ملی مقاومت در سوییس را پذیرفت. آنها ۸ سند در مورد اوضاع ایران به وی ارائه دادند.

محتوای آنها به قرار زیر است: الف) لیست زندانیان سیاسی اعدام شده تحت عنوان قاچاقچی مواد مخدر، ب) زندانیان سیاسی دفن شده در گورهای جمعی مخفی، پ) اسامی و آدرسهای ۴۱۰ تن از بستگان افرادی که اعدام شده بودند، ت) لیست ۶۴۳ زندان، ث) اسامی و مشخصات ۴۷۲۵ زندانی سیاسی، ج) لیست ۱۷۸۶ نفر که متهم به شکنجه‌گر بودن هستند، چ) نسخه‌یی از اظهارات مقامات رسمی در مورد حقوق بشر، و ح) نسخه‌یی از گزارشهای مطبوعات بین‌المللی درباره حقوق بشر در ایران. آنها گفتند ۲۵۰ نفر به مدت ۲ ماه برای تهیه این ۸ سند کار کرده‌اند. در تاریخ ۱۷ ژانویه، آقای حسین مهدوی و آقای کاظم رجوی اسناد بیشتری را به همراه نامه‌ها و پرونده‌های افرادی که حقوق اساسی آنها نقض شده بود، ارائه دادند.

۴۸ - در تاریخ ۱۵ ژانویه، ۲ تن از نمایندگان کمیته مستقل وکلای ایرانی در تبعید از نماینده ویژه دیدار کردند و درباره وضع وکلا صحبت کردند. آنها گفتند که تعدادی از وکلا اعدام شده‌اند و به شرح حوادثی پرداختند که به انحلال کانون سابق وکلای تهران و دستگیری رئیس آن منجر گردید. آنها به اعدام منوچهر مسعودی، یک مشاور حقوقی، و آقای خاکسار، که وکیل مدافع تعدادی از مجاهدین در دادگاههای انقلاب بود، اشاره کردند. وکلایی که تلاش کرده بودند دفاع از مجرمان سیاسی را به عهده بگیرند، مورد آزار قرار گرفتند و مجبور به اختفا یا ترک کشور گردیدند. در سالهای ۱۹۸۱ و ۱۹۸۲ تعدادی از وکلا هنوز می‌توانستند در محاکمات سیاسی به عنوان وکیل مدافع شرکت کنند، اما خیلی زود پروانه وکالتشان لغو شد و از آن زمان تاکنون محاکمات سیاسی بدون برخورداری متهم از کمک وکیل مستقل صورت می‌گیرد.

۴۹ - در ۱۵ ژانویه، نمایندگان حزب دموکرات کردستان، حزب دموکراتیک مردم ایران و سازمان فدائیان خلق به اوضاع زندانهای ایران اشاره کردند. آنها قول دادند که لیستی از ۱۴ هزار زندانی سیاسی اعدام شده ارسال دارند و اسامی و مشخصات بسیاری افراد را که همچنان در زندان هستند ارائه کردند. آنها همچنین نسخه‌یی از گزارش مأموریت هیأت اعزامی از طرف فدراسیون بین‌المللی حقوق بشر به کردستان و لیستی از روستاهایی که گفته می‌شد طی ۱۰ سال توسط نیروهای مسلح ایران، اعم از منظم و غیر منظم، ویران شده است، تسلیم کردند. در هر یک از روستاهای کردستان اعلانهایی بود که لیست اهالی اعدام شده را دربرداشت؛ هدف این اعلانه‌ها، مرعوب کردن مردم بود.

۵ - اطلاعات رسمی درباره تروریسم

۵۰ - دولت جمهوری اسلامی ایران یک سند ۵۸ صفحه‌یی حاوی ۱۷۰ بریده از روزنامه مجاهد، نشریه سازمان مجاهدین خلق، در فاصله ۹ نوامبر ۱۹۸۳ و ۲۱ ژانویه ۱۹۸۵ را به نماینده ویژه تحویل داد. در این بریده‌ها سازمان اذعان داشت که بسیجهای تبلیغاتی ترتیب داده و در عملیات نظامی و حمله به افراد عادی در تهران، اصفهان و سایر شهرها، و حمله به اتومبیلهای شخصی و به جاهایی که محل تجمع هواداران رژیم بوده، دست داشته است. این سند حاوی اسامی ۳۸ قربانی این نوع اعمال است (ضمیمه II). بخشی که «اخبار کوتاه» عنوان دارد، حاوی اطلاعاتی است درباره حمله به افرادی که به جاسوسی و شکنجه‌گری متهم بوده‌اند.

۵۱ - هیأت دائمی جمهوری اسلامی ایران در دفتر ملل متحد در ژنو، تعدادی جزوه درباره حملات تروریستی که به آن سازمان نسبت داده می‌شود، برای نماینده ویژه فرستاده است. جزوه‌یی که «واقعیت» عنوان دارد، ۸ حمله را توصیف می‌کند که مسئولیت آنها را سازمان به عهده گرفته است. هدف این جزوه این است که نشان بدهد قربانیان جاسوس، مزدور یا شکنجه‌گر نبودند، بلکه افراد مسالمت‌جویی بودند که فقط از رژیم هواداری می‌کردند. جزوه‌یی که عنوانش «فعالیت‌های سیاسی...» است، حاوی اظهارات فعالان سابق است که مدعی انجام عملیات مسلحانه، که برخی ماهیت انتحاری داشتند، علیه پاسداران انقلاب و خبرگزاری پارس بوده‌اند.

۵۲ - نشریه‌یی با عنوان «ملاحظات در مورد روند تروریسم کور در ایران» به یادآوری حوادثی می‌پردازد که مسئولیت آنها را سازمان نامبرده در بالا به عهده گرفته است. در «اثبات مستند تروریسم» عین صفحاتی از نشریات مجاهدین خلق چاپ شده که در آنها مسئولیت حمله به هدفهای نظامی و غیر نظامی پذیرفته شده است. ۳ جزوه دیگر حاوی گزارشهایی است درباره حوادث، اسامی، تاریخ و نتایج عملیات علیه وسایط نقلیه و ساختمانهای عمومی، افراد صاحب مقام دولتی و افراد عادی بدون مسئولیت رسمی.

۶ - وضع بهاییان

۵۳ - نماینده ویژه از وضع بهاییان، به شرح زیر اطلاع یافته است: بهبود وضع پیروان آیین بهایی بین اکتبر ۱۹۸۹ و ژانویه ۱۹۹۰ ادامه داشت. بعد از اعدام

دو بهایی در دسامبر ۱۹۸۸، گزارش از اعدام افراد دیگری نرسیده است. در مه ۱۹۸۹، چهارده بهایی در زندان بودند، و از آن پس ۹ نفر دیگر دستگیر و ۱۰ تن آزاد شده‌اند. در پایان سال ۱۹۸۹، تعداد زندانیان بهایی ۱۳ تن بود.

۵۴ - بیشتر بهاییان از دریافت مستمری هم‌چنان محرومند، اما کسانی که پیش از انقلاب بازنشسته شده بودند و بیش از شصت سال دارند، می‌توانند حقوق بازنشستگی خود را دریافت کنند، به شرطی که سهم تأمین اجتماعی خود را به مدت ده سال پرداخت کرده باشند؛ اگر سهمشان را به مدت ده سال تمام پرداخت نکرده باشند، می‌توانند با پرداخت ماه‌التفاوت، حقوقشان را دریافت کنند. اما کسانی که طی ده سال گذشته باز نشسته شده یا شغلشان را از دست داده‌اند، نمی‌توانند مستمری دریافت کنند.

۵۵ - از نوامبر ۱۹۸۹ به بعد، تعدادی از جوازهای کسب تمدید شده و مغازه‌هایی که توسط بهاییان اداره می‌شوند یا به آنها تعلق دارند، باز گشوده شده‌اند. وزارت بازرگانی اجازه بازگشایی تعدادی از مغازه‌ها را در آباده و بروجن داده است، اما این مغازه‌ها به دلیل تهدیدهای عناصر افراطی، هنوز بسته هستند. هم چنین باید یادآوری کرد که بهاییان می‌توانند کوپنهای جیره‌بندی، که مدتها از آنها دریغ می‌شد، دریافت دارند.

۵۶ - بهاییان در مورد حق وراثت، هنوز با مشکل روبه‌رو هستند. گواهی حق وراثت، که طبق قوانین ایران برای مالک شدن اموال شخص درگذشته لازم است، به آنها داده نمی‌شود. در نتیجه آنها نمی‌توانند به طور قانونی مالک اموال به ارث رسیده شوند. وضع املاک صادره شده بهاییان هنوز معلوم نیست، ولی به آنها اجازه داده شده است که شکایات خود را در بعضی از دادگاهها مطرح کنند.

۵۷ - به علاوه از دادن گذرنامه به آنها دریغ می‌شود و آنها چاره‌ی جز ماندن در ایران ندارند، ولو این که مایل باشند برای ملحق شدن به خانواده‌شان یا برای معالجه به خارج سفر کنند.

۵۸ - از سال ۱۹۸۸ به بعد بهاییان را بدون استثنا در دبستان و دبیرستان می‌پذیرند، ولی از پذیرفتن آنها در دانشگاه به طور سیستماتیک خودداری می‌کنند.

۵۹ - بهاییان نمی‌توانند به عنوان پیروان یک مذهب با هم جمع شوند. آنها اجازه ندارند از اماکنی که در سابق به آن راه داشتند، برای انجام مراسم مذهبی خود استفاده کنند و اجازه ندارند به هیچ یک از دفاتر متعلق به خودشان، وارد شوند.

۶۰ - هم چنان که در گزارش موقت آمده است، به عنوان بخشی از بهبود وضع آنان، باید یادآوری کرد که اینک آنها می‌توانند مردگانشان را در گورستانهای خود به خاک بسپارند. با این همه در این زمینه، در قزوین، همدان، رشت، چالوس، نوشهر، بابلسر، بابل و ساری با مشکلاتی روبه‌رو هستند.

۶۱ - نماینده ویژه فتوکپیهای از اسناد رسمی، حاوی تصمیمات مقامهای ذیصلاح در موارد مربوط به بهاییان، دریافت کرد. این اسناد به قرار زیرند:
(الف) - ابلاغیه مورخ ۱۲ مارس ۱۹۸۹ دادگاه انقلاب اسلامی گناباد به یک بهایی، مبنی بر این که به علت عضویت در تشکیلات بهاییان، غیاباً به یک سال زندان محکوم شده است.

(ب) - نامه کمیته اجرایی تحقیقات وزارت فرهنگ مبنی بر این که دانشجویی که به علت ارتباط با فرقه بهایی از ادامه تحصیل محروم شده، می‌تواند اظهارنامه‌ی دایر بر ارتباط خود با آن فرقه بفرستد تا شاید به طور وسیع در مطبوعات منتشر شود و در نتیجه مورد تحقیق و سپس تصمیم‌گیری قرار گیرد؛ در صورت خودداری از تسلیم چنین اظهارنامه‌ی با او طبق اطلاعاتی که در پرونده‌اش به ثبت رسیده رفتار خواهد شد.

(پ) - نامه مورخ ۱۷ آوریل ۱۹۸۷ وزارت بازرگانی که در آن به یک متقاضی اطلاع داده شده که نوبت او برای نصب تلفن رسیده است، اما به علت تعلق او به فرقه بهایی، تلفن نصب نخواهد شد.

(ت) - یادداشت وزارت دادگستری، مبنی بر این که گواهی حق وراثت فقط به پیروان چهار مذهبی که به رسمیت شناخته شده است تعلق می‌گیرد و وارثان بهایی صلاحیت دریافت چنین گواهینامه‌ی را ندارند.

۶۲ - طبق اطلاعات تازه‌تری که دریافت شده، سه زندانی در کرج، یکی در اصفهان و یکی دیگر در خوی آزاد شده و در نتیجه تعداد زندانیان بهایی به ۸ نفر کاهش یافته است. در آباده دولت چهل هزار مربع زمین در اختیار بهاییان گذاشته تا از آن به عنوان گورستان استفاده کنند، و نخستین اجساد در آن دفن شده‌اند. در

مرو دشت، بعد از آن که ۱۶ کارگر به کار خود باز گشتند، پنج نفر جواز کار گرفتند و تمامی مغازه‌ها پس از شش سال تعطیل باز شدند، وضع به حالت عادی برگشته است. در تبریز همه مغازه‌داران و کارگران بهایی جوازهای لازم را به دست آورده‌اند. مقامهای قضایی قزوین دستور داده‌اند زمینهای متعلق به بهاییان به آنها پس داده شود. در بندر ترکمن ترتیبی داده شده که تلفنهای متعلق به بهاییان دوباره وصل شود. در همدان مقامهای محلی اجازه داده‌اند که چهار دختری که از هنرستان اخراج شده بودند، تحصیل خود را از سر بگیرند. و بهاییانی که به جهرم تبعید شده بودند، اجازه یافتند به کرمان، محل سکونت عادی خود برگردانند.

۷- اقدامات بخشایشی

۶۳- نماینده ویژه پس از تکمیل گزارش موقت خود، گزارشهایی از اقدامات بخشایشی که دولت جمهوری اسلامی ایران دستور اجرای آن را داده است، دریافت کرد، ولی در اظهارات شفاهی خود در ۲۰ نوامبر ۱۹۹۰، کمیته سوم مجمع عمومی را در جریان آن قرار داد. امید است که دولت جمهوری اسلامی ایران اقدامات بخشایشی بیشتری به سود زندانیان سیاسی و زندانیان عادی، از جمله قاچاقچیان مواد مخدر که نشانه‌هایی از اصلاح شدن از خود نشان می‌دهند، به عمل آورد. نماینده ویژه در رابطه با این سیاست انساندوستانه، که اولین بار اوایل سال ۱۹۸۸، به صورت عفو ۲۵۰۰ زندانی ظاهر گردید، کمال رضایت خود را ابراز داشت. این سیاست اخیراً با بخشودگیها و تخفیف مجازاتها ادامه یافته است.

۶۴- در این رابطه، باید یادآوری کرد که، در تاریخ ۱۸ اکتبر ۱۹۸۹، نماینده دائمی جمهوری اسلامی ایران در ملل متحد نامه‌یی به دبیرکل ملل متحد ارسال داشت که به عنوان سند رسمی مجمع عمومی (A/C.3/44/S) پخش گردید. (در این سند) گفته شده که دولت با صدور حکمی افرادی را که به علت ارتکاب بعضی جرایم محکوم شده بودند، مورد بخشودگی یا تخفیف مجازات قرار داده است. این حکم شامل حال افرادی نمی‌شد که به جرم قاچاق مواد مخدر یا تجاوز محکوم شده بودند.

۶۵- علاوه بر این، نماینده ویژه سندی از هیأت دائمی جمهوری اسلامی ایران در ملل متحد دریافت کرد که بر طبق آن محکومیت ۵۷۲ زندانی در کرج، قم و زاهدان تخفیف داده شده بود. طبق اظهار هیأت دائمی، این رقم نشانه زیاد بودن تعداد زندانیانی است که در سایر شهرهای ایران حکم بخشودگی یا تخفیف محکومیت

دریافت کرده بودند؛ با این همه رقم کلی هنوز در دسترس نیست.

۶۶- هیأت دائمی همچنین اظهار داشت که کلیه افرادی که به یک سال زندان محکوم شده بودند مورد عفو قرار گرفتند. زندانیانی که به ۵، ۱۰ یا ۱۵ سال زندان محکوم شده بودند، محکومیتشان به ترتیب به میزان یک‌سوم، یک‌چهارم و یک‌پنجم تخفیف پیدا کرد. محکومیتهای بیش از ۱۵ سال به ۱۰ سال و زندان ابد به ۱۵ سال زندان کاهش یافت.

III- بررسی نظرات دولت ایران

۶۷- در فاصله تجدید مأموریت در مارس ۱۹۸۹ تا تکمیل گزارش موقت در اکتبر ۱۹۸۹، دولت ایران نظرات مهمی در مورد برخورداری از حقوق بشر و رعایت موازین جاری و بین‌المللی حقوق بشر ابراز داشت. متن کامل این اظهارات به گزارش موقت (A/44/620)، پاراگرافهای ۸ تا ۱۴) ضمیمه شده بود، از این رو نماینده ویژه در اظهارنظرهای خود فقط به آنها اشاره خواهد کرد و از آوردن متن کامل در خواهد گذشت.

۶۸- یادداشت ۲۶ ژوئن ۱۹۸۹ ایران (A/44/620)، پاراگراف ۸) ابتدا به سفر نماینده ویژه اشاره می‌کرد، مسأله‌یی که در قطعنامه 44/163 از طریق توافق عمومی در اجلاس چهل و چهارم مجمع عمومی تصویب شده بود. سایر مطالبی که در مورد آنها بین دولت و نماینده ویژه اختلاف نظر بروز کرد، به قرار زیرند:

۶۹- در یادداشت نامبرده گفته شده بود: «قطعاً، جمهوری اسلامی ایران نمی‌تواند و نمی‌خواهد خود را ملزم به پاسخگویی به اتهاماتی بداند که برخی گروههای تروریستی و خائنان زمان جنگ پیش می‌کشند». و اضافه می‌کرد که «بعد از آن که تروریستها به عنوان منبع اطلاعات، از سیستم کشف واقعیت و گردآوری اطلاعات کمیسیون حقوق بشر کنار گذاشته شوند»، قادر به پاسخگویی خواهد بود. دولت، ضمن اظهار تمایل به همکاری با نماینده ویژه، اظهار می‌داشت که ۱۴۰ اسم از فهرستی که تحت عنوان فعالان سیاسی اعدام شده در ضمیمه گزارش نهایی ۱۹۸۸ آمده، جعلی است چون این اسامی در هیچ دفتر رسمی به ثبت نرسیده است.

۷۰- نماینده ویژه مایل است یادآوری کند که دولت ایران در موارد متعددی

وعده داده که به تمامی اتهاماتی که [نماینده ویژه] در طی سالهای مأموریتش، از سال ۱۹۸۴ به بعد، به اطلاع آن دولت رسانده، به طور مشروح پاسخ دهد و اعلام کرد که این پاسخها در دست تهیه می‌باشند. تازه‌ترین وعده در تاریخ ۶ مارس ۱۹۸۹ در کمیسیون حقوق بشر، زمانی داده شد که نماینده ایران گفت: «پاسخ کتبی دولت من در مورد ضمیمه گزارش E/CN.4/1989/26 در راه است و تا این لحظه، آقای رئیس و حضار محترم، من فقط می‌توانم گزارش مختصری از آن را به شما ارائه کنم». او سپس به ۱۴۰ اسمی اشاره کرد که در هیچ دفتر رسمی ثبت نشده‌اند.

۷۱ - نماینده ویژه در گزارشهای قبلی خود دلایلی مشابه آن‌چه را در یادداشت ۲۶ ژوئن آمده، بررسی کرده و تصریح نموده بود که بین سازمانهایی که دادن گزارشهای کتبی و شهادتنامه‌ها را تشویق می‌کنند و افرادی که اظهار می‌دارند حقوق اساسیشان نقض شده است، می‌بایست تمیز قائل شد. علاوه بر این هیچ اتهامی را نمی‌توان و نباید در برخورد اول، بدون ملاحظه و بررسی حذف کرد. نکته اصلی این است که تحقیقات به حقوق افراد ربط پیدا می‌کند؛ افراد مشخصاً مسئول گفتار و کردار خود می‌باشند؛ آنها ممکن است به سازمانی که شهادتشان را منتشر می‌کند متعلق باشند یا نباشند؛ اتهامات به نقض فرضی حقوق افراد خصوصی ربط دارد و سازمانهایی که در برخی موارد - و نه به طور ثابت و منظم - به عنوان واسطه ارائه اطلاعات عمل می‌کنند، بیرون از فراگرد مربوطه قرار می‌گیرند. به علاوه باید یادآوری کرد که منابع اطلاعات مختلفند و هیچ سازمانی انحصار انتقال اطلاعات را در دست ندارد.

۷۲ - جای تأسف است که دولت ایران در دادن پاسخهایی که برای ادامه تحقیق با اطلاع کامل از واقعیات ضرورت دارند، احتیاط کرده است. با این همه باید امیدوار بود که دولت به مواضع قبلی خود بازگردد و وعده‌های خود را برآورده کند، چرا که این پاسخگوییها بخش تفکیک‌ناپذیر و اساسی همکاری کاملی را تشکیل می‌دهند که در قطعنامه مورد قبول عام مجمع عمومی آمده است.

۷۳ - یادداشت ایران، در ادامه، به توصیه مربوط به انطباق سیستم زندان با معیارهای بین‌المللی و غیرقابل قبول بودن شدت عمل غیرضروری و ناموجه در مورد بازداشت‌شدگان، اشاره می‌کند. دولت ایران اظهار داشته است که خود را به لحاظ اخلاقی، موظف به رعایت ملاحظات انسانی در قبال زندانیان و پرهیز از بدرفتاری، می‌داند و به این منظور تلاشهای بسیاری برای تضمین بازپروری زندانیان و پرورش

شخصیت آنها به عمل آورده است. این دقیقاً همان معیار رفتار با زندانیان است که در اسناد مختلف بین‌المللی آمده و تحقیق در اجرای درست آن مد نظر کمیسیون حقوق بشر و مجمع عمومی است. براساس این توافق، ارگانهای ذیصلاح ملل متحد از دولت ایران درخواست کرده‌اند که گزارشهای شکنجه و بدرفتاری را که به اطلاع رسانده شده است در نظر بگیرد، و از آنها برای نظارت بر کارکرد صحیح سیستم زندان و در نتیجه، تحقیق در طرز کار افراد تحت فرمان و مشخص کردن مسئولیتها به طور شایسته، و انجام اقدامات ترمیمی در مورد افرادی که بر اثر نقض سیاست زندان دچار جراحت شده‌اند، استفاده کند.

۷۴ - در همین یادداشت، دولت ایران شکنجه زندانیان را قاطعانه تکذیب کرده و گفته است که با آنها بر طبق تعزیرات و معیارهای قوانین اسلامی رفتار شده است که در دیگر کشورهای اسلامی هم مورد قبول است و به آن عمل می‌شود. این مجازاتها می‌بایست به لحاظ تطابق داشتن با قانون بین‌المللی ارزیابی شوند، زیرا که معیارهای مورد نظر جامعه بین‌المللی در برخی موارد با تعبیر بسیار سخت‌گیرانه از قانون اسلام مغایرت دارند و تعهدات بین‌المللی تنها از طریق مراعات معیارهایی برآورده می‌شود که جامعه بین‌المللی با رضایت تمامی کشورهای عضو ملل متحد تعیین کرده است.

۷۵ - مسلماً، برخی از اعضای ارشد دولت ایران، هر چند گهگاه، ابراز داشته‌اند که کشورشان از قانون اسلام تبعیت می‌کند و خودشان را موظف نمی‌دانند که جهت انطباق با قوانین بین‌المللی تلاش کنند. در ۲۰ اکتبر ۱۹۸۹، یک مقام ارشد که از رادیو تهران صحبت می‌کرد، گفت: «هر روز انجمنها و سازمانهای حقوق بشر بر اساس اتهامات بی‌پایه، ایران را متهم به نقض حقوق بشر می‌نمایند. آنها باید بدانند که ما از قانون اسلام پیروی می‌کنیم». در این مورد یک اختلاف نظر اساسی وجود دارد، چون نظام بین‌المللی حفاظت از حقوق بشر هیچ استثنایی را بر اساس سیستمهای حقوقی داخلی مجاز نمی‌داند؛ بر هر دولتی است که خود را با قانون بین‌الملل تطبیق دهد. نه قانون اساسی و نه قوانین داخلی به طور کلی، نمی‌توانند استثنایی معتبر یا زمینه‌هایی برای معافیت از اجرای قوانین بین‌المللی باشند. اکنون مدت مدیدی است که در نظر و عمل بین‌المللی به اثبات رسیده است که قانون یک کشور خاص نمی‌تواند به عنوان زمینه‌یی برای معذور داشتن یا توجیه خودداری از اجرای قانون بین‌المللی به کار رود.

۷۶ - در ایران، نظرات بسیار متفاوتی، البته توسط اشخاص برجسته و ذیصلاح در قوانین اسلام، در مورد حقوق بشر و اجرای عدالت ابراز شده است. به طور مثال در ۱۳ فوریه ۱۹۸۹، روزنامه ایندیپندنت، چاپ لندن، اظهارات یک ایرانی سرشناس را، که در نامه سرگشاده‌یی ابراز شده بود، منتشر کرد: «به نظر می‌رسد که در اکثر موارد، افراد اعدام شده دوره‌های کوتاه محکومیت خود را به خاطر ارتکاب تخلفات جزئی سیاسی می‌گذرانند». او با این محکومیتها مخالفت کرده و گفته است که مطمئن است افراد بسیاری در ایران با او هم نظر هستند. در همان نامه او یادآور شده است که بر طبق قانون اسلام خانواده قربانیان می‌توانند به جای حکم مرگ، از فردی که به خاطر قتل محکوم شده است، خسارت مالی دریافت کنند. در این رابطه او این سؤال را مطرح می‌کند: «اگر این اعدامها به اسم رعایت قانون قصاص انجام می‌گیرند، پس اعضای خانواده‌های این قربانیان که به نام آنها این انتقام‌جویی تجویز شده، کجا هستند؟».

۷۷ - در رابطه با اعمال مجازات مرگ، در یادداشت نامبرده آمده است که دستگاه جزایی حاضر ارزش بسیار زیادی برای جان انسان قائل است و اعدام غیرموجه تنها یک فرد معادل یک بلای آسمانی تلقی می‌شود. مجازات مرگ در متن قانون الهی اعمال می‌گردد و برای محدود کردن اجرای آن می‌توان خونبها پرداخت (دیه) و سوگند خورد (قسامه). این یادداشت به میثاق بین‌المللی حقوق سیاسی و مدنی اشاره نمی‌کند که قدرت هر کشور را در مورد اجرای مجازات اعدام محدود کرده است. در گزارشهای گوناگونی که تاکنون تهیه شده، دلایل مطرح شده در مورد علت اجرای مجازات اعدام در جمهوری اسلامی ایران، با معیارهای بین‌المللی مربوطه مطابقت ندارد.

۷۸ - در یادداشت ۲۶ ژوئن اظهارنظری با ویژگی عقیدتی، در مورد شیوه اجرای تعهدات بین‌المللی کشورها وجود داشت. در این یادداشت گفته شده است: «از آنجا که دستگاه قضایی در هر کشور به طور مستقل عمل می‌کند، جمهوری اسلامی ایران... خود را موظف به جوابگویی به سؤالاتی که مستقیماً این اصل را نقض می‌کند، نمی‌داند». از دیدگاه این دولت، جدایی و استقلال بالاترین نهادهای یک کشور - در این مورد خاص، دستگاه قضایی - آن را از اجرای تعهد بین‌المللیش مبنی بر گزارش دادن درباره اتهامات تخلف از اجرای عدالت معاف می‌کند. این مسأله هم توسط کارشناسان برجسته و هم توسط محاکم بین‌المللی مورد بحث قرار گرفته و حل شده

است، و این راه‌حل که وارد قوانین بین‌المللی مرسوم هم شده است، شامل قاعده‌یی است که مقرر می‌دارد جدایی و استقلال بالاترین ارگانهای کشور، از جمله قوه قضایی، موجب معافیت یا مستثنی شدن از رعایت تعهدات بین‌المللی کشور نمی‌گردد. در نتیجه، قانون بین‌المللی کشور را به مثابه یک واحد در نظر می‌گیرد و نه یک موجودیت تقسیم شده به بخشهای مختلف که تنها قوه اجراییش در سطح بین‌المللی پاسخگوست. اگر کشوری در رابطه با قانون اساسی خود یا تفکیک قوا یا شکل فدرال حکومت مشکلاتی دارد، اینها مشکلات داخلی محسوب می‌شوند و باید در داخل کشور حل شوند، اما در قبال جامعه بین‌المللی وظایف آن در پرتو معیارهای بین‌المللی - که بر اساس آن کشور به صورت موضوع یگانه و تجزیه‌ناپذیر حقوق و وظایف در نظر گرفته می‌شود - ارزیابی می‌گردند. تنها با در نظر گرفتن یک کشور به عنوان یک واحد تجزیه‌ناپذیر که مسئول رعایت الزامات بین‌المللی است، روابط بین‌المللی می‌توانند بر پایه مطمئنی بنا شوند.

IV - دیدار از جمهوری اسلامی ایران

الف - مقدمه

۷۹ - دیدار از جمهوری اسلامی ایران از ۲۱ تا ۲۸ ژانویه ۱۹۹۰ صورت گرفت. آقای گئورگ ماتنمارکوف، رئیس بخش اقدامات ویژه، مرکز حقوق بشر را نمایندگی می‌کرد. خانم لئونور سامپایو، یک مقام حقوق بشری، و خانم کارمن کوئه‌واس، منشی، نیز در این هیأت شرکت داشتند. خانم ایرن آبراهامیان، مترجم متخصص زبان فارسی، در تمامی ملاقاتهای خصوصی و برخی دیدارهای رسمی به هیأت کمک کرد.

۸۰ - وقتی خبر دیدار از جمهوری اسلامی ایران علنی شد، نماینده ویژه شروع به دریافت نامه‌های زیادی کرد که حاوی نظرات، پیشنهادات و درخواستهایی درباره چگونگی انجام این دیدار بود. این نامه‌ها از طرف ایرانیان تبعیدی و پناهنده و نیز از طرف اتباع سایر کشورها، انجمنهای حقوق بشر و ۴ برنده جایزه نوبل در علوم می‌رسید. نامه‌هایی که توسط ۳۲۹ استاد دانشگاه و انجمنهای آکادمیک و دانشجویی امضا شده بودند نیز دریافت شد. علاوه بر این، ۸۳۳ نفر از نمایندگان و دانشجویی استرالیا، اتریش، بلژیک، کانادا، آلمان غربی، فرانسه، ایتالیا، لیختنشتاین، لوکزامبورگ، هلند، نروژ، سن‌مارینو، سوئد، سوییس، بریتانیا و ایالات متحده و همچنین اعضای پارلمان اروپا و شورای اروپا نظرات خود را درباره

وضع حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران ابراز داشتند.

۸۱ - نماینده ویژه از همکاری تمامی این افراد سپاسگزار است و اذعان دارد که نظرات و پیشنهادات آنها در جریان فراهم آوردن مقدمات این دیدار بسیار ارزشمند بودند. این که افکار عمومی بین‌المللی - که در اجرای حقوق بشر در سرتاسر جهان بسیار اهمیت دارد - چنین حمایت نیرومندی از نظام بین‌المللی برای حفاظت از حقوق بشر می‌کند، موجب تشویق نماینده ویژه شد.

۸۲ - درخواستی که افراد سرشناس بسیاری از کشورها از آن پشتیبانی کرده بودند این بود که یک یا چند تن از اعضای مجاهدین خلق در هیأت شرکت داشته باشند. از همان آغاز، نماینده ویژه گفت که او نمی‌تواند و نباید هیچ فردی را که از کارمندان دبیرخانه ملل متحد به طور عام و مرکز حقوق بشر به طور خاص، نباشد، در هیأت جای دهد، زیرا این کار بیطرفی هیأت را به مخاطره می‌اندازد و با سوابق کاملاً تثبیت شده ملل متحد به کلی مبادینت دارد. گزارشگر ویژه به کلیه افراد و نهادهایی که چنین درخواستی را، حتی کمی قبل از حرکت هیأت به سوی تهران، عنوان می‌کردند، همین جواب را داد.

۸۳ - این دیدار از قبل توسط رسانه‌های ایرانی اعلام شده بود و افراد ذینفع از محل برگزاری مصاحبه‌ها و از شماره تلفنی که برای گرفتن قرار ملاقات اعلام شده بود، مطلع شده بودند. چند روز اول، مصاحبه‌ها در دفتر برنامه ملل متحد برای توسعه انجام شدند. بعد از آن، وقتی گروه‌های ۱۰۰ تا ۲۰۰ نفری ورودی دفتر برنامه ملل متحد را مسدود کردند و شاهدان که قرار ملاقات داشتند، نتوانستند حاضر بشوند، مصاحبه‌ها در هتل آزادی، محل اقامت اعضای هیأت، صورت گرفت. در هتل، شهادتهای انفرادی بسیاری استماع شد و دو مصاحبه جمعی، یکی با ۱۰۰ نفر و دیگری با حدود ۵۰ نفر، انجام گرفت.

۸۴ - گروه‌هایی از مردم هم در برابر هتل آزادی تجمع کردند و تقاضا داشتند حرفه‌ای‌شان شنیده شود. پیشنهاد شد که آنها نمایندگانی انتخاب کنند، اما در وهله اول آنها موافقت نکردند؛ ترتیب دادن یک مصاحبه جمعی امکان نداشت، چون آنها همه می‌خواستند به طور انفرادی و خصوصی به حرفه‌ای‌شان گوش داده شود، اما این امر به دلیل کمی وقت، عملاً ممکن نبود. روز جمعه ۲۶ ژانویه، بیشتر آن افراد داخل سرسرای هتل شدند و به ۵ عضو هیأت هجوم آوردند؛ برخی از آنها

به طبقه بالا رفتند، اما نه به طبقه‌یی که اتاق اعضای هیأت در آن قرار داشت. این اغتشاش ۳ ساعتی ادامه داشت. جمعه بود و روز نماز جماعت، و به این ترتیب امکان آن نبود که با مقامات ارشد وزارت امور خارجه با سرعت مطلوب تماس حاصل شود. وقتی وزارتخانه از آنچه می‌گذشت مطلع گردید، مقامات اقدام به برقراری مجدد نظم کردند و هیأت توانست بدون مشکلی به هتل رفت و آمد کند.

۸۵ - نماینده ویژه مایل است به طور خاص از همکاری کامل، مؤثر و مستمر آقای پرجان‌ویت، نماینده مقیم برنامه توسعه ملل متحد در جمهوری اسلامی ایران که از آنچه او می‌توانست امید یا انتظار داشته باشد، فراتر می‌رفت، مراتب قدردانی خود را ابراز کند.

۸۶ - نماینده ویژه اقدام به درخواست مصاحبه با شخصیت‌هایی نمود که می‌توانستند به وی اطلاعاتی درباره حقوق بشر در کشور بدهند. آقای مهدی بازرگان، نخست وزیر دولت اول انقلاب، پذیرفت و نماینده ویژه با او در منزلش ملاقات کرد. آیت‌الله منتظری، که در قم زندگی می‌کند، از انجام مصاحبه خودداری کرد زیرا تعهدات دیگری داشت. نماینده ویژه آماده شده بود به قم سفر کند. به کرات گفته شده بود که آیت‌الله منتظری در خانه خود بازداشت شده است، اما، از طریق منابع وابسته به اپوزیسیون سیاسی به اثبات رسید که وی آزاد است و خود را وقف تدریس کرده است.

۸۷ - طول دیدار، براساس سوابق ملل متحد و، به طور خاص، برنامه کار کمیسیون حقوق بشر تعیین شده بود. از آنجا که کمیسیون کار خود را از ۲۹ ژانویه آغاز می‌کرد، می‌بایست چند روز قبل از این که رسیدگی به جمهوری اسلامی ایران در دستور روز قرار گیرد، گزارش آماده می‌شد. تهیه پیش‌نویس گزارش و ترجمه آن به زبانهای مورد استفاده در کار چند روز طول می‌کشید. اگر این دیدار بیشتر طول می‌کشید، کمیسیون قادر نمی‌بود این مسأله را در اجلاس چهل و ششم خود بررسی کند. کمیسیون هنگام تهیه برنامه کار، تصمیم گرفت که بررسی ماده دوازده از دستور کار را، که شامل مسأله جمهوری اسلامی ایران می‌شد، از تاریخ ۱۹ فوریه آغاز کند؛ و نماینده ویژه می‌بایست مقدمه شفاهی خود درباره گزارش را در آن روز ارائه بدهد، البته با این فرض که گزارش تکمیل و به زبانهای مورد استفاده برای کار ترجمه شده باشد. به این ترتیب می‌بایست تمام کار را ظرف فقط ۲۰ روز انجام بدهیم. به این دیدار می‌بایست در متن وسیعتری نگاه کرد، چرا که این دیدار به خودی خود نقطه

پایان کار ملل متحد در این مورد نیست. این دیدار، که دیدار اول است، می‌باید دیدار دومی را به دنبال داشته باشد.

۸۸ - نماینده ویژه از یاری آقای گئورگ ماتنر-مارکوف، رئیس بخش اقدامات ویژه مرکز حقوق بشر، که او را در تمامی دیدارهای رسمی همراهی می‌کرد، پیشنهادات به‌جا و مناسبی می‌داد و بر کار سایر اعضای هیأت نظارت داشت، برخوردار بوده و از آن قدردانی و سپاسگزاری می‌کند. نماینده ویژه همچنین فعالیت فشرده و مؤثر سایر کارمندان ملل متحد را، که در این هیأت همراه او بودند و در طی روزهای کار ۱۵ ساعته که لازمه چنین دیداری بود، حسن‌نیت و فداکاری بی‌حد از خود نشان دادند، مورد تأیید، تحسین و سپاس قرار می‌دهد.

ب - مصاحبه با نمایندگان قوای مجریه، مقننه و قضاییه دولت

۸۹ - صبح روز ورود به تهران، نماینده ویژه سلسله دیدارهایی را با مقامات ارشد دولت ایران آغاز کرد. برنامه این دیدارها، همان طور که درخواست شده بود، برای صبحها ترتیب داده شده بود و استماع شهادتها و سایر فعالیتها بعدازظهرها انجام می‌شد.

۱ - نشست مقدماتی

۹۰ - در صبح روز ۲۱ ژانویه، نشستی برگزار شد تا در برنامه تماسهای رسمی تجدید نظر شود. آقای منوچهر متکی، معاون امور بین‌المللی وزارتخانه، به همراه آقایان سفیران طباطبایی و نبی و کنسول علایی، رضایت دولت جمهوری اسلامی ایران را از دیدار نماینده ویژه و مقامات مرکز حقوق بشر ابراز داشته و تأکید کردند که دولت قصد دارد به طور کامل و مؤثر همکاری کند.

۹۱ - بعد از موافقت بر سر برنامه بخش رسمی دیدار، که البته بر حسب شرایط ممکن بود نیاز به تغییر داشته باشد، آقای متکی به مشکلات بین‌المللی اشاره کرد که انقلاب ایران از بدو پیدایش با آنها مواجه بوده است و برخی از دلایل مشکلاتی را که جمهوری اسلامی ایران در سطح بین‌المللی ناگزیر از برخورد با آنها بوده است، شرح داد. او اظهار داشت که تروریسم از یک ماه بعد از به قدرت رسیدن دولت انقلابی آغاز شد و رئیس جمهوری، نخست وزیر، رئیس دیوان عالی کشور، دادستان کل، وزیران راه و ترابری، مخابرات و انرژی و بیش از ۳۰ تن از نمایندگان مجلس در یک حمله تروریستی دهشتناک کشته شدند. نماینده ویژه گفت که تمامی

اطلاعات دریافتی از دولت درباره تروریسم در گزارشهایش کاملاً منعکس شده‌اند.

۹۲ - سه مسأله مهم مورد گفتگو قرار گرفتند: پاسخ مشروح به مواردی که توسط نماینده ویژه به دولت ارائه گردیده و خواهد گردید؛ جایگاه جمهوری اسلامی ایران در جامعه بین‌المللی؛ و ارزشهای اسلامی. معاون وزیر گفت که به تمامی موارد ارائه شده و مواردی که در آینده ارائه شوند، پاسخ داده خواهد شد. تمامی مواردی که از زمان اتمام گزارش موقت ۱۹۸۹ گزارش شده‌اند به علاوه مواردی که در طی این دیدار گزارش شوند، به دولت ارائه شده یا خواهند شد تا بتواند پاسخهای مشروح خود را فراهم کند.

۹۳ - معاون وزیر گفت دولت جمهوری اسلامی ایران قصد دارد جایگاه شایسته خود را در جامعه بین‌المللی به دست بیاورد. در این رابطه، نماینده ویژه به اهمیت دعوت به عمل آمده از نماینده ویژه کمیسیون حقوق بشر، اقدامات بخشایشی به عمل آمده و یافتن راه‌حلی برای مشکلات مربوط به اجرای حقوق بشر طبق معیارهای بین‌المللی، توجه داد.

۹۴ - معاون وزیر سپس به ارزشهای اسلامی و مفهوم و اهمیت مذهبی آنها برای جامعه و دولت یک کشور اسلامی اشاره کرد. نماینده ویژه گفت که او کاملاً به ارزشهای اسلامی احترام می‌گذارد و آنها را به ارزشهای مسیحیت و اسناد بین‌المللی حقوق بشر بسیار نزدیک می‌داند، با این همه، با توجه به تحولات، ممکن است تغییراتی لازم باشد تا آنها را کاملاً با معیارهای بین‌المللی منطبق سازد، چرا که نحوه عمل و تعبیر گاه موجب بروز ناهماهنگیهایی می‌گردد. او همچنین گفت که، به عقیده وی، چنین تغییراتی را می‌توان، در بسیاری از موارد، بدون تلاش زیاد انجام داد، در حالی که در برخی موارد دیگر، شاید نازک‌کاریهای تحلیلی بیشتری لازم باشد. هماهنگ کردن نظام قضایی و اداری ایران با معیارهای بین‌المللی امکان دارد و می‌تواند موضوع یک بررسی مفصل برای شناسایی مسائل حساس و پیدا کردن راه‌حلهای مناسب قرار گیرد.

۲ - مصاحبه با رئیس دیوان عالی کشور و معاون قوه قضاییه

۹۵ - صبح روز ۲۲ ژانویه، نماینده ویژه با آیت‌الله مقتدایی، رئیس دیوان عالی دیدار کرد. او ساختار قوه قضاییه و شیوه کلی کار آن را توضیح داد و به سؤالات نماینده ویژه پاسخ گفت.

۹۶ - آیت‌الله مقتدایی در آغاز سخنان خود یادآوری می‌کرد که جمهوری اسلامی ایران بسیار جوان است و مورد فشار بسیار و تبلیغات مخالف در خارج کشور بوده است. به رغم این فشار و جنگ تحمیلی ۸ ساله توانست نهادهای خود را توسعه دهد و تحکیم کند. قوه قضاییه از ۵ نوع دادگاه تشکیل شده است: (۱) دادگاههای مدنی، یکی برای پرونده‌های مهم و دیگری برای پرونده‌های کم اهمیت‌تر، (۲) محاکم جنایی، یکی برای جرایم جدی‌تر و یکی برای جرایم سبک‌تر، (۳) یک دادگاه مدنی برای مسائل شخصی (ازدواج، طلاق، ارث، غیره) و مسائل مربوط به اقلیت‌های مذهبی، (۴) دادگاههای نظامی و (۵) دادگاههای انقلاب که به جرایم علیه امنیت کشور و جرایم مربوط به تروریسم، قاچاق مواد مخدر و بازار سیاه می‌پردازد.

۹۷ - دیوان عالی از ۳۴ شاخه یا شعبه، مستقر در تهران، تشکیل شده است. برخی از اعضای آن دارای بیش از ۳۰ سال سابقه قضاوت می‌باشند. حق استیناف به رسمیت شناخته شده و هیچ استثنایی در مورد پرونده‌هایی که رسیدگی به آنها در صلاحیت دادگاههای انقلاب است، وجود ندارد. دادگاه بدوی احکام خود را با بخش ذیصلاح دیوان عالی به بحث می‌گذارد، هر چند، وقتی حکم صادر شد، متهم یا محکوم می‌تواند از دیوان عالی فرجام بخواهد. وقتی بین دادگاه پایین‌تر و بخش بالاتر اختلاف نظر پیش آید، دادگاه پایین‌تر ملزم به پیروی از عقیده بخش نیست و اگر این اختلاف نظر ادامه یابد، پرونده ممکن است به دادگاه پایین‌تر دیگری ارجاع شود. این روند در مورد هر دادرسی اجرا می‌شود و در هیچ موردی استثنا وجود ندارد. بیش از یک بار هم می‌شود فرجام خواست، به شرط این که این درخواستها براساس دلایل متفاوتی قرار داشته باشد. علاوه بر این، دیوان عالی می‌تواند همه پرونده‌ها را مورد تجدید نظر قرار دهد و به همین منظور رئیس این دیوان ۳ دستیار حقوقدان دارد که او را در زمینه بررسی روند کار دادگاهها و تعیین مواردی که باید مورد تجدید نظر قرار بگیرند، کمک می‌کنند. این روند تجدید نظر احکام دادگاههای انقلاب را هم دربر می‌گیرد.

۹۸ - در رابطه با حق استفاده از کمک یک وکیل برای دفاع، رئیس (دیوان عالی) گفت که بر طبق قانون اساسی، تمامی متهمان، بدون استثنا از حق داشتن وکیل مدافعی که جواز وکالت داشته باشد، برخوردارند. اگر متهم استطاعت پرداخت حق مشاوره وکیل را نداشته باشد، وکیل را دولت در اختیار او خواهد گذاشت. در مورد انتقادهای نماینده ویژه مبنی بر این که در برخی دادرسیها که منجر به صدور حکم

می‌شود، محاکمات بیش از اندازه سریع هستند و امکان برخورددار شدن از تضمینهای یک دادرسی منصفانه را که در میثاق بین‌المللی حقوق سیاسی و مدنی پیش‌بینی شده‌اند، نمی‌دهند، رئیس (دیوان عالی) گفت که در مورد جرایم مربوط به عفت عمومی ممکن است جریان دادرسی تسریع شود، اما حتی در آن موارد، حق دفاع، حق فرجام‌خواهی و سایر تضمینهای قانونی رعایت می‌شود. دیوان عالی برای چنین پرونده‌هایی اولویت قائل است و می‌تواند ظرف ۲ روز حکم خود را صادر کند. قضات از اهمیت تضمینهای دادرسی قانونی آگاهی دارند و بی‌توجهی به رعایت آنها را نه تنها مخالف قانون، بلکه براساس قانون اسلام گناه می‌شمارند. این اصل راهنمای آنهاست که بهتر است بگذارید یک مجرم مجازات نشده بماند تا یک بیگناه محکوم شود.

۹۹ - رئیس (دیوان عالی) گفت: «ما ادعا نداریم که کلیه قضات ما بی‌نقصند.» او همچنین گفت که دستورالعملی برای نظارت بر شیوه کار قضات به مرحله اجرا گذاشته شده است و وقتی آنها کار خلاقی انجام می‌دهند، در معرض اقدامات انضباطی و در برخی موارد مجازات قرار می‌گیرند. آقای رئیس با درخواست نماینده ویژه برای دریافت اطلاعات مشروح در رابطه با ۲ مورد مشخص اقدامات تنبیهی در قبال قضاتی که در انجام وظیفه‌شان کوتاهی کرده‌اند، موافقت کرد.

۱۰۰ - رئیس (دیوان عالی) گفت که هیچ‌کس به خاطر عقاید سیاسی زندانی نشده است و تمامی بازداشت‌شدگان یا محاکمه شده‌اند یا در حال محاکمه‌اند. بهاییان به زندگی عادی مشغولند و آنهایی که در زندان مرتکب جرم شده‌اند، «هیچ‌کس در جمهوری اسلامی ایران، صرفاً به دلیل بهایی بودن، در زندان نیست».

۱۰۱ - رئیس (دیوان عالی) گفت که در طی چند سال اول انقلاب برخی خلافاکاریها صورت گرفت، همان طور که در تمام انقلابها اتفاق می‌افتد، اما در حال حاضر، نهادها، از جمله قوه قضاییه، به صورت عادی کار می‌کنند و برای جبران نارساییها و خطاها در اجرای قانون برزسیهایی در دست انجامند.

۱۰۲ - مکالمات با دکتر مهرپور، معاون آیت‌الله یزدی، رئیس قوه قضاییه، ادامه پیدا کرد. بعد از اظهارنظرات کلی درباره جنگ تبلیغاتی که در خارج علیه دولت جمهوری اسلامی ایران در جریان است، دکتر مهرپور یادآور شد که کارشناسان مسئول اصلاح قوانین، نظرات حقوقی را که نماینده ویژه در گزارشهای خود ارائه

داده، در نظر گرفته‌اند. یک مورد به این ایراد مربوط می‌شود که چرا مدت زمانی که متهم، قبل از محاکمه، در زندان به سر می‌برد، در نظر گرفته نمی‌شود و در اصلاح قانون مربوطه، مدت زمانی را که یک فرد پس از دستگیری و قبل از محاکمه در زندان به سر می‌برد، به عنوان بخشی از دوران محکومیت - چنانچه حکم وی زندان باشد - باید به حساب آورد. کارشناسان هم‌چنین در حال بررسی سایر پیشنهادهای گزارشگر ویژه می‌باشند تا تعیین کنند که آیا امکان ادغام آنها در قوانین ایران هست یا نه.

۱۵۳ - دکتر مهرپور در این رابطه تأکید کرد که نظام قضایی کشور براساس ارزشهای اسلامی استوار است و این امر مورد حمایت کامل مردم ایران است. به این ترتیب برخی از مقررات که به روشنی در قرآن کریم تصریح شده، قابل تغییر نمی‌باشند. از طرف دیگر مسأله حدود اختیارات قضات در نظام حاضر مورد بحث و بررسی قرار دارد.

۱۵۴ - نماینده ویژه به مجازات اعدام و محدودیتها و شرایطی که در میثاق جهانی حقوق مدنی و سیاسی برای آن در نظر گرفته شده، اشاره کرد و نظرات بیان شده و توصیه‌های عنوان شده در گزارشهای خود را بار دیگر تکرار کرد. در مورد تضمینهای دادرسی قانونی، دکتر مهرپور موافق بود که کلیه متهمان، از جمله مجرمان سیاسی، تروریستها و قاچاقچیان مواد مخدر باید از آنها برخوردار باشند. او گفت که در رابطه با قاچاقچیان مواد مخدر، اگر برای اولین بار مرتکب این جرم شده باشند، مجازات اعدام در موردشان اجرا نمی‌گردد. نماینده ویژه درخواست کرد نسخه‌ای از قانون مربوطه و آییننامه اجرایی آن در اختیار او گذاشته شود که روز بعد دریافت کرد.

۱۵۵ - در رابطه با تقاضای اطلاعات، دکتر مهرپور گفت که سه کانون وکلا در جمهوری اسلامی ایران وجود دارند، یکی در تهران، یکی در شیراز و یکی در آذربایجان و هر سه آنها به طور عادی کار می‌کنند. مصاحبه با این وعده پایان یافت که در روشن کردن مسائلی که یا روشن نیستند یا در مورد آنها تردید وجود دارد یا اطلاعات متناقضی ارائه شده است، همکاری صورت بگیرد.

۳ - هیأت عمومی دیوان عالی کشور

۱۵۶ - آیت‌الله مقتدایی، رئیس دیوان عالی کشور، از نماینده ویژه و رئیس

بخش اقدامات ویژه مرکز حقوق بشر دعوت کرد که در جلسه رسیدگی و اخذ تصمیم در مورد پرونده‌یی که طبق برنامه کار می‌بایست مورد تجدید نظر قرار گیرد، حضور یابند. دیوان عالی، یک روز در هفته، با شرکت تمامی اعضا تشکیل جلسه می‌دهد که معمولاً روزهای چهارشنبه است. و دو سه پرونده را بررسی و در مورد آنها حکم صادر می‌کند. در روز ۲۳ ژانویه ۱۹۹۰ دادگاه در مورد پرونده‌یی قضاوت می‌کرد که براساس قوانین ایران یک موضوع حقوق خصوصی است، یعنی تقلب ناشی از چکی که بدون محل کشیده شده است. از آنجا که پرونده شامل عناصر مدنی و جنایی بود، قضات شعبه‌های مربوط به پرونده‌های مدنی و جنایی نیز حاضر بودند.

۱۵۷ - احکام دادگاه بدوی و دادگاه استیناف دقیقاً یکسان نبودند و تلاش می‌شد که براساس نظرات له و علیه قضاوت مورد تجدید نظر، تصمیم درستی گرفته شود. دستکم ۱۲ نظر ابراز شد؛ برخی بر اصول اسلامی تأکید داشتند در حالی که بعضی دیگر براساس قانون تجارت و مباحثی هم‌چون مختومه بودن پرونده، عدم سونیت در صدور چک و استناد به مواد مربوطه در قانون تجارت و اختلاف بین چکی که بلافاصله قابل وصول است و چکی موعددار، نظر می‌دادند.

۱۵۸ - پس از این که رئیس دیوان عالی نظر خود را ابراز کرد، بحث پایان یافت و رأی‌گیری شد. ۱۳ قاضی، از جمله خود رئیس، موافق اعلام حکم تحت بررسی بودند، ولی اکثریت نبودند و بنابراین حکم لغو قضاوت قبلی مردود شد. تصمیمات اتخاذ شده در هیأت عمومی دیوان عالی برای همه دادگاهها لازم‌الاجراست و به این ترتیب رویه‌یی ایجاد می‌کند که پرونده‌های بعدی براساس آن مورد قضاوت قرار می‌گیرند.

۴ - مصاحبه با وزیر دادگستری

۱۵۹ - دیدار با حجت‌الاسلام شوشتری، وزیر دادگستری، در همان روز انجام گرفت. او نقش وزارتخانه‌اش را در قالب یک هدف کلی، یعنی حفاظت از حقوق عمومی و نظم عمومی توصیف کرد. وزیر، در پاسخ به یک سؤال نماینده ویژه گفت که تمامی احکام اعدام، از جمله احکامی که برای تروریستها و قاچاقچیان مواد مخدر صادر می‌شود، می‌بایست توسط شعبه ذیصلاح دیوان عالی تأیید شوند، حتی اگر شخص ذینفع از حق فرجام‌خواهی خود استفاده نکند. «هیچ‌کس به خاطر عقاید مذهبی یا سیاسی خود محاکمه نمی‌شود؛ تنها افرادی که مرتکب اعمال خلاف قانون می‌شوند، به محاکمه کشیده می‌شوند».

توصیف کرد.

۱۱۵ - نماینده ویژه اظهار داشت که به نظر وی، پذیرش دیدارهای منظم کمیته بین‌المللی صلیب سرخ از زندانیان اسیر، از جمله زندانیان سیاسی و قاچاقچیان مواد مخدر، می‌تواند تا حد زیادی به روشن کردن مسائل موجود در رابطه با سیستم زندانها کمک کند. وزیر دقیقاً به این توصیه که صلیب سرخ می‌بایست نقش وسیعتری در جمهوری اسلامی ایران داشته باشد اشاره نکرد، ولی صحبت‌های خود را با قول همکاری کامل با کمیسیون حقوق بشر و نماینده ویژه آن ختم کرد و گفت امیدوار است که کمیسیون با موارد مشابه هم به همین نحو برخورد کند.

۵ - محاکمه علنی ۵ متهم به قتل

۱۱۶ - نماینده ویژه به درخواست خود، در یک جلسه دادگاه جنایی شرکت کرد، و در آن به پرونده‌یی رسیدگی می‌شد که حکم اعدام در موردش قابل اجرا بود. شوهر قربانی، ۲ تن از برادران و یکی از پسر عموهایش متهم به قتل بودند. جسد پیدا نشده بود، ولی قرائن دیگر حاکی از آن بود که قتل واقع شده و قربانی صرفاً ناپدید نشده است. محاکمه توسط قاضی عالی شعاری، با سابقه ده سال کار قضاوت، انجام می‌شد. نماینده ویژه در جلسه دوم محاکمه شرکت کرد و انتظار می‌رفت که محاکمه چند روز دیگر نیز ادامه پیدا کند.

۱۱۷ - بر حسب قانون ایران، قتل یک موضوع مربوط به حقوق خصوصی است که متهم و خانواده قربانی را در مقابل یکدیگر قرار می‌دهد. اگر بر سر غرامت مالی توافق به عمل آید یا به دلیل دیگری بخشودگی اعطا شود، اتهامات رها خواهند شد. در این مورد، خواهر زنی که به قتل رسیده بود، پیشنهاد عفو می‌داد به شرطی که محل جسد معلوم شود. هم متهم و هم خانواده قربانی دلایل خود را به قاضی ارائه می‌دادند تا او را متقاعد کنند که براساس اتهامات آنها حکم صادر کند. اداره دادستانی عمومی در محاکمه شرکت نمی‌کند، اما تحقیقات به عهده پلیس و دفتر دادستان است.

۱۱۸ - پدر و یکی از خواهران مقتول اتهامات پر آب و تابی علیه متهم عنوان کردند. متهم اصلی، شوهر قربانی، نیز به دفاع از خود پرداخت و دوباره گفت که بیگناه است. سپس وکیل متهم دفاعیات خود را ارائه داد. نماینده ویژه نمی‌داند چه

۱۱۰ - وزیر گفت که فلسفه‌یی که نظام قضایی ایران براساس آن قرار دارد، انتقامجویی نیست، بلکه مجازات مجرم است. در عمل و در نتیجه تصمیمات فراوانی که در جهت بخشودگی اتخاذ می‌گردند، هیچ‌کس تمامی مدت محکومیت خود را نمی‌گذراند. اکثر محکومان، مدت محکومیتشان تخفیف می‌یابد و بسیاری بیش از یک سوم دوره محکومیت خود را سپری نمی‌کنند. بخشودگیها معمولاً در آستانه سال نو، در سالگرد انقلاب، و به مناسبت اعیاد مذهبی صورت می‌گیرند.

۱۱۱ - وزیر سپس گزارش داد که در طی ۱۰ سال حکومت دولت انقلابی، تعداد افراد اعدام شده کمتر از تعداد اعدامیان طی مدت مشابه در رژیم قبلی بوده است. او شکایت داشت که گزارشهای نماینده ویژه حاوی ارقام عظیمی در مورد افراد اعدام شده و زندانیان سیاسی است و گفت که به نظر وی، این اطلاعات از سوی دشمنان انقلاب که در خارج از کشور عمل می‌کنند، داده شده است. «این ارقام نادرست‌اند و برای اهداف تبلیغاتی دستکاری شده‌اند». نماینده ویژه گفت که گزارشهای وی حاوی ارقامی است که نه از سوی یک منبع، بلکه از سوی منابع متعدد به وی داده شده و علت این که ارقام رسمی در آنها گنجانده نشده این است که او چنین ارقامی دریافت نکرده است؛ او همچنین از فرصت استفاده کرد و بار دیگر به این واقعیت توجه داد که پاسخگویی مشروح به تمامی اتهامات ارائه شده، برای دولت اهمیت زیادی دارد.

۱۱۲ - پیش‌نویس قانون جزا در مجلس در دست بررسی است. قانونی که در حال حاضر اجرا می‌شود، برای یک دوره آزمایشی ۵ ساله تصویب شده بود و قانون جدید قرار است جای آن را بگیرد. وزیر گفت فرق زیادی بین قانون قبلی و قانون جدید وجود ندارد ولی ممکن است مجلس تغییرات بیشتری در قانون جدید وارد کند.

۱۱۳ - وقتی پرسیده شد چرا از دادن گذرنامه خودداری می‌شود و در نتیجه این همه شکایت به وجود آمده است، وزیر گفت که صدور گذرنامه کلاً قدغن شده بود، چون تخلفاتی صورت گرفته بود، اما افرادی که با دستگاه عدالت مشکلی نداشتند گذرنامه دریافت می‌کردند.

۱۱۴ - وزیر به رفتار با زندانیان جنگی اشاره کرد و آن را مطلقاً مناسب

حکمی صادر شد، چرا که جلسه مزبور تنها یکی از سلسله جلسات مربوط به پرونده بود.

۶- مصاحبه با وزیر کشور

۱۱۹- حجت‌الاسلام نوری، وزیر کشور، نماینده ویژه را در تاریخ ۲۴ ژانویه ۱۹۹۰ پذیرفت. وزیر به تجاوزهای پیاپی علیه جمهوری اسلامی ایران طی ۱۰ سال موجودیتش اشاره کرد. او گفت همین که دولت انقلابی به قدرت رسید، دست دوستی به سوی تمام کشورها، به خصوص همسایگانش، دراز کرد ولی حرکتش بی‌جواب ماند. در نتیجه دخالت‌ها یا کمک‌های خارجی، در کردستان شورش به پا شد و در یکی از حملات متعدد تروریستی که به وقوع پیوست، بالاترین مقام‌های دولت به وسیله یک بمب بسیار نیرومند کشته شدند. آن وقایع یک جنگ خارجی را به دنبال داشت که بیش از ۸ سال طول کشید و بالاخره به تجاوز مسلحانه در ژوئیه ۱۹۸۸ ختم گردید. برای سرپوش گذاشتن بر شکست متجاوزان، سلسله فعالیت‌هایی در خارج ترتیب داده شد و ادعا شد که متجاوزان دستگیر شده در صحنه نبرد و اعضای زندانی همان گروه، به طور دسته‌جمعی اعدام شده‌اند.

۱۲۰- وزیر از معیارهای تبعیض‌آمیزی که جامعه جهانی بر حسب آن در مورد حقوق بشر قضاوت می‌کند، ابراز تأسف کرد، چون آنها را تنها در مورد برخی کشورها به کار می‌برند در حالی که دیگران از اعمال این نظارت برکنار می‌مانند. البته در ابتدای انقلاب، مشکلات بسیاری در رابطه با نظم عمومی وجود داشت اما امنیت و اطمینان شهروندان اکنون بازگشته است. قوانین اسلامی و دولت جمهوری اسلامی ایران به حیثیت بشری احترام می‌گذارند و نهادهای جمهوری اسلامی ایران را براساس این اصل اساسی سازماندهی کرده‌اند.

۱۲۱- دولت جمهوری اسلامی ایران تلاش قابل توجهی کرده تا نیازهای توده‌های پناهنده از کشورهای همسایه را برآورده کند، چون آنها انسانهایی هستند که از دشواریهای بسیار رنج می‌برند. جمهوری اسلامی ایران ۳ میلیون آواره افغانی و نزدیک به ۵۰۰ هزار آواره عراقی را پذیرفته است. علاوه بر این، ۲ میلیون تن از جمعیت خودش نیز از مناطقی که در آنها ۸ سال جنگ جریان داشته، جا به جا شده‌اند.

۱۲۲- وزیر گفت که جمهوری اسلامی ایران جنگ با قاچاق مواد مخدر را

اعلام کرده است. سرزمین ایران برای انتقال مواد مخدر به اروپا مورد استفاده قرار گرفته و مواد مخدر بسیاری از جوانان ایرانی را مسموم کرده است. قاچاقچیان اغلب مسلح و معمولاً فوق‌العاده خطرناکند. جمهوری اسلامی ایران با جنگ خود علیه مواد مخدر، به اروپا کمک می‌کند، ولی هنوز از تلاش‌هایش هیچ نوع قدردانی نشده است.

۱۲۳- نماینده ویژه سپس سؤالاتی از معاون وزیر و مدیرکل انجمنها و احزاب سیاسی کرد. طبق پاسخ‌های آنها، برای کلیه دستگیریه‌ها حکم لازم است مگر در حین ارتکاب جرم، محدوده زمانی برای انجام تحقیقات اولیه ۲۴ ساعت است و پس از آن پرونده یا به قاضی ذیصلاح ارجاع می‌شود، یا فرد بازداشت شده آزاد می‌شود. برای خانه‌گردی نیز حکم لازم است.

۱۲۴- سه نیروی پلیس وجود دارند: پلیس، ژاندارمری و کمیته‌های انقلاب اسلامی. این آخری مسئول مبارزه با تروریسم و قاچاق مواد مخدر است. لایحه‌یی برای ادغام این سه نیروی پلیس تهیه شده است.

۱۲۵- در سال ۱۹۸۲، قانونی تصویب شد که فعالیت احزاب سیاسی براساس قانون را مجاز می‌داشت. پیش از این احزاب سیاسی هرگز از شناسایی قانونی برخوردار نبوده‌اند. طی سالهای اول انقلاب، تعدادی از احزاب مبارزه مسلحانه را برگزیدند و تعدادی دیگر برای تجزیه کشور تلاش کردند، ولی از بابت احزابی که نقش واقعی خود را ایفا کردند، کمبودی وجود نداشت. تمامی احزاب اجازه دارند که، به شرط احترام به قانون اساسی و استقلال ملی، فعالیت کنند. اگر واجد این شرایط باشند، می‌توانند اجازه فعالیت پیدا کنند.

۱۲۶- کمیسیون مرکب از نمایندگان قوه مجریه، مجلس و قوه قضاییه مسئول بررسی درخواست‌های ثبت احزاب هستند. در سال ۱۹۸۹، هفت گروه سیاسی به علاوه ۱۰ گروهی که نماینده اقلیتهای مذهبی بودند جواز دریافت داشتند. کمیسیون به طور مرتب تشکیل جلسه می‌دهد و مشغول بررسی پاره‌یی از درخواست‌هاست که باید در موردشان تصمیم گرفت. این کمیسیون برای احزاب سیاسی، گروه‌هایی که فعالیت سیاسی انجام می‌دهند، انجمنهای اجتماعی و فرهنگی اقلیتهای مذهبی، اتحادیه‌های کارگری، انجمنهای صنفی و انجمنهای اسلامی جواز صادر می‌کند.

۱۲۷ - نماینده ویژه گفت که اطلاع پیدا کرده است که جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر، با این که درخواست خود را مدتها قبل تسلیم کرده، اجازه فعالیت دریافت نکرده است. به او گفته شد که ورقه درخواست تحت بررسیهای اولیه قرار دارد و به زودی کمیسیون آن را بررسی خواهد کرد و ممکن است ظرف ۳ تا ۴ ماه تکلیفش روشن شود.

۱۲۸ - نماینده ویژه پرسید یک کمیسیون حقوق بشر چه شرایط قانونی باید داشته باشد تا جواز فعالیت دریافت کند؟ به او گفته شد که چنین کمیسیونی در صورت برآورده کردن دو شرطی که در بالا گفته شد، یعنی احترام به قانون اساسی و استقلال کشور، میتواند جواز دریافت کند، اما تا به حال هیچ درخواستی برای تأسیس انجمنی که صرفاً به دفاع از حقوق بشر بپردازد، دریافت نشده است.

۱۲۹ - مدیر دستگاه اجرایی مربوطه اضافه کرد که ۲ گروه به نامهای جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر و نهضت آزادی بدون جواز قانونی، فعالیت میکنند. این انجمنها امیدوارند جواز قانونی بگیرند، ولی حتی بدون چنین جوازی، آنها از دولت انتقاد میکنند و هیچکس کاری به کارشان ندارد.

۷ - دیدار با دادستان ویژه قاچاق مواد مخدر

۱۳۵ - حجت الاسلام زرگر، دادستان ویژه قاچاق مواد مخدر، گفت که هدف دولت جمهوری اسلامی ایران کمک به رشد یک جامعه سالم و پر تحرک می باشد و به اثرات ویرانگر مصرف مواد مخدر توجه دارد. برای اقدام قانونی در جنگ با انتقال، توزیع و مصرف مواد مخدر قانونی به تصویب رسیده است. مجازات اعدام تنها در مورد مجرمان سابقه دار اجرا می شود و مستقیماً با توزیع ارتباط دارد. پاراگرافی که در مقدمه قانون آمده به قرار زیر است: «مسأله مبارزه با مواد مخدر در جلسات مختلف شورای تشخیص مصلحت مورد بحث و بررسی وسیع قرار گرفت و در نتیجه شورا لایحه مبارزه با مواد مخدر را در ۳ آبان ۱۳۶۷ (۲۵ اکتبر ۱۹۸۸) تصویب کرد، که به موجب آن در تصمیم گیری درباره پرونده های مصرف و قاچاق مواد مخدر از تشریفات طولانی صرف نظر خواهد شد. جزئیات کامل قانون جدید به ترتیب ذیل است». این قانون حاوی ۳۵ ماده و تعدادی تبصره می باشد که، بنا به گفته دادستان ویژه، به لحاظ وزن قانونی با خود مواد قانون برابرند.

۱۳۱ - دادستان گفت که در حال حاضر خشخاش در جمهوری اسلامی ایران کشت نمی شود و در دیدارهای بین المللی، دولت درخواست کرده است که این امر از طریق نظارت ماهواره ای به اثبات برسد. او دو دسته نمونه از انواع مواد مخدری را که از خاک ایران عبور داده می شوند نشان داد و برخی از شگردهای مورد استفاده قاچاقچیان مواد مخدر برای گمراه کردن مقامات را تشریح کرد. آخرین محموله توقیف شده حاوی ۳ تن کوکائین بود. جمهوری اسلامی ایران به سایر کشورها کمک می کند که سلامت جوانان خود را حفظ کنند ولی تلاشهایش مورد قدردانی قرار نگرفته است.

۱۳۲ - نماینده ویژه مسأله تعداد زیاد افرادی را که به خاطر قاچاق مواد مخدر به مرگ محکوم می شوند مطرح کرد و یادآوری نمود که طبق محاسبه براساس اطلاعاتی که توسط رادیوی رسمی ایران داده شده، بیش از ۱۳۰۰ نفر در ظرف کمتر از یک سال اعدام شده اند. او همچنین گفت که بر طبق اطلاعات منتشر شده در هفته نامه تهران تایمز در چاپ بین المللی ۷ دسامبر ۱۹۸۹، ۱۴ هزار قاچاقچی مواد مخدر در زندان و ۹۰۰ نفر در انتظار اعدام هستند.

۱۳۳ - دادستان ویژه پاسخ داد که در این آمار مبالغه شده است و حتی خود او نمی داند چند نفر اعدام شده اند. نماینده ویژه گفت که این آمار از منابع رسمی ایران به دست آمده اند و مقاله منتشر شده در هفته نامه تهران تایمز مورخ ۷ دسامبر ۱۹۸۹، از خبرگزاری رسمی ایران به عنوان منبع خبر یاد کرده بود. نظر در این بود که تعداد اعدامها باید به طرز قابل توجهی کاهش یابد و بسیاری از مجرمان باید بازپروری شوند و امکان یابند به جایگاه خود در جامعه باز گردند. دادستان گفت که در طی ۵ ماه گذشته هیچ اعدامی در ملاعام صورت نگرفته است و انتقاد از دولت از این زاویه دیگر اعتبار ندارد.

۱۳۴ - دادستان ویژه سپس به این اتهام اشاره کرد که زندانیان سیاسی تحت عنوان قاچاقچی مواد مخدر اعدام می شوند. او این اتهام را، که از چند ماه پیش در خارج کشور شایع شده است، به شدت تکذیب کرد. دولت پرونده هایی را که ثابت می کنند تمامی اعدام شدگان واقعاً قاچاقچی مواد مخدر بوده اند، در اختیار هر کس که بخواهد واقعاً در این زمینه تحقیق کند، می گذارد.

۱۳۵ - در رابطه با اظهارات شاهدان مندرج در گزارش قبلی (۶۲۰ / ۴۴ / ۲۰۱)

A پاراگراف ۴۲)، دادستان ویژه این نظرات را داد:

(الف) ناصر محمدتاجی، یک زندانی سیاسی که ادعا می‌شود به عنوان قاچاقچی مواد مخدر اعدام شده، اصلاً وجود ندارد. اسم او در هیچ پرونده‌یی نیست، و هیچ‌کس به این نام اعدام نشده است؛ (ب) این ادعا که چند اعدام در میدان منیریه به وقوع پیوسته، دروغ است و از این میدان هرگز برای اعدام استفاده نشده است؛ (پ) اعدامها در میدان مشیری انجام گرفته‌اند ولی اسامی هیچ‌یک از آنها در گزارش نیامده است؛ (ت) سه اعدام در میدان هاشمی صورت گرفت ولی نام هیچ‌یک از اعدام شدگان در گزارش نیامده است. دادستان ویژه اسامی افرادی را که در این میدانها اعدام شده بودند قرائت کرد. نماینده ویژه ضمن توجه به این توضیحات دوباره درخواست کرد که به مواردی که طی چند سال گذشته به اطلاع دولت رسانده، باید پاسخهای مشروح داده شود. او گفت که توضیحاتی که هم‌اکنون به او داده شد، اهمیت چنین پاسخهایی را تأیید می‌کند.

۱۳۶ - بحث سپس به مسأله سرعت فوق‌العاده محاکماتی کشیده شد که در رابطه با قاچاق مواد مخدر برگزار می‌شود و چنین می‌نماید که زمان کافی برای برخورداری از تضمینهای یک محاکمه قانونی وجود ندارد. دادستان ویژه انکار کرد که محاکمات بین ۳ تا ۱۰ روز طول می‌کشند، با این همه پذیرفت که در چنین مدت کوتاهی برگزاری یک محاکمه قانونی قابل تضمین نیست. متوسط مدت محاکمات ۷ ماه و در موارد بسیار جدی، ۵ ماه بوده است. نماینده ویژه گفت که منبع اطلاعات او درباره محدودیت زمانی مورد اشاره در گزارشها، خود دولت ایران بوده، چرا که یک مقام بلندپایه دولتی در یک برنامه رادیویی این محدودیتهای زمانی را اعلام کرده بود. دادستان ویژه گفت که همه مقامهای بلندپایه دولتی اطلاعات کافی ندارند.

۱۳۷ - در پایان، مسأله حضور و نقش یک وکیل در دفاع از افراد متهم به تفصیل مورد بحث قرار گرفت. دادستان گفت که بر حسب ماده ۳۵ قانون اساسی، تمامی متهمان حق دارند وکیل داشته باشند. او گفت که هر چند قاعده این است، اما در برخی موارد متهمان از قبول مشاور حقوقی خودداری می‌کردند و در مواردی دیگر وکلا از به عهده گرفتن دفاع متهمان امتناع داشتند، چون آنها را غیرقابل دفاع می‌دانستند. علاوه بر این، تعیین وکیل برای متهمانی که حین ارتکاب جرم دستگیر شده و به جرم خود اعتراف کرده‌اند، اصلاً منطقی نیست. نماینده ویژه گفت که به عقیده وی ضرورت دارد شیوه‌یی اتخاذ گردد که جای شبهه باقی نگذارد که هر متهم، مگر این که خودش وکیل باشد، از داشتن وکیل محروم نمی‌ماند و براساس این اصل،

باید در نظر گرفته شود که حق داشتن وکیل قابل صرفنظر کردن نیست؛ و اگر یک وکیل از عهده‌دار شدن دفاع از یک پرونده خودداری کرد، باید افراد دیگری انتخاب شوند تا بالاخره یک نفرشان بپذیرد. هر چند ممکن است گاه پیدا کردن دلایل قانونی برای دفاع دشوار باشد، ولی همیشه دلایل انسان‌دوستانه‌یی وجود دارد که اگر نه برای برائت، دست‌کم برای تخفیف محکومیت درخواست شود. قانون هم‌چنین باید وضعیت وکلایی را که بدون دلیل معتبر، انتصاب خود از طرف دادگاه را رد می‌کنند، در نظر بگیرد، زیرا این، بخشی از وظیفه حرفه‌یی آنهاست و درست همان طور که پزشکان نباید از درمان بیمار سر باز زنند، وکلا نیز نباید دفاع از متهمان را رد کنند، مگر این که مانع جدی وجود داشته باشد که قاضی باید به صراحت آنها را بیان کند. نماینده ویژه گفت که اگر قانون این باشد که هیچ محاکمه‌یی بدون وکیل نمی‌تواند شروع شود یا ادامه یابد، می‌توان اطمینان یافت که تمامی متهمان از معاضدت قضایی ضروری برای دفاع از خود برخوردارند.

۸ - ملاقات با مدیرکل زندانها

۱۳۸ - روز ۲۵ ژانویه، گزارشگر ویژه ملاقاتی با آقای لاجوردی، مدیرکل زندانها، به عمل آورد و او توجه نماینده ویژه را به بهبود چشمگیری که در سیستم زندان به وجود آمده است جلب کرد، این بهبود براساس این اصل صورت گرفته است که منظور از زندانی کردن انتقام‌گیری نیست بلکه بازپروری است و دیگر این که هیچ‌کس فطرتاً بد نیست و همه افراد توانایی بازآموزی را دارند. از این رو تلویزیون، رادیو، روزنامه، تحصیلات ابتدایی و متوسطه و حتی، در برخی موارد، تحصیلات دانشگاهی، و نیز کارگاه و تعلیمات دینی در اختیار زندانیان قرار داده شده است. آموزشهای مذهبی نتایج فوق‌العاده رضایت‌بخشی از نظر اصلاح روحیه زندانیان به بار آورده است. پزشکان، روانپزشکان و مددکاران اجتماعی و سایر متخصصان نیز در دسترس هستند تا سه شیوه بازپروری را به طور تجربی مورد استفاده قرار بدهند. روان‌درمانی در رابطه با بازپروری زندانیان، بهترین نتایج را به بار آورده است.

۱۳۹ - مدیرکل زندانها گفت دفتر وی از ۴ بخش فرهنگی، قضایی، مالی و انتظامی تشکیل شده است. او گزارش داد که هر ساله اقداماتی برای عفو انجام می‌شود و پرونده قطوری حاوی اطلاعات در مورد زندانیان را نشان داد که وقتی رفتارشان مورد ارزیابی قرار گرفت، از این اقدامات ظرف چند روز بهره‌مند خواهند شد.

۱۴۰ - در پاسخ به یک سؤال نماینده ویژه، مدیرکل زندانها گفت که محکوم شدگان به جرم تروریسم و قاچاق مواد مخدر، همانند مجرمان عادی از بهبود سیستم زندانها استفاده می‌کنند. معتادان هم ابتدا مدت ۲ ماه در بازداشت قرار می‌گیرند و طی این مدت به آنها کمک می‌شود که اعتیاد خود را ترک کنند، اما اگر دوباره به اعتیاد روی بیاورند به اردوگاههای کار، که نقش مراکز بازپروری را بازی می‌کنند، فرستاده می‌شوند. در ایران یک دفتر مرکزی برای ثبت نام زندانیان و هر زندان دفتر جداگانه‌یی برای خود دارد.

۹ - بازدید از اوین

۱۴۱ - در بعدازظهر روز ۲۵ ژانویه نماینده ویژه از زندان اوین دیدار کرد. او ابتدا به کارگاه و سپس به سایر قسمتهای زندان رفت. وی هنگام ورود مورد استقبال یک گروه کوچک موسیقی و کر، مرکب از زندانیان قرار گرفت.

۱۴۲ - نماینده ویژه بعد از دیدار از چندین کارگاه، که ضمن آن مطلع شد زندانیانی که کار می‌کنند مزد می‌گیرند، با ۵ زندانی که در یک اتاق منتظر وی بودند دیدار کرد. همه آنها گفتند که اعضای سابق سازمان مجاهدین خلق بوده‌اند که در تهاجم ژوئیه ۱۹۸۸ شرکت داشته و محکوم به مرگ شده بودند، ولی بعداً مجازات آنها به ۲۰ سال زندان تقلیل یافت. نماینده ویژه با محکومان دیگری که در راهروها به طور تصادفی انتخاب کرد، صحبت نمود. یکی از آنان گفت یک افسر عالیرتبه نظامی در گروههای مسلح بوده که در تهاجم ۱۹۸۸ به خاک ایران شرکت داشته است. بسیاری از زندانیان ظاهراً به سازمان نامبرده تعلق داشتند و محکومیت مرگ آنها به ۲۰ سال زندان تخفیف یافته بود. همه آنها اسامی خود را ذکر کردند، اما خواستند که افشا نشود.

۱۴۳ - سه تن از اعضای سابق حزب توده، آقای کیانوری، دبیرکل سابق، و دو عضو دیگر حزب، یک عضو بلندپایه و یک عضو عادی، در یکی از سلولها بودند. آقای کیانوری اجازه داد که اسمش در گزارش آورده شود، ولی دو نفر دیگر چنین اجازه‌یی ندادند. آقای کیانوری این مسأله را که برای یک قدرت خارجی جاسوسی می‌کرد و برای براندازی دولت انقلابی مشغول توطئه بود، با حرارت زیاد رد کرد. وی در حضور مقامها و کارمندان اوین گفت که مورد شکنجه واقع شده است و دستهای نیمه فلج و انگشتان خرد شده‌اش را نشان داد و ضرب و شتمها و تحقیرهای دیگری

را که متحمل شده بود، تشریح کرد. او به واقع ناراحت بود و برخوردش آمیزه‌یی از اعتراض و استیصال بود.

۱۴۴ - جوانترین فرد از این سه نفر، که عضو عادی حزب بود، گفت که حزبش برای یک قدرت خارجی جاسوسی می‌کرده و برای سرنگونی دولت دسیسه می‌چیده است، مطلبی که توسط دو نفر زندانی دیگر قاطعانه تکذیب شد و موجب رد و بدل شدن کلمات تنیدی بین آنها گردید. عضو بلندپایه، با آرامی عملیات شکنجه را توضیح داد. وی در زمان شاه ۲۵ سال زندانی کشیده بود که ۷ سال آن را در اوین بوده است. این سه زندانی در یک سلول مشترک به سر می‌بردند.

۱۴۵ - نماینده ویژه از بخش زنان زندان، که از قسمت مردان جداست، نیز دیدار کرد و در آنجا زندانیانی که مورد سؤال قرار گرفتند به او گفتند که جریان محاکمه و زندان آنها را می‌توان عادی خواند. آنها مورد شکنجه یا بدرفتاری واقع نشده بودند و در زندان می‌توانستند از امکاناتی که مدیرکل زندانها توصیفشان را کرده بود، استفاده کنند.

۱۴۶ - در دیدار از بند ۷ زنان، نماینده ویژه کودک هفت هشت ساله‌یی را مشاهده کرد و بلافاصله سعی کرد بداند که او در زندان چه می‌کند، چون تصور می‌کرد که وی ممکن است همان کودکی باشد که، بنا به اظهاراتی که در ژنو دریافت داشته بود، به خاطر فرار مادرش، هنوز در زندان است. بنا بر توضیحاتی که داده شد، این کودک با خانواده‌اش زندگی می‌کرد، ولی برای دیدار مادرش، که دوره محکومیت خود را می‌گذراند، به زندان آمده بود. این تنها کودکی بود که نماینده ویژه در زندان اوین دید.

۱۴۷ - نماینده ویژه اجازه خواست که از زیرزمین زندان اوین دیدار کند، ولی رئیس زندان گفت که در اوین زیرزمینی وجود ندارد. زندان در شیب تنیدی در دامنه کوه واقع شده و از بالا، طبقه اول قدری پایین‌تر دیده می‌شود، به این خاطر مردم معمولاً از آن به عنوان زیرزمین یاد می‌کنند ولی معلوم است که منظورشان همان طبقه اول است.

۱۴۸ - طی بازدید از سلولها نماینده ویژه درخواست کرد که با آقای راجر کوپر، شهروند بریتانیایی، که از دسامبر سال ۱۹۸۵ زندانی است دیدار کند. تقاضای

وی توسط رئیس زندان اوین رد شد، به این علت که زندانی، طبق اعتراف خودش جاسوس بوده است و در سلول انفرادی به سر می‌برد و حکم محکومیتش یک ماه قبل صادر شده و در حال حاضر دارند آن را از فارسی به انگلیسی ترجمه می‌کنند. در جواب به سؤال نماینده ویژه در مورد مجازاتی که برای زندانی در نظر گرفته شده، یکی از مقامهای زندان گفت که به ۱۰ سال زندان محکوم شده، اما رئیس زندان گفت که کاملاً مطمئن نیست چند سال زندان به او داده شده است.

۱۴۹ - نماینده ویژه درخواست کرد که از بایگانی اسناد زندان دیدن کند. او قفسه کارتها را بررسی کرد و سپس اسامی ۱۲ نفر را، که بنا بر اطلاعاتی که قبلاً به وی داده شده بود در زندان به سر می‌برد و به خاطر تنوع و جالب بودن پرونده‌هایشان نمونه محسوب می‌شدند، ارائه داد. تنها نام یکی از ۱۲ نفر در قفسه کارتها بود. رئیس زندان دستور داد که به پرونده‌ها که در دفتر دیگری بودند، مراجعه شود. پس از چند دقیقه انتظار، رئیس زندان گفت که دفتر دیگر بسته است، چون بعدازظهر پنجشنبه است و مسئول دفتر رفته و جمعه هم که روز تعطیل است. نماینده ویژه درخواست کرد با ۴ نفر، که حضورشان در اوین تأیید نشده بود، ملاقات کند. این چهار نفر حاضر شدند و شهادتهای خود را به طور خصوصی دادند، ولی درخواست کردند اسامی و شهادتهایشان منتشر نشود، چون امیدوارند به زودی مشمول عفو شوند.

۱۰ - دیدار از پارلمان (مجلس)

۱۵۰ - نماینده ویژه از پارلمان دیدار کرد و در آنجا با گروهی از نمایندگان، از جمله نمایندگان اقلیتهای مذهبی به رسمیت شناخته شده یعنی ارمنیان، آسوریان، یهودیان و زرتشتیان صحبت نمود. بیشتر گفتگوها با آقای رجایی، نماینده دائمی سابق در ملل متحد که اکنون رئیس کمیسیون روابط خارجی مجلس است، صورت گرفت.

۱۵۱ - سفیر رجایی توضیح داد که نامزدهای نمایندگی مجلس همگی نامزدهای منفردند، نه کاندیداهای حزبی، و وقتی انتخاب شدند می‌توانند به یکی از دو گروهی که نمایندگان مجلس به آن تعلق دارند، یعنی تندروها و میانه‌روها، بپیوندند؛ اگر چه این بلوکها تغییرناپذیر نیستند زیرا یک نماینده می‌تواند در موارد پاره‌یی مسائل در خط تندروها باشد و در موارد دیگر در خط میانه‌روها.

۱۵۲ - او گفت در آغاز هر نشست، دو نماینده می‌توانند هر یک به مدت ۱۰ دقیقه، در مورد هر موضوعی که بخواهند، آزادانه صحبت کنند و پس از آن به موضوعهایی که در دستور کار جلسه قرار دارد پرداخته می‌شود.

۱۵۳ - مجلس کارهای خود را بین کمیسیونها و کمیسیونهای فرعی تقسیم می‌کند. هر وزارتخانه یک کمیسیون دارد که به کارهای آن رسیدگی می‌کند، ولی تعداد کمیسیونها بیشتر از تعداد وزارتخانه‌هاست. هر کمیسیون ۱۳ عضو دارد.

۱۵۴ - مردم برای انتخاب به افراد رای می‌دهند، نه به احزاب. هر فرد مبارزه سیاسی خود را به پیش می‌برد، ولی کاندیدها می‌توانند برای حمایت از یکدیگر ائتلاف کنند. نمایندگان اقلیتهای مذهبی توسط جوامع خود انتخاب می‌شوند اما آنها هم، مثل سایر نمایندگان، همه مردم را نمایندگی می‌کنند.

۱۵۵ - به درخواست نماینده ویژه، آقای رجایی قانون جدید جزا و محتوای آن را توضیح داد. این قانون در حال حاضر در کمیسیون ذیصلاح در دست بررسی است، اگر چه قبلاً توسط کارشناسان مورد تدفیق قرار گرفته است؛ اگر مجلس آن را تصویب کند، به شورای نگهبان فرستاده خواهد شد. در حال حاضر امکان ندارد که بتوان گفت در نهایت چه متنی مورد قبول واقع خواهد شد.

۱۵۶ - در پایان دیدار نماینده ویژه در یک جلسه عمومی مجلس شرکت کرد.

۱۱ - میزگرد در وزارت خارجه

۱۵۷ - آیت‌الله جنتی، عضو شورای نگهبان، ریاست میزگردی را به عهده گرفت که در آن سایر اعضای شورای نگهبان، رئیس بازرسی کل، معاون ریاست قوه قضاییه، رئیس کانون وکلا و مقامهای رسمی وزارت خارجه شرکت داشتند.

۱۵۸ - آیت‌الله جنتی توضیح داد که شورای نگهبان، مرکب از ۶ حقوقدان و ۶ فقیه، مسئول تأیید قوانینی است که به تصویب مجلس می‌رسد، به طوری که این قوانین با قانون اساسی و اصول اسلامی هماهنگ باشد. حقوقدانان توسط رئیس قوه قضاییه منصوب می‌شوند در حالی که فقها را رهبر برمی‌گزینند. قوانین بدون تأیید شورای نگهبان قابل اجرا نیستند.

۱۵۹ - دولت مشروعیت خود را از رهبر، که کیفیتهای انسانی و فکری وی در بند ۱۵۹ قانون اساسی تعریف شده است، کسب می‌کند. رهبر توسط یک نهضت مردمی، از میان برجسته‌ترین شخصیت‌های مذهبی انتخاب می‌شود. مجلس خبرگان که توسط مردم برای مدت ۸ سال انتخاب می‌شود، حق اصلاح قانون اساسی و عزل رهبر را، در صورتی که دیگر شایسته این مقام نباشد، دارد.

۱۶۰ - آیت‌الله جنتی گفت: «انقلاب براساس اصول اسلامی، احکام پیغمبر، قرآن و سنت پیغمبر قرار دارد. این اصول اجباری و مصالحه‌ناپذیرند. برخلاف سایر کشورها، که در آنها اصول غیر مذهبی حاکم است، در جمهوری اسلامی ایران اصول مذهبی نقش هدایت کننده دارد. انقلابی که در ایران به وقوع پیوست، همواره توسط کسانی که خواهان نابودی آن هستند مورد تهدید بوده است. برای آنان که در محیط مسالمت‌آمیزی زندگی می‌کنند درک این وضعیت دشوار است. تا زمانی که این نکات فهم نشوند، حل مشکلات غیرممکن خواهد بود».

۱۶۱ - در پاسخ به یک سؤال در مورد نقش قوانین بین‌المللی در این زمینه، آیت‌الله جنتی گفت: «هر قانون بین‌المللی که مخالف اصول اسلامی نباشد می‌تواند مورد قبول واقع شود، اما قانونی که این اصول را کاملاً نقض کند، توسط جمهوری اسلامی ایران رد خواهد شد. اگر قرار است انتخابی صورت بگیرد، جمهوری اسلامی ایران قوانین اسلامی را انتخاب خواهد کرد». او گفت یک کتاب اسلامی متعلق به چند قرن پیش، به عنوان یک منبع قوانین بین‌المللی شناخته شده است. او هم چنین تأکید کرد که اسلام بیش از بسیاری از کشورهای دیگر به حقوق بشر اهمیت می‌دهد و پیش‌نویس یک اعلامیه حقوق بشر اسلامی اخیراً توسط کارشناسانی که در تهران جمع شده بودند، تهیه شده است.

۱۶۲ - در پاسخ به سؤال نماینده ویژه مبنی بر این که آیا به نظر او بهتر نیست که برای تعیین موارد اختلاف یا ناهماهنگی میان قوانین بین‌المللی و قوانین اسلامی یک برنامه آکادمیک ترتیب داد، آیت‌الله پاسخ مثبت داد.

۱۲ - ملاقات با معاون امور حقوقی و کنسولی وزارت خارجه

۱۶۳ - نماینده ویژه همچنین با آقای میرمهدی، معاون امور حقوقی و کنسولی وزارت خارجه، و چند تن دیگر از مقامهای ارشد این وزارتخانه که همراه او بودند، دیدار کرد. معاون وزیر در مورد موادی از قانون اساسی که ناظر بر روند

قانونگذاری است، به نماینده ویژه اطلاعاتی داد؛ طبق این مواد، قوانین می‌توانند هم از طرف نمایندگان مجلس و هم از طرف دولت، به صورت لایحه دولتی، پیشنهاد شوند. لوایح دولتی باید قبلاً توسط شورای وزیران تصویب شده باشد. تمامی پیشنهادها باید توسط کمیسیونهای مجلس یا کمیسیونهای فرعی مورد بررسی واقع شوند. قوانین، پس از تصویب در جلسه عمومی، باید توسط شورای نگهبان تأیید شوند (به پاراگراف ۱۵۸ نگاه کنید)، سپس به توشیح رئیس جمهوری می‌رسد و در روزنامه رسمی انتشار می‌یابد. قوانین ۱۵ روز پس از انتشار، لازم‌الاجرا می‌شوند. دولت می‌تواند شیوه‌های عملی اجرای قوانین را معین کند.

۱۶۴ - معاون وزیر ۸ پرونده حاوی نامه‌ها و اسناد تسلیم شده توسط سازمان دفاع از قربانیان خشونت را به ترتیب زیر به نماینده ویژه داد.

(الف) یک پرونده حاوی ۱۰۰ نامه با مضمون یکسان، که توسط کسانی که اعضای خانواده‌هایشان قربانیان حملات تروریستی بوده‌اند، نوشته شده بود. نامه‌ها به طور انفرادی امضا شده بودند و بستگان درخواست داشتند که مجاهدین که مسئول این اعمال هستند محاکمه شوند و به آنها غرامت و خونبها پرداخت شود.

(ب) یک پرونده حاوی ۶۶ نامه، که در آنها اعمال تروریستی مجاهدین محکوم شده است.

(پ) چند جزوه که توسط سازمان نامبرده منتشر شده است.

(ت) خلاصه‌ای از گزارش عملیات تروریستی از سال ۱۹۸۲ به بعد، که مجاهدین مسئولیت آنها را به عهده گرفته‌اند.

(ث) پرونده‌ای حاوی یک نامه از سازمان نامبرده که اسامی ۲۶۸ نفر را، به عنوان افراد ناپدید شده، صورت داده است، افرادی که گویا در تلویزیونهای خارجی دیده شده‌اند و ادعا می‌شود که سازمان مجاهدین از آنها به عنوان مزدور و جاسوس علیه جمهوری اسلامی ایران استفاده می‌کند.

(ج) شرح انفجار یک بمب در مجلس در سال ۱۹۸۲، که منجر به کشته شدن ۷۲ نفر شد.

(چ) بیش از ۱۰۰ نامه به امضای «خانواده قربانی» که در آنها کشتار بستگان خانواده توسط مجاهدین محکوم شده است، با بریده‌هایی از روزنامه مجاهد، که در آن مسئولیت مرگ این افراد به عهده گرفته شده است.

(ح) یک نوار ویدئو از واقعه انفجار یک اتوبوس در شیراز، در سال ۱۹۸۱.

(خ) یک پرونده حاوی امضای خانواده‌های قربانیانی که ادعا می‌شود قربانی

تروریسم مجاهدین بوده‌اند.

۱۳ - ملاقات با وزیر امور خارجه

۱۶۵ - ملاقات با آقای علی‌اکبر ولایتی تقریباً در انتهای سفر انجام شد، به طوری که بازبینی فعالیت‌های انجام شده میسر گردید.

۱۶۶ - نماینده ویژه بار دیگر مسأله اعدام‌ها و تضمین‌های محاکمه قانونی را مطرح نمود. وزیر یک نقشه جمهوری اسلامی ایران را نشان داد و مسیر قاچاقچیان مواد مخدر را از وسط صحرایی که از شرق تا غرب کشور را در بر می‌گیرد و تقریباً به تهران می‌رسد، مشخص کرد. در آن زمان درباره موضوع مورد بحث هیچ نتیجه‌ی به دست نیامد.

۱۶۷ - وزیر خارجه پیشنهادهای دیگر را بلافاصله پذیرا شد. به عنوان مثال درخواست شد که کمیته بین‌المللی صلیب سرخ به طور منظم از کلیه زندانها بازدید کند و رفتار با کلیه زندانیان، از جمله زندانیان سیاسی، را مورد نظارت قرار دهد. وزیر پاسخ داد که او دستیارانش را مأمور خواهد کرد تا بحث‌هایی را با کمیته بین‌المللی صلیب سرخ در این مورد شروع کنند. این پیشنهاد که مرکز حقوق بشر می‌تواند برای بهبود مدیریت نظام زندانها به دولت کمکهای فنی ارائه دهد و مأموران اجرایی را برای عمل کردن به موازین حقوق بشر براساس معیارهای بین‌المللی مورد آموزش قرار دهد، با پاسخ مشابهی مواجه شد. وزیر همچنین گفت که او آمادگی دارد تا درخواستهای عفو را که نماینده ویژه براساس ملاحظات انساندوستانه به وی تسلیم نموده، بررسی کند. روز بعد نماینده ویژه چنین درخواستی را، که در قسمت مربوطه در این گزارش آمده است (پاراگراف ۶) تسلیم کرد.

۱۶۸ - وزیر گفت که دولت وی مایل است با ملل متحد به طور اعم و کمیسیون حقوق بشر به طور اخص، همکاریهای وسیعتری برقرار کند. آنگاه چشم‌اندازهای ناشی از چنین همکاری گسترده‌ی در آینده نزدیک، مورد بحث قرار گرفت.

۱۴ - ملاقات نهایی

۱۶۹ - روز ۲۸ ژانویه، پس از استماع چند تن از شاهدان در دفتر برنامه

ملل متحد برای توسعه و دیدن چند فیلم مستند در وزارت خارجه، درباره ورود و خاکسپاری امام خمینی و انفجار بمب در دفتر ریاست جمهوری، ملاقات نهایی کوتاهی با مسئولان وزارت خارجه برگزار شد. آقای منوچهر متکی، معاون وزارتخانه، سفیر طباطبایی و آقای علایی حضور داشتند. معاون وزیر نقطه‌نظرهای دولت درباره حقوق بشر را جمع‌بندی کرد. او هواپیمارهایی اخیر در یکی از استانها را نمونه‌ی از تروریسم در این کشور توصیف کرد.

۱۷۰ - بحث، آنگاه، به گام بعدی که دولت می‌تواند برای افزایش همکاری خود با کمیسیون حقوق بشر بردارد، کشیده شد. نماینده ویژه گفت که برای این منظور، دادن پاسخهای مشروع به تمامی نامه‌های ارسال شده نشانه‌ی از همکاریهای گسترده‌تر خواهد بود و به این ترتیب کسب اطلاعات در مورد پرونده‌هایی که اکنون در مرحله مقدماتی تحقیقات هستند میسر خواهد گشت.

۱۷۱ - نماینده ویژه یادداشتی حاوی شکایات دریافت شده زیر را به آقای متکی ارائه کرد: این که در جریان اقامت نماینده ویژه در تهران، برخی افراد مورد تهدید قرار گرفتند و برخی دستگیر شدند؛ و نیز مورد دو زن، که پس از مراجعه به دفتر برنامه ملل متحد برای توسعه به خانه بازنگشتند. این گزارشها از طریق تلفن دریافت شده بود. از دولت درخواست شد که اقدام مثبتی به عمل آورد.

ب - اطلاعات دریافت شده از منابع غیردولتی

۱ - اطلاعات شفاهی

۱۷۲ - بر طبق شیوه عمل گذشته، نماینده ویژه طی دیدار خود از جمهوری اسلامی ایران، اظهارات شفاهی کسانی را دریافت کرد که ادعا داشتند تجارب دست اول از وضعیت حقوق بشر در کشور دارند. این جلسات استماع قرار بود در دفتر برنامه ملل متحد برای توسعه UNDP در تهران برگزار شود. ولی روز دوشنبه ۲۲ ژانویه ۱۹۹۰، تظاهرات پر سر و صدایی شروع شد که مانع می‌شد شاهدانی که از قبل قرار ملاقات گرفته بودند، به ساختمانی که دفتر برنامه ملل متحد برای توسعه در آن قرار داشت راه یابند. تظاهرات بعداً به هتل محل اقامت نماینده ویژه نیز گسترش پیدا کرد، به طوری که استماع صحبت‌های همه کسانی که خواستار دیدار با او بودند، ممکن نشد. از طرف دیگر بسیاری از تظاهرکنندگان نیز درخواست داشتند که نماینده ویژه به حرفهایشان گوش کند و با توجه به تعداد زیاد آنها، او فقط می‌توانست با

انتخاب چند نمونه تصادفی به چنین تقاضایی پاسخ دهد و به اظهارات دو گروه بزرگ به طور مشترک گوش کند. خلاصه اظهارات شفاهی دریافت شده در زیر آمده است.

اعدامها

۱۷۳ - آقای کیانوری، دبیرکل سابق حزب توده، اعدام هزاران جوانی را که از نظر او کاملاً بیگناه بودند، محکوم کرد. اگر چه آنها همه متهم به همکاری با حزب توده بودند، ولی او تنها خود را مسئول هر جرمی می‌دانست که به حزب نسبت داده شده است. او یک نسخه از نامه‌یی را که در این رابطه برای رهبر جمهوری اسلامی ایران، آیت‌الله خامنه‌ای، ارسال کرده بود به نماینده ویژه داد.

۱۷۴ - مرتضی نصرتی اعدام برادرش، غلامرضا نصرتی، را در سال ۱۳۶۷، در سن ۲۶ سالگی به جرم فعالیت‌های سیاسی گزارش کرد. او گفت که برادرش عضو سازمان آرمان (شریعتی) بوده که از مخالفت با دولت از طریق مسالمت‌آمیز طرفداری می‌کرده است. سپس به مجاهدین پیوسته، ولی هرگز در اقدامات قهرآمیز دست نداشته است. او، پس از دستگیری در سال ۱۳۶۱ (۱۹۸۳)، به ۸ سال زندان محکوم شد. وقتی اسیران زندان رشت، جایی که او زندانی بوده، به منع دیدار با خانواده‌ها اعتراض کردند، مقامات ترتیب دیدار گروهی زندانیان با خانواده‌هایشان را دادند. در آن دیدار بسیاری از زندانیان لباسهای خود را کردند تا بستگانشان ببینند که تا چه حد شکنجه شده‌اند. بعد از این واقعه کلیه ملاقاتها معلق شد و یک سال بعد غلامرضا نصرتی را اعدام کردند. خانواده او ۵ ماه پس از اعدام وی از این مسأله آگاه گردید.

۱۷۵ - یک شاهد زن، که درخواست کرد نامش محفوظ بماند، گفت که پسر ۱۸ ساله او در انقلاب اسلامی شرکت داشته، ولی بعد به مجاهدین پیوسته است. بار اول قصد دستگیری او را در خانه داشتند ولی او فرار کرد. دو ماه بعد او صبح زود در خیابان دستگیر و عصر همان روز اعدام شد. او خبر اعدام را در روزنامه‌ها خواند. این شاهد به نماینده ویژه توصیه کرد که از گورستان بهشت‌زهرا در خارج تهران دیدن کند، روزهای پنجشنبه بسیاری از مادران اعدام شدگان بر سر گورهای جمعی محل دفن فرزندان‌شان، با هم عزاداری می‌کنند.

۱۷۶ - شاهد دیگری که خواست نامش محفوظ بماند، اعدام پسرش را در فصل سوم سال ۱۳۶۷ (۱۹۸۹) گزارش داد. پسر او در سال ۱۳۶۰ (۱۹۸۲) دستگیر شده و

متهم به هواداری از مجاهدین بود. او در ابتدا به ۹ سال زندان محکوم شده بود، ولی پس از هفت سال و نیم اعدام شد. شاهد اطلاع نداشت که آیا قبل از اعدام، محاکمه دومی برگزار شده بوده است یا نه.

۱۷۷ - شاهد دیگری که خواست نامش محفوظ بماند، گفت که او هوادار فعال آیت‌الله خمینی بوده است. با این همه نمایندگان کمیته‌های انقلاب به خانه او یورش بردند و ۷ تن از فرزندان را دستگیر کردند. آنها متهم به هواداری از مجاهدین بودند ولی هیچ دلیلی برای اثبات این اتهام وجود نداشت. بعد از جنگ، یک سال و نیم پیش، ۵ تن از فرزندان وی در موج اعدام حدود ۲۰ هزار زندانی، اعدام شدند. ۲ پسر دیگرش هنوز در زندان اوین هستند، یکی از آنها بیمار و دیگری در اثر شکنجه فلج شده است.

۱۷۸ - شاهد زن دیگری که درخواست کرد نامش محفوظ بماند، گفت که ۳ مرد که به همراه او در تظاهراتی در اصفهان دستگیر شده بودند، اعدام شدند. در یکی از این موارد، بعداً از تهران اطلاع رسید که او فقط به ۶ ماه زندان محکوم شده بود. بنا به گفته این شاهد، فرماندار بدون این که منتظر صدور حکم محکومیت باشد، فرمان اعدام داده است. یک زن ۵۰ ساله نیز که در شهر شاهرود به نام مادر افتخاری شهرت داشت و در موقع تظاهرات از کنار آن می‌گذشت، دستگیر شد، به شدت مورد شکنجه روانی و جسمی قرار گرفت و بعد از ۵۰ روز اعدام گردید. این شاهد در زندان با دختری آشنا شده بود که بعداً، به خاطر خواندن یکی از سرودهای مجاهدین، اعدام گردید.

۱۷۹ - یک پدر و دخترش که خواستند نامشان محفوظ بماند، از اعدام پسرش در ژوئن ۱۹۸۸ گزارش دادند. او در حالی که نشریات مجاهدین را با خود داشت دستگیر شده بود، ولی هر نوع ارتباط با این سازمان را مطلقاً انکار کرده بود. وقتی پدر از قاضی، آقای لاجوردی، جویای وضع او شده بود، به او گفته شده بود که هیچ اتهامی علیه پسرش وجود ندارد. ولی او به مدت ۹ سال در زندان نگهداشته شد و به شدت شکنجه گردید. در نوامبر ۱۹۸۷، ملاقاتهای او معلق شد. در ژوئن ۱۹۸۸، به این خانواده تلفن شد که می‌توانند بروند و پسرشان را ببینند. وقتی پدر به زندان می‌رسد، او را کتک می‌زنند و می‌گویند که پسرش اعدام شده است. آنها را به یک گور جمعی بی‌نام حواله دادند، ولی آنها هر چه گشتند نتوانستند جسد را پیدا کنند.

۱۸۰ - دو شاهد که خواستار بودند نامشان محفوظ بماند، به ترتیب از اعدام برادر و پسرشان گزارش دادند. او سربازی بود که از جبهه فرار کرده و عضو مجاهدین شده بود. او در سال ۱۳۶۵ (۱۹۸۷) در خلخال زندانی و گویا در آنجا شکنجه شده بود. در مدتی که بازداشت بود، خانواده او سعی کردند برایش وکیل بگیرند ولی مسئولان گفتند نیازی به این کار نیست. به خانواده گفته شده بود که او را ۱۰ روز بعد از دستگیری محاکمه خواهند کرد، ولی قبل از سپری شدن این مهلت او از طریق حلق آویز در ملأعام اعدام گردید. شاهد اضافه کرد که وی به همراه یک نفر اعدامی دیگر، در یک نقطه دورافتاده در کوهستان دفن شدند. با این حال برادر دیگر، جسد وی را از زمین بیرون آورد تا او را به نحوی شایسته به خاک بسپارد. کمیته انقلاب اسلامی محل به آزار پدر بزرگ فرد اعدام شده و گشتن خانه‌اش ادامه داد. علاوه بر این، یکی از عموهایش دستگیر شد و بر اثر کتک‌هایی که در زندان سپاه خورد، معلول شد.

۱۸۱ - یک شاهد دیگر که می‌گفت دختر یکی از آخوندهای مشهد است ولی نمی‌خواست نام خود را بگوید، ادعا کرد که آخوندی به نام اردبیلی دستور داد ۲۴ نفر زندانی را، بدون طی هیچ نوع تشریفات قضایی، در مشهد اعدام کنند. تنها یک ماه پیش، دو گروه ۱۷ و ۱۵ نفری به جرم قاچاق مواد مخدر حلق آویز شدند و اجساد آنها در فاضلاب شهر انداخته شد.

تکذیب اعدام‌های ادعا شده

۱۸۲ - غلامرضا باغبان گفت که او ۴ بار دستگیر شده بود؛ آخرین بار ۴ سال پیش دستگیر شد و در اهواز زندانی گردید. با او همیشه خوشرفتاری شده بود. وقتی در زندان بود، در یکی از نشریات مجاهدین دیده بود که نامش در لیست افرادی آمده که گویا اعدام شده‌اند. این شاهد تأیید کرد که از بسیاری موارد مشابه دیگر مطلع است و به درخواست نماینده ویژه اظهار آمادگی کرد که نسخه‌ای از آن نشریه مجاهدین را، که نام او در آن بوده، برایش تهیه کند.

۱۸۳ - شاهد زن دیگری، که خواست نامش محفوظ بماند، گفت که یکی از دوستانش (که نامش را نداد) در لیست مجاهدین جزء اعدام شدگان صورت داده شده ولی در واقع هنوز زنده است.

۱۸۴ - چند نفر متعلق به یک گروه ۷۸ نفری، که نماینده ویژه در جمع به صحبت‌هایشان گوش داد، گفتند که اسامی آنها در لیستی که سازمان مجاهدین از اعدام شدگان منتشر کرده آمده است. به درخواست نماینده ویژه، ۴ نفر از آنها توانستند اوراق شناسایی خود را ارائه بدهند. اسامی این افراد به قرار زیر است: اسماعیل زراعی، محمودرضا سعیدنژاد، صفری فرهادی و بهنام گرابی. ۳ نفر اخیر صفحات مربوطه نشریه مجاهدین را ارائه دادند.

اعمال تروریسم

۱۸۵ - رضا جمشیدی میاندشتی از کشتار پسر ۱۶ ساله‌اش در شلمچه، توسط مجاهدین، شکایت کرد. او در ۱۴ سالگی داوطلبانه به جنگ رفته و برای کشورش جنگیده بود تا این که توسط مجاهدین کشته شد.

۱۸۶ - آقای مجید ولی‌زاده گفت که مایل است در مورد فعالیتهای تروریستی سازمان مجاهدین شکایت کند. او گفت که از چند واقعه در این زمینه خبر دارد، از جمله مورد فردی که زنده پوست کنده شد و فرد دیگری که در حملات مجاهدین به دهکده‌های شمال کشور، زنده سوزانده شد. او از تلاشهای دولت در زمینه‌های اقتصادی، فرهنگی و آموزشی ستایش کرد و پرسید که چرا ملل متحد نماینده نفرستاده تا در مورد مسائل پر اهمیتی مثل استفاده ارتش عراق از سلاحهای شیمیایی یا تجاوز اخیر آمریکا به پاناما تحقیق کند.

۱۸۷ - شاهد دیگری که می‌خواست نامش محفوظ بماند، خود را به عنوان یک «شهروند مستقل» معرفی کرد. او گفت حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران کاملاً مورد احترام است. کمیسیون حقوق بشر بهتر بود نماینده‌یی را مأمور بررسی اوضاع پاناما و آذربایجان می‌کرد. او می‌خواست در مورد مجاهدین اعتراض کند و در مورد برخورد ملل متحد با مجاهدین که به نظر او بیطرفانه نبوده است. او گفت که دولت مهربان است و از سوی دیگر مجاهدین خشونت به کار می‌برند. او شاهد بوده که دو مرد به یک اغذیه فروشی حمله کردند و صاحب آن را کشتند، تنها به این دلیل که او حزب‌اللهی بوده است. این شاهد گفت افرادی که خواهانند با نماینده ویژه ملاقات کنند، تحصیلات خیلی پایینی دارند. اغلب آنها فرزند خود را به نحوی از انجا از دست داده‌اند و می‌خواهند درد خود را بگویند.

۱۸۸ - شاهد دیگری که می‌خواست نامش محفوظ بماند، در مورد قتل پدرش،

که یک مغازه دار بود، توسط مجاهدین شکایت کرد. او گفت پدرش تنها به این علت به قتل رسیده که مردی بسیار مؤمن بوده است. قاتل دستگیر شد، ولی به نظر نمی رسید که از جنایتش نادم بوده باشد. شاهد گفت فکر می کند که وی بعداً اعدام شد. شاهد هم چنین گفت که عمویش توسط مجاهدین کشته شد، چون برای مردانی که در جبهه می جنگیدند غذا و لباس جمع می کرد.

۱۸۹ - شاهد دیگری، که درخواست کرد نامش محفوظ بماند، مرگ برادر خود در سال ۱۳۶۰ (۱۹۸۲) را گزارش داد. برادر او یک حزب اللهی بود و تنها به همین دلیل توسط مجاهدین به قتل رسید. دو بار به جان او سوء قصد شد. بار دوم او در خیابان با یک مسلسل کشته شد.

۱۹۰ - یک گروه ۶ نفری، به نمایندگی از یک جمع ۷۸ نفری، که مجاهدین را متهم به قتل اقوامشان می کردند درباره شیوه وحشیانه این کشتار شکایت کردند. آنها گفتند که فکر می کنند هر مجاهد حداقل ۱۰۰ نفر را کشته است. شاهدان این احساس را داشتند که ملل متحد باید سازمان مجاهدین را جداً محکوم کند. یک عضو این گروه می گفت که در خانواده او ۴ نفر به دست مجاهدین کشته شده اند و پسرش قبل از مرگ ۲ پایش قطع شده بود. شاهدان هم چنین از اتهامات مجاهدین در مورد اعدام و شکنجه در جمهوری اسلامی ایران انتقاد کردند. در این رابطه، آنها پیشنهاد داشتند که یک کمیسیون بین المللی تحت نظارت ملل متحد تشکیل شود و در مورد شرایط زندانها در ایران تحقیق به عمل آورد.

۱۹۱ - یک گروه ۶۸ نفری که شامل حدود ۲۰ کُرد نیز می شد، از نماینده ویژه می خواستند که به حرفشان گوش بدهد. چند تن از آنها تجارب شخصی خود را به عنوان اعضای سابق مجاهدین یا قربانیان تروریسم مجاهدین، شرح دادند. بعضی از آنها گفتند که سازمان مجاهدین آنها را وادار می کرد آثار سوختگی یا سایر آثار شکنجه هایی را که خودشان بر خود اعمال کرده اند نشان بدهند تا تبلیغات دروغین سازمان را تأیید کنند. بعضی دیگر اعمال تروریستی گوناگون مجاهدین را، از کشتن یک فرد گرفته تا هجوم به یک دهکده کامل و به کشتن دادن افراد بسیار، محکوم کردند. آنها از نماینده ویژه خواستند جهان را از ماهیت واقعی فعالیت های مجاهدین مطلع سازند تا اعتماد مردم ایران به ملل متحد افزایش یابد. تعدادی از شهادتها در رابطه با افرادی بود که نامشان در فهرست اعدام شدگان که توسط مجاهدین منتشر شده، آمده بود، ولی ادعا می شد که زنده اند. ۴ شرکت کننده در این دیدار اعلام

کردند که نامشان در چنین لیست هایی آمده و، بنا به درخواست نماینده ویژه، اوراق هویت خود را ارائه دادند (به پاراگراف ۱۸۴ هم نگاه کنید).

۱۹۲ - یک گروه دیگر متشکل از ۶۰ کُرد و ترکمن نیز، به درخواست خودشان، توسط نماینده ویژه پذیرفته شدند. چند کُرد درباره جنایاتی گزارش دادند که گویا گروه های مسلح حزب دموکرات کردستان، که به قول آنها از ۲ تا ۳ هزار عضو تشکیل شده، و مورد حمایت دولت عراق هستند، و نیز گروه های مسلح حزب کمونیست کومله، که ۷۰۰ عضو دارد، مرتکب شده اند. فعالیت های تروریستی گروه اخیر بسیار جدی تر بود، چرا که به روستاهای کامل حمله می کنند و، بر خلاف حزب دموکرات کردستان، از هر گونه مذاکره با دولت امتناع می کنند. یک نفر از اهالی پاوه (کردستان) شرح داد که چگونه توسط اعضای حزب دموکرات دستگیر و شکنجه شده بود و چگونه آنها با موشک به سایر غیرنظامیان حمله می کردند. فرد دیگری از همان شهر به حمله به یک بیمارستان اشاره می کرد که ۱۰ سال پیش اتفاق افتاده بود و در آن ۱۷۰۰ عضو حزب دموکرات شرکت داشتند و حتی به علامت هلال احمر نیز اعتنایی نکردند. او می پرسید که چرا نماینده ویژه آن زمان از آن منطقه دیدار نکرد. یک سنی (حنفی) از ترکمن صحرا گروه های مجاهدین را متهم کرد که می کوشیدند از طریق پراکندن شایعات دروغ با پول سعودیها، در منطقه او به احساسات ضد شیعه دامن بزنند. او تأکید کرد که دولت فعالانه از فعالیت های مذهبی اقلیت سنی حمایت می کند. او هم چنین از تخریب خانه های یک دهکده در منطقه خود به دست گروه های تروریست خبر داد. فردی از اسلام آباد غرب از جنایات دیگری گزارش داد که ادعا می کرد توسط مجاهدین صورت گرفته است، از جمله حوادث مین گذاری، بمب گذاری در ماشینها و اتوبوسها و قتل ۶ عضو یک خانواده در قلعه شاهین. تمامی این شاهدان در محکوم کردن اعمال تروریستی توسط مجاهدین متفق القول بودند و از نماینده ویژه درخواست داشتند وضع را به جامعه بین المللی گزارش دهد.

۱۹۳ - شاهد دیگری که می خواست نامش محفوظ بماند، گفت که از سال ۱۳۶۰ (۱۹۸۲) تا ۱۳۶۲ (۱۹۸۴) در زندان مشهد اسیر بوده است. او هنگام دستگیری عضو سازمان مجاهدین بوده ولی از آن پس متوجه شد که اهداف مجاهدین تا چه حد نادرست بوده اند. به اعتقاد این شاهد هر اقدامی از سوی ملل متحد باید متعادل باشد و یکی از اهداف آن می بایست روشن کردن جنایات فراوان مجاهدین باشد.

۱۹۴ - شاهد دیگری که درخواست داشت نامش محفوظ بماند، گفت که او

عضو مجاهدین بوده است. او برای اولین بار در سال ۱۳۵۹ (۱۹۸۱) به مدت ۴ ماه و دوباره از سال ۱۳۶۲ (۱۹۸۴) تا ۱۳۶۷ (۱۹۸۹) در زندان بود. او در زندانهای سپاه در اهواز و مشهد نگهداری می شده است. شاهد خود را به لحاظ سیاسی بسیار فعال توصیف کرد، حتی قبل از انقلاب. او گفت مجاهدین زندگی را بر رفقای سابق زندانی خود بسیار دشوار ساختند، چرا که از کشور خارج شده اند و از بیرون کشور از اینها سوءاستفاده می کنند. مجاهدین عمداً مردم را در مورد شرایط زندان گمراه می کنند. با این که او در مبارزه مسلحانه دست داشت، به وی اجازه داده شد که، ۳ روز بعد از دستگیری، همسرش را که به همراه وی دستگیر شده بود، ببیند.

۱۹۵ - شاهد دیگری که خواسته بود نامش محفوظ بماند، خود را قربانی مجاهدین و انقلاب اسلامی، هر دو، تلقی می کرد. شوهر او در تدارک انقلاب بر ضد شاه، سلاح جمع آوری می کرد. بعد از انقلاب، او تعدادی سلاح در اختیار مجاهدین قرار داد، بعد دستگیر و اعدام شد. خود او نیز دستگیر شده بود، ولی بعد از ۳ سال حبس آزاد شد و خود را با ۳ فرزند، در وضع استیصال، بدون کمکی از طرف دولت یا مجاهدین، و تنها یافته بود. او احساس می کرد که مورد خودش نمونه ای است از طرز رفتار مجاهدین با اعضای سابقشان.

۱۹۶ - اظهارات چهار شاهد دیگر نیز، که خواستند اسامیشان محفوظ بماند، به طور جداگانه شنیده شد. آنها گفتند که اعضا یا هواداران سابق مجاهدین بوده اند. آنها توبه کرده و پس از پایان دوره محکومیتشان، آزاد شده بودند. آنها گفتند که در زندان همیشه با آنها به طور شایسته و انسانی رفتار می شده است. آنها اعمال بیرحمانه گوناگونی را که مجاهدین مرتکب شده بودند، محکوم کردند و احساسشان این بود که نماینده ویژه باید جامعه بین المللی را از ترور وحشیانه ای که توسط این سازمان علیه شهروندان بیگناه به راه انداخته است، مطلع سازد. یکی از شاهدان حین ارائه اظهارات شفاهی خود یادداشتی برای نماینده ویژه نوشت که او را مجبور به گفتن این مطالب کرده اند و بسیاری از زندانیان سابق توسط مقامات وادار شده اند که اظهارات مشابهی ارائه دهند و تهدید شده اند که اگر تجارب واقعی خود در زندان را افشا کنند، اعدام خواهند شد.

شکنجه

۱۹۷ - علی اکبر غفاری گفت که به جناح نظامی مجاهدین تعلق داشته است. او از سال ۱۳۶۱ (۱۹۸۳) تا ۱۳۶۶ (۱۹۸۸) در اهواز زندانی بوده و در آنجا هرگز

شاهد شکنجه نبوده و خود نیز شکنجه نشده است، هر چند که بعضی اوقات زندانبانان با زندانیان با خشونت رفتار می کردند و گاهی به آنها سیلی می زدند. او به زندان ابد محکوم شده بود، ولی بعد محکومیتش تخفیف پیدا کرد. او گفت امکانات زندان عالی بود، غذا فراوان بود و او به طور مرتب با خانواده اش ملاقات داشت.

۱۹۸ - آقای کیانوری، دبیرکل سابق حزب توده، به این که ۱۰ سال زندانی و ۷ سال از این مدت را در زندان اوین بوده است اعتراض می کرد. او گفت چندین بار شکنجه شده و در اثر آن دستانش نیمه فلج شده اند. در طی محاکمه اش به او فرصت برخورداری از کمک وکیل مدافع داده نشده است.

۱۹۹ - آقای توسلی، شهردار سابق تهران و عضو نهضت آزادی، تجارب خود را در دوران ۹ ماه اسارتش بیان کرد، که هشت ماه و نیم آن را در سلول انفرادی گذرانده بود. او گفت که کتک خورده، مورد اهانت قرار گرفته، مورد ارباب قرار گرفته و ناچار شده است در سلولهای سرد بماند یا ساعتها روی یک صندلی بنشیند. منظور از چنین رفتاری واداشتن او به اعتراف به چیزهایی بوده که هرگز مرتکب نشده است (به پاراگراف ۲۰۸ نیز نگاه کنید).

۲۰۰ - شاهد دیگری که می خواست نامش محفوظ بماند، گفت که ۲ بار دستگیر شده است. اتهام او در بار اول دستگیری کمک مالی به مجاهدین بود و در بار دوم نوشتن شعارهای مجاهدین. بار اول او از سال ۱۳۶۰ (۱۹۸۲) تا ۱۳۶۵ (۱۹۸۷) در تهران (زندانهای کمیته و اوین) زندانی بوده است. او گفت که هر دو بار به شدت شکنجه شده است. در اوین او در بند ۴ بود، جایی که زندانیان را فراوان شکنجه می کنند. طبق اطلاعات او بند ۷ زندان اوین در زمینه شکنجه کردن زندانیان از آن هم بدتر بوده است. بدترین رفتاری که با او شده به قرار زیر است: او را به یک تخت سیمی بستند و به مدت طولانی آن قدر زدند که دیگر قدرت فریاد زدن نداشت و تقریباً بیهوش شده بود. او به طور مشروح نوع ضرب و شتمهایی را که متحمل شده بود توصیف کرد و این که چطور در اثر کتک خوردن، حساسیت قسمتهای مختلف بدن به تدریج از بین می رود. شلاق زدن به کف پا یک شیوه رایج بود. او همچنین گفت که او را با مقدار کمی غذا، طی دوره های طولانی در سلول انفرادی نگاه می داشته اند.

۲۰۱ - شاهد (زن) دیگری که درخواست کرد نامش محفوظ بماند، گفت که در سال ۱۳۶۲ (۱۹۸۴) دستگیر شده بود و در سال ۱۳۶۷ (۱۹۸۹) آزاد شد. او عضو مجاهدین بوده و، مثل برادرش، در مبارزه مسلحانه شرکت داشته است. او در ابتدا به ۱۲ سال زندان محکوم شده بود، ولی در هنگام عفو عمومی، محکومیتش تخفیف پیدا کرد. او گفت که در زندان شکنجه نشده است. بنا به اظهارات این شاهد، به نظر می‌رسید که دولت از همه فعالیت‌های مجاهدین با خبر بوده و نیازی به شکنجه زندانیان برای گرفتن اطلاعات نداشته است. این شاهد گفت که او اجازه داشته در زندان سر کلاس درس حاضر شود. شوهر او به اعدام محکوم شده، ولی محکومیت او هم تخفیف پیدا کرده بود. او گفت که می‌توانسته هفته‌یی یک بار در زندان شوهرش را ببیند و تمام زوج‌های متاهل از دیدارهای خصوصی بهره‌مند بودند.

۲۰۲ - شاهد دیگری که درخواست کرد نامش محفوظ بماند، گفت که او در سال ۱۳۵۹ (۱۹۸۱) به مجاهدین پیوسته بود. در سال ۱۳۶۱ (۱۹۸۳)، تمامی رهبران مجاهدین شروع به ترک کشور کردند و یک صندوق سلاح در خانه او باقی گذاشتند. یک شب در سال ۱۳۶۲ (۱۹۸۴)، او و همسر و کودکش دستگیر شدند. او می‌ترسید که به خاطر اهمیت وجود صندوق سلاح در خانه‌شان، اعدام شوند. با این همه آنها فقط ۷ ماه در زندان گرگان در اسارت بودند. بعدها او دوباره دستگیر شد و ۹ ماه محکومیتش را در زندان گذراند. او گفت که در دوران اسارتش در زندان مورد هیچ شکنجه و بدرفتاری قرار نگرفته مگر آن چه در قانون اسلام مقرر شده است، مثلاً شلاق خوردن. همسر و فرزند او از رسیدگی پزشکی مناسب برخوردار بودند.

۲۰۳ - شاهد دیگری که درخواست کرد نامش محفوظ بماند، خود را به عنوان عضو سابق مجاهدین که در مبارزه مسلحانه شرکت داشته است معرفی کرد. او توسط پاسداران دستگیر شده و به پایش تیر خورده بود. او را اول به زندان اوین برده بودند. «بعد از درمان جراحتش» به اهواز منتقل شد. او از سال ۱۳۶۱ (۱۹۸۳) تا ۱۳۶۵ (۱۹۸۷) در زندان بود. محکومیت او از ۱۰ سال به ۷ سال تخفیف یافت. در حال حاضر او برای دولت کار می‌کند. او در دوران اسارتش هیچ مورد شکنجه‌یی نه دیده و نه شنیده بود، مگر سبلی زدن‌های گاه به گاه.

۲۰۴ - یک شاهد دیگر، که درخواست کرد نامش محفوظ بماند، اظهار داشت که در سال ۱۳۶۴ (۱۹۸۶)، به اتهام هواداری از مجاهدین، در سنجند دستگیر شد و

بعد به تهران، به زندان‌های کمیته و اوین انتقال یافت. او گفت که در آن‌جا مدت ۹ ماه در شرایط غیرانسانی نگهداشته شد و آن را به شرح زیر توصیف کرد: در سلول‌های ۱/۵ در ۲ متر ۴ تا ۵ نفر و در سلول‌های ۳ در ۵ متر حدود ۴۰ نفر نگهداری می‌شدند. چراغ‌ها همیشه روشن بودند و ملاقات با خانواده نادر بود. بنا به گفته این شاهد، حدود ۹۰ درصد زندانیانی که او دیده بود یا به شدت شکنجه شده بودند یا با آنها رفتاری شبیه به شکنجه شده بود. خود او را از طریق شلاق زدن با کابل شکنجه کرده بودند. وقتی بیهوش شده بود، آب سرد به صورتش پاشیده بودند. یکی دیگر از شیوه‌های رایج شکنجه شلاق زدن به کف پای زندانیان و وادار کردن آنها به راه رفتن بود. نوع دیگر این شکنجه از این قرار بود که زخم‌ها را پانسمان می‌کردند و پانسمان خشک شده را از روی آن می‌کنند. شاهد همچنین گفت که محاکمه‌اش ۵ دقیقه طول کشید و بعد از پایان دوره محکومیتش به مدت ۳ سال تحت نظر بود. هر چند که ۳ سال تمام شده، ولی او هنوز مجبور است ماهی یک بار خود را به کمیته انقلاب اسلامی معرفی کند. از خانواده او، سه نفر اعدام شده‌اند: یک برادر و دو پسر عمو.

۲۰۵ - شاهد (زن) دیگری از اصفهان، که درخواست کرد نامش محفوظ بماند، در سال ۱۳۶۰ (۱۹۸۲)، در حالی که در تظاهرات شرکت کرده بود دستگیر شد. او ۴ سال در زندان‌های زیر بود: قزلحصار، کرج، سمنان، قم، شاهرود و اصفهان. بعد از این او را به همراه ۲۷ زن دیگر و ۲۴ مرد دستگیر کردند، شش زن را در سلول‌هایی که در اصل برای یک نفر ساخته شده، زندانی کردند. در زندان قزلحصار، فقط یک بار در روز در را باز می‌کردند که آنها به توالت بروند. موهای سرشان را تراشیده بودند و نفری ۳۰ ضربه شلاق، نوع رایجی از تنبیه بود. همچنین آنها را به یک راهرو می‌بردند و وامی‌داشتند که در حالی که پاسداران به آنها لگد می‌زدند، سینه خیز بروند. یک زن معلول به نام زهرا گرگانی به طرز وحشیانه‌یی شلاق خورد. این شاهد همچنین مورد مادری را گزارش داد که با کودک ۲ ماهه‌اش دستگیر شده بود. بچه در زندان بزرگ شد.

۲۰۶ - شاهد (زن) دیگری از مشهد، که درخواست کرد نامش محفوظ بماند، به ۵ سال اسارت خود در زندان اوین اشاره کرد. او در آغاز، به اتهام تماس با گروه‌های فلسطینی به ۹ سال حبس محکوم شده بود، ولی محکومیتش به ۵ سال تخفیف پیدا کرد. او گفت که در دوران اسارت، شلاق زدن به کف پا یک امر رایج بود.

۲۰۷ - شاهد دیگری که درخواست کرد نامش فاش نشود، ادعا کرد که در زندان اوین، که چند سال در آنجا به سر برده، شکنجه شده است. اعمالی که وی متحمل آنها شده بود، عبارت بودند: از شلاق زدن، آویزان کردن از سقف، دستبند زدن و بیدار نگاه داشتن به مدت طولانی. او گفت که این اعمال را روی ورقه‌یی که یک بار از طرف مدیریت زندان در بین زندانیان توزیع شده بود نوشت و به مسئولان گزارش داد.

اجرای عدالت

۲۰۸ - آقای توسلی، شهردار سابق تهران و یکی از رهبران نهضت آزادی، گزارش داد که در ژوئن ۱۹۸۸ گروهی از افراد مسلح به داخل خانه وی ریختند، او را دستگیر کردند و اموال شخصیش را بردند که بسیاری از آنها هنوز برگردانده نشده است، و او را به زندان توحید بردند و در آنجا پنج ماه و نیم از طرف مأموران وزارت اطلاعات تحت بازجویی بود. او گفت که، بر خلاف آنچه در ماده ۳۲ قانون اساسی آمده، از اتهام خود آگاه نشده، به خلاف مفاد همان ماده، ظرف ۲۴ ساعت به دادگاه فرستاده نشد. بازجویان او سعی می‌کردند که با استفاده از هر وسیله‌یی، از جمله کتک زدن، توهین و تهدید، او را وادار کنند به رد کردن اطلاعات به دشمن اعتراف کند. بعد از ۳ ماه سازمان زندان از رفتار او شکایت کرد و بعد از پنج ماه و نیم او را به زندان اوین منتقل کردند و ۳ ماه دیگر هم در آنجا ماند. بالاخره او فهرستی از اتهامات، به قرار زیر، دریافت کرد: فعالیت علیه امنیت دولت، فعالیت برای سرنگونی دولت و همکاری با دشمن. دیدار بین نخست وزیر بازرگان با سفیر ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۷۹، که با موافقت صریح آیت‌الله خمینی انجام گرفته بود، به عنوان دلیلی بر این اتهامها ذکر شده بود. او به مدت هشت ماه و نیم در سلول انفرادی زندانی بود، هر چند که طبق قانون، این مدت نباید از چهار ماه تجاوز کند. شکایات او در این رابطه بی‌جواب گذاشته شده است. بعد از آزادی به او دستور داده شد که خود را به زندان اوین معرفی کند و در آنجا با خشونت با او رفتار شد و باز مورد تهدید قرار گرفت.

۲۰۹ - آقای یزدی، وزیر خارجه سابق در اولین دولت موقت بعد از انقلاب، به مواردی اشاره کرد که افراد پس از پایان دوره محکومیتشان آزاد نشده بودند، برخی دوباره محاکمه شده و برخی اعدام شده بودند، بعضی نیز همچنان در زندان مانده بودند. او به طور خاص مورد برادرزاده‌اش، حسن زدی‌ری را ذکر کرد که به

جای برادرش که فراری بود، دستگیر شد. او را بعد از سه سال اسارت، محاکمه و به ۷ سال دیگر محکوم کردند. سال گذشته به والدین او اطلاع دادند که او خودکشی کرده است. وقتی والدین او اظهار شگفتی کردند که چرا جسد او سیاه است، روایت رسمی از علت مرگ وی به مسمومیت غذایی تغییر یافت. او و آقای بازرگان همچنین به سایر موارد زندانی کردن افراد به جای یکدیگر اشاره کردند، مثل دکتر یحیی نظیری که در زندان اوین زندانی است، چون مقامات نتوانسته‌اند پسرش که فراری است، دستگیر کنند.

۲۱۰ - شاهی که درخواست کرد نامش محفوظ بماند گزارش کرد که علی بنی‌هاشمی در سال ۱۹۸۱، هنگامی که ۲۲ سال داشت، دستگیر شد. بنا به گفته این شاهد، علی در حال حاضر در زندان نازی‌آباد تهران در اسارت است. شرایط دستگیری وی به شرح زیر توصیف گردید: علی و گروه ۹۰ نفره‌یی یک عید مذهبی را جشن گرفته بودند که اعضای کمیته محل به آنجا هجوم آوردند و آنها را دستگیر کردند. شاهد تأکید داشت که این گرده‌هایی انگیزه سیاسی نداشت و فقط عده‌یی جوان مسلمان دور هم جمع شده بودند. علی همان روز آزاد شد ولی کمیته انقلاب اسلامی او را دوباره احضار کرد و او به زندان ابد محکوم شد. بعدها این محکومیت به ۷ سال تخفیف یافت، ولی ۲۰ تن از دوستان او، که به همان مناسبت دستگیر شده بودند، اعدام شدند. طی محاکمه سریع کل گروه، به هیچ وکیلی اجازه دفاع داده نشد. هر چند علی ۸ سال و ۷ ماه است که در زندان به سر می‌برد، هنوز او را آزاد نکرده‌اند. مدیریت زندان خیلی ساده به خانواده او گفته که محکومیت او دوباره به حبس ابد تغییر یافته است، بدون این که محاکمه دیگری صورت گرفته باشد.

۲۱۱ - یک شاهد دیگر، که درخواست کرد نامش محفوظ بماند، گفت که قبلاً عضو مجاهدین بوده و به این خاطر دو دوره زندانی شده است. او گفت که نارساییهای موجود در اجرای عدالت، سیاست دولت نیست، بلکه ناشی از اقدامات غیرمسئولانه افرادی در رده‌های پایین اداری است.

۲۱۲ - یک گروه سه نفری از شاهدان، که درخواست کردند نامشان محفوظ بماند، ادعا کردند که در اجرای قانون خودسریهای فراوانی وجود دارد. به طور مثال، در پرونده‌هایی که مورد رسیدگی دادگاههای انقلاب اسلامی قرار می‌گیرند، متهمان حتی از اتهامات خود به سختی اطلاع حاصل می‌کنند و فقط از آنها پرسیده

می‌شود که فکر می‌کنند علت دستگیری و محاکمه‌شان چیست. حکم اعدام در این دادگاهها پس از دادرسی مختصری صادر می‌شود. اجازه داشتن وکیل وجود ندارد و به هیچ شاهی که توسط متهم معرفی شود توجه نمی‌شود. تا همین اواخر، کلیه احکام اعدام می‌بایست در قم تأیید می‌شد و در حال حاضر این کار توسط شعبه ذیصلاح دیوان عالی انجام می‌شود؛ ولی اظهارات متهمان در پرونده‌هایی که برای تأیید تسلیم می‌شوند وجود ندارد.

۲۱۳ - یک وکیل مجرب که توانسته بود کار خود را بعد از انقلاب ادامه بدهد، خودسرانه بودن آیینهای دادرسی را از بسیاری جهات به شدت به باد انتقاد گرفت. او گفت که وکلا به طور کلی اعتقادی به قانونی بودن دادگاهها و قانونی که توسط آنها اجرا می‌شود ندارند. بسیاری از قوانین توسط شوراهای تخصصی و بدون گذشتن از مجلس تصویب شده‌اند. امور مربوط به روحانیون از طرف دادگاههای ویژه حفاظت از امتیازهای روحانیون مورد بررسی قرار می‌گیرد. برای وکلای مدافع بسیار دشوار است که در چارچوب این نوع بی‌قانونی به طور مؤثر عمل کنند. در برابر دادگاههای انقلاب اسلامی امکان وکالت قانونی وجود ندارد و درخواست استیناف مجاز نیست. در مواردی که این دادگاهها حکم اعدام صادر می‌کنند، متهمان هرگز از محکومیت خود آگاه نمی‌شوند. چنین احکامی در شعبه ذیصلاح دیوان عالی مورد رسیدگی قرار می‌گیرند، بدون آن که متهم بداند که به اعدام محکوم شده است و بدون آن که جلسات دیگری برای رسیدگی تشکیل شود. سایر حکمها معمولاً بلند قرائت می‌شوند و حق استیناف وجود دارد؛ هر چند که در موارد سیاسی حساس، وکلا از دخالت به نفع متهم ابا دارند.

۲۱۴ - شاهد دیگری که درخواست کرد نامش محفوظ بماند، گفت که به خاطر هواداری از مجاهدین دستگیر شده بود. او محاکمه خود را به شرح زیر توصیف کرد: بدون اطلاع قبلی، او را نزد آخوندی بردند که چند سؤال کرد. چند دقیقه بعد حکم او که ۲ سال حبس بود صادر گردید. هیچ وکیل مدافعی حضور نداشت. او همچنین اظهار داشت که در طی بازجویی، در حالی که چشم بسته منتظر نوبت خود بوده، صدای فریاد افراد بسیاری، از جمله یک زن و بچه نوزادش، را می‌شنیده است. این کار به قصد ارباب زندانیان قبل از بازجویی صورت می‌گرفته است.

۲۱۵ - یک مهندس که درخواست کرد نامش محفوظ بماند، ادعا کرد که در سال ۱۳۶۱ (۱۹۸۳) که او ۲۹ ساله بود، نمایندگان کمیته انقلاب اسلامی محل خانه

او و محل کسب مشترک او و پدرش را غارت کردند. او بعداً کسب دیگری را آغاز کرد ولی دو کارخانه‌ی را که او احداث کرده بود، مصادره کردند، مصادره یکی از آنها براساس تصمیم فرماندار و امام محل صورت گرفت. او به دادگاه شکایت کرد و دادگاه به نفع او حکم داد، ولی این حکم هرگز مورد قبول واقع نشد. او قول داد مدارک مربوط را برای اثبات حقیقت ماجرا ارسال کند. او اضافه کرد که تصمیمات خودسرانه بسیاری که توسط مقامات گرفته می‌شود و فقدان راه‌حلهای مؤثر قانونی در حال فلج کردن کامل اقتصاد کشورند. او همچنین گفت که دو پسر عمویش (که اسامی آنها را داد) در سالهای ۱۹۸۲ و ۱۹۸۳ ظاهراً بدون دلیل آشکار اعدام شدند، هر چند که شایعاتی وجود داشت که آنها هوادار مجاهدین بوده‌اند.

حق خروج از کشور

۲۱۶ - یک مترجم کتابهای فنی که درخواست کرد نامش محفوظ بماند، گفت که به رغم تلاش طی ۵ سال گذشته، موفق نشده است برای ادامه تحصیل در خارج کشور گذرنامه دریافت کند. هرگز دلیلی برای این امتناع به او ارائه نشده است. گذرنامه او ۵ سال پیش، زمانی که تلاش داشت از کشور خارج شود، مصادره شد.

۲۱۷ - یک شاهد دیگر گفت که در سابق عضو مجاهدین بوده و به این خاطر می‌خواهد نامش محفوظ بماند. او دو بار زندانی شد ولی حالا دیگر لازم نیست که خود را مرتب به کمیته انقلاب اسلامی معرفی کند. او درخواست گذرنامه برای خروج از کشور کرد و این درخواست تاکنون پذیرفته نشده است. به اعتقاد او علت این امتناع، ارتباط سابق وی با مجاهدین است.

حق تشکیل اجتماعات مسالمت‌آمیز و انجمنها

۲۱۸ - نماینده ویژه با آقای بازرگان، نخست وزیر اولین دولت موقت بعد از انقلاب و رئیس نهضت آزادی، که در سال ۱۹۶۱ به عنوان یک حزب سیاسی تأسیس شد، دیدار کرد. او گفت که نهضت آزادی به رغم محدودیتهای بسیاری که در راه فعالیتهايش ایجاد شده، زنده مانده است. روزنامه آن به طور غیرقانونی مصادره شد و تلاش برای گرفتن حکم دادگاه در این مورد به جایی نرسید؛ بنا به پاسخ شفاهی مقامات، پرونده مربوطه گم شده است. دفتر نهضت آزادی در ژوئن ۱۹۸۸ مصادره شد و چهار تن از اعضای رهبریش دستگیر شدند، از جمله آقای توسلی، شهردار سابق تهران، که او هم در این دیدار شرکت داشت. با تخلف آشکار از تضمینهای مصرح در قانون اساسی تلفنهای نهضت کنترل و مکاتبات آن باز می‌شد؛ علاوه بر این

اعضای آن اغلب اوقات مورد آزار و تهدید و ارباب قرار می‌گرفتند. اکثر اعضای رهبری نهضت آزادی و خانواده‌هایشان متحمل انفجار بمب در خانه‌هایشان شده‌اند و وضع در استانها از این هم بدتر است. هدف تمام این محدودیتها قطع ارتباط نهضت با مردم بوده است. نهضت تنها در اولین انتخابات بعد از انقلاب شرکت کرد و در انتخابات بعدی از شرکت آزاد آنان جلوگیری شد. به طور مثال نامزدی شخص او در انتخابات ریاست جمهوری مورد تأیید قرار نگرفت. وضعیت قانونی نهضت آزادی معلق نگاه داشته شده است، هر چند که ماده ۲۶ قانون اساسی تشکیل احزاب سیاسی را مجاز می‌شمارد، به شرط این که اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، معیارهای اسلام یا اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند. قانون احزاب در سال ۱۹۸۱ به تصویب مجلس رسید ولی کمیته مسئول اجرای آن که در ماده ۱۰ پیش‌بینی شده است، در اواخر سال ۱۹۸۸ تشکیل گردید. با آن که نهضت آزادی کلیه اطلاعات لازم را ارائه داده، هنوز درخواستش مورد رسیدگی قرار نگرفته است. کمیسیون ماده ۱۰ عملاً هیچ جلسهای تشکیل نداده است و تاکنون فقط اساسنامه انجمنها و احزابی چون انجمن زنان جمهوری اسلامی ایران به ریاست دختر آیت‌الله خمینی، حزب روحانیون مبارز و یک انجمن دیگر که به دولت نزدیک است، مورد تصویب قرار گرفته است.

۲۱۹ - نماینده ویژه با اعضای «جمعیت دفاع از آزادیها و حقوق بشر» دیدار کرد و آنها دشواریهای خود را در انجام فعالیت‌هایشان شرح دادند. آنها گفتند که انجمن ۴ سال پیش تأسیس گردید و منشور آن، که فقط حاوی اصول به رسمیت شناخته شده توسط قانون اساسی است، برای تصویب به وزارت کشور تسلیم شد. با این همه، انجمن هیچ گاه پاسخی مبنی بر شناسایی رسمی اساسنامه‌اش دریافت نکرد. سال گذشته آنها تقاضانامه‌هایی از طرف مقامات دریافت کردند که دقیقاً پر کرده و تحویل دادند، ولی هیچ جوابی به درخواست آنها برای شناسایی رسمی داده نشد. یک سال و نیم پیش دفاتر انجمن توسط مقامات اشغال و رئیس انجمن به همین مناسبت دستگیر شد. تمامی تلاشهای انجمن برای دستیابی به یک چاپخانه برای توزیع نشریات خود به طور منظم با مانع روبه‌رو شده است. با این وصف آنها توانستند به طور دستی نسخه‌های خبرنامه خود را توزیع کنند. برای سایر سازمانهایی که سعی در پیشبرد حقوق بشر و آزادی دارند، مثل نهضت آزادی بازرگان، نخست وزیر سابق، محدودیت‌های مشابهی وجود دارد.

حق مشاوره حقوقی

۲۲۰ - نماینده ویژه از کانون وکلا دیدار و با رئیس آن آقای افتخار جهرمی،

و چهار عضو دیگر ملاقات کرد. به اطلاع او رسید که کانون ۲۰۰۰ عضو در تمام کشور دارد که ۱۰۰ نفرشان زن هستند. پنجاه و پنج درصد وکلا در پایتخت به کار مشغولند. گذشته از این ۴۰۰ کارآموز (از جمله ۱۳۰ زن) در سال ۱۹۹۰ خواهند توانست به کار بپردازند. لیسانس‌های حقوق می‌توانند پس از یک سال کارآموزی در امتحانات کانون وکلا شرکت کنند. عضویت کانون برای شرکت در همه دادگاهها اجباری است. رئیس کانون وکلا توضیح داد که شورای انقلاب قانونی را در مورد نحوه تأسیس انجمنهای حرفه‌ای گذراند که از سوی شورایعالی قضایی (که وظایفش اکنون به عهده رئیس قوه قضاییه است) نیز تأیید شد. در پی تغییراتی که این قانون به وجود آورد و با توجه به این واقعیت که رئیس و اعضای هیأت مدیره کانون یا کشور را ترک کرده بودند یا جوازشان از طرف دادگاههای انقلاب لغو شده بود، او به طور موقت برای اداره امور کانون منصوب شد. در مجموع ۵۰ پروانه وکالت در نخستین سالهای پس از انقلاب لغو شد؛ با این همه طی پنج سال گذشته تنها دو مورد لغو پروانه وجود داشته است. این دوره موقت در سال ۱۹۹۱ تمام خواهد شد و آن‌گاه اعضای کانون می‌توانند رئیس و هیأت مدیره را خود انتخاب کنند. رئیس کانون تأکید کرد که هر کس آزاد است وکیلی را به نمایندگی خود در دادگاه انتخاب کند. در پاره‌یی موارد وکیل تسخیری تعیین می‌شود. کانون همچنین در دادگاههای جزایی، برای افرادی که نمی‌توانند مخارج وکیل را بپردازند، خدمات حقوقی را به طور رایگان انجام می‌دهد. او اذعان داشت که بلافاصله بعد از انقلاب به نقش وکلا به دیده مثبت نگریسته نمی‌شد، اما وضع به تدریج بهتر شد. کانون، عضو کانون جهانی وکلاست، آن عده از اعضای خود را که مایل باشند بیمه سلامتی و عمر می‌کند و در حال حاضر مشغول تهیه طرحی برای بازنشستگی اعضایش است. کانون همچنین به ابتکار خود، نظرش را درباره لوایح قانونی ابراز می‌کند.

۲۲۱ - یک وکیل و قاضی سابق، با ۳۰ سال سابقه کار، گزارش کرد که در مورد حقوقی که در بند ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی تصریح شده به ویژه در دادگاههای انقلاب اسلامی، محدودیت‌های جدی وجود دارد. به طور معمول به وکلا اجازه حضور در برابر این دادگاهها داده نمی‌شود و اگر پافشاری کنند، مورد آزار یا ارباب قرار خواهند گرفت. یکی از این معروفترین موارد در این زمینه، مورد آقای امیرانتظام، سفیر اسبق ایران در سوئد، است که متهم به تماس غیرمجاز با نمایندگان ایالات متحده آمریکا بوده است. ولی حتی در موارد عادی جزایی هم وکلا ناچارند کاملاً محتاط باشند. او به نمونه یکی از همکاری‌های اشاره کرد که پس از درخواست یک جلسه اضافی در یک محاکمه، به این عنوان متهم و محکوم شد که در

دادرسی دخالت بی‌جا کرده است. این شیوه جلوگیری از کار وکلا همچنان بدتر می‌شود و به دادگاههای دیگر، مثل دادگاههای ویژه مدنی که به مسائل خانوادگی رسیدگی می‌کند، هم سرایت کرده است. او افزود کانون وکلا هیچ گاه رسماً منحل نشده است ولی حدود ۵۰ وکیل از طریق اطلاعیه‌های رسمی در روزنامه‌ها مطلع شدند که براساس احکام دادگاه انقلاب اسلامی، پروانه کار آنها لغو شده است. در ابتدای انقلاب رئیس و اکثر اعضای هیأت مدیره کانون یا دستگیر شدند یا کشور را ترک کردند. از این رو برای دستیابی به حسابهای بانکی کانون، وزارت دادگستری یک رئیس جدید برای آن تعیین کرد. او مشاغل زیادی دارد، از جمله مشاور حقوقی رئیس جمهوری است. این شاهد افزود که وکلایی مثل او باید حق عضویت را به کانون بپردازند ولی کانون هیچ حمایتی از آنها نمی‌کند.

وضعیت بهاییان

۲۲۲ - نماینده ویژه همچنین با شخصیت‌های برجسته جامعه بهائیت دیدار کرد و آنها تأیید کردند که وضعیت اعضایشان به طور کلی بهتر شده است. با این حال همه اماکن مذهبی آنها هنوز توقیف است. در سال گذشته بهاییان از شکیبایی بیشتری از سوی مقامات برخوردار بوده‌اند. در این زمینه آنها بخشنامه‌یی را به نماینده ویژه دادند که اخیراً از سوی نخست وزیر صادر شده و در ضمیمه ۵ این گزارش آمده است.

۲۲۳ - شاهدان همچنین گزارش دادند که در دبستانها و دبیرستانها در ماههای اخیر مشکلی نبوده است. با این حال تنها ۴ بهایی به دانشگاهها پذیرفته شده‌اند. گرفتن پروانه کار برای بهاییان اکنون آسانتر شده است، ولی بسیاری از املاک آنها همچنان توقیف است و به درخواستهایی که در این زمینه ارائه گردیده توجه کافی نشده است. در یکی از این موارد که صاحب ملک نیز دستگیر شد، یک دادگاه در قم به نفع او رای داد. اما این شخص هنوز در زندان اوین است و ملک وی پس داده نشده است.

۲۲۴ - مشکلات زیادی نیز در رابطه با حق بازنشستگی دولتی وجود دارد. در برخی از این موارد بهاییان باید نه تنها حقوق بازنشستگی بلکه تمام حقوقی را که در ابتدای کار برای دولت گرفته‌اند، پس بدهند. کسانی نخواستند یا نتوانستند چنین کنند، با محکومیت‌های سخت به زندان رو به رو شدند. یک مشکل عمده دیگر این است که به بهاییان گذرنامه داده نمی‌شود. در ده ماه گذشته هزار نفر تقاضای

گذرنامه کردند ولی در عمل تنها سه نفر گذرنامه گرفته‌اند. ۱۵ نفر دیگر برای بازجویی به دفتر رئیس جمهوری فرا خوانده شدند که تا امروز نتیجه‌یی نداشته است.

وضع اقلیت ارمنی

۲۲۵ - در روز جمعه ۲۶ ژانویه، نماینده ویژه از یک انجمن آرامنه، به نام آرات، دیدن کرد. فعالیتهای اجتماعی و فرهنگی انجمن در ورزشگاه بزرگی که در یکی از محله‌های تهران است، انجام می‌شود. نماینده ویژه ضمن صحبت با اعضای هیأت مدیره، اطلاعاتی درباره فعالیتهای و نحوه زندگی این اقلیت مذهبی به دست آورد. به او گفته شد که زندگی سایر اقلیتهای مذهبی هم به همین نحو است. او در روز ۲۰ ژانویه نیز دیدار کوتاهی از یک کلیسای ارمنی، طی مراسم دعای روز یکشنبه، به عمل آورد.

۲۲۶ - مرکز فرهنگی و اجتماعی که مورد بازدید او قرار گرفت، ۲۰۰۰ عضو با سنین مختلف دارد و هیأت اجرایی و مدیران آن با رای مستقیم انتخاب می‌شوند. در کنار این مرکز، یک گورستان محصور و یک کلیسای کوچک که هنوز کار می‌کند، قرار دارند. هر سال در ماه سپتامبر انجمن «بازیهای المپیک» ترتیب می‌دهد که بسیاری از ورزشکاران و باشگاههای آرامنه از سراسر کشور در آن شرکت می‌کنند. بیست و دومین بازیهای المپیک در سال ۱۹۸۹ برگزار شد. بیش از ۱۵ انجمن مشابه در تهران وجود دارد.

۲۲۷ - اقلیت مذهبی ارمنی، که در حدود ۲۰۰ هزار نفر را شامل می‌شود، به طور عمده در تهران متمرکز است و گروههای کوچکتر ۵۰۰۰ تا ۲۰،۰۰۰ نفری نیز در اصفهان، ارومیه، تبریز و اراک دارد. ارمنیان دو نماینده در مجلس دارند که یکی نماینده ساکنان شمال و دیگری نماینده ساکنان جنوب کشور است. تعداد رای دهندگان ثبت نام شده در حدود ۳۰،۰۰۰ نفر است. برای احراز هر کرسی در مجلس، چندین نفر داوطلب می‌شدند. در تهران یک هفته‌نامه دارند که به طور عمده از جوامع ارمنی در سراسر جهان گزارش می‌دهد. نماینده ویژه فرصتی پیدا کرد تا با سردبیر هفته‌نامه صحبت کند.

۲۲۸ - ارمنیان و سایر اقلیتهای مذهبی آزادانه به مذهب خود عمل می‌کنند. ارمنیان در تهران هفت کلیسای دایر دارند و در اصفهان دوازده کلیسا.

۲ - اطلاعات کتبی

۲۲۹ - نماینده ویژه طی اقامتش در جمهوری اسلامی ایران، صدها نامه و نوشته دیگر، اغلب به زبان فارسی، از ایرانیان مقیم کشور دریافت کرد. نامه‌های سازمان حمایت از قربانیان تروریسم توسط وزارت خارجه به نماینده ویژه داده شد. با توجه به کوتاهی زمان بین اتمام دیدار و نگارش نهایی این گزارش، امکان بررسی و تحلیل مشروح همه این مکاتبات وجود نداشت. نماینده ویژه، با این همه، سعی کرده است که اتهامات مندرج در آنها را به طرز زیر دسته‌بندی کند:

(الف) در تعداد زیادی نامه‌های یکسان، از طرف «گروهی از زندانیان سیاسی آزاد شده»، اتهام دستگیریهای خودسرانه یا شکنجه تکذیب شده و گفته شده است که زندانیان سابق اینک یک زندگی عادی را، به عنوان شهروندان آزاد می‌گذرانند و از تمام مزایای اجتماعی موجود برخوردارند. نامه‌های مشابهی از طرف زندانیان آزاد شده دیگری دریافت شد که در آنها نوشته‌اند که آنها توسط مجاهدین فریب خورده و همراه شده‌اند و سکوت و بی‌اعتنایی سازمان ملل نسبت به ناراحتیهایشان را محکوم کرده‌اند. آنها ادعا کرده‌اند که مجاهدین دیگر از حمایت توده‌یی برخوردار نیستند، مردم بیگناه را می‌کشند و تهدید می‌کنند، «پاسداران را وحشیانه شکنجه» می‌کنند و با عراق همکاری دارند. آنها همچنین مجاهدین را متهم می‌کنند که از کسانی که ادعا می‌شود اعدام شده‌اند، ولی در واقع زنده و سالمند، لیست تهیه می‌کنند.

(ب) در تعداد زیادی از نامه‌ها، زندانیان سابق می‌گویند که آنها دستگیر شدند، ولی هیچ گاه مورد شکنجه قرار نگرفتند، آنها از «شرایط عالی زندگی و رفتار انسانی در زندان» صحبت می‌کنند. در بسیاری از این نامه‌ها گفته می‌شود که دولت به واقع به اعضای سابق مجاهدین کمک کرد تا «دوباره به جامعه بپیوندند و به عنوان شهروندان مفید کار کنند». آنها همچنین تأکید می‌کنند که آزادیهای اساسی در جمهوری اسلامی ایران محترم شمرده می‌شود.

(پ) در سومین دسته از نامه‌ها، نویسندگان از این شکایت می‌کنند که نتوانستند در موعد مقرر در دفتر ملل متحد برای توسعه حاضر شوند، چون از ورود آنها جلوگیری شد. بسیاری از نامه‌ها حاوی اتهاماتی به شرح زیرند: تعدادی از زندانیان پیش از دیدار نماینده ویژه آزاد شدند و به آنها گفته شد که تصویر مطلوبی از شرایط زندان ترسیم کنند. به آنها گفته شد که تحت مراقبت شدید قرار دارند و ممکن است پس از خروج نماینده ویژه از کشور، به زندان برگردانده شوند. شرایط زندان، به خصوص در زمینه زندانیان انفرادی، و مسائل نظافت و

بهداشت، گرما، تهویه، آب گرم، پتو و جیره غذایی اسفبار توصیف شده است. خانواده زندانیان ادعا می‌کنند که هنگام دیدار، مورد ارباب، آزار و بدرفتاری قرار گرفته‌اند. آنها همچنین بدرفتاری با زندانیان و شکنجه آنها را محکوم می‌کنند و می‌گویند که وقتی به آنها گفته می‌شود که زندانی در بیمارستان است، به این معنی است که او را به سختی کتک زده‌اند. آنها اضافه می‌کنند که مدیران زندان به طور منظم از مقام و موقعیت خود سوءاستفاده می‌کنند و چنین به نظر می‌رسد که تصمیمات آنها، فوق تصمیمات مقامات قضایی است. ادعاهای دیگر به تجاوز به زنان زندانی محکوم به اعدام، خودداری از رسیدگی پزشکی به زندانیان، موارد اعدام بعد از پایان دوره محکومیت، ناممکن بودن یافتن شغل برای زندانیان سابق ربط پیدا می‌کند.

۲۳۰ - طی دوره مأموریت ۷۰ تلگرام و پیام از طرف سازمانها و شخصیت‌های خارج از جمهوری اسلامی به دبیرکل ملل متحد و نماینده ویژه فرستاده شد، از جمله از طرف بسیاری از نمایندگان پارلمانهای اتریش، کانادا، دانمارک، جمهوری فدرال آلمان، فرانسه، ایتالیا، هلند، نروژ، سوئد، سوئیس و آمریکا. در اکثر این نامه‌ها پیشنهاد شده بود که مدت دیدار باید افزایش یابد تا امکان تحقیق جامع‌تر و شنیدن اظهارات شاهدان بیشتر به وجود آید. دیگران توصیه‌هایی برای چگونگی انجام دیدار داشتند و توجه نماینده ویژه را به این نکته جلب می‌کردند که بسیاری از افرادی که مایل به دیدن او بوده‌اند موفق به این کار نشده‌اند؛ و بالاخره برخی دیگر، در رابطه با تهدیداتی که برخی از شاهدان دریافت کرده بودند و امکان دستگیری آنان ابراز نگرانی می‌کردند.

۲۳۱ - ضمن ابراز تشکر از کلیه پیشنهادات مفیدی که داده شده، نماینده ویژه یادآوری می‌کند که طول دیدار، با روال تثبیت شده طی سایر مأموریت‌های مشابه، که در گذشته جهت پی بردن به واقعیات انجام شده مطابقت دارد. نظر به ضرورت ارائه گزارش به اجلاس جاری کمیسیون حقوق بشر، که کار خود را از روز بازگشت نماینده ویژه آغاز کرد، و مدت زمان لازم برای ترجمه و تهیه گزارش، تعدید سفر نمی‌توانست مطرح باشد. در رابطه با نگرانی درباره تهدیدهای احتمالی یا آزار و اذای شاهدان، توجه را به نامه‌های مبادله شده بین نماینده دائمی جمهوری اسلامی ایران در ملل متحد و نماینده ویژه به تاریخ ۲۴ نوامبر ۱۹۸۹ (پاراگراف‌های ۱۱ و ۱۲ و ۱۵) و همچنین به یادداشتی که در تاریخ ۲۸ ژانویه ۱۹۹۰ به معاون وزارت امور خارجه تسلیم گردید (پاراگراف ۱۷۱) جلب می‌کنم.

۷ - نتیجه‌گیریها و توصیه‌ها

۲۳۲ - این گزارش نهایی بیانگر تحول مهمی در راستای تحقق مأموریت نماینده ویژه و قطعنامه‌های مصوب مجمع عمومی و کمیسیون حقوق بشر، یعنی بازدید از جمهوری اسلامی ایران و بررسی وضع حقوق بشر از نزدیک است. برای نخستین بار از زمان تصویب مأموریت نماینده ویژه در سال ۱۹۸۴، دولت از نماینده ویژه دعوت کرد تا از جمهوری اسلامی ایران دیدار کند.

۲۳۳ - نماینده ویژه مایل است قدردانی خود را از دولت جمهوری اسلامی ایران برای همکاری در طول این دیدار، به خاطر امکاناتی که در راستای انجام مأموریت او در اختیار وی گذاشت و آمادگیش برای تمدید سفر وی ابراز کند، هر چند نظر به محدودیت زمانی اکیدی که شروع قریب‌الوقوع کار کمیسیون حقوق بشر تحمیل می‌کرد، چنین تمدیدی ناممکن بود.

۲۳۴ - در بازگشت به ژنو نماینده ویژه مطلع شد که مطبوعات و رسانه‌های خبری اظهاراتی را به وی، به دنبال سفرش به جمهوری اسلامی ایران، نسبت داده‌اند. کمیسیون حقوق بشر باید بداند که نه نماینده ویژه و نه هیچ یک از اعضای گروهی که از ایران بازدید کردند، هیچ‌گونه موضعی اتخاذ ننموده‌اند. نماینده ویژه اگر چه از مفاد اظهاراتی که به وی نسبت داده شده مطلع نیست، ولی با تأکید بسیار خاطر نشان می‌کند که او نه در علن و نه در خفا هیچ‌گونه موضعی اتخاذ ننموده و حتی با هیچ کس در رابطه با این موضوع صحبت نکرده است، چرا که به اعتقاد راسخ وی گزارش می‌بایست بدون تفسیر یا گمان‌پردازی، که عینی بودن آن را به خطر می‌اندازد، تهیه گردد و قبل از این که کمیسیون آن را دریافت کند، نمی‌بایست حرفی در مورد آن زد.

۲۳۵ - ارتباط میان نماینده ویژه و دولت جمهوری اسلامی ایران در سطح بالا و مناسبی برقرار است و هیچ موضوع، مشکل یا راه‌حلی نیست که نتوان از کانال سهل‌الوصول به بحث باز پیرامونش پرداخت. یکی از نتایج بازدید اخیر، فراهم آمدن امکانات بیشتری برای ارتباط بوده است.

۲۳۶ - این گزارش اطلاعاتی را ارائه می‌دهد که قبل از بازدید و در حین

بازدید دریافت شده است. باید یادآور شد که اتهاماتی نظیر اتهامات سالهای پیش همچنان دریافت می‌شدند و در فاصله زمانی مورد نظر، افزایش شدیدی در اظهارات، شهادتها و اسناد مربوط به تروریسم وجود داشت. در اثنا بازدید نیز مبحث تروریسم جای بسیار برجسته‌یی را در اظهارات مقامهای رسمی ایران و بسیاری از شاهدان اشغال می‌کرد.

۲۳۷ - اتهامات مربوط به نقض حقوق بشر در سرفصلهای مختلف تنظیم شده‌اند تا برخورد با آنها ساده باشد و شهادتها در موارد مقتضی تقسیم‌بندی و در سرفصلهای مربوط ثبت شده‌اند. عملاً امکان راضی ساختن همه افرادی که خواستار گواهی دادن بودند، وجود نداشت، اما شهادتهای مکفی جمع‌آوری گردید تا سرفصلهایی که اطلاعات موجود تحت آنها طبقه‌بندی شده‌اند، پر شود. برای استماع تمامی اشخاصی که مایل بودند درباره تجربیاتشان صحبت کنند، لازم بود که بازدید را به چند روز بلکه احتمالاً چند هفته تمدید نمود. برخی از شاهدان نتوانستند در موعدی که برای ملاقاتشان مقرر شده بود، حاضر شوند. دلیل این امر، از جمله، تجمع افرادی در محوطه بیرون دفتر برنامه توسعه ملل متحد بود که به واقع راه ورود را برای هر کس که می‌خواست وارد ساختمان شود، بسته بودند و رفتاری اغتشاش‌طلبانه داشتند.

۲۳۸ - مقامها و مسئولانی که نماینده ویژه با آنها تماس گرفت، در مورد مسائل کلی صحبت کردند و گفتند که دولت جمهوری اسلامی ایران نسبت به همه ملتها، به ویژه کشورهای همسایه، برخوردی دوستانه داشته ولی پاسخ مثبتی دریافت نکرده است. آنان سپس از انواع فشارهایی که از خارج اعمال می‌شود، کمک به گروههای مسلح، تروریسم، اطلاعات وارونه، جنگ هشت ساله و تهاجم ژوئیه ۱۹۸۸ صحبت می‌کردند. به طور کلی نکات مطرح شده عبارت بودند از: جامعه بین‌المللی به گروههای تروریستی گوش می‌دهد، اطلاعات [مربوط به ایران] در خارج کشور مخدوش بوده و می‌باشد، مجامع ملل متحد در برخورد با حقوق بشر دو معیار متفاوت به کار می‌برند چرا که، به دلایل سیاسی، روی برخی کشورها نظارت دقیقی صورت می‌گیرد ولی برخی کشورها که حقوق بشر را به شدت نقض می‌کنند، تحت هیچ نظارت بین‌المللی قرار نمی‌گیرند.

۲۳۹ - نماینده ویژه مشاهده نمود که در نتیجه دوران پر تلاطم انقلاب شکاف عمیقی در جامعه ایران به وجود آمده که یک عنصر تشکیل دهنده آن وجود

مبارزه مسلحانه می‌باشد که تروریسم نیز در آن سهمی داشته و گاه اثرات ویرانگری پدید آورده است. از هر طرف و از میان تمام طبقات اجتماعی شکایاتی شنیده می‌شود: برخی مبارزه مسلحانه را محکوم و تقبیح می‌کنند، برخی دیگر از مجازاتی که اعمال می‌شود مضطرب هستند و این مجازات را با این باور که به صورتی نادرست اعمال شده و به حیثیت زندانیان لطمه زده است، مردود می‌شمارند، و تعداد قابل توجهی از افراد هم معتقدند که آرمانهایشان درهم شکسته شده و از سادگی جوانانه آنان سواستفاده شده است. تجمعات مادران و همسران درگذشتگان نمادی از این قطب‌بندی اجتماعی است. گروههای کثیری از زنان در برابر دفتر برنامه توسعه ملل متحد علیه تروریسم تظاهرات می‌کردند و مشکلات خود و فقدان عزیزانشان را به آن نسبت می‌دادند، در حالی که در آن سوی تهران، در گورستان بهشت‌زهرا، مادران و همسران اعدام‌شدگان، مثل هر عصر پنجشنبه و جمعه، جمع می‌شدند تا برای عزیزان خود که اعدام شده و در گورهای جمعی دفن گردیده‌اند، بگریند.

۲۴۰ - نماینده ویژه در این جا نیز، همچنان که در گزارشهای پیشینش، تروریسم را در تمامی اشکال آن صرفنظر از انگیزه، بهانه یا هدف آن، محکوم می‌کند. [نماینده ویژه] حین بازدید از جمهوری اسلامی ایران، انبوهی اطلاعات رسمی و خصوصی درباره نتایج فاجعه‌بار این نوع فعالیت سیاسی دریافت نمود. با این همه باید در نظر داشت که طرفهای میثاقهای بین‌المللی کشورها هستند که البته توسط دولت‌ها نمایندگی می‌شوند، و از این رو شکایتها اساساً علیه آنها طرح می‌گردد. با تعمیم این اصل و در تطابق با شیوه اخیر کار، این که گروههای شورشی نیز باید حقوق بشر را رعایت کنند، امری پذیرفته شده است، اگر چه دولتهایی که توسط جامعه بین‌المللی به رسمیت شناخته شده‌اند و شورشیان در یک سطح قرار ندارند.

۲۴۱ - شهادتهای جمع‌آوری شده شکایاتی را که در ژنو درباره اعدامهای غیر قانونی، شکنجه، زندانیان گروگان گرفته شده، نگاهداشتن زندانی پس از طی دوره محکومیت، تصمیم‌گیریهای خودسرانه توسط مقامهای دون‌پایه و فقدان وکیل مدافع دریافت شده بود، مورد تأکید قرار می‌داد. شاهدان دیگری عکس این مطالب را مطرح نمودند، چرا که در جریان فعالیتهای مخفی علیه دولت دستگیر شده و با ملایمت مورد برخورد قرار گرفته و سپس عفو شده بودند. شهادتهایی نیز درباره محدود کردن حق تجمع جمع‌آوری شد، بررسی این شهادتها که معرف دو نوع متفاوت از تجربیات و نقطه‌نظرهای شخصی است، به‌خودی خود روشن‌گرانه می‌باشد.

۲۴۲ - نماینده ویژه توانست روشن سازد که چهار تن از افرادی که در لیست اعدام‌شدگان ثبت شده بودند، هنوز، زنده‌اند، این چهار نفر با نسخه‌هایی از لیست افراد اعدام شده، کارتهای هویت خود را که عکس‌دار بود ارائه نمودند و هویت آنان تا آن‌جا که میسر بود، بدون گواهی آزمایشگاهی، اثبات گشت. دوازده تن دیگر نیز گفتند که نامشان در لیستها ثبت شده ولی هنگامی که این موضوع، در جریان یک مصاحبه جمعی در هتل آزادی، مورد بررسی قرار گرفت اوراق هویتشان را با خود همراه نداشتند.

۲۴۳ - این ادعا که زندانیان سیاسی به اتهام واهی قاچاق مواد مخدر اعدام شده‌اند، در جریان بازدید مورد توجه ویژه قرار گرفت. با توجه به شهادتهایی که در گزارشهای پیشین درباره مواردی نظیر شنیدن فریاد کسی که [پیش از اعدام] می‌گفت وی قاچاقچی مواد مخدر نیست، آمده بود، و توضیحاتی که دادستان ویژه مواد مخدر داد و شهادتی که از رهبران اپوزیسیون سیاسی مقیم کشور دریافت شد، نماینده ویژه وظیفه خود می‌داند تا کمیسیون را از نظر قاطع خود در این زمینه مطلع سازد. او همواره با این اطلاعات محتاطانه برخورد می‌کرد، و آن را به عنوان نقطه عزیمتی برای تحقیقات بیشتر در نظر می‌گرفت. سه تن از شاهدان متعلق به اپوزیسیون سیاسی که کاملاً مطلع بودند و در مورد سایر مسائل مطالبی می‌گفتند که دقیقاً مطلوب دولت نبود، اظهار داشتند که حتی از یک مورد اعدام زندانی سیاسی تحت عنوان قاچاقچی مواد مخدر اطلاع ندارند. عجیب است اگر افرادی نظیر این شاهدان، که در محل زندگی می‌کنند و حوادث را به دقت دنبال می‌نمایند، از وقایعی با چنین اهمیت بی‌خبر بوده باشند. نماینده ویژه با قطعیت و کمال صداقت معتقد است که این اتهام به عنصر حدس و گمان آغشته است و او آن را مردود می‌شمارد، مگر این که مدارک مشخصی در این زمینه به وی ارائه شود.

۲۴۴ - تعداد اعدامها و ضمانتهای لازم در جریان دادرسی موضوعی بود که در بسیاری از گفتگوها مطرح شد. نماینده ویژه به کرات مسأله تعداد اعدامها را مطرح کرد و بر اساس میثاقهای بین‌المللی و مسائل انسانی، خواستار دلایل آن شد. بسیاری از قاچاقچیهای مواد مخدر می‌توانند مورد اعاده حیثیت قرار گیرند و دوباره جای خود را در جامعه بازیابند، و به هر حال باید از ضمانتهای لازم در جریان دادرسی برخوردار باشند. مسلماً خاصیت بازدارنده اعدامها از میان رفته، چرا که ظرف ۵ ماه هیچ اعدام علنی صورت نگرفته است، اما هنوز بسیاری، شاید صدها نفر، در انتظار اعدام به سر می‌برند. نماینده ویژه حین ترک کشور درخواستی

برای عفو در این زمینه ارائه داد. او چنین احساس می‌کند که این سیاست سرسختانه می‌تواند بسیار نرم‌تر شود.

۲۴۵ - ضمانت‌های لازم در جریان دادرسی اکنون شامل استیناف و تجدید نظر می‌شوند که در مورد محکومیت‌ها به طور کلی اجرا می‌شوند و تجدید نظر معمولاً در رابطه با دادگاه‌های انقلاب صورت می‌گیرد. دیوانعالی کشور حرف آخر را می‌زند. انتقادهایی طرح می‌شود، چرا که برخی از وکلا خواهان آنند که استیناف نه فقط در مورد محکومیت، بلکه در مورد سایر احکام دادگاه نیز قابل طرح باشد، اما این راه حل واقعاً وجود دارد و ممکن است گسترش داده شود.

۲۴۶ - باید اعتراف کرد که قانون اساسی ایران کمک یک وکیل را پیش‌بینی کرده و در هیچ موردی استثنا قائل نمی‌شود. اما بسیاری از شاهدان درباره فقدان مشاوره حقوقی (برای متهم) صحبت می‌کنند و چنین شهادتهایی همچنان دریافت می‌شود. نماینده ویژه معتقد است که وی دو حفره را شناسایی کرده که شاید روشن کند چرا برخی از دادرسی‌ها بدون وکیل انجام می‌شوند: هنگامی که متهم از پذیرش کمک وکیل خودداری می‌کند یا هنگامی که وکیل نمی‌خواهد دفاع از متهم را به عهده بگیرد. نتایج عملی این دو مورد این است که برخی از دادرسی‌ها، به ویژه محاکمات مربوط به قاچاق مواد مخدر و اتهامات سیاسی، ممکن است بدون حضور وکیل مدافع طی شوند. نماینده ویژه معتقد است که راه برطرف کردن این حفره‌ها باید مورد بررسی قرار گیرد، چرا که از وجود این حفره‌ها برای اثبات این که محاکمات بدون حضور وکیل صورت می‌گیرد، استفاده می‌شود. وی در این مورد پیشنهاد می‌کند که حق برخورداری از معاضدت قضایی باید به عنوان یک حق غیر قابل واگذاری اعلام شود و مقرراتی باید وضع شود تا هیچ محاکمه جنایی نتواند بدون همکاری مستمر یک وکیل اجرا، دنبال و تکمیل گردد و وکیل نیز باید از زمان کافی برای جمع‌آوری دلایل و فراهم آوردن دفاعیه مبتنی بر استدلالات قانونی یا گذشت در زمینه‌های انسانی، برخوردار باشد.

۲۴۷ - علاوه بر این، در شهادتهای جمع‌آوری شده طی بازدید از جمهوری اسلامی ایران، برخی از همان اتهاماتی است که در گذشته به اطلاع دولت رسانده شده بودند. در مورد صدور گذرنامه مقامات عالیتر باید بر شیوه برخورد مقامات پایین‌تر با قانون و با مقرراتی که از سوی مقامات بالاتر تنظیم شده نظارت کنند، چرا که احتمال دارد در سطح اداری مشکلاتی در زمینه اجرای قانون وجود داشته باشد.

۲۴۸ - اتهاماتی مبنی بر این که زندانیانی که دوره محکومیت خود را به پایان رسانده‌اند همچنان، به طور نامحدود در زندان نگاهداشته می‌شوند، یا افرادی پس از طی دوره محکومیت خود اعدام می‌شوند، به کرات عنوان شد. شهادتهایی که به طور خصوصی دریافت شد و اظهاراتی که در زندان اوین در حضور مقامهای زندان ارائه شد، بار دیگر از بدرفتاری و شکنجه حکایت داشت. نماینده ویژه همچنین تأکید کرده است که پاسخ مشروح به این موارد و سایر اتهامات، به عنوان بخشی از روند بررسی وضع حقوق بشر، ضروری می‌باشد.

۲۴۹ - دولت جمهوری اسلامی ایران نسبت به برخی از انتقادات مطرح‌شده در گزارشهای پیشین نماینده ویژه برخورد مثبتی داشته است، به عنوان مثال درباره اعدام علنی و جمعی قاچاقچیان مواد مخدر و یا منظور کردن مدت بازداشت فرد پیش از صدور حکم، در مدت مجازات. این قابلیت پذیرش نشان می‌دهد که سایر پیشنهادات و انتقادات نیز به خوبی می‌توانند مد نظر قرار گیرند. در طول بازدید پیشنهادات زیر، به طور اصولی با نظر مثبت دریافت شد: بازدیدهای منظم کمیته بین‌المللی صلیب سرخ از زندانهای سراسر کشور جهت حصول اطمینان از شرایط زندان و به ویژه وضعیت زندانیان سیاسی؛ امکان ارائه کمکهای فنی به دولت جمهوری اسلامی ایران از سوی مرکز حقوق بشر، در زمینه مسائل مربوط به حقوق بشر؛ پذیرش برنامه‌یی برای مشخص کردن تناقضات یا ناهماهنگیهای موجود میان قوانین اسلامی و قوانین بین‌المللی، به ویژه حقوق بشر، که توسط جامعه بین‌المللی به رسمیت شناخته شده است، تا دولت ایران آسانتر بتواند نظام خود را با معیارهای بین‌المللی هماهنگ سازد؛ و بررسی درخواستهایی که نماینده ویژه می‌تواند، صرفاً بر اساس ملاحظات انساندوستانه، ارائه دهد، نماینده ویژه درخواستی برای کاهش چشمگیر احکام اعدام و نیز در مورد فردی که به رسیدگی درمانی عاجل در خارج زندان نیاز دارد، تسلیم نمود.

۲۵۰ - نماینده ویژه اطلاعاتی درباره موارد متعدد عفو دریافت کرد. هنگامی که این گزارش در حال تکمیل بود، او از نمایندگی دائمی جمهوری اسلامی ایران در دفتر ملل متحد در ژنو خبر عفو محکومان دادگاههای نظامی را دریافت نمود که مطابق آن محکومان به یک سال زندان آزاد خواهند شد و محکومیت‌های طولانی‌تر به نصف کاهش خواهد یافت.

پاسخ عفو بین الملل

۱۱ اسفند (۲ مارس): سازمان عفو بین الملل نظر خود را در مورد گزارش نماینده ویژه، به کمیسیون حقوق بشر فرستاد. متن پاسخ عفو بین الملل از این قرار است:

عفو بین الملل انتشار گزارش نماینده ویژه ملل متحد در مورد وضع حقوق بشر در ایران در ۲۶ فوریه ۸۹ را با علاقه مورد توجه قرار می دهد. این گزارش شامل نتیجه دیدار نماینده ویژه از ۲۱ تا ۲۹ ژانویه ۹۰ از ایران است. این اولین دیدار از شروع مأموریت نماینده ویژه در سال ۱۹۸۴ می باشد. نگرانی عفو بین الملل در مورد نقض شدید حقوق بشر در ایران همچنان ادامه دارد. این موارد شامل اعدامهای جمعی برای جرمهای جنایی، به خصوص قاچاق مواد مخدر، بعد از دادرسیهایی که مغایر معیارهای بین المللی برای یک محاکمه عادلانه است، زندانی کردن صدها زندانی سیاسی، از جمله تعداد نامعلومی زندانی عقیدتی، پس از محاکمات ناعادلانه یا بدون اتهام یا محاکمه، فقدان هر گونه تضمینی علیه شکنجه زندانیان و اعدام جمعی بیش از ۲ هزار زندانی سیاسی در اواخر سال ۱۹۸۸، می باشد. این سازمان تأکید نماینده ویژه در گزارشش را مبنی بر این که دولت ایران باید پاسخ مشروح به اتهامات فراوانی که به اطلاعش رسانده شده فراهم کند، مورد توجه قرار می دهد. عفو بین الملل همچنین درخواست خود از دولت ایران را برای دادن اطلاعات دقیق در مورد موارد مشخص نقض حقوق بشر که گزارش شده، تکرار می نماید. به عنوان مثال این سازمان جزئیات روند محاکمه در دادگاههای انقلاب اسلامی را که تنها در سال ۱۹۸۹ مسئول صدور حکم اعدام بیش از ۱۰۰۰ متهم به قاچاق مواد مخدر هستند، به طور مکرر تقاضا کرده است. عفو بین الملل استنباط می کند که این محاکمات با سرعت تمام انجام گرفته و متهم وکیل هم نداشته است. عفو بین الملل بار دیگر خواستار تضمینهای قابل رسیدگی از دولت ایران می شود که در تمام مواردی که احتمال حکم مرگ به عنوان مجازات وجود دارد، همه مراقبتهای لازم به عمل آید تا اطمینان حاصل شود که متهمان از یک محاکمه عادلانه و منطبق با معیارهای بین المللی برخوردار می شوند. در رابطه با اعدام جمعی زندانیان سیاسی در اواخر سال ۱۹۸۸، عفو بین الملل خاطر نشان می سازد که این سازمان در رابطه با درخواستش مبنی بر مطلع شدن از سرنوشت ۳۲۵ زندانی که گزارش شده بود اعدام

۲۵۱ - اطلاعات جمع آوری شده توسط نماینده ویژه در ژنو در مورد وضع بهاییان، توسط شهادت ۲ تن از اعضای این گروه در تهران تأیید شد. آنها بخشنامهیی از سوی نخست وزیر - که مسئولیتهایش را بعداً مقام ریاست جمهوری به عهده گرفت - ارائه دادند که رهنمودی در مورد رفتار با بهاییها بود. این بخشنامه موجبات رضایت خاطر این دو بازدید کننده و سایر اعضای این مذهب را فراهم آورده بود. علاوه بر این، شاهدان گفتند که یک حکم صادره از سوی دیوانعالی کشور به نفع آنان بوده و یک سابقه قابل توجه ایجاد کرده، هر چند که هنوز به اجرا در نیامده است. برداشت نماینده ویژه این است که وضعیت بهاییان در جهت پذیرش ضمنی وسیع تحول می یابد.

۲۵۲ - در یک میز گرد در وزارت امور خارجه که برای جمع بندی سفر ترتیب یافت، نماینده ویژه ابراز عقیده کرد که قدم بعدی دولت می تواند ارائه پاسخهای مشروح به اتهاماتی باشد که به اطلاعش رسانده شده است. برای آماده ساختن این پاسخها لازم است که اتهامات مورد بررسی قرار گیرد؛ شاید اثبات شود که برخی از مقامات از انجام وظایف خود کوتاهی کرده اند و اقدامات انضباطی یا مجازات ضروری باشد یا، به عکس، شاید اثبات شود که مقتضی است نشان داده شود که این اتهامات نادرست یا خطا هستند. هم دولت جمهوری اسلامی ایران و هم جریان ایجاد شده توسط کمیسیون حقوق بشر از چنین همکاری مشخصی سود خواهند برد. لازم است که بازدید (نماینده ویژه) با این پاسخها تکمیل گردد تا بررسی موارد اتهام ادامه یابد و در مورد وضعیت به طور کلی نتیجه گیریهایی حاصل شود.

۲۵۳ - با در نظر گرفتن این واقعیات و ملاحظات، نتیجه گیری نماینده ویژه این است که، به نظر وی، کمیسیون می باید به نظارت بر وضع حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران ادامه دهد و بازدید دیگری مطلوب و حتی ضروری به نظر می رسد تا بتوان این بررسی را با [افزودن] بسیاری موارد دیگر که جمع آوریشان میسر نبود، گسترش داد و به نحو عمیق تری به بررسی وضعیتهایی که هنوز نیازمند شناخت بیشتری از واقعیاتند پرداخت و به افراد بسیاری که از کمبود شدید وقت احساس ناامیدی می کردند، گوش فراداد.

شده‌اند و اسامی آنها در دسامبر ۸۸ به دولت ایران تسلیم شد، هیچ پاسخی از مقامات ایران دریافت نکرده است. عفو بین‌الملل از تمایل ایران برای همکاری با کمیسیون حقوق بشر ملل متحد استقبال می‌کند. این سازمان امیدوار است که این همکاری ادامه پیدا کند و دولت ایران پاسخهای مشروح به اتهامات نقض حقوق بشر مندرج در گزارش نماینده ویژه بدهد. این همکاری، قدم اول در جهت بهبود وضع حقوق بشر در ایران است. در سال ۱۹۸۶ عفو بین‌الملل دو یادداشت به دولت ایران تسلیم کرد که متعاقباً، در سال ۱۹۸۷، تحت عنوان «ایران: نقض حقوق بشر» منتشر شد. این سند شامل توصیه‌هایی در مورد نحوه منطبق کردن قوانین و شیوه‌های عمل رایج در ایران با معیارهای بین‌المللی حقوق بشر است. این سازمان معتقد است که این توصیه‌ها یا مشابه آن نیاز به اجرای فوری دارد و تنها در آن صورت می‌توان صحبت از بهبود حقوق بشر در ایران نمود.

۱۵ اسفند (۶ مارس): نامه به رئیس کمیسیون حقوق بشر ملل متحد

خانم پوری فیکاسیون و . کیسومبینگ،

رئیس چهل و ششمین اجلاس کمیسیون حقوق بشر ملل متحد

رونوشت: آقای پرز دوکوئیلار، دبیرکل ملل متحد

عکس‌العمل گزارش نفرت‌انگیزی که آقای رینالدو گالیندوپل در مورد شرایط سرکوب در ایران تهیه کرده است، باعث شد که ایشان در مصاحبه با رادیو بین‌المللی سویس در دفاع از خود بگوید: «ممکن است من اشتباه کرده باشم» و حال آن که حجم عظیم اسناد، شهادتها، اطلاعات و اعترافات مقامات رژیم ملایان، گزارشهای خبرنگاران و بالاخره قوانینی که ملایان جنایتکار قدرت خود را مبتنی بر آن می‌دانند، جایی برای چنین اشتباهات نمی‌گذارد. این گزارش مستقیماً با مقاومت میلیون‌ها ایرانی ستم‌دیده علیه جنایتکاران حاکم طرفیت دارد. بزک کردن چهره کریه آدمکشان حاکم بر ایران، فقط می‌تواند نتیجه زد و بندهای حقیرانه باشد که هدف آن به تأخیر انداختن سقوط محتوم بازماندگان رژیم درمانده خمینی به دست مردم است. این گزارش در عمل تشویق دشمنان سوگند خورده بشریت به ادامه جنایت، خونریزی، شکنجه و کشتار، بی‌حرمتی به حقوق ذاتی انسانها و اصول شناخته شده ملل متمدن، تحقیر دستاوردهای بشری، توهین به حیثیت انسان و بالاخره راهگشا برای تجاوز آنان به حقوق همه انسانها و همه سرکوب شدگان روی زمین است. آیا

می‌توان حق دفاع را فراموش کرد، می‌توان چشم در آوردن، قطع اعضای بدن، پرتاب کردن از بلندی، تجاوز به زنان و دختران، آویختن انسانها به جرثقیل و سوزاندن انسان را عدالت دانست و مقاومت در برابر آن را تروریسم خواند؟ خانم رئیس،

هنوز یک ماهی از شعف عمومی مردم جهان از آزادی نلسون ماندلا نمی‌گذرد، مردی که ۲۷ سال تمام، از زندان، مقاومت مردم خود را رهبری کرد، کسی که بارها به وسیله دشمنان آزادی تروریست معرفی شد. سال گذشته ملل متحد با قبول مشکلات فراوان، افتخار میزبانی مردی را داشت که مقاومت مردم فلسطین را برای وصول به صلح و حقوق انسانی نمایندگی می‌کند. این میهمان عالیقدر، آقای عرفات، نیز توسط دشمنان صلح و آزادی خاورمیانه به عنوان تروریست مورد توهین قرار می‌گرفت. اینک آقای گالیندوپل است که می‌خواهد مقاومت ملت ایران را که از شناخته‌شدگی بین‌المللی برخوردار است، قربانی زد و بندهایی با منفورترین دشمنان صلح و آزادی و بشریت نماید؛ مقاومت «شجاعانه»یی که به وسیله مراجع معتبر بین‌المللی به عنوان نماینده مردم ایران شناخته شده است. و این همه در حالی است که مقدمه اعلامیه جهانی حقوق بشر اجبار به «قیام بر ضد ظلم و فشار» را، به عنوان آخرین راه علاج، به رسمیت شناخته است. حق مقاومت در برابر ظلم جزء دستاوردهای حقوق مدون بشریت است، برای استیفای این حق فطری و طبیعی هیچ انسانی نیازمند تجویز آقای گالیندوپل نیست.

در عصر ما اساس و منشأ قدرت حکومت اراده مردم است. اما در میهن ما مشتی آدمکش خود را نماینده خدا بر روی زمین می‌خوانند و به نام ولایت فقیه و برای ادامه موجودیت نامشروع و ضد بشری خود، در مقابل مردمی که با پایداری این جرثومه ننگ را نمی‌پذیرند، به جنایات بی‌نظیری دست زده‌اند.

آقای گالیندوپل در جعل واقعیتها آن چنان شتابزدگی دارد که در گزارش خود اشاره می‌کند که «در ۵ ماه گذشته هیچ اعدامی علنی (در ایران) صورت نگرفته است»، حال آن که این گفته با اقرارهای رسمی سران و مطبوعات رژیم در تعارض است.

در حالی که هیأت عمومی دیوان عالی کشور در همین جمهوری اسلامی، در رای قطعی و لازم‌الاجرای خود که اثر قانونی دارد (رونوشت و ترجمه پیوست است) تصریح دارد که «مداخله وکیل تسخیری در صورتی که متهم شخصاً وکیل تعیین نکرده باشد، در محاکم کیفری و در موردی که مجازات اصلی آن جرم اعدام یا حبس دائمی باشد ضروری است» و محاکمه بدون حضور وکیل اعتبار قانونی ندارد، آقای گالیندوپل با بیانی متناقض سعی دارد القا کند که محرومیت قربانیان رژیم از حق

دفاع به این علت است که یا «شخص متهم حاضر به پذیرش کمک وکیل نمی‌شود»، یا این که «وکلا حاضر به قبول وکالت و دفاع از متهم نمی‌شوند» (پاراگراف ۲۴۶ گزارش گالیندوپل). به این ترتیب اعمال رژیم که بدون رعایت حق دفاع دهها هزار نفر را به طور خودکامه به قتل رسانده، توجیه می‌گردد و به جای جانی اصلی، یعنی رژیم، وکلا و کسانی که به وسیله آدمکشان با خودکامگی اسیر شده‌اند تا بعداً بدون دفاع از خود به قتل برسند، به کرسی اتهام می‌نشینند.

بالاخره، راه‌حل آقای گالیندوپل آن است که با ارائه کمکهای فنی به دولت جمهوری اسلامی «دولت ایران آسان‌تر بتواند نظام خود را با معیارهای بین‌المللی هماهنگ سازد». مجازات‌هایی که در ایران، براساس قوانین رژیم، اعمال می‌گردد نقض آشکار پیمان بین‌المللی منع شکنجه و سایر رفتارها یا مجازات‌های ظالمانه، غیرانسانی یا تحقیرآمیز است. راه واقعی هماهنگی این جانیان با مقررات بین‌المللی آن است که آنها را، براساس حقوق بشر و به عنوان جانی، در هر کجا که می‌یابیم تسلیم عدالت کنیم. اینان اگر دست نبرند، چشم در نیاورند، شلاق نزنند، سنگسار نکنند، علیه اصول اساسی قدرت حکومتی و قوانین ضدانسانی، ظالمانه و تحقیرآمیز خود عمل کرده‌اند. زیرا رژیم که پایه‌اش بر قوانین متحجر ولایت فقیه و تمرکز تمامی قدرت در دست یک فرد بنا شده باشد، از اساس نافی همه ارزشهای والای انسانی است. خانم رئیس،

به نام بشریت، به نام دفاع از حقوق بشر، به نام مردم ایران، ما امضاکنندگان زیر، که نقض فاحش حقوق بشر را در ایران به اشکال متفاوت لمس کرده‌ایم و خود قربانی سرکوبگری رژیم خمینی بوده و به همین علت در خارج از میهن خود پناهنده‌ایم، و همان طور که آقای مسعود رجوی، مسئول شورای ملی مقاومت، طی تلگرام ۲۶ فوریه ۱۹۹۰ به دبیرکل ملل متحد و پیام ۲۸ فوریه ۱۹۹۰ به آن کمیسیون از سوی شورا مورد تأکید قرار داده است، از شما و تمام اعضای کمیسیون حقوق بشر ملل متحد می‌خواهیم:

۱ - در جهت حفظ اعتبار ملل متحد و اعتقاد آزادگان جهان به لزوم پاسداری قدرت و حیثیت ملل متحد در راه برقراری صلح و آزادی، از تمام امکانات خود برای کان لم یکن نمودن گزارش مغرضانه و مخدوش آقای گالیندوپل، که توهینی بزرگ و فراموش‌ناشدنی نه تنها به ملت ایران بلکه به جامعه بشریت و تمام انسانیت است، استفاده کنید.

۲ - چون گزارش مذکور از لحاظ حقوقی و از جهات دیگر فاقد هر گونه اعتبار است، ترتیباتی داده شود که مترجم مورد اعتماد و نماینده صالح مقاومت در معیت نماینده جدید ملل متحد برای رسیدگی به جنایات رژیم، به ایران اعزام گردد.

۳ - با توجه به تداوم جنایات رژیم، به ویژه پس از بازگشت نماینده ویژه از ایران، و اعمال روزمره انواع مجازات‌های غیرانسانی، ظالمانه و تحقیرآمیز بدون رعایت آیین دادرسی و حق دفاع، که در همین زمان کوتاه منجر به اعدام بیش از ۳۰ نفر از افراد مظلوم در سراسر ایران شده است، خواستاریم که رژیم خمینی به طور قاطع برای نقض حقوق بشر و جنایت علیه بشریت در همین اجلاس چهل و ششم کمیسیون محکوم گردد.

عین‌الله آساد - اصغر ادیبی - فرهاد اسلامی - سرگرد خلبان حسین اسکندریان - محمدعلی اصفهانی - مینو الوندی - رضا اولیاء - عزیزالله پاکنژاد - دکتر سعید جمشیدی - مهناز جهانبانی - مهندس یزدان حاج‌حمزه - حسین حسینی - دکتر کاظم رجوی - خلیل‌الله رضایی - محمدرضا روحانی - سروان حمید زیرکباش - مهدی سامع - محمد شمس - دکتر محمدشیخی‌نارانی - مهدی صدیق‌زاده - دکتر حمیدرضا طاهرزاده - بهرام عالیوندی - مسلم اسکندر فیلابی - محمد قربانی - دکتر کریم قصیم - فریدون گیلانی - جلال گنجه‌ای - ابراهیم مازندرانی - مریم متین‌فتری - هدایت متین‌دفتری - سرهنگ بهزاد معزی - عبدالعلی معصومی - حسن مکارم - بهرام مودت - دکتر هادی مهابادی - مهندس رضا مولایی‌نژاد - زینت میرهاشمی - د. ناطقی - حسین نقدی - دکتر نادر نوری‌زاده - بیژن وکیلی - منوچهر هزارخانی - مهرداد هرسینی - فریبا هشترودی - ناهید همت‌آبادی - داریوش یزدان‌فر - و چند امضای دیگر

۱۹ اسفند (۱۵ مارس): روزنامه جمهوری اسلامی نوشت: «قطعنامه امسال کمیسیون حقوق بشر، درمقایسه با قطعنامه‌های سالهای گذشته این کمیسیون، تا حدودی واقعگرایانه تهیه و تدوین شده است، اما به رغم آن که کمیسیون اذعان کرده که به نتایج و توصیه‌های ارائه شده در گزارش نهایی گالیندوپل توجه نشان داده، با این وجود با گزارش وی متوازن برخورد نکرده و بخشهایی از گزارش او را نادیده گرفته است. از جمله نکاتی که در این قطعنامه به فراموشی سپرده شده اثبات این واقعیت در گزارش گالیندوپل است که ادعاهای عناصر وابسته به ضدانقلاب در مورد اعزام افراد و لیستهای ارسالی آنان درباره اعدامیان، با واقعیات تطابق ندارد. گالیندوپل تنها در سفر یک هفته‌ای خود به تهران ۱۶ نفر از اعضای گروهک تروریستی منافقین را ملاقات کرده که منافقین اسامی آنان را به عنوان اعدامی به وی داده بودند... با توجه به گزارش گالیندوپل و رفع بخشی از توهمات چند ساله،

انتظار می‌رفت کمیسیون با مسأله حقوق بشر در ایران و نیز گزارش گالیندوپل مطلوب‌تر برخورد کند، البته برخلاف سالهای گذشته، در این قطعنامه جمهوری اسلامی در هیچ‌جا به صراحت متهم نشده است.

۲۵ اسفند (۱۱ مارس): به گزارش رادیو رژیم، یزدی، رئیس قوه قضاییه رژیم، در «جلسه مشاوران و مسئولان بلندپایه قوه قضاییه» گفت: «وقتی خبر موافقت جمهوری اسلامی با سفر گالیندوپل به ایران در دنیا منتشر شد، همه گروهکهای ضدانقلاب از آن استقبال و نمایندگان منافقین با وی ملاقات کردند و اطلاعات دروغ در اختیارش گذاشتند... این گزارش همه تبلیغات دروغین چند ساله گروهکهای ضدانقلاب و رسانه‌های صهیونیستی و استکباری را بر باد داد و تازه این گزارش تنها بخشی از واقعیات مربوط به آزادیها و امنیت قضایی و اجتماعی موجود در ایران است... این گزارش صحت، درستی راه، عظمت و حقانیت ایران را به ملتهای جهان نشان داد و کسانی که تا قبل از انتشار این گزارش در دنیا در اشتباه بودند، اکنون باید با دیدن حقیقت موضعشان را در مقابل جمهوری اسلامی اصلاح کنند».

* روزنامه واشینگتن‌پست در مقاله‌یی به قلم جک اندرسون و دیل ون اتا نوشت: «یک گروه سازمان ملل که اخیراً از ایران برگشته، گزارشی در مورد حقوق بشر در آن‌جا تهیه کرده است که به یک شوخی خنده‌دار شباهت دارد. رئیس گروه، رینالدو گالیندوپل، این بخت منحصر به فرد را داشت که اولین تحقیق‌گر حقوق بشر ملل متحد بود که از زمان سرنگونی شاه اجازه ورود به ایران را می‌یافت. او، به خاطر این دعوت، به قدری به خود دلخوشی داده بود که فراموش کرد میزبانانش بنیادگرایان هاری هستند که مخالفانشان را مورد ضرب و شتم و شکنجه قرار می‌دهند و می‌کشند و بعد واقعیت را پنهان می‌کنند. رهبر فعلی ایران، رفسنجانی، ارزش تبلیغات را می‌فهمد. درست موقعی که سازمان ملل در حال صدور گزارش داغ دیگری بود، او با پذیرش نمایندگان سازمان ملل به داخل ایران برای دیدن واقعیات به چشم خود، گزارش را سر برید. این سازمان جهانی، به جای تصویب قطعنامه‌یی مبنی بر محکومیت ایران برای ادامه نقض حقوق بشر، دچار تردید شد و از رفسنجانی برای دعوت تشکر کرد. به نظر ما می‌رسد که پل به خود چشم‌بند زد و تلو تلو خوران به جایی مشابه دهکده پاتمکین در ایران، وارد شد. اگر همین مرد به کشور خودش برای تحقیق در مورد جوخه‌های مرگ اعزام می‌شد، ما فکر می‌کنیم که به طور جدی گزارش می‌کرد که هیچ مرگی رخ نداده است، فقط به این دلیل که دولت

السالوادور چنین چیزی را به او گفته است. او حتی نقض حقوق بشری را هم که ایرانیان به آن فخر می‌فروشد، مورد چشم‌پوشی قرار داد. پل گزارش کرد که در ۵ ماه گذشته هیچ اعدام در ملأعام وجود نداشته است. حتی بررسی سرسری مطبوعات دولت ایران نشان می‌داد که ۸۷ اعدام فقط از ۳ ژانویه تا ۱۹ فوریه اعلام شده‌اند. شش نفر از آنان به خاطر فحشا سنگسار شدند، ۶۲ نفر دیگر را به جرم قاچاق مواد مخدر گردن زد و به دار آویختند یا به طرق دیگر در ملأعام اعدام کردند. منابع اطلاعاتی ما را قانع کرده‌اند که بسیاری از زندانیانی که در ایران متهم به قاچاق مواد مخدرند، در حقیقت زندانیان سیاسی هستند که اغلب به بزرگترین گروه اپوزیسیون، مجاهدین خلق، تعلق دارند. پل "اتهام این که زندانیان سیاسی تحت عنوان دروغین قاچاق مواد مخدر اعدام شده‌اند" را به طرز باورنکردنی رد کرده است، چون ۳ مقام ایرانی چنین چیزی را به او گفته‌اند. اگر پل به خودش زحمت می‌داد و فقط با چند نفر از صدها نفر افراد مخالفی که شجاعت آن را داشتند که بیرون هتل او بایستند، صحبت می‌کرد، می‌توانست به اندازه کافی مدرک به دست بیاورد، اما او این کار را نکرد. او بیش از اندازه سرش برای صحبت با مقامات ایرانی شلوغ بود. پل از هیچ گورستان یا گور جمعی زندانیان دیدن نکرد، اما به چندین ضیافت رفت. او به یک زندان رفت و قبول کرد که به یک گردش در کارگاه زندان، که صرفاً برای چنین میهمانان ساده لوحی ساخته شده است، قانع شود».

۲۴ اسفند (۱۵ مارس): به دنبال سفر نمایندۀ ویژه ملل متحد و انتشار گزارش مخدوش او، نمایندگان ۵ حزب بزرگ هلند در پارلمان این کشور از هانس فنون بروک، وزیر خارجه هلند، در این مورد سؤال کردند. متن سؤال از این قرار است:

«- قضاوت وزیر در مورد گزارش گزارشگر ملل متحد درباره حقوق بشر در ایران که پس از ماموریت ۷ روزه ایشان به ایران انتشار داده شد، چیست؟
- نظر وزیر درباره انتقادهای اپوزیسیون ایران از این گزارش چه می‌باشد؟
- آیا وزیر حاضر است این گزارش را در نشستهای "همکاریهای سیاسی اروپا" مطرح نماید؟
- اگر وزیر انتقادهای اپوزیسیون ایران را می‌پذیرد چه نتیجه سیاسی حاضر است از آن بگیرد؟»

۲۵ اسفند (۱۶ مارس): واشینگتن‌پست در مقاله‌یی به قلم جک اندرسون و دیل ون اتا، با عنوان «سازمان ملل متحد نقض حقوق بشر در ایران را حداقل جلوه

می‌دهد» نوشت: «سازمان ملل ممکن است به عنوان بخشی از یک تلاش برای آزاد کردن گروگانهای غربی، نقض حقوق بشر در ایران را کم‌رنگ جلوه داده باشد. ما در مورد گفتگوهای مخفیانه از پاییز گذشته بین ایران و نمایندگان دولت بوش، گزارش کرده‌ایم. آمریکا به عنوان نشانه حسن‌نیت، دهها میلیون دلار از پولهای مسدود شده ایران را آزاد کرد ولی کاری از پیش نبرد. اکنون سازمان ملل با گزارشی که نقض گسترده حقوق بشر در ایران را کم‌رنگ می‌کند، وارد ماجرا شده است. ایرانیها سفر گالیندوپل در ماه ژانویه را از قبل به دقت طراحی کرده و هنگامی که وی به ژنو بازگشت، به فشار آوردن روی او ادامه دادند. در ۲۲ فوریه، هنگامی که گالیندوپل در حال اتمام گزارشش بود، سرمقاله‌یی در روزنامه دولتی تهران خواستار آزادی گروگانها شد. در ۲۳ فوریه، یک روحانی شیعه تحت‌الحمایه ایران در لبنان گفت وقت آن است که گروگانها آزاد شوند. در ۲۶ فوریه، گالیندوپل گزارش ضعیف خود را منتشر کرد. رفسنجانی به شدت مایل بود که انتقادات بین‌المللی در مورد نقض حقوق بشر در ایران تخفیف پیدا کند. اینها وقایع پشت پرده‌یی هستند که بر تحقیق گالیندوپل سایه افکنده بودند و توسط منابع اطلاعاتی برای ما افشا شد:

— چند روز قبل از این که پل به تهران برسد، ایران شروع به انتقال گسترده هزاران زندانی سیاسی از تهران به زندانهای دیگر کرد. هنگامی که پل در تهران بود، بسیاری از زندانیان در واگنهای قطار انباشته شدند.

— شش روز قبل از رسیدن پل، سفیر سابق ایران در سازمان ملل، در یک کمیسیون مجلس با غرور گفت که پل متعهد شده است خط دولت ایران را بپذیرد، چرا که در مذاکرات قبل از دیدارش او "موضعی کاملاً به نفع ما" را پذیرفته است. — مطبوعات ایران اخبار مربوط به آمدن پل در ۲۱ ژانویه را مسکوت گذاشته بودند تا مخالفان به او دسترسی نداشته باشند، اما خبر سفر او توسط شبکه زیرزمینی اپوزیسیون پخش شد. صدها نفر، که بسیاری از آنها اعضای اپوزیسیون مجاهدین خلق بودند، بیرون هتل پل دست به تحصن زدند. دسته‌های پاسداران هنگامی که پل از انتظار دور بود، به تظاهرکنندگان خارج هتل حمله کردند. هنگامی که پل هنوز در تهران بود، یک مقام عالیرتبه قضایی محرمانه به همکارانش اطمینان داد که هواداران مجاهدین بهای این تحصن را خواهند پرداخت.

— پل به دادگاه نمایشی یک متهم به قتل برده شد تا متعذر بودن سیستم قضایی ایران برایش نمایش داده شود. رئیس دادگاه به همکارانش گفت که به او از قبل گفته شده بود که پل دارد می‌آید و باید تظاهر به غافلگیر شدن کرد تا اطمینان حاصل کند که همه چیز مطابق قانون پیش می‌رود.

— این نمایشهای ایده‌آلی هنگام دیدار پل دوبار توسط مقامهای دولتی، که

واضح بود از قبل به خوبی توجیه نشده‌اند، مخدوش شد. یک مقام ایرانی خطاب به مسئولان مجاهدین در عراق، علناً گفت که "ما از شما انتقام می‌گیریم، ما شما را زندانی می‌کنیم و می‌کشیم، این یک وظیفه الهی است". و یک مقام دیگر رژیم، در یک سخنرانی در مجلس ایران، فریاد زد: "هنگامی که به مجاهدین می‌رسد، ما تا کشتن و اعدام کردن آنها پیش خواهیم رفت. ما همچنین از شلاق، زندان، تبعید و انواع دیگر مجازات استفاده خواهیم کرد".

www.xalvat.org
www.KetabFarsi.com

SHOWRA
BP 18
95430 AUVERS-SUR-OISE
FRANCE

آدرس ماهنامه :

SHOWRA

REVUE MENSUELLE DU CONSEIL NATIONAL DE LA RESISTANCE D'IRAN

N° 52 février 1990 - ESFAND 1368

Prix : 40 F